

آداب معاشرت

ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار

نویسنده: محمد باقر مجلسی

ترجمه: محمد باقر کمره‌ای نزیل شهرری؛ به

تصحیح محمد بهشتی.

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیه السلام

بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا.)

ترجمه: آیا مردم راستی که ما آفریدیم شما را از مردی و زنی و شما را تیره‌ها و تبارها ساختیم تا همشناس باشید، بشر را یک ریشه است و هزارها و هزارها شاخه و این میلیاردها، آدمی از خانواده‌ها و تیره‌ها و تبارها فراهم شده‌اند تا همشناس باشند و با هم آشنا باشند و بیکدگر نیکی کنند و بخشش نمایند زیرا تعارف از ریشه عرف است و همه این معناها را در بر دارد، شناسائی و آشنائی و آمیزش با یک دیگر باید بر پایه حقشناسی از همدگر باشد و اگر در میان افراد بشر حقوقی نباشد و بر پایه آن حقوق زندگی نکنند اجتماع بشری خود یک اجتماع دد و دام جنگل گردد این حقوق میان افراد خانواده و میان همسایگان و همشهریان و هموطنان و هموعان زمینه دارد و هر قانونی بهتر آنها را شناخته و بدانها توجه کرده با جامعه بشری سازگارتر و برای تکامل آن اثر بهتری دارد و اسلام و طریقه شیعه امامیه در این میان گوی سبقت را ربوده و مو به مو این حقوق را شناخته و بمردم آموخته و در کتاب جلد شانزدهم بحار الانوار مورد توجه شده و مرحوم علامه مجلسی رحمته الله آن را بنام کتاب (العشره) یعنی آداب معاشرت و آمیزش انسانها و مسلمانها تنظیم نموده و برادران کتابچی فرزندان مرحوم سید احمد که به پیروی از پدر بزرگوار خود در نشر کتب سودمند دینی کوشش فراوانی دارند در زمان حیات مرحوم حاج سید اسماعیل

متن بحار الانوار را در بیش از 100 جلد تجدید چاپ کرده و برخی از مجلدات آن را برای بهره‌مندی فارسی‌زبانان کم‌سواد به ترجمه رساندند و اکنون جلد شانزدهم که در آداب معاشرت است بهمت آقای آقا رضا سلمه الله تعالی بوسیله اینجانب ترجمه و در دسترس برادران پارسی‌زبان گزاریده شد امید است بهره کامل از آن ببرند.

محمد باقر بن محمد کمره‌ای

آداب معاشرت - ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج 1، ص: 4

ترجمه گفتار ناشر متن عربی

بسمه تعالی: سپاس از آن پروردگار جهانیا نیست و رحمت و درود بر
فرستاده‌اش محمد و خاندان خوب و پاکش باد.

و بعد: آنچه که خداوند عزیز بفضل و نعمتش بر ما منت نهاده که ما را
برگزیده برای قیام بنشر آنچه از اهل بیت عصمت علیهم الصلاة والسلام بجا
مانده و توفیق داده تا آنها را به صورتی والا و زیبا در آوریم.

و یکی از آنها این مجموعه بزرگ و یگانه است که مانند آن برشته کشیده
نشده و آن کتاب بحار الانوار است که در آن فراهم شده در اخبار ائمه اطهار، از
خدا خواهانیم بما توفیق عطا فرماید برای انجام و اتمام این خدمت پسندیده چه
که او است توفیق بخش.

و آنچه که خدا برای ما فراهم کرد انجام وعده ما را با انتشار هر جزئی از
بحار پیایی و بدنبال هم و به حمد خدا و شکر و منت بخشی حضرت او در
اندک زمانی که بیش از یک سال نیست یازده جزء که از (43- 53) باشد منتشر
شد که از اجزاء درخشنده بحار است و شامل تاریخ زندگانی دوازده امام معصوم
علیهم السلام است که تاریخ (سیده النساء فاطمه زهراء علیها السلام و یازده فرزند او است که
امامان درخشان با میمنت ما می‌باشند) سپس توجه کردیم به سودمندترین و
مهمترین مجلدات بحار که مجلد پانزدهم است بنام کتاب ایمان و کفر در (7
جزء) و کتاب شانزدهم کتاب معاشرت با مردم در (3 جزء) و جلد هفدهم که
کتاب روضه باشد (دو جز) و تا کنون از هر یک از این مجلدات یک جزء از
چاپ در آمده (67 و 74 و 77) و بزودی اجزاء دیگر بدنبال هم از چاپ درآید
و شاید بیش از همه جزء دوم کتاب روضه باشد که بقیه مجلد هفدهم است، از

خدای عزیز امیدواریم که ما را توفیق این خدمت عطا فرماید بمنّت و فضل خودش.

مدیر کتابفروشی اسلامیة حاج سید رضا کتابچی و اخوان

آداب معاشرت - ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج 1، ص: 5

در متن عربی زیر کلمه مصحح در 5 صفحه شرحی نوشته است راجع به تحقیق رونوشت جلد 16 مورد ترجمه از نظر اینکه بوسیله خود مؤلف ره انجام شده یا دیگری که ترجمه آن برای عموم فارسی زبانان سودی ندارد و در اینجا نظر خوانندگان محترم را به چند نکته جلب مینمایم.

1- سند احادیث متن عربی با اعتماد وجود آن در اصل برای اختصار ذکر نشده.

2- نام مصادر حدیث که در متن با رمز مقرر از طرف مؤلف برای هر کتابی آمده در ترجمه نام کتاب ذکر شده تا برای خواننده روشن و واضح باشد.

3- اگر چند حدیث از یک کتاب نقل شده پس از ذکر نام آن کتاب در حدیث یکم برای احادیث دنبال آن لفظ "همان" آورده شده.

4- برای موارد ابهام حدیث میان دو هلالی شرحی مختصر گنجانیده شده.

آداب معاشرت - ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج 1، ص: 6

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب یکم: در کلیات حقوق

رساله امام چهارم علیه السلام در باره حقوق

اشاره

(1) بدان رحمت کند خدایت حقوق الهی تو را فرا گرفته در هر حرکت که
بیاری یا سکونی که بر آری یا منزلی که در آئی یا عضوی که زیر و رو کنی یا
ابزاری که بگردانی، بعضیشان از دیگری بزرگتر است.
بزرگتر حقوق خدا بر تو همانست که برای خود حضرتش بر تو لازم دانسته
آن حقی که پایه همه حقوق است و همه از آن برآمده‌اند، از آن پس حقی که بر
تو لازم دانسته از سرت تا پایت با همه گونه گونی اندامت چشمت را بر تو حقی
است و گوشت را حقی، زبانت را بر تو حقی است و هم دست و پایت، شکمت
را بر تو حقی است و هم (فرجت) این هفت عضو که هر کاری بدانها انجام شود
حق خاص خود را دارند.

از آن پس خدا عز و جل برای هر کارت حقی نهاده نمازت را بر تو حقی است و هم روزهات و صدقهات و قربانیت را بر تو حقی است و هر کارت بر تو حقی دارد.

و آنگاه پای حق دیگران بمیان آید از حق داران بر تو و لازمتر همه بر تو حق امامانست و آنگاه حقوق رعایا و پیروان تو و دیگر حقوق خویشانت، اینها سرآمد حقوق است که از آنها حقوق دیگر منشعب شوند: حقوق امامان سه باشند لازمتر همه حق پرورنده تو است بحکومت، آنگاه پرورنده تو بدانش و سپس آنکه بر تو تسلط دارد و پرورنده امامی باشد و حقوق زیر دستانت سه باشند: حق آنکه بر او حکومت داری و حق استاد دانش چه که شاگرد نادان زیر دست استاد دانا است و سوم حق تسلط نسبت به همسران و بندگان.

حقوق خویشان تو بسیارند و تا آنجا که خویشی گسترده پیوسته باشند. لازمتر همه بر تو حق مادر تو است و سپس حق پدر و از آن پس حق فرزندان، آنگاه حق برادرت و سپس هر که بتو نزدیکتر باشد در خویشاوندی، آنگاه حق آقائی که آزادت کرده و و سپس حق آنکه آزادش کردی پس حق آنکه بتو احسانی کرده و بدنبالش حق اذان گوی نمازت و حق امام جماعت، سپس حق همنشین و حق همسایه و حق رفیق و سپس حق شریک و حق دارائی تو، و آنگاه حق بدهکاریت و حق بستانکاریت و بدنبالش حق آمیزش کن با تو و حق طرفی که بتو ادعا دارد و آنکه بدو ادعا داری و آنگاه حق مشورتخواه از تو و حق مشورت گیر

تو از او سپس حق اندرزجوی از تو و حق اندرزگویت و آنگاه حق بزرگترت و حق خرد تو از تو سپس حق خواهش کنت و حق آنکه از او خواهش کنی و آنگاه حق کسی که بدست بتو بدی رسیده از گفتار یا کردار یا

بتو شادی رسیده بگفتار یا کردار به عمد یا غیر عمد، سپس حق عموم ملت تو
و آنگاه حق غیر مسلمانی که در پناه اسلام است و آنگاه حقوق دیگری که در
هر پیشامدی پدیدار شوند، خوشا بر کسی که خدا یاریش کند بر ادای حقوق
واجبه و به او توفیق و کمک دهد.

بیان هر یک از حقوق نامبرده:

(1) حق خدای اکبر اینست که او را پرستی و دیگری را با او پرستی، اگر از روی اخلاص چنین کنی خدا بر عهده دارد که کار دنیا و آخرت را سامان دهد و هر چه از آنها بخواهی برایت نگهدارد.

حق خودت بر خودت اینست که فرمان خدا را از او دریافت کنی، حق زبانت را به او پردازی و حق گوشت و چشمت و دستت و پایت و شکمت و فرجت را به آنها پردازی و از خدا برای آن یاری جوئی.

حق زبانت اینست که آن را از بدگوئی بدور داری و به سخن خوب عادتش بدهی و بادبش واداری و در کامش گیری جز برای نیاز و سود دنیا و دین و از پرگوئی زشت کم فائده و بسا زیانمند کم بازده معافش سازی و آن را گواه خردمندی و دلیل آن گردانی که زینت خردمند و خوشرفتاریش در زبان او است و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

و حق گوشت اینکه از آن راهی به دلت ندهی مگر برای سروش نیکی که خوش دلت کند یا خلق کریمی در آن بیار آورد زیرا آن سخنگوی دل است و بدو رساند هر معنی خوب و بدی را و لا قوه الا بالله.

حق چشمت اینست که آن را از آنچه روا نباشد پوشانی و مصرفش نکنی مگر برای عبرت گیری که بصیرتی آورد یا دانشی بیار آرد زیرا چشم برای عبرت گیری است.

حق دو پایت اینست که با آنها بسوی آنچه روا نیست راه نروی زیرا آنها تو را براه دین و پیشتازی میکشانند و لا قوه الا بالله.

حق دستت اینکه بناروا درازش نکنی و بدان چه با آن کنی فردا به کیفر خدا ورافتی و امروزه به سرزنش مردم دچار شوی و آن را از آنچه بر تو واجب است باز نداری بلکه به دانش به آنچه کنی، از بسیار چیزها که بر او نارواست بربندی و بگشائی به بسیاری از آنچه زیانی ندارد در این صورت است که در دنیا عاقلانه رفتار کرده و با شرافت و در آینده آخرت ثواب خوب خدا را بایست شده.

(1) حق شکمت اینکه آن را ظرف کم و بیش از حرام نکنی و از حلال باندازه بخوری و آن را از حد تقویت بحد سستی و بی مروتی نکشانی زیرا پرخوری که مایه آشوب معده شود کسل کن و باز دارنده است از هر کار خیر و با کرامت و نوشش مستی آور مایه سبکسری و نادانی و بی مروتی و نامردیست.

حق فرجت اینست که آن را از ناروا حفظ کنی و با چشم پوشی از نامحرم یاری گیری که بهترین یاور است و چون قصد ناروا کند به گرسنگی و تشنگی و یاد مرگ و ترساندن خود از خدا آن را بازدارد عصمت و تایید از خداست و لا حول و لا قوه الا بالله.

سپس در باره حقوق افعال: حق نماز اینست که آن شرفیابی بدرگاه خداست و تو بوسیله آن پیش خدا ایستاده ای و چون این را بدانی بایست که خوار و مشتاق و دل ترس و ترسان و امیدوار و مستمند و زاری گر باشی بزرگ داری آنکه برابرش ایستادی به آرامش و چشم بزیری و سکون اندامها و نرمش بال و مناجات بدرگاهش برای رها کردن دوش که گناهت آن را فرا گرفته و خردش کرده و لا قوه الا بالله.

حق روزهات اینکه بدانی خدا آن را پرده ای کرده بر روی زبان و گوش و چشم و فرج و شکمت تا از دوزخ برکنار دارد، حدیث هم چنین است: روزه

سپریست از دوزخ و اگر در این پرده همه اندامت محفوظ باشند امید است که برکنار مانی و اگر زیر پرده پریشانی کنند و کناره‌های پرده را بردارند و سر کشند بدان چه نباید بنظر شهوت خواهی و بدر شدن از تقوی برای خدا بسا که پرده بدرد و تو از آن بدر شوی و لا قوه الا بالله.

حق صدقات اینست که بدانی پس انداز تو است پیش خدا و امانتی است که نیاز به گواه ندارد و چون این را دانستی بدان چه نهانی سپاری با اعتماد تری از آنچه آشکار باشد و بایست که نهانداری بدرگاهش کاری را آشکار کنی و کار صدقه میان خودت و او بهر حال نهان بماند و در آن گواهی از گوش و دیده در کار نباشد که تو آنها را پیش خود مطمئن تر دانی و در امانت خود بخدا اعتماد نکنی و در آن بکسی منت منه زیرا از خودتست و اگر منت نهی مبدا بحال زار صدقه‌گیر گرفتار شوی چون از آن برآید که برای خود ندادی و اگر برای خودت بود بر دیگری منت نهادی و لا قوه الا بالله.

و حق قربانیت اینست که محض پروردگارت و درخواست رحمت و قبول او باشد و نخواهی چشمگیر جز او گردد و در این صورتست که خودفروشی و ظاهرسازی نکردی و همانا قصد درگاه خدا کردی.

و بدان که راستی با اندک هم میتوان خدا خواه بود نه با دشواری چنانی که خدا از خلقش آسانی خواسته و دشواری نخواسته و همین طور سادگی برای تو بهتر است از بزرگمنشی زیرا که آن مشقت و هزینه دارد اما سادگی و فروتنی نه مشقت دارد و نه هزینه چون هم‌آهنگی با آفرینش است و در آن بود دارند و لا قوه الا بالله.

(1) برویم بر سر حقوق پیشوایان، حق پیشرو حاکم بر تو اینست که بدانی تو آزمونی برای او و او بوجود تو گرفتار است که خدایش بر تو حکمروا کرده و

باید خیراندیش او باشی و با او در نیفتی که بر تو دستی گشاده دارد و سبب هلاک خود و هلاک او گردی و سعی کن او را از خود خشنود کنی تا آنجا که دست از تو بدارد و بدینت زیان نکند و در این باره از خدا بر او یاری جوئی به او گزند مرسان و لجبازی مکن که اگر چنین کنی حق او را و خود را ادا نکردی و خود را در معرض بدخواهی او درآوردی و او را در باره خود دچار مهلکه کردی و تو یاور و شریک او باشی در هر چه با تو کند و لا قوه الا بالله.

و اما حق استاد آموزش بر تو اینست که بزرگش داری و مجلسش را محترم شماری و خوب به او گوش کنی و به او رو کنی و یاریش کنی برای خودت در آن دانشی که بدان نیاز داری به اینکه عقل و فهم و هوش را به او بسپاری و چشم به او بدوزی به ترک هر لذت و در خورد از هر شهوت و بدانی که پیامبر او هستی در آنچه بتو یاد دهد بدیگر شاگردان نادان و باید آن را خوب به آنها برسانی و به او در ادای پیغام خیانت نکنی و اگر از تو خواست بجای او کار کنی و لا حول و لا قوه الا بالله.

و حق کسی که بر تو تسلط دارد بمانند حکمران بر تو است جز اینکه بر تو تسلطش بیشتر است و باید در هر کم و بیش از او فرمانبری مگر بخواهد تو را از حق واجب خدا بدر برد که آن مانع حق خلق است و چون حق خدا را پرداختی بحق او برگردی و بدان در کار شوی و لا قوه الا بالله.

و از آن پس حقوق زیردستانست، حق زیردستان تو که حکمرانی اینست که بدانی آنها را به توانائی بیشتر خود زیردست آوردی و آنان از ناتوانی و ذلت زیردست شدند پس چه شایانست بر آنکه ضعف و زبونیش او را زیردست تو کرده و تو را حکمروای او ساخته و نه عزت و قوتی دارد که از حکم تو سرباز زند و نه یآوری در رد کردار سنگین تو با خودش جوید مگر رحمت و نگهداری

و آرامش از خداوند و چه شایسته‌تر برایت که فهمیدی خداوند این عزت و قوت را به تو داده که زوردار شدی از اینکه شکرگزار خدا باشی که مایه مزید عطای او است و لا قوه الا بالله.

(1) حق شاگردان زیردست اینست که بدانی خدا تو را سرپرستان ساخته در دانشی که به تو داده و از گنجینه حکمتش به تو بخشیده و اگر خوش کردار باشی در آن سرپرستی و در کار شوی چون خزانه‌دار مهربان ناصح برای مولایش نسبت به بندگان او چون شکوبا و خوش حسابی که چون نیازمندی را ببند از اموالی که در دست دارد به او بدهد با بینائی با امیدواری و اعتقاد و گر نه خائن باشی و ستمکار بر خلق او و در معرض از دست دادن و کیفر دیگر گردی.

حق زیردستت به تسلط به همسری او اینست که بدانی خدا او را آرام‌بخش و آسایشگاه و همدم و نگهدار تو ساخته و هر کدام شما دو تن باید بوجود یاریش خدا را حمد کند و بداند که این نعمت او است بروی و باید با نعمت خدا خوش صحبت باشد و او را گرمی دارد و نرمش کند با او و اگر چه حق تو بر آن زن عمیق تر و طاعت تو بر او در آنچه بخواهی یا نخواهی لازمتر است تا گناه نباشد، براستی که او حق مهربانی و همدمی دارد و آرام‌بخشی بدو انجام لذت مواجهه است که باید انجام شود و آن حق بزرگی است و لا قوه الا بالله.

حق کنیز زیردستت اینست که بدانی خلق پروردگار تو است و از گوشت و خون تو است و تو او را در چنگ آوردی نه اینکه در برابر خدا او را ساختی و نه گوش و چشم به او دادی و نه روزی او را برآوردی بلکه خدا آن را به تو داده برای کسی که مسخر تو باش کرده و به تو امانتش سپرده تا نگهش داری و به روش وی با او راه بروی، از آنچه خود میخوری به او بخورانی و از آنچه

میپوشی به او بیوشانی و بیش از توانش به او تکلیف نکنی و اگرش بد داری
خدایسندانه از او کنار بروی و عوضش کنی و خلق خدا را شکنجه ندهی و لا
قوه الا بالله.

در حق خویشاوندان، حق مادرت اینکه متوجه باشی تو را در آنجا حمل
کرده که کسی دیگری را حمل نکند و از میوه دلش به تو خورانده که کس
بدیگر نخورانده و راستش تو را با گوشش و چشمش و دستش و پایش و
مویش و تنش و همه اندامهایش نگهداری کرده و بدان خشنود و شاد بوده
بلاکش و یا تحمل در هر چه بد داشته و درد و نگرانی و غم داشته تا دست
قدرت خدا تو را از او جدا کرده و بر زمین آورده و باز هم خوش داشته تو سیر
باشی و او گرسنه و تو در جامه و او برهنه و تو را نیوشاند و خود تشنه و تو را
سایه دهد و خود در آفتاب به سختی خود تو را نعمت بخشد و با بیخوابی ترا
بخواب ناز کند، شکمش جای تو بوده و دامنش فضای آرامگاه تو و پستانش
مشک آبت و جانش سپر جانت سرد و گرم دنیا را برای تو در پای تو نوش
کرده و بدان اندازه شکرش کن و نتوانی جز بیاری خدا و توفیق حضرت او.

حق پدر اینست که بدانی اصل تو است و تو شاخه اوئی و اگر نبود تو نبود
و هر گاه در خود چیزی بینی که خورش آید بدان که پدرت پایه آن نعمتی است
که داری و خدا را باندازه

آن حمد و شکر کنی (و لا حول و لا قوه الا بالله).

(1) حق فرزند تو اینست که بدانی از تو است و وابسته به تو است در خوب
و بد این جهان نقد و تو مسئول ادب آموزی و رهنمائی او به پروردگارش باشی
و یاور او بر فرمانبری خودت و او ثواب و عقاب داری در باره او کاری کن که

زینت بخش حسن اثر او باشد در نقد دنیا و عذر باشد بدرگاه پروردگارش میان تو و او به انجام وظیفه در باره او لا قوه الا بالله.

حق برادر اینست که بدانی دستی از تو است که درازش کنی و پستی از تو است که بر آن تکیه کنی، عزت تو است که بدو اعتماد توانی و نیروی تو است که بدان یورش نمائی او را وسیله نافرمانی خدا مساز و آمادگی برای ستم بر خلق خدا مکن و دامنه یاریش را و کمک به او را بر دشمنش و جدا کردنش را از شیاطین گمراه کننده اش و از اندرز او استقبال او در راه خدا اگر خدا دوست و خداپذیر است و گر نه باید خدا برایت برگزیده تر باشد و گرامی تر نزد تو از او. حق آقائی که آزادت کرده اینست که بدانی مالش را در باره تو خرج کرده و تو را از خواری و هراس بندگی درآورده و به عزت آزادی و آرامش آن رسانده و از اسارت مملوکی رها کرده و حلقه بندگی از تو گشوده و بوی عزت به مشامت رسانده و از زندان زورت بدر آورده و سختی را از تو دور کرده و زبان انصاف برایت باز کرده و همه دنیا را برایت روا نموده و خود دارت کرده و اسارت را برداشته و برای عبادت پروردگارت فرصت داده و کم بود مالش را بر خود هموار کرده و بدانی که پس از خویشاوندانت او سزاوارتر مردم است به تو در زندگی و مرگت و شایسته خلق است بیاری و کمکت و در پناه خدا بودنست از جانت بر او دریغ مکن هرگز چون نیاز به تو پیدا کرد.

حق بنده ای که آزادش کردی اینست که بدانی خدایت حامی و نگهدار و یاور و پناهنده است و او را وسیله و واسطه میان تو و خود ساخته و سزا است که از دوزخت برکنار دارد و آن ثواب او است در آینده و میراثش از آن تو است در دنیا اگر خویشاوندی ندارد به عوض مالی که خرجش کردی و حقی که از او

برآوردی و اگرش رعایت نکنی بسا که میراثش بر تو گوارا نباشد و لا قوه الا بالله.

حق کسی که به تو احسانی کرده اینست که شکرش کنی و احسانش را یاور باشی و گفتار خوب برایش نشر کنی و دعای خالصانه میان خود و خدا برایش بنمائی که اگر چنین کنی در نهان و عیان شکرش کردی و اگر ممکن شد عوضش بدهی و گر نه در انتظار آن باشی و در دل نگیری.

حق اذان گویت اینست که بدانی بیاد پروردگارت آرد و به بهره‌ات فرا خواند و بهتر یاورانت باشد بر انجام فریضه‌ای که خدا بر تو بایست کرده و تشکرش کنی بر آن چون تشکر بر احسان‌کننده بتو و اگر در خانه‌ات بدان شکی داری بر امر خدا شک مکن و بدان که او نعمت خدا است بر تو به نعمت خدا خوشبین باش بحمد بر آن در هر حال و لا قوه الا بالله.

(1) حق پیش نمازت اینست که بدانی نماینده تو است بدرگاه خدا و ورود در آن و از تو سخن گفته و تو از او سخن نگفتی و به تو دعا کرده و تو به او دعا نکردی و برای تو درخواست کرده و تو برایش درخواست نکردی و هراس ایستادن پیش خدا و درخواست از او را برایت کفایت کرده و تو کفایت آن را نکردی و اگر در این باره تقصیر است بعهده او است نه تو و اگر گنهکار باشد شریکش نباشی در آن و تو را برتری بر او نباشد خود را حافظ تو نموده و نمازش را حافظ نمازت کرده و از و برای این تشکر کن و لا حول و لا قوه الا بالله.

و حق همنشین تو اینست که در پهلویش بگیری و خوش برخوردش باشی و در سخت با او رعایت انصاف کنی یکباره از او چشم بر مگیر و در سخن فهم

او را رعایت کن و اگر تو پیش نشستی در برخاستن مختاری و اگر او پیش تو نشسته از جا برنخیز جز با اجازه او و لا قوه الا بالله.

حق همسایه حفظ او است چون غایب باشد و احترامش چون حاضر و یاری و کمکش در هر دو حال غیبتش را باز مجو و کاوش مکن که بدی درونش را بدانی و اگر بناخواسته فهمیدی چنان دژ و پرده بر آن باش که اگر نیزه‌ها از درون تو آن را بکاوند بدان نرسند که بر آن پیچیده باشد، ندانسته او گوش گیر او نباش در سختی رهانش نکن و در نعمت به او حسد موز از لغزشش درگذر و خطایش را ببخش و چون بر تو نادانی کند تا توانی بردبار باش از این بدر مباحث که با او بسازی و دشنام را از او بگردانی و مگر نصیحت گو را در باره او بیهوده سازی و معاشرت محترمانه با او بکنی لا حول و لا قوه الا بالله.

حق یار اینست که تا توانی با او به بخشش همکار باشی و گر نه به انصاف با او رفتار کنی و گرامیش داری بگونه‌ای که گرامیت میدارد و حافظش باشی چنانی که حفظ می‌کند و در پذیرائی بر تو پیشدستی نکند و اگر کرد عوضش بدهی و آنجا که شایسته مهر است کوتاهی نکنی و بر خود لازم دانی خیرخواهی و نگهداری و کمک به او را در طاعت پروردگارش و بر خودش در جلوگیری از گرایش به مخالفت پروردگارش و بر او رحمت باشی نه عذاب و لا قوه الا بالله.

حق شریک آنست که اگر غایب شود کارش را بکنی و اگر حاضر است همکارش باشی تصمیم‌گیری در برابر او و برای خود بی‌نظر او کار نکنی مالش را حفظ کنی و در آن خیانت نکنی از بیش و کم چه که بما رسیده دست خدا بر سر شریکها است تا بهم خیانت نکنند و لا قوه الا بالله.

حق مال اینکه جز از حلالش برنگیری و جز در حلالش خرج نکنی و از محلی که باید به دیگر جای نبری و از آنجا که سزد آن را نگردانی و اگر از خداست جز براه خدایش ننهی و

دیگری که بسا سیاست نکند در آن مال بر خود مقدم نداری و خصوص در میراث خوری که پس از تو در آن خوب نکند و بطاعت پروردگارت بکارش نزنند و تو در این خلاف به او کمک کار باشی یا مال تو را بکار خداپسند صرف کند و او غنیمت برد و تو گناه و حسرت و ندامت و پیگردی در قیامت و لا قوه الا بالله.

(1) حق بستانکارت اینکه اگر داری به او پردازی و کارش بسازی و ثروتمندش کنی و او را باز پس نزنی و معطل نکنی زیرا رسول خدا ﷺ فرمود پس ندادن ثروتمند ستم است و اگر ناداری او را بگفته خود خشنود داری و بخوشی از او درخواست مهلت کنی و با لطف او را از خود برگردانی و به همراه از دست رفتن مالش با او بد رفتاری نکنی که این پستی است و لا قوه الا بالله.

حق آنکه با تو آمیزد اینست که فریش ندهی گولش نزنی دروغش نگوئی و غافلگیرش ننمائی نیرنگش نبازی و مانند دشمنی که برطرفش ابقاء نکند کار او را نسازی و اگر به تو اعتماد کرد تا توانی برایش خیراندیش باشی و بدانی زیان رساندن بخود واگذار بر تو ربا است و حرام است و لا قوه الا بالله.

حق طرفی که دعوی بدو داری اینکه اگر دعویت درست است در گفتگوی موضوع دعوی آرام باشی چون دعوی بر گوش طرف گرانست و سخت است و دلیل خود را با نرمش و مهلت و بیان خوش و لطف به میان آور و از بیان دلیل

به ستیزه و قیل و قال و جنجال نپرداز تا دلیلت از میان برود و چیزی بدست نیاید و لا قوه الا بالله.

حق مشورت خواه: اگر رای حاضری برایش داری در اندرزش بکوش و نظرت را که اگر بجای او بودی خود بکار می‌بستی به او بگو و باید با مهرورزی و نرمش باشد زیرا نرمش هراس برآست و سخت‌گوئی انس برانداز و اگر خود نظری برای او نداری و کسی را برایش داری که به رای او اعتماد داری و برای خودت می‌پسندی دلش باش بدو و ارشادش کن بسوی او تا از خیرخواهی نگاهی و از اندرز کم‌نهی و لا حول و لا قوه الا بالله.

حق کسی که با او مشورت کنی اینست که در نظری که به تو میدهد بدین نباشی و نظری که به تو میدهد یک رای است و هر کس نظری دارد و تو در عمل برای مختاری اگرش متهم داری با اینکه تهمت به او روا نیست اگر در نظرت شایسته مشورت است و در نظری که بتو دهد تشکر کن و اگر پسند تو است خدا را حمد کن و آن را برادر خود با تشکر بپذیر و در صدد عوض دادن باش اگر به تو روی آورد و لا قوه الا بالله.

حق کسی که نصیحت خواهد اینست که بخوبی به او اندرز دهی از راهی که بگوشش سبک آید و پاسخی که خردش بپذیرد زیرا هر خردی تاب سخن خاصی دارد که می‌فهمد و می‌پذیرد و

باید روشنت مهربانی باشد و لا قوه الا بالله.

(1) حق نصیحت‌گو اینست که در برابرش فروتن باشی و به او دل بدهی و خوب به او گوش کنی تا اندرز او را بفهمی و آن را بسنجی و اگر درست باشد خدا را بر آن سپاس گوئی و از او بپذیری و قدرش بشناسی و اگر در آن موفق

نباشد رحمش کنی و تهمتت نرنی و بدانن که خطا رفته مگر به او بدین باشی و سزاوار تهمت باشد که به هیچ کارش در هیچ حال اعتنا مکن و لا قوه الا بالله. حق بزرگسال اینست که گذشت سن و حرمت اسلامی او را محترم شماری اگر فضیلت اسلامی داشته بر تو اگر ستیزه باشد رو در روی او نایستی در راه جلو او نیفتی و رهنمای او نگردی او را بنادانی نگیری و اگر بر تو نادانی کرد تحمل کنی و بخاطر سن و مسلمانیش او را گرامی داری چون حق سالخوردگی هم بمانند حق مسلمانیست و لا قوه الا بالله.

حق خردسال اینکه به او مهربان باشی و او را پرورش و آموزش دهی، از او درگذری و پرده پوشی کنی و نرمش کنی و کمکش کنی و خطاهای نوجوانیش را نهان داری که سبب توبه او گردد و با او مدارا کنی و کشمکش نکنی که مایه کندی رشد او شود.

حق سائلی که صدق نیازمندیش را بفهمی اینکه به او چیزی بدهی و اگر توانی نیازش را برآوری و در گرفتاریش به او دعا کنی و در درخواستش به او یاری کنی و اگر در صدق او شک داری و سابقه تهمت دارد به او توجه مکن که مبدا کید شیطان باشد و خواهد تو را از خط خود باز دارد و تو را از قرب پروردگارت منحرف کند ولی بر او پرده پوشی کن و به خوشی او را رد کن و اگر در باره او بر خود مسلط شوی و با این حال به او عطا کنی کار خویست.

حق خواستار از او اینکه هر چه دارد با تشکر از او بپذیر و حق بخشش او را بشناس و اگر دریغ کرد راه عذرش را بجو و به او خوشبین باش و بدان که از مال خود دریغ کرده و سرزنشی ندارد و گرچه ناحق باشد زیرا آدمی به طبع خود ستم پیشه و ناسپاس است.

حق کسی که از قضا بدست او در گفتار یا کردار بدی رسیده اینست که اگر تعدد کرده گذشت از او بهتر است زیرا مایه ریشه‌کنی دشمنی است و موافق ادب است با اینکه مانند آن از بسیاری محروم سر میزند زیرا میفرماید (41- الشوری) هر آینه کسی که کین کشد از ستمی که به او رسد گناهی و بازخواستی بر او نباشد - تا در آیه (43) فرماید هر آینه کسی که شکبیا شود و درگذرد از کارهای استوار باشد و خدای عز و جل فرماید (126- النحل) و اگر کیفر کنید بمانند آنچه باشد که کیفر شدید و اگر شکبیا شوید البته که آن بهتر است برای شکبیایان، این حکم تعدد است و اگر تعددی نباشد تو او را بکین کشی ستم مکن تا به تعدد خطا را عوض دهی و نرمش کن و او را با لطفی که توانی برگزار کن و لا قوه الا بالله.

(1) حق عموم خاندانت اینکه سلامتی همه را در دل گیری و سایه مهر خود را بر سرشان بگسترانی و با بدکارشان نرمش کنی و الفت و صلاح آنان را بخواهی و از خوشکردارشان بخود و تو تشکر کنی که خوش کردار هر کدام بخودشان احسان بتو است در صورتی که به تو آزار نرساند و خرج خود را تأمین کند و خود را از تو باز دارد همه را مشمول دعای خود ساز و همه را یاری کن و هر کدام را به مقام او نسبت به تو وادار سالخورده آنان را پدر خود شمار و خردسالشان را فرزند بدار و میانه سالشان را برادر، هر کدام نزد تو آیند با لطف و مهر با آنها برخورد کن و با برادر خود صله رحم کن چنانچه برادر با برادر باید کند.

حق اهل ذمه و پناهنده با سلام اینکه بپذیری آنچه را خدا از آنها پذیرفته و حقی را که خدا برایشان مقرر کرده از پناهندگی و تعهد وی بپردازی و از آنان در آنچه خواستند و بر آن وادار شدند سخن گوئی و در آنها قضاوت کنی بدان

چه خدا حکم کرده در رفتار با آنان و رعایت پناه الهی و تعهد او و تعهد رسول خدا ﷺ مانع ستم تو بر آنها باشد زیرا بما رسیده آن حضرت فرمود: "هر که بر هم عهده‌ای از غیر مسلمانان ستم کند من خصم او باشم" از خدا بترس و لا حول و لا قوه الا بالله این پنجاه حق است که فراگیر تو باشند در هیچ وضعی که بایدت رعایت آنها از آنها بدر مشو و عمل کن بدانها و یاری جو بخدا جل شانہ در این باره و لا حول و لا قوه الا بالله و سپاس از آن پروردگار جهانیا نیست.

(از سه سندی که در باره کلیات حقوق در متن آمده همین سند آخر را که اعم و اتم بود ترجمه کردیم مترجم).

(2) 3- از فقه الرضا: روایت است که از دوستان پدرت مبر تا درخشانیت فرو کشد، و روایت است که رحم چون دور باشد جوشان شود و چون بهم بچسبد نابود گردد و روایت است که:

دو سال سفر کن برای احسان به پدر و مادر یک سال سفر کن برای صله رحم، یک میل (2 کیلومتر) برو و بیماری را عیادت کن، دو میل برو جنازه‌ای را تشییع کن سه میل برو و برادر دینی را دیدار کن، پنج میل برو مظلومی را یاری کن، شش میل برو بداد درمانده‌ای برس ده میل برو برای برآوردن نیاز مؤمن و بر تو باد آمرزشخواهی.

و روایت داریم که به پدران خود نیکی کنید تا پسرانتان بشما نیکی کنند، از زنان مردم دست بکشید تا زنانتان عقیف باشند و روایت داریم: که برادر بزرگ بجای پدر است و روایت داریم که رسول خدا ﷺ چشم‌انداز خود را میان همنشینانش قسمت میکرد و هرگز چیزی از او خواسته نشد که بگوید: نه پدر و مادرم به قربانش و از کسی بر گناهی که کرد گله نکرد و روایت داریم که هر که میان سخن برادر مؤمنش بدود گویا پنجه بروی کشیده، و روایت داریم که

(1) رسول خدا ﷺ سه تا را لعن کرده تنها خور توشه سفر خود، تنها سوار بیابان، تنها خواب کن در یک خانه و روایت داریم که هر جمعه تحفه‌ای از میوه و گوشت برای خاندانهای خود ببرید تا به جمعه شاد باشند.

باب دوم: خوشرفتاری با پدر و مادر و فرزندان و حقوقشان بر یک دیگر و منع از حق‌نشناسی

اشاره

- آیات قرآن: 1- (در سوره بقره آیه 83) و چونان که ستانیدیم از بنی اسرائیل پیمان بر اینکه نپرستند جز خدا را و بر احسان به پدر و مادر،
- 2- در انعام⁽¹⁵¹⁾ بگو بیائید تا بر شما بخوانم آنچه را که حرام کرد بر شما پروردگار از اینکه انباز نسازید چیزی را و به پدر و مادر احسان کنید و نکشید فرزندان را از نداری، ما هستیم که روزی دهیم شما را و آنان را.
- 3- در سوره توبه (آیه 23) آیا کسانی که ایمان آوردید برنگیرید پدران را و برادران را اولیاء خود اگر برگزینند کفر را بر ایمان و هر که از شما بدانها پیوندد آنان همان ستمکارانند 24- بگو اگر باشند پدران و پسران و برادران و همسران و عشیره‌تان و دارائیا که بدست آوردید و تجارتی که از کساده‌های ترسانید و خانه‌های نشیمن که پسندید محبوبتر نزد شما از خدا و رسولش و جهاد در راهش پس درنگ کنید تا خدا فرمائش را بر شما برآورد و خدا رهنمائی نکند مردم بزهکار را.
- 4- سوره اسراء (آیه 23) فرمان داد پروردگارت که نپرستید جز او را و احسان به پدر و مادر را چون که نزد تو پیر شوند یکیشان یا هر دو برویشان اف مگو و انده‌شان نکن و سخن محترمانه به آنها بگو.
- (1) 24- و تواضع کن در برابر آنان با مهربانی و بگو پروردگارا بدانها مهربان باش چنان که مرا با مهربانی پروریدند.

25- پروردگارتان براز دلتان داناتر است اگر شایسته باشید راستش که او بر توبه‌کاران بسیار آمرزنده است.

سوره مریم (14) و احسان به پدر و مادرش و نبود زورگو و گنهکار. 32- فرمود و احسان به مادرم و نساخت مرا زورگو و بدبخت.

6- سوره العنکبوت (آیه 8) و سفارش کردیم آدمی را در باره پدر و مادرش به نیکی و اگر با تو در افتند که مشرک شوی بمن بدان که دانش بدو نداری فرمانشان مبر برگشت شماها بسوی من است و آگاه سازم شما را بهر چه می‌کردید.

7- سوره لقمان (آیه 14) و سفارش کردیم آدمی را در باره پدر و مادرش بدل کشیده او را مادرش به سستی بر سستی و از شیر بریدنش در دو سال است که باید شکر کند مرا و پدر و مادرش را بسوی من است گردش - 15- و اگر با تو در افتند تا مشرک شوی بر من بدان که ندانی فرمانشان مبر و هم‌صحبت آنها باش در دنیا بخوبی.

8- سوره احقاف آیه (15) و سفارش کردیم به آدمی درباره پدر و مادرش به احسان به دل کشیده او را مادرش به ناخواه و او را زائیده به ناخواه و سختی و دوره آبستنی و شیر بریدنش سی ماه است.

اخبار این باب:

(2) 1- کافی به سندش تا یک راوی از امام ششم علیه السلام گوید نزد آن حضرت بودم که به عبد الواحد انصاری در باره بر بوالدین فرمود در زمینه تفسیر قول خدا عز و جل که "و بالوالدین احسانا" ما حاضران پنداشتیم مقصود حضرتش تفسیر آن آیه ایست که در سوره مبارکه بنی اسرائیل است (آیه 23)" فرمان داده پروردگارت که نپرستید جز او را و در باره والدین به احسان بر آنان" و چون پس از آن به دیدارش رسیدم از حضرتش آیه را پرسیدم (این پرسنده زراره بوده که کلمه عمن رواه در سلسله سند روایت تصحیف کلمه زراره است) آن حضرت فرمود مقصود من آن آیه بود که در سوره لقمان است (آیه 14)" و سفارش کردیم آدمی را درباره والدینش به نیکی کردن کلمه حسنا در قرائت معروفه در قرآن ثبت نشده و بسا قرائت خاص ائمه باشد و یا تفسیر عرفی جمله باشد امام فرمود که دنبال سفارش در آیه آمده است و اگر با تو در افتند که شریک سازی با من چیزی را که ندانی پس فرمانشان مبر (یعنی سفارش را بدینجا محدود کرده است) پس

زراره گفت راستش آن سفارش سوره بنی اسرائیل بالاتر است که فرمان داده به صله پدر و مادر و رعایت حقشان در هر حال و گرچه درافتند با تو در اینکه شریک سازی با من آنچه را ندانی (زراره به اطلاق آیه استناد کرده پس امام فرمود: نه بالاتر نیست بلکه در آیه لقمان هم فرمان داده به صله آنها و اگر چه با او برای شرک درافتند و در این آیه نیفزوده در حق آنان جز عظمت و والائی (و نهی در خصوص پیروی آنها در شرک است و آیه بنی اسرائیل هم تا این جا اطلاق ندارد چون امر به دعای خیر برای آنها کرده که مخصوص به والدین

مسلمانست به قرینه طلب آمرزش اخروی که شامل کافر نیست ولی در دنبال آیه لقمان که آیه ⁽¹⁵⁾ است پس از نهی از پیروی در شرک فرموده "در دنیا بخوبی با آنها برخورد کن که شامل مشرک هم می شود" و نیفزوده خداوند در این آیه نسبت بحق آنها مگر عظمت و والائی پایان خبر کافی.

(1) شرح مصنف گفته این خبر از اخبار سخت و غامض است که هر دسته از بزرگان علماء و اهل حدیث در حل آن برای دور و دراز رفته اند و با رجوع بگفته شان در شایان توجهی نسفته اند و در آن اعتراضاتی است از نظر لفظ که کلمات آیه در حدیث با قرآن موافق نیست و از جهت معنا و مضمون (سپس در حل آن از کلام خود و دیگران چند وجه مفصل آورده که به زبان علمی و ادبی اداء شده و برای پارسی زبانان که منظور از این ترجمه اند سودی ندارد و بلکه مایه سرگیجه آنها است و از این رو نظر بترجمه مشروح حدیث که برای عموم مفهوم است و همه اعتراضات در ضمن آن حل شده با استفاده از مجموع کلمات اعلام از ترجمه آنها صرف نظر شد تا جواب پنجم که بیان بیشتری در شرح حدیث دارد.

(2) پنجم جوابیست که برخی شارحان حدیث یا شارحان کافی یاد کرده اند و بدنبال کلام فضلاء پیشین نامبرده و ضمیر قال را در هر دو جا راجع به امام علیه السلام دانسته جز اینکه والدین را تفسیر بوالدین در علم و حکمت کرده که مقصود از آنها پیغمبر و امام است و گفته کلمه اعظم در فرموده او که ان ذلک اعظم اشاره است بگفته خدای تعالی و اگر با تو در افتند والدین و کلمه اعظم فعل ماضی است به معنی عظم با تشدید یعنی بزرگ داشت و ان یامر مفعول آنست به تاویل به مصدر و مقصود از آن فرمان به صله است نسبت بوالدین که در گفته پیش است و در کلام پیوست بدان که فرموده خدا است "و شکر کن مرا

و والدینت" و فرموده او که صاحبهما و اتباع و امام پس از خواندن" و ان جاهدک" فرموده: این گفتار بزرگ کرده فرمان صله به والدین و حقشان را در هر حال چون بیان کرده که واجب است صله آنها و طاعتشان با زجر و منع از والدین نسبی تا چه رسد بدون آن الا و خلاصه گفته این شارح اینست که امام در تفسیر آیه فرموده واجب است بر به والدین علمی که امام و پیغمبرند حتی با منع از طرف والدین نسبی و این

معنای خوب و درستی است فی نفسه ولی از ظاهر حدیث بدور است و موجب اختلاف معنی والدین در حمله‌ها).

(1) شارح نامبرده گوید: سپس امام این جمله کلام خدا را خوانده که: و ان جاهدک، و بقول خودش "لا: نه" فهمانده که مقصود ظاهرش نیست که مبارزه والدین با فرزند خود درکشیدن او به شرک باشد و نهی فرزند از اطاعتشان در آن بلکه مقصود فرمان به صله والدین علمی است و اگر چه منع کنند او را دو مانع که ابوبکر و عمرند از آن والدین و نیفزوده این گفته خدا جز عظمت و والائی حقشان را.

و گواه آورده بر این توجیه خود بروایت اصبح گذشته در باب اینکه والدین رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین باشند و گفته مقصود تاویل بطن آیه است و منافات ندارد با تفسیر ظاهرش به وجه دیگری (حدیث اصبح را مصنف در کتاب امامت در باب 15 زیر شماره 22 از ج 1 کافی ص 428 آورده - از پاورقی صفحه 32).

(2) ولی مؤید آنست روایت مؤلف کتاب تاویل الایات الظاهره بنقل از تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار با سند صحیح وی از عبد الله بن سلیمان که من حاضر بودم با جابر جعفی نزد امام پنجم علیه السلام که حدیث میفرمود: براستی

رسول خدا و علی عليه السلام همان والدین باشند، عبد الله ابن سلیمان گفت و از امام پنجم عليه السلام شنیدم که میفرمود از ما است آنکه حلال کرده (خدا) برایش خمس را و آنکه قرآن صدق برایش آمد و از ماست آنکه به او رش داشت (اشاره است به آیه 23 سوره الزمر مترجم) و از ماست فرمان مودت در کتاب خدا عز و جل و علی و رسول خدا صلی الله علیه و آله همان والدین باشند و فرمان داده خدا نژادشان را به تشکر از آنان (در سوره لقمان مترجم).

(3) و باز بسند صحیح دیگر تا زراره از عبد الواحد بن مختار آورده که وارد شدم بر امام پنجم عليه السلام و فرمود: آیا ندانی که علی عليه السلام یکی از والدین است که خدا عز و جل فرموده اینست که شکر کنی برای من و برای والدینت زراره گفت نفهمیدم کدام آیه است آنکه در سوره بنی اسرائیل است یا آنکه در سوره لقمان است گفت مقدر شد که به حج رفتم و نزد امام پنجم بار یافتم و چون با او تنها شدم گفتم: قربانت حدیثی را عبد الواحد آورد فرمود: آری درست است، گفتم مقصود از آن کدام آیه است آنکه در لقمانست یا آنکه در بنی اسرائیل؟ فرمود: آنکه در لقمانست (و ظاهر امر اینست که مورد شک زراره خصوص کلمه والدین بوده که امام آن را برای عبد الواحد تاویل کرده که آیا مقصود والدین در کدام از دو سوره است نه شک در بالوالدین احسانا که مخصوص به بنی اسرائیل است و نه شک در جمله **(أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ تَا إِلَيَّ الْمَصِيرُ)** که مخصوص سوره لقمانست و به این نظر اشکال از دو چیز برطرف می شود خلاصه از پاورقی ص 33

(1) و باز بسند دیگر از جابر آورده که شنیدم امام پنجم عليه السلام می فرمود: وَصَيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ، منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی عليه السلام باشند و از این اخبار برآید که در روایت کافی تصحیف و تحریفی شده و کلمه عمن رواه در

سند تصحیف عن زرارہ است کہ برخی اعتراضات دیگر ہم برطرف می‌شود ولی تطبیق آن بر آیہ بسیار مشکل است و برخی تاویلات در کتاب الامامہ یاد کردم (مؤلف در کتاب الامامہ (ج 22 ص 270) حدیثی از کافی آورده کہ کلمہ والدین در آیہ سورہ لقمان (أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ) را بوالدین علمی تاویل کردہ و بدنبالش بیان مفصلی دارد در توجیہ آن بدان جا رجوع کن (از پاورقی ص 34).

(2) 2- کافی بہ سندش تا محمد بن مروان کہ شنیدم امام ششم علیہ السلام میفرمود: راستی مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا بمن سفارشی فرما و آن حضرت فرمود: چیزی را شریک خدا مگیر و گرچہ بہ آتش سوخته شوی و شکنجہ گردی جز کہ دلت پای بند ایمان باشد و پدر و مادرت را فرمانگزار باش و بہ آنها نیکی کن زندہ باشند یا مردہ و اگر بہ تو فرمایند از خاندان و دارائیت بیرون شو آن را انجام بدہ کہ آن از ایمان است.

(3) بیان: "چیزی را شریک خدا مگیر" یعنی: نہ بدل و نہ بہ زبان یا مقصود همان اعتقاد بہ شریک است و بہ معنای یکم استثناء متصل است یعنی جز اینکہ بررسی از سوختن یا شکنجہ و از روی تقیہ و حفظ جان سخن شرک بگوئی و دلت وابستہ بہ ایمان باشد چنانچہ خدا سبحانہ در داستان عمار فرمودہ (در 106 النحل) آنجا کہ وادار شد بشرک و بزبان آورد "جز کسی کہ وادار شد و دلش وابستہ بایمان بود".

و پدر و مادرت را فرمانگزار باش فعل مقدری دارد کہ فعل مذکور تفسیر آنست و اگر محذوف را پس از آن در تقدیر گیرند دلالت بر حصر و تاکید ہر دارد و اگر پیش از آن باشد همان تاکید را رساند چنین گفتہ‌اند و من گویم می‌شود فعل دیگر در تقدیر باشد کہ وارع است یعنی رعایت کن والدینت را و فرمانگزارشان باش.

و نیکی کن بدانها امر است ... مرده باشند به آمرزشخواهی و پرداخت وام آنها و عبادت به نیابت از آنها و خیرات و صدقه برای آنها و هر چه مایه ثواب بودن آنها باشد.

(4) و اگر تفرمان دادند که بدرا از خانواده‌ات یعنی به طلاق دادن زنت" و از مالت" به بخشیدن آن که این از ایمانست یعنی از شرائط آنست یا مایه کمال آن و ظاهرش وجوب طاعت آنهاست در غیر گناه و گر چه کار مکروهی باشد خصوص اگر ترکش سبب خشم و اندوهشان گردد، و این دور نباشد ولی تکلیف سختی است و بسا که حرج بزرگی باشد.

سخن فقهاء در باره احسان بوالدین:

(1) محقق اردبیلی قده (در زبده البیان ص 209) گفته: عقل و نقل دلیلند بر حرمت ناسپاسی پدر و مادر و وجوب طاعت پیروی پدر و مادر و فرمانبری از آنها از آیات و اخبار فهم شود و برخی علما نیز بدان تصریح دارند و در مجمع البیان گفته: و بالوالدین احسانا، یعنی فرمان داده باحسان بوالدین و سفارش کرده باحسان بدانها بویژه در حال پیری آنها و گرچه در هر حال باشند فرمانبریشان واجب است ولی نیاز بدان در حال پیری بیشتر است و فقهاء در کتب خود گفتند: پدر و مادر را میرسد فرزند را از جنگ و جهاد بازدارند تا زمانی که بر او معین نباشد بدستور امام یا هجوم کفار بر مسلمانان ناتوان از دفاع، و بعضی فقهاء جد و جده را هم در حکم آنان دانستند.

(2) در شرح شرایع گفته: چنانی که اذن آنها در جهاد معتبر است در سفر مباح و مستحب واجب عینی باشد چون خداشناسی و شناخت پیغمبر و امام و معاد نیاز به اجازه آنها ندارد و اگر برای بیش از آن باشد که واجب عینی است چون قدرت بر رد شبهه مخالفان و دلیل آوردن برای ترویج دین زائد بر حد واجب وجوب کفائی دارد و حکم سفر بمانند آن از علوم واجب کفائی چون فقیه شدن اینست که اگر من به الکفایه باشد اذنشان شرط است، و وجود من به الکفایه در زمان ما بعید است زیرا وجوب فقیه شدن نمیتواند ساقط شود بوجود صد مجتهد در همه عالم ولی اگر سفر در جز آن باشد از علوم مادی که واجب نباشند موقوف باذن آنها است و در علوم دینی هم در صورتیست که در شهرش کسی نباشد آنچه را نیاز دارد به او بیاموزد و در سفر فائده بیشتری که مهم باشد چون فراغت خاطر برای تحصیل یا استاد بهتری که زودتر به هدف خود رسد

وجود داشته باشد و گر نه باز هم اجازه آنها لازم است و از اینجا دانسته شود وجوب پیروی آنها تا آنجا که بر فرزند واجب گردد ترک واجب کفائی با وجود من به الکفایه ولی این حکم مخصوص است به سفر و بسا که در غیر سفر هم چنین باشد هر گاه کار فرزند مشقت بار باشد.

(3) و حاصل اینست که آنچه از ادله برآید غمناک کردن پدر و مادر ناسپاسی و حرام است مگر در آنجا که جواز شرعا معلوم باشد مانند گواهی بر آنها با اینکه برخی از قبول آن هم منع کردند در صورتی که آیه (135- النساء) صراحت دارد بوجوب شهادت بر آنها و فائده آن قبول است و قبول شهادت فرزند بر علیه آنها تکذیب آنها است و حرمت آن در خبر گذشت و ظاهر آیه هم هست و طاعتشان واجب است و روا نیست مخالفتشان در کاری که برای فرزند سودمندتر است و زیانی بحال دین و دنیای او ندارد و یا اینکه از وضع همگنانش بدر

می شود و از وضع متعارف و شایسته او نیست و مورد مذمت عقلاء می گردد و خردمندان معتزفند که حق اینست که چنین نباشد و نیازی بدان ندارد و ترکش بدو زیانی نرساند.

(1) و بسا که در همه کاری اطاعت والدین واجب باشد برای عموم دلیل مگر آنچه دلیل بر خلاف دارد و جواز مخالفت در آن شرعا معلوم است بحکم اجماع و مانند آن چون ترک هر واجب عینی و هر مستحب جز آنچه استثناء دارد و وجوب طاعت والدین منحصر به انجام واجب و ترک گناه نیست که نسبت به هر کس مراعات می شود زیرا فرق است میان فرزند و دیگران و ظاهر عموم وجوب طاعتست در مورد فرزند نسبت بوالدین.

- (2) شهید در قواعدهش گفته: قاعده‌ایست در باره حقوق والدین شک نیست که هر چه حرام یا واجب است نسبت به بیگانگان نسبت به پدر و مادر هم همان حکم را دارد و این دو در اموری اختصاص دارند.
- 1- سفر مباح بی‌اجازه آنان حرامست و چنین است سفر مستحب (مانند زیارت و دیدار مؤمنان) و گفتند سفر برای تجارت و طلب علم جائز است اگر استفاده از تجارت و تحصیل علم در شهر آنان ممکن نباشد چنانچه در سابق آن را ذکر کردیم.
- 2- بعضی گفتند اطاعتشان در هر کاری واجب است و گر چه در مورد شبهه باشد و اگر به او امر کردند که با آنها مال مشته را بخورد واجب است زیرا طاعت آنان واجب است و ترک شبهه مستحب است.
- 3- اگر او را بکاری بخوانند وقت نماز رسیده نماز را پس اندازد و بدان کار پردازد.
- 4- آیا حق دارند او را از نماز به جماعت باز دارند حق اینست که بطور مطلق نه، بلکه در برخی موارد که مخالفتشان بر آنها دشوار آید مانند اینکه در تاریکی برای نماز برود چون نماز عشاء و صبح که بسا خطر دارد.
- (3) 5- حق دارند که او را از شرکت در جهاد باز دارند در صورتی که واجب عینی نباشد چون به صحت پیوسته که مردی گفت: یا رسول الله من با تو بیعت کنم به هجرت از وطن و جهاد فرمودش پدری یا مادری داری؟ گفت: آری هر دو را دارم، فرمود: از خدا مزد می‌خواهی؟ گفت: آری، فرمود برگرد نزد پدر و مادرت و با آنها خوشرفتاری کن.

6- درست تر اینست که رواست برای هر دو منع فرزند از عمل به واجب کفائی در صورت علم یا ظن به اینکه دیگران انجام میدهند چون مانند جهاد است که حق منع دارند.

7- اگر در نماز مستحبی باشد بقول برخی علماء اگر پدر یا مادر او را بخوانند آن را ببرد و اجابت کند چون به صحت پیوسته از رسول خدا ﷺ که زنی پسر خود را که در حال نماز بود

خواند فریاد زد (1) ای جریح و او گفت: بار خدایا مادرم را و نماز را، مادر گفت: ای جریح باز گفت: مادرم و نمازم (و پاسخ مادر را نداد) فرمود: نخواهد مرد تا رو در روی زنان فاحشه شود الحدیث.

(2) و در روایت دیگر است که آن حضرت ﷺ فرمود: اگر جریح فقیه بود میدانست که پاسخ به مادرش افضل از نمازش بود (جریح عابدی اسرائیلی بوده و مادری داشته و او عادت به نماز داشته و چون مادر مشتاقش میشده میگفته: ای جریح و او میگفته مادر جان نماز است و بار دیگر مشتاقش شد و او را خواند و باز گفت مادر نماز در پیش است، مادرش گفت بار خدایا نمیرانش تا به او زنان بدکاره را بنمائی.

در میان بنی اسرائیل یک زن بدکاره بود که خود را در نمازخانه جریح افکند و وی او را زد و دشنام داد و بیرون کرد و آن زن خود را بزیر چوپانی کشید تا آبهستن شد و نوزادش میان مردم بود و گفت: این از جریح است و مردم بر سر او نماز خانه‌اش ریختند و آن را بن کن کردند و آثارش را برانداختند و خود جریح را نزد حاکمشان بردند به همراه نوزاد و جریح رو به نوزاد کرد که باذن خدا بمن بگو که پدرت کیست؟ و از که باشی؟ کودک گفت: من از فلان چوپانم و داستان

را گفت و مردم به‌مراه حاکم از او عذر خواستند و صومعه او را باز ساختند از نقره و طلا و آن زن را سنگباران کردند - از پاورقی ص 37 و 38).

و این حدیث دلالت دارد بر جواز بریدن نماز مستحبی بخاطر مادر و بطریق اولی دلالت دارد بر حرمت سفر بی‌اجازه او زیرا دوری از فرزند ناگوارتر است از اینکه او می‌خواست بوی بنگرد و بدو رو آورد.

(3) 8- دور کردن آزار از آن دو، و گر چه اندک باشد که نه خود بدانها برساند و تا تواند از آزار دیگران هم بدانها جلو گیرد.

9- ترک روزه مستحبی مگر به اجازه پدر و در این باره به نصی در باره مادر برنخوردم.

10- ترک قسم و تعهد مگر به اجازه مادر جز در فعل واجب یا ترک حرام و در باره نذر به نص خاصی برنخوردم جز اینکه گویند نهی از یمین شامل آنست جز به اجازه او نباشد.

(4) یک آگهی: احسان بوالدین وابسته نباشد به مسلمانی آنها که خدای تعالی فرموده (14- لقمان) "و سفارش کردیم آدمی را به نیکی بر والدین خود و اگر خواستند شریک من سازی چیزی را که ندانی فرمانشان میر و رفتار کن در دنیا بخوبی با آنها" و این نص است و دلالت دارد بر مخالفت با آنها در امر به گناه و در حکم گفتار آن حضرتست: مخلوق حق طاعت ندارد در نافرمانی خالق.

(1) اگر گوئی چه کنی با گفته خدای تعالی در (234 سوره البقره) و باز ندارید آن زنان را از شوهر کردن بشوهران خود (که آنها را طلاق دادند) این حکم شامل پدر هم هست و در باره منع از شوهر کردنست و طاعتش در آن بر

پدر واجب نیست و اگر منع از کار مستحب باشد واجب نیست (طاعتش) در ترک مستحب.

گویم این در باره شوهر کردن بخصوص شوهران طلاق‌گو است و اگر از آن حرمت منع فهم شود وجهش اینست که زن را حقی است در عفت‌ورزی و خودداری و دفع ضرر طغیان شهوت و ترس از وقوع در حرام و قطع وسوسه شیطان بوسیله شوهر کردن و واجب است پدران پیردازند حقوق فرزندان را چنانچه عکس آن هم واجب است و اگر چه شوهر کردن مستحب است ولی در ترکش ضرر دین و دنیا است، و در مانند آن طاعت پدر و مادر واجب نیست پایان کلام شهید ره.

از آن پس محقق گفته: میتواند دعاء برحمت (در سوره اسراء) مخصوص غیر از پدر و مادر کافر باشد مگر منظور از آن تا زنده‌اند دعای برای این باشد که خداشان توفیق دهد تا مسلمان شوند تامل کن.

(2) و ظاهر اینست که آزار آنها بحق مشروع ناسپاسی نباشد مانند گواهی بضرر آنها چون خدا فرموده (در آیه 135- النساء) (باید قائم بقسط باشید و گواهان بر ضرر خود باشید) یا پدر و مادر و گواه فرزندان بر علیه آنها قبول است و اینکه گفته شود گواهی واجب است و قبول نیست چون که تکذیب آنان می‌شود بخوبی او راز حقیقت است و گر چه بعضی گفته‌اند و اما سفر مباح بلکه مستحب بی‌اجازه‌شان روا نیست چون ناسپاسی و عقوبت است و از این رو فقها، چنان گفته‌اند و اما کار مستحب ظاهراً مشروط به اجازه آنها نیست مگر خصوص روزه و نذر بنا بر گفته آنان و تحقیق آن در فقه است پایان (کلام اردبیلی در زبده البیان).

(3) 3- کافی به سندش تا ابی ولاد حنات که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از قول خدا عز و جل (در بقره 83 در النساء 36 در الانعام 151 در اسری 23 از پاورقی 39) و به پدر و مادر احسان باید، این احسان چه باشد؟ پاسخ فرمود: خوشرفتاری با آنها و اینکه وانداری آنان را تا از تو بخواهند آنچه را بدان نیاز دارند و گر چه ثروتمند باشند آیا چنین نیست که خدا عز و جل میفرماید: (92- آل عمران) هرگز به نیکوکاری نرسید تا اتفاق کنید از آنچه که دوست دارید.

راوی گفت: و آنگاه آن حضرت علیه السلام فرمود: و اما گفته خدا عز و جل در (23 سوره اسری) "و اگر برسد نزد تو به پیری یکی از آن دو یا هر دو اف بروی آنها مگو و آنها را از خود مران"

فرموده (1) اگر ت دلتنگ کردند بدانها اف مگو و اگر ت زدند آنها را از خود مران فرمود: و بگو براشان گفتاری محترمانه فرموده: اگر ت زدند بدانها بگو بیامرزتان خدا اینست گفتار محترمانه تو فرموده: "در بر آنها فروتن باش با مهرورزی" فرموده: بدانها خیره مشو مگر به مهربانی و دلسوزی و بر آنها بانگ مزین و دست بالای دستشان بر نیاور و از آنها گام پیش منه.

(2) بیان: (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا): یعنی بخوبی به آنها نیکی کن "خوشرفتار باش با آنها" نرمش کردن و خوشروئی و چهره گشاده و فروتنی و ترحم و هر چه مایه شادی آنها باشد، و در اینکه نیاکان نرینه و مادینه در حکم آنها باشند تامل است "و اگر چه ثروتمند باشند" و بتوانند هر چه را نیاز دارند با مال خود بدست آرند.

"لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ" ظاهر خبر اینست که مقصود از بر در آیه همان احسان به والدین است و می شود اعم از آنها باشد و آنها یک مصداق آن باشند و بر هر

تقدیر گواه آوردن آیه یا برای اصل احسانست یا برای انفاق پیش از درخواست و در حال توانگری پدر و مادر چون مقید به فقر و درخواست نشده و نیازی نیست به توجیه یکی از افاضل که گفته گویا گواه آوردن آیه برای این است که در صورت توانگری والدین نیازی به انجام حاجت آنها نیست و انفاق از محبوب هم لزومی ندارد زیرا از غیر محبوب هم کافی است جز اینکه انفاق از محبوب بر نفس آدمی گران است و به بر نتوان رسید جز بدان و همچنین به بر والدین نتوان رسید جز به مبادرت به انجام حاجت آنان پیش از درخواست آنها و گر چه بی‌نیاز از آن باشند که این گونه بر سخت است بر آدمی زیرا باید همیشه در پرسش و جویش حال آنان باشد.

و وجه دیگر اینکه شادمانی والدین به مبادرت به انجام حاجتشان بیشتر است از انجام آن پس از درخواست چنانچه شادمانی کسی که بدو انفاق شود به بخشش محبوب بیشتر است از آن بیخشش از جز آن پایان سخن یکی از افاضل.

و من میگویم: بیاید در روایت کلینی و عیاشی که در قرائت اهل بیت علیهم السلام "مِمَّا تُحِبُّونَ" آمده بی‌لفظ لفظ من (هر چه را دوست دارید) و اطلاق و عمومش روشنتر است و میتوان گفت بنا به عموم بر بگفته مشهور از آیه فهم شود که کسی بدرجه ابرار نرسد جز اینکه همه آنچه را دوس

(3) طبرسی گفته: بر در اصل از وسعت و پهناوری است و بر در برابر دریا آید و فرق میان بر و خیر اینکه بر سودی باشد که به دیگری رسد ناگفته با توجه بدان و خیر با سهو هم صدق کند و ضد بر عقوق و ناسپاسی و ضد خیر شر است، یعنی هرگز به بر خدا نرسید جز بطاعت.

(1) و در معنی بر در اینجا خلاف است، بقول ابن عباس و دیگران بهشت است و بقولی ثواب در بهشت، و بقولی طاعت و تقوی است و به قولی مقصود اینست که هرگز از ابرار که شایسته‌های پرهیزکارند نباشید (تا انفاق کنید از آنچه دوست دارید" یعنی تا انفاق کنید مال را.

و این تعبیر را کنایه از مال آورده چون همه مردم مال را دوست دارند و بقولی مقصود اموال دوست داشتن است که نفیس باشند نه زبون چون قول او سبحانه در (268- البقره) توجه نکنید به پلید که از آن انفاق کنید".

و بقولی مقصود پرداخت زکات واجب و وجوه مالیه لازم است که خدا مقرر کرده در اموال از ابن عباس است و بقولی شامل همه هزینه نهادن در راه خیر است.

و یکیشان گفته خدا سبحانه به این آیه آنان را به فتوت و مردانگی هدایت کرده که فرموده به بر من نرسید جز به احسان بر برادران خود و انفاق بر آنها از مال و جاه خود و آنچه دوست دارید و چون چنین کنید نیکی و لطف من بشما رسد" و آنچه انفاق کنید راستی که خدا خوب بدان دانا است" دو وجه دارد یکی اینکه خدا کم و بیش انفاق را میداند و به اندازه‌اش ثواب می‌دهد و دوم اینکه قصد شما را میداند که خوب است یا زشت و حساب آن را دارد.

(2) اگر گویند چگونه چنین فرموده سبحانه با اینکه فقیر هم به بهشت میرسد و گر چه انفاق نمیکند پاسخش اینست که این سخن برای تشویق به انفاق است که مشروط به امکانست و اطلاق کلام برای مبالغه در ترغیب است و بهتر اینکه گفته شود مقصود اینست که به بر کامل با شرف والا نرسید تا انفاق کنید از آنچه دوست دارید پایان کلام طبرسی.

(در باره جمله ان اضجراک بیانی ادبی دارد که بکار پارسی زبانان ساده نیاید مترجم).

و گفتند: اف در اصل چرک زیر ناخنها است و در هر پلیدی بکار رفته و آنگاه در اظهار دلتنگی و بقولی بمعنی خوار شمردنست.

(3) و طبرسی به سندی تا امام ششم آورده که فرمود: اگر خدا لفظی کوتاه‌تر از "اف" در ناسپاسی والدین دانسته بود آن را آورده بود و در روایت دیگر است از آن حضرت که کمترین ناسپاسی اف است و اگر چیزی از آن کمتر و خوارتر بود از آن باز می‌داشت و مقصود اینست که به آنها از کم و بیش آزار مرسان. "وَلَا تَنْهَرُهُمَا" یعنی آنان را مران به سختی و جیغ زدن و بقولی یعنی دریغ مکن از هر چه از تو خواستند چنانچه فرموده (9- الضحی) و اما سائل را دریغ مدار.

(وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) یعنی بنرمی و لطف و خوشی و زیبایی با آنها گفتگو کن که دور

باشد از بیهوده گوئی و زشت که بد دارند (1) (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) یعنی بسیار تواضع و فروتنی کن در برابرشان در گفتار و کردار برای نیکی و مهربانی بدانها و مقصود از ذل در اینجا نرمش و تواضع است نه زبونی و باز گرفته شده از فروهشتن پرنده بمال خود را در پیوستن جوجه‌اش بخود، گویا خدا سببانه فرموده بچسبان پدر و مادرت را بخود چنانچه در کودکی تو با تو میکردند و چون عرب آدمی را بسادگی و کرنش وصف کنند گویند او خافض الجناح است: بال فرو آور.

(2) بیضاوی: افزوده که ذل بکسر قرائت شده به معنی انقیاد (کلام بیضاوی خلاصه شد مترجم).

ضجر و تضجر ترشروئی است در "لا تمل" یک بیان ادبی دارد و بدنبالش گوید شاید استثناء در لفظ:

الا برحمة منقطع باشد و مقصود نهی از چشم قره است و رقت نازک دلی است، بلند نکردن آواز نوعی رعایت اوست چنانچه خدای تعالی در (10: الحجرات) فرماید بلند نکنید آوازتان را بالای آواز پیغمبر.

(3) (ولا یدک فوق ایدیهما) ظاهر اینکه هنگام گفتگو دستت را بالای دستشان بر نیاور چنانچه شیوه عرب است که هنگام سخنگویی دستشان را می‌گشایند و می‌جنبانند، پدرم ره گفته مقصود اینست که چون چیزی بدانها دهی دستت را بالای دستشان مگیر و چیزی در دستشان بگذار بلکه دستت را برابرشان باز دار تا آن را بگیرند که با ادب تر باشد و بقولی مقصود اینست که چون خواستند تو را بزنند دستشان را مگیر.

(4) پیشگام آنها مباش یعنی در راه رفتن یا در میان مجالس نیز.

سپس بدان که شکی ندارد رعایت این امور از آداب خوب است ولی سخن در اینست که رعایت آنها واجبست یا مستحب و واجب هم که باشند ترکشان مایه عقوق و ناسپاسی است یا نه؟ بطوری که اگر به آنها اف گفت از عدالت بدر است و سزاوار کیفر و ظاهر اینست که انجام این امور گهگاهی عاق نام ندارد زبان ترک برشان طولانی نشود و از او ناخشنود نگردند به بدرفتاری او و کم حرمت نگهداریش نسبت بدانها و دور نیست گفته شود این کارها اگر سبب اندوه آنها نشوند و از روی بی‌اعتنائی به مقام آنها نباشند حرام نیستند بلکه آدابی پسندیده‌اند و اگر مایه خشم آنها شوند و پیوسته گردند فرزند عاق گردد و اگر بزودی برگردد و با احسان بدانها جبران کند و خشنودشان سازد در حد عقوق نباشد و مرتکب کبیره نشده.

(5) و مؤید آنست روایت صدوق به سندی صحیح (در من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 248 ط - نجف

آداب معاشرت - ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج 1، ص: 29
از پاورقی ص 44) گوید عمر بن زید از امام ششم علیه السلام پرسید از امام جماعتی که در همه امورش عیبی ندارد و امام شناس است جز آنکه با پدر و مادرش با خشونت سخن گوید تا آنجا که به خشمشان آورد دنبالش قرائت حمد و سوره خود را بخوانم (وظیفه نماز با امام جماعت مخالف مذهب است) فرمود: مخوان در دنبال او مادامی که عاق و قاطع رحم باشد.
(1) ولی احوط ترک همه خلاف ادبها است و اخباری در این باره بیایند ان شاء الله.

4- از کافی به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: روز قیامت چیزی چون کبه آید و پشت مؤمن را هل دهد تا او را به بهشت درآورد، و گویند این برو نیکی است.

بیان: کبه یعنی هل دادن و صدمه یا مثل و شکو در چرخ ریس در خردی یا چون شتری در بزرگی (و از قاموس ده معنی برای کبه نقل کرده که مناسبتر همین است که ذکر شد مترجم).

و جزری گفته کبه بضم کاف انبوهی از مردم و دیگر چیزها (و بفارسی کبه گویند) و در حدیث است که پرهیزید از کبه بازار یعنی انبوه مردم در آن، تا گوید بر بسا که اعم از بر به والدین باشد و هر احسانی را فرا گیرد.

(2) 5- کافی: به سندش تا منصور بن حازم که گفتمش کدام کردار بهتر است؟ فرمود: نماز در وقت و بر والدین و جهاد در راه خدا.

بیان یعنی نماز در وقت فضیلت.

- (3) 6- کافی به سندش تا امام هفتم علیه السلام که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید پدر را چه حقی است بر فرزندش؟ فرمود: آن که پدر را بنام نخواند و جلو او راه نرود و پیش او ننشیند یعنی جلو او و دشنام گیرش نکند.
- تبیان: او را بنام نخواند چون در عرف مردم بی احترامی و ترک تعظیم و بزرگداشت است بلکه او را بکنیه بخواند که شیوه بزرگداشت عرب است یا به لقبی که دلالت بر تعظیم یا لطف و گرامی داشت دارد چون پدر جان یا پدر یا والد و مانند آن جلوش ننشیند در زمان یا مقام و نخست روشنتر است و بسا اعم از هر دو باشد و گر چه بعید است (و میتواند منع از نشستن جلو او باشد یا در دامن او مترجم).
- "و دشنام گیرش نکند" یعنی کاری نکند که مردم او را دشنام دهند چنانچه بخودشان یا پدرشان دشنام دهد و آنها پاسخ گویند و بسا که مردم پدر کسی که کار ناروا و زشتی کند دشنام دهند (و این بیشتر باشد مترجم).
- (4) و در روضه کافی (ج 8: 71) در حدیث سان دیدن سواره نظام است که آن حضرت گروهی را لعن کرد تا فرمود: و کسی که بر پدر و مادر خود لعنت کند، مردی گفت یا رسول الله مردی باشد که پدر و مادرش را لعنت کند؟ فرمود: آری پدران و مادران مردم را لعنت کند و آنان پدر و مادرش را لعنت کنند و این دو حدیث را عامه هم روایت کردند.
- (1) در نهاییه گفته در حدیث ابی هریره است که البته در پیش پدرت راه مرو، و پیش از او منشین، و بنامش او را مخوان، و دشنام برایش میاور، یعنی او را دشنامگیر مکن باینکه پدر دیگری را دشنام دهی تا او پدرت را دشنام دهد به

عوض آن، و تفسیرش در حدیث دیگر است که بزرگترین گناه کبیره آنست که کسی پدر و مادرش را دشنام دهد.

گفتند چگونه باشد؟ فرمود: کسی را دشنام دهد و پدر و مادر وی را دشنام دهد پایان از (ج 2 ص 40 النهایه).

من گویم: با صرف نظر از این حدیث عامه می‌شود این کار را گناه کبیره دانست برای اینکه دشنام به پدر کبیره است؟ ظاهراً نه، زیرا دشنام به دیگری که به دشنام نرسد معلوم نیست کبیره باشد و این خود دشنام به پدر نباشد و اسناد آن پدیر دشنامگو برای مبالغه و بر سبیل مجاز است، و ارتکاب سبب در حکم ارتکاب مسبب آن نیست مگر تخلف پذیر از آن نباشد چون گردن زدن نسبت بکشتن با اینکه روایت ضعیف است و دلیل گرفتن آن بر این حکم مشکل است و روایت روضه هم بقول مشهور ضعیف است و لعن را دلیل کبیره دانستن هم مشکل است آری ظاهر در حرمت است و گر چه در باره مکروه هم وارد است.

(2) 7- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که چه باز میدارد مرد را از

شماها که احسان کند به پدر و مادرش زنده باشند یا مرده: از طرف آنها نماز بخواند و صدقه بدهد و حج بجا آورد و روزه بدارد که آنچه کند از آنها باشد و خودش هم مانند آن را دارد، و خدا عز و جل به این برو نمازش (و صله‌اش خ ب) خیر بسیاری برایش فزاید.

ایضاح: "نماز بخواند از آنها" بیان احسان پس از مرگ است و گویا جواب پرسش از آنست که فرمود: نماز بخواند از طرف آنها قضا یا نافله و چنین است حج و روزه، و بسا که شامل استیجار آنها هم باشد چه بمال خود میت یا مال او، پس واجب است قضاء نماز و روزه بر بزرگترین فرزندان و تفصیلش در محله‌اش آید انشا ...

و دلیل است بر اینکه ثواب این اعمال و خیرات دیگر بمرده میرسد، و این عقیده علما ما است و اما عامه اتفاق دارند که ثواب صدقه به مرده میرسد و در باره کردار بدنی اختلاف دارند بقولی میرسد قیاس به صدقه و بقولی نمیرسد بدلیل قول خدای تعالی در (39- النجم) و اینکه نیست برای آدمی جز آنچه کوشا بوده، مگر ثواب حج که هم بد نیست و هم مالی و حکم مال غالب آمده.

و اینکه فرمود "فیزیده الله" یعنی دو ثواب دهد: یکی برای خود عمل و ثواب بسیار دیگر برای بر در دنیا و آخرت.

(1) 8- از کافی به سندش تا معمر بن خلاد که به امام هشتم علیه السلام گفتم: دعا کنم در حق پدر و مادرم که مذهب حق را نمی شناسند؟ فرمود: برایشان دعا کن و از آنها صدقه بده و اگر زنده اند و عارف بحق نیستند با آنها مدارا کن که براستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: راستش خدا مرا برای رحمت فرستاده نه برای عقوق و ناسپاسی.

روشنگری: دلیل است بر اینکه دعاء و تصدق برای والدین مخالف حق جائز است پس از مرگشان و در زندگیشان مدارا باید کرد و سخن در دومی گذشت و اولی بسا که از آن سود برند در سبک شدن عذابشان.

و وارد شده صحبت حج از والدین گر چه ناصبی باشد و بیشتر اصحاب بدان عمل کردند با تفسیر ناصبی بمخالف نه دشمن اهل بیت، و ابن ادریس نیابت از پدر مخالف را هم منکر است و میتوان آن روایت را به مستضعف تفسیر کرد زیرا ناصبی که اظهار دشمنی با اهل بیت کند بدون شک کافر است و مخالف غیر مستضعف هم نیز مخلد در دوزخ است و در اخبار چندی کافر و مشرک نام گرفته، و در بسیاری از آنها داغ نفاق بر او زده شده با اینکه خدا سبحانه در باره

منافقان در آیه (84: برائۀ) فرموده: بر هیچ کدامشان نماز مگذار که مرده باشد هرگز و بر سر گورش مایست که براستی کافرند بر خدا و رسولش و مردند در بزهکاری.

(2) و مفسران گفتند "بر گورش مایست" یعنی درنگ مکن برای دعاء، و در باره مشرکان در (113: برائۀ) فرموده: نبی را نرسد و هم آنان که ایمان دارند آمرزشخواهی برای مشرکان و گر چه خویشاوند باشند از آن پس که روشن شد برایشان که آنان یاران دوزخند 114 و نبود آمرزشخواهی ابراهیم برای پدرش جز برای نویدی که به او داده بود (که مسلمان می شود) و چون روشن شد که دشمن خداست از او بیزاری جست و این علت دلالت دارد بر عدم روا نبودن آمرزشخواهی برای کسی که معلوم است جهنمی است و اگر چه مشرک هم نام بردار نشوند و مخالفان بحکم اخبار متواتره دوزخی باشند و قول خدا که "چون روشن شد او دشمن خداست" دلیل است بر عدم جواز آمرزشخواهی برای آن مخالفان، زیرا شکی نیست که آنان دشمنان خدایند.

اگر گویند: آمرزشخواهی ابراهیم برای پدرش دلالت دارد بر اینکه پدر جداست گویم مشهور میان مفسران اینست که آمرزشخواهی آن حضرت مشروط به ایمان پدر بوده چون به او وعده داده که مسلمان می شود و چون کافر مرد و روشن شد دشمنی او با خدا از او بیزاری جست و

(1) بقولی وعده از طرف ابراهیم بوده پدرش که به او گفته بود تا زنده ای برایت آمرزش طلبم و برایش آمرزش میخواست بشرط ایمان و چون از ایمانش نومید شد از او بیزاری جست.

و اما گفته در سوره مریم (آیه 47) "سلام بر تو آمرزشخواهم برایت از پروردگارم" طبری ره گفته سلام وداع بوده و کناره گیری با لطیفترین صورتی و

این سلام بدرود و دوری از اوست و بقولی سلام اکرام و احسان است برای ادای حق پدری و در اینکه گفته "بزودی آمرزشخواهم برایت" چند قول است.

1- وعده استغفار از روی خردمندی چون قبح استغفار برای مشرکان تثبیت نشده بود.

2- این گفته مشروط بود به ترک کردن بت

پرستی و اخلاص در خداپرستی.

3- مقصودش این بود بدرگاه خدا دعا کنم در دنیا عذابت نکند پایان.

و من گویم: اگر دلالت آیه درست باشد دلیل باشد بر جواز استغفار و دعاء برای خیر پدر نیز از خویشان دیگر زیرا مشهور میان امامیه اینست که آزر پدر آن حضرت نبوده بلکه عم او بوده و اخباری هم بر آن دلالت دارد، و آنگاه هر که از امامیه که نماز میت بر مخالف را روا دارد تصریح دارد که بعد از تکبیر چهارم او را لعن کند یا ترک دعا کند و دعای بر والدین را در اینجا یادآور نیستند.

(2) صدوق علیه السلام گفته اگر با مستضعف سر و کاری داری برایش بقصد شفاعت استغفار کن نه از روی پیوند دوستی بحکم روایت حلبی از امام صادق علیه السلام و در مرسل ابن فضال است از آن حضرت که ترحم کند بر او از روی شفاعت خواهی و دوستانه در ذکری چنین گفته است.

و من گویم: این تایید کند تفسیر ناصب را بر مستضعف و اما دلیل آوردن آیه پیش بر جواز سلام بر پدر مشرک مورد اعتراض است اما اولاً برای اینکه آزار پدر نبوده مگر از راه طریق اولی دلیل آورند و بنا بر آن دلیل گردد بر اعم از والدین و ثانیاً دانستی که برخی علماء و مفسران بلکه بیشترشان آن را تفسیر کردند بر سلام کناره‌جوئی، آری میتوان آن را از معاشرت و مصاحبت به معروف

شمرد با اینکه جواز سلام بر هر کافری وارد است چنانچه در باب خود بیاید ان شاء الله.

(3) 9- در کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله چه کس را احسان کنم؟ فرمود: مادرت را گفت پس چه کس را؟ فرمود مادرت را آن مرد گفت:

از آن پس که را؟ فرمود: مادرت را پس از آن چه کس را؟ فرمود پدرت را؟ (4) تبیان: به این روایت دلیل آوردند که مادر به $3/4$ احسان حق دارد و حقش سه برابر پدر است و بقولی مفهوم آن تاکید در احسان به مادر است و اندازه آن از آن روشن نشود و وجه

فزونی حق مادر روشن است برای مشقت بیشتر و رنج فزونی برای فرزند و آیات سوره لقمان نیز بدان اشاره دارد چنانچه دانستی.

(1) عامه در این باره اختلاف دارند و از قول مالک شهرت دارد که مادر و پدر در این حکم برابرند و بقولی برتری مادر مورد اتفاق است و به روایتی از مسلم مادر دو برابر پدر حق دارد و به روایت دیگر سه برابر و شهید که خدا گورش را معطر سازد پس از ذکر مضمون دو روایت چند قول در اینجا نقل کرده (و اعتراض چندی با جواب بیان شده که علمی و ادبی است و ترجمه آن برای عموم سودمند نیست و از آن صرف نظر شد مترجم).

(2) 10- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله من مشتاق جهاد و توانا هستم آن حضرت فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود، در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده باشی و نزد خدا روزی خوری و اگر بمیری (در راه جهاد) اجرت با خداست و اگر برگردی بیگناه باشی چون روزی که زاده شدی گفت: یا رسول الله من پدر و

مادر پیری دارم که پندارند که به حضور من آرامش دارند و از بیرون شدنم کراهت دارند پس رسول خدا ﷺ فرمود: با پدر و مادرت بمان که سوگند بدان که جانم بدست او است یک شبانه روز همدمی و آرامش آنان با تو بهتر است از جهاد یک سال.

(3) بیان (پس از تفسیر لفظ نشیط) گوید: "مکن حیا" اشاره است بقول خدای تعالی در آل عمران (آیه 169 و مپندار آنان که کشته شدند در راه خدا مردگانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خود روزی خورند، و اینکه فرمود: "اجرت با خداست اشاره است بقول او سبحانه در سوره النساء (آیه 110) هر که از خانه‌اش به در آید در هجرت بسوی خدا و رسولش سپس مرگش در گیرد البته که اجرش با خداست و به تفسیر بیضاوی یعنی اجرش بر خدا واجب است. و من گویم: خبر مشعر است باینکه مقصود از مهاجرت معنائیست که جهاد را نیز فرا گیرد.

و این خبر دلالت دارد بر اینکه ثواب ماندن با پدر و مادر برای رضای آنها فزونست بر ثواب جهاد و شامل پدر و مادر کافر هم می‌شود و بقول اصحاب توقف جهاد باذن والدین در صورتی که بر فرزند واجب عینی نباشد زیرا در واجب عینی اذن آنان معتبر نیست، و مخلوق را در برابر خالق حق طاعت نیست.

(4) 11- کافی: به سندش از زکریا بن ابراهیم، گفت من نصرانی بودم و مسلمان شدم و به حج رفتم و خدمت امام ششم علیه السلام رسیدم و گفتم: من نصرانی بودم و مسلمان شدم و حج بجا آوردم فرمود: در مسلمانی چه دیدی؟ گفتم قول خدا عز و جل (52: السوری) تو نمیدانستی کتاب

(1) و ایمان چیست ولی ما آن را نوری ساختیم که راه نمائیم بدان هر که را خواهیم، فرمود:

خدایت هدایت کرده و آنگاه فرمود: بار خدایا هدایتش کن تا سه بار، فرزندم هر چه خواهی بپرس، گفتم پدرم مادرم نصرانیند و هم خانواده‌ام، و مادرم نابینا است، من با آنها زندگی میکنم و در ظرف‌هایشان غذا میخورم؟ فرمود: گوشت خوک میخورند؟ گفتم نه، و بدان دست نمیزنند، فرمود عیب ندارد، مادرت را منظور بدار و به او احسان کن و چون مرد به دیگری وانگذارش و تو خود به کار او برخیز و به هیچ کس خبر نده که نزد من آمدی تا در منی مرا دیدار کنی ان شاء الله گفت: در منی نزد آن حضرت رفتم و مردم در گرد او بودند، گویا معلم کودکان است این از او می‌پرسید و این هم می‌پرسید.

و چون به کوفه آمدم به مادرم توجه کردم و به او خوراک میدادم و شپش جامه و سرش را می‌گرفتم و خدمتش میکردم بمن گفت پسر من چنان لطفی نداشتی و هم دینم بودی این چه خوشرفتاریست که با من داری و از تو بینم از آنگاه که به سفر رفتی و مسلمان شدی؟ گفتم:

مردی زاده پیغمبر ما فرمانم داده که این کار را بکنم، گفت این مرد آن پیغمبر است؟ گفتم، نه پیغمبرزاده است، گفت پسر من این پیغمبر است، این کار از سفارشهای پیغمبرانست، گفتم مادر جانم راستش پس از پیغمبر ما مسلمانها پیغمبری نباشد ولی او پسر او است، گفت پسر من دین تو بهترین دین است آن را بمن پیشنهاد کن و من به او پیشنهادش کردم و مسلمان شد و به او آموختم تا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند و در شبش به او عارضه‌ای رخ داد و گفت:

پسرم آنچه را بمن آموختی باز گو و من به او باز گفتم و بدان اقرار کرد و مرد و چون صبح شد مسلمانها بودند که او را غسل دادند و من بودم که بر او نماز خواندم و او را در گورش فرو نهادم.

(2) روشنگری: آیه چنین است "و همچنین وحی کردیم بسوی تو روحی را از فرمان خود" گذشت که مقصود از آن روحی است که به همراه پیغمبرانست ﷺ و بقولی مضمون وحی است (که قرآن باشد) و آن را روح نامیده برای اینکه زنده شود بدان دلها، و بقولی جبرئیل است یعنی مضمون وحی است (که قرآن باشد) و آن را روح نامیده برای اینکه زنده شود بدان دلها، و به قولی جبرئیل است یعنی فرستادیمش بسویت بوحی" و نمیدانستی چیست کتاب و ایمان" یعنی پیش از وحی" ولی ساختیم آن را نور" آن روح است یا کتاب یا ایمان" تا رهنمائی کنیم بدان هر که را خواهیم از بندگان خود". بتوفیق او برای پذیرش و اندیشه در آن، و دنبالش" و راستش تو البته رهنمائی براه راست" و گویا راوی ضمیر را به همان ایمان برگرداند و از آیه فهمیده که ایمان موهبت است و بر رهنمود خداست تعالی و گر چه پیغمبران و حجج واسطه آند،

(1) و حاصل اینکه چون آن حضرت هم سبب اسلامش را از او پرسید و فرمود: در اسلام چه حجت و برهانی دیدی که سبب مسلمانیست شد پاسخ داد خدای تعالی هدایت را در دلم افکند و مرا به اسلام رهنمود چنانچه مضمون آیه کریمه است و آن حضرت تصدیقش کرد و فرمود: "و بحق خدایت هدایت کرده" و آنگاه فرمود "بار خدایا هدایتش کن" تا سه بار یعنی بر هدایت او بیفزایا بر آن پایدارش بدار.

و گفته آن حضرت "عیب ندارد" دلیل است بر پاکی ذاتی نصاری" و خانوادهام" یعنی آنان نیز بر کیش نصارايند و بر اینکه نجاست آنان برای

درگیری با نجاست است، و می‌شود تفسیرش کرد باینکه خشکبار را با آنها می‌خورده، و بسا مؤید آنست که از می نامی نبرده چون پس از خشکیدن ظرفش اثری از آن بجا نماند بخلاف گوشت خوک که چربیش بماند (و این بسیار تفسیر رکیک و نجسی است و در پاورقی ص 54 هم در این زمینه توجیه ضعیفی دارد که از ترجمه آن صرف نظر شد مترجم).

(2) "چون مرد" ظاهرش اینست که این سفارش بر این بوده که میدانسته هنگام مرگ مسلمان می‌شود، و یک معجزه است و گر چه بسا والدین کافر از حرمت غسل و نماز میت جدا باشند از کفار دیگر.

"بهیچ کس خبر مده" گفته‌اند نهی آن حضرت از این گزارش برای این بوده که سره گمراهان مسلم آب او را از آن حضرت نگردانند و بگمراهی خود نکشانند بیش از آنکه حق را بشناسد.

و من گویم: بسا که برای تقیه بوده خصوص که حدیث دارای معجزه است و گویا برای همین است که داستان رهنما شدن خود را در بار دوم شرفیابی در هم نموده و بلکه در باره اول که توضیح کافی نداده، و بسا که ترک آن برای فهمش از روال داستانست گفته او: "گویا معلم کودکانست" یعنی از کثرت اجتماع و پرسش آنان و لطف آن حضرت در جوابشان و اینکه مانند کودکان نیاز به معلم دارند گر چه از فاضلانند، و در پذیرش آنچه شنوند از آن حضرت بی‌اعتراض و خرده‌گیری.

حنیفیه: ملت اسلام است که برکنار از افراط و تفریط است و در حد میانه است، یا ملت ابراهیمی است که پیغمبر ﷺ بدان وابسته است.

(3) 12- کافی: به سندش تا عمار بن حیان (خباب خ ب) گفت به امام صادق ع گزارش دادم از احسان پسر من فرمود: من دوستش میداشتم و

دوستیم به او فزود، راستش که خواهر رضاعی رسول خدا ﷺ نزد آن حضرت آمد، و چون دیدش بدو شاد شد و رواندازش برای او پهن کرد و بر آتش نشاند، و آنگاه با او به گفتگو پرداخت و به روی او خندید سپس او برخاست و رفت و برادرش آمد و با او چنین رفتار و پذیرائی نکرد، و گفتند، یا رسول الله با خواهرش چنان کردی که با او نکردی با اینکه مرد است؟ فرمود: برای اینکه آن خواهر از او به والدینش خوشرفتار بود.

(1) توضیح: این خواهر و برادر رضاعی دو فرزند حلیمه سعدیه بودند در اعلام الوری گوید عبد الله و انیسه پسران حارث بن عبد العزی دو همشیر آن حضرت بودند، و دلالت دارد بر استحباب اکرام خوشرفتارتر بر پدر و مادر.

(2) 13- کافی: به سندش تا ابراهیم بن شعیب که به امام ششم علیه السلام گفتم راستش پدرم بسیار پیر شده و ناتوان و ما او را برای قضای حاجت بدوش میبریم، فرمود: اگر توانی خود این کار را بکن و بدستت لقمه‌اش بده که سپرت باشد فردا از دوزخ، یعنی او سپر تو است از آتش.

(3) 14- کافی: به سندش تا جابر که شنیدم مرد به امام ششم علیه السلام میگفت: مرا پدر و مادری است مخالف حق؟ فرمود: بدانها احسان کن چنانچه احسان کنی به مسلمانان از آنها که دوستدار ما میباشند.

بیان: "چنانچه احسان کنی به مسلمانان" به صیغه جمع، یعنی بیگانه مؤمن حق ایمان دارد والدین مخالف حق ولادت و در حق برابرند و اگر مقصود این باشد که چنانچه پدر و مادرت هر دو مسلمان بودند اصل احسان را میرساند نه اندازه آن را ولی بعید است (بلکه بفهم نزدیکتر است مترجم).

(4) 15- کافی: به سندش تا امام پنجم علیه السلام فرمود: سه تا باشند که خدا عز و جل برای کسی در آنها رخصتی نداده: پرداخت امانت به خوشکار و بدکار، پائیدن بعهده برای خوب و بد و احسان بوالدین خوب باشند یابد.

بیان: دلالت دارد بر وجوب رد آنچه صاحبش وی را امین بر آن دانسته صاحبش بر باشد یا فاجر و فاجر شامل کافر هم هست و اشاره دارد که از آن تقاص نشود و اصحاب را در باره تقاص از سپرده اختلافست و میتوان گفت آن هم نوعی رد به صاحب است چون ذمه او را بری کند و سخنش در جای آن بیاید ان شاء الله.

و دلالت دارد بر وجوب وفاء به عهد که از آن محسوبست وعده به مؤمن و کافر، ولی این تعبیرات صریح در وجوب نباشند، و مشهور استحباب است در صورتی که شرط در ضمن عقد لازم نباشد، و سخن در باره والدین گذشت.

(5) 16- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام که از سنت و بر اینکه مرد نام پدر را بکنایه گوید:

روشنگری "ان یکنی الرجل" چند وجه دارد: (1) 1- از سنت پیغمبر و روش خوب و بر به والدین اینست که هر کس پسرش را بنام خودش کنایه نهد چنانی که اگر نامش محمد است او را ابا محمد بخواند و می شود کنایه شامل نامگذاری هم باشد.

2- مقصود این باشد که مرد سخنگو طرف خود را بکنایه تعبیر کند نسبت به پدر او به او گوید پسر فلان چون بزرگداشت او است و احترام به پدر او و یادآوریش به مردم، در دل مؤمنان و بسا کسی که نامش را شنود برایش دعا کند.

در یک نسخه بجای لفظ (ایه) آمده (بینه پسر او) یعنی بطرف خود بگوید ابو فلان به نام پسرش زیرا نام بردن خلاف احترام است بویژه با حضور طرف، و بر هر دو نسخه بر این وجه مناسب این باب نیست زیرا در باره بر بخصوص والدین نباشد و بلکه در باره احسان به مؤمن است جز آنکه گفته شود شامل والد هم می شود.

(2) 3- مقصود این باشد که گوینده خود را بنام پدر کنیه آورد و این احسانیت به پدر به وجوهی که گذشت چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام، بسیاری موارد خود را تعبیر میکرد به ابن ابی طالب، و فرموده بخدا که پسر ابی طالب مانوس تر است بمرگ از کودک به پستان مادرش.

(3) 17- کافی: به سندش تا امام ششم که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از بر به والدین پرسید و پاسخش داد تا سه بار به مادرت نیکی کن و سپس تا سه بار فرمود: پیدرت نیکی کن و مادر را پیش از پدر آغاز نمود (و با آغاز به مادر اشاره دارد که بر به او افضل است).

(4) 18- کافی: بسندهای پیش تا امام ششم که فرمود: مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت دختری آوردم و پروردمش تا چون به بلوغ رسید زیورش را به او پوشیدم و آوردمش بر سر چاهی و پرتش کردم به درون آن: و آخر چیزی که از او شنیدم اینکه میگفت: ای پدر جانم، کفاره آن چه باشد؟ فرمود: مادرت زنده است؟ گفت، نه، فرمود: خالهات زنده است؟ گفت: آری، فرمود: به او نیکی کن که بجای مادر است و کفاره کار تو گردد ابو خدیجه (راوی حدیث) گوید:

به آن حضرت گفتم: چه وقت بوده این عمل؟ فرمود: در زمان جاهلیت که دخترها را میکشند از ترس اینکه اسیر شوند و میان قوم دیگر بزنند.

روشنگری ... این حدیث دلالت دارد بر فضل مادر و خویشان او در باره برو احسان بر پدر و خویشان او و بر فضل بر به خاله میان خویشان مادری او در آنست شرح واد که در جاهلیت بوده چنانچه خدای تعالی فرموده (آیه 8- التکویر) و آنگاه که از موءوده پرسند بکدام گناه کشته شده.

(1) 19- کافی: به سندش تا حنان بن سدير از پدرش گفت: به امام پنجم گفتم فرزند جزای پدر را باید بدهد؟ فرمود: جزائی بر او نباشد جز در دو خصلت اگر پدر برده است پسرش او را بخرد و آزاد کند یا اینکه وامی دارد از طرفش بپردازد.

(2) 20- کافی: به سندش تا جابر که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: مردی جوان و چالاکم و جهاد را دوست دارم و مادری دارم که آن را بد دارد، پیغمبرش فرمود برو با مادرت باش که بدان که مرا براستی فرستاده به پیغمبری انس او به تو در شبی بهتر است از جهادت در راه خدا یک سال.

(3) 21- کافی: به سندش تا امام پنجم علیه السلام فرمود: راستی بنده خدا خوشرفتار است با والدینش در زندگی آنها سپس بمیرند و وامشان را نپردازد و برایشان آمرزش نخواهد و خدا عز و جل او را عاق نویسد و بسا که در زندگی آنان عاق باشد و نیکی کند با آنها، و چون مردند وامشان را بدهد و برایشان آمرزش خواهد و خدا عز و جل او را احسان کند و بار نویسد.

توضیح: دلالت دارد بر اینکه برو عقوق در زندگی و پس از مرگ هر دو باشند و بر اینکه پرداخت وام و استغفار بهترین بر و احسانند پس وفات پدر و مادر.

(4) 22- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام که کمتر عقوق "اف" است و اگر خدا عز و جل چیز زبونتر از آن میدانست از آن نهی میکرد.

بیان: "از آن نهی میکرد" زیرا معلوم است که مقصود نهی از همه افراد است و به کمتر بس کرده تا بالاتر بحکم اولویت دانسته شود، چنانچه متعارف فهم از این گونه تعبیر است و اف کلمه اظهار نفرت است و معنی عقوق والدین ترک ادب در برابر آنها است و آزار آنها به کردار یا گفتار، و مخالفت با آنها در هر غرضی که جائز است بحکم عقل یا نقل و از کبار در شمار است و قرآن و سنت بر آن گواه است و عامه و خاصه بر آن اتفاق دارند.

(5) 23- کافی: به سندش از امام هفتم که رسول خدا ﷺ فرمود: خوشرفتار باش و بهشت بس و اگر عاق (بدرفتار باشی) دوزخت بس. بیان: در این حدیث ثواب بر را بزرگ شمرده تا آنجا که بهشت را بایسته شود و از آن فهمیده شود که بسیاری از گناهان را جبران کند و در ترازوی حساب بر آنها بچربد.

(6) 24- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: چو روز قیامت باشد یک پرده از پرده‌های بهشت برداشته شود و بویش را دریابد هر که جان دارد از پانصد سال مسافت جز یک دسته گفتم: که باشند؟ فرمود: عاق والدین. بیان: یعنی عاق هر دو یا یکی از آنها، او ظاهرش اینست که عاق به بهشت نرود، و

می‌شود تفسیرش کرد بکسی که آن را حلال شمارد یا اینکه از آغاز بویش را نبوید و گر چه پس از آن درآید، یا مقصود از والدین در اینجا پیغمبر و امامند یا منظور بهشت خاصی است.

(1) 25- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که رسول خدا ﷺ فرمود: بالای هر کار نیک کار نیکی است تا کسی در راه خدا کشته شود که بالای آن

کار نیک دیگر نباشد، و بالای هر عاق شدنی عاق شدنی است تا کسی یکی از والدین خود را بکشد و چون چنین کند بالاترش عاق شدنی نباشد.

بیان: می شود بر بمعنی مصدر باشد و برای مبالغه آمده یعنی کار بسیار نیک چنانچه در قول خدای تعالی است (189- البقره) "ولی بر کسی است که پرهیزکار باشد" ...

"تا بکشد کسی یکی از والدینش را" چه با دیگری باشد یا نه، یا مقصود اینست که بالاتر از آن از جنس عقوق دیگر نیست و منافات ندارد که کشنده هر دو تا عاق تر از او باشد و مقصود عقوق والدین و ارحام است یا هر گناه کبیره و منافات ندارد که کشتن امام از آن سخت تر است زیرا آن یک نوع کفر است و بسا که شامل کشتن والدین دینی چون پیغمبر و امام هم باشند چنانچه در باب بر والدین و جز آن گذشت.

(2) 26- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که بچشم دشمنی بر پدر و مادرش بنگرد با اینکه به او ستمکارند خدا نمازش را قبول نکند (تا چه رسد باینکه خوشرفتار بدو باشند و این منافات ندارد که آنها هم گنهکارند چون به او ستم کردند و او را به ناسپاسی واداشتند، و قبول کمال عمل است و جز درست بودن و اجزاء است.

(3) 27- کافی: به سندش تا امام پنجم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن سخنی از خود فرمود:

بپرهیزد از عقوق والدین زیرا بوی بهشت از مسافت هزار سال دریافت شود، و در نیابدهش عاق، و قاطع رحم، و نه پیر زناکار و نه دامن کش از روی تکبر و بزرگ فروشی، جز این نیست که کبریا از آن خدا پروردگار جهانیانست.

بیان: پانصد سال (روایت پیش) نظر بهمه مردم است و هزار نظر بجمع خاص
نامبرده

(1) در این روایت، و مؤیدش اینکه در روایت پیش فرمود: هر که جان دارد، یا اختلاف برای کم و بیش پرده‌ها برداشته شده است که در خبر پیش فرمود یک پرده و این خبر در صورت برداشت دو پرده است مثلاً و در کتاب وصایا آید که بویش از مسافت دو هزار سال دریافت شود و این با برداشت چهار پرده باشد مثلاً.

(و توجیهات دیگری هم برای جمع میان این احادیث دارد تا گوید): بسا این شماره کنایه عن بسیاریست و شمار خاصی منظور نیست چنانچه در قول تعالی (80: براءت) و گر چه هفتاد بار برایشان آمرزشخواهی.

و ازار جامه‌ایست که زیر رداء پوشند از وسط چینند و عربهای جفاجو آن را بلند می‌گرفتند که روی زمین میکشیده - تا گوید در قاموس آن را به تن‌پوش تفسیر کرده و شامل درازی رداء هم می‌شود و هم جامه‌های دیگر چنانچه قول خدا (4: المذثر) و جامه‌های خود را پاکیزه دار، به تشمیر تفسیر شده که گردآوری جامه است، و در باب زی و تجمل اخباری در این باره آید.
و بسا آن را بر کمر بند روی لباس بکار برند (شال) و مقصود رها کردن دو طرف آنست از روی تکبر چنانچه برخی مردم هند کنند.

(2) و خیلاء بقول جوهری بمعنی کبر است و دامن‌کش از خودبینی و تکبر خود را سو بسو می‌گرداند چون پاره ابر در جو آسمان که این سو و آن سو می‌چرخد، و این رفتار را مطیطا گویند و باین معنا است قول خدای تعالی (33: القیامه) رفت بسوی خاندانش تلوتلو با تکبر و بزرگ منشی.

و اگر در درازی جامه و کشیدن آن بر زمین قصد تکبر نباشد بلکه بر حسب شیوه و عادت باشد بقولی باز حرام است و اولی اینکه گفته شود ناپسند است چنانچه شهید و دیگران گفتند از چند راه.

1- خلاف روش و شیوه مؤمنان متواضع است چنانچه آید و عامه هم در این باره اخباری آوردند (و از نهاییه دو خبر در این باره نقل کرده).

2- اسراف در جامه است بی نیاز بدان (پس باید حرام باشد، مترجم).

3- جامه دراز که بر زمین کشد بسا که نجس شود و در نماز و دین رخنه آورد، و اگر در راه رفتن آن را برآورد سختی کشد با آنکه نیازی بدان ندارد؟ سپس غافل ماند و فرو افتد.

4- زود کهنه شود با دوام کشیدن بر خاک زمین و پاره شود اگر نجس نگردد.

28- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: اگر خدا چیزی کمتر از اف میدانست از آن نهی میکرد و آن کمتر درجه عقوب است، و از عقوب است خیره چشمی کسی بر والدینش.

(1) بیان ... و بسا که این هم در درجه کمتر باشد یا اینکه اف کمتر زبانیست و این کمتر کرداری، و مقصود اینست که باید نگاهش بدانها از روی خضوع و ادب باشد و چشم بدانها خیره نکند و یا خشمگین بر آنها ننگرد.

(2) 29- کافی: به سندش تا امام پنجم که پدرم نگاه کرد بمرد که پسرش با او راه میرفت و و بر بازوی پدرش تکیه کرده بود، فرمود پدرم سخنی با او نگفت از کینه به او تا از دنیا رفت (یعنی با آن پسر و تفسیرش به پدر که پسر را امکان این کار داد بعید است، و بسا مقصود صورت راضی نبودن پدر باشد یا

انجام آن از روی تکبر، و از این اخبار برآید که امر بر بوالدین دقیق است و به کمتر چیزی عاق شدن بوجود می‌آید).

(3) 30- امالی صدوق: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: در این میان که موسی بن عمران با پروردگارش عز و جل راز میگفت مردی را در سایه عرش پروردگارش عز و جل دید و گفت: پروردگارا این کیست که عرشت بر سر او سایه دارد؟ فرمود: این احسان‌کننده بوالدینش بود و سخن چین نبوده.

(4) 31- از همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود احسان کنید به پدران تا احسان کنند به شما پسرانتان و با زنان مردم عفت ورزید تا زنان عفت ورزند (در خصال مانندش آمده).

(5) 32- از امالی صدوق: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رحمت کند خدا مردی را که کمک دهد به پدرش در احسان بوی، رحمت کند خدا پدری را که کمک کند به فرزندش در احسان بوی، رحمت کند خدا همسایه‌ای را که کمک کند به همسایه خود در احسان بوی، رحمت کند خدا مردی را که کمک کند بسلطاننش در احسان بوی. در ثواب الاعمال مانندش آمده.

(6) 33- از امالی صدوق: به سندش از امام صادق علیه السلام فرمود: هر که دوست دارد خدا عز و جل سختیهای مرگ را برش سبک کند، با خویشاوندش پیوسته باشد، و بوالدینش نیکی‌کننده، و چون چنین باشد خدا سختیهای مرگ را برش سبک سازد و در زندگی خود هرگز فقری به او نرسد در امالی طوسی از غضائری از صدوق مانندش آمده.

34- (در حدیث ده از کافی ترجمه آن گذشت بدان رجوع شود مترجم).

35- در 19- از کافی گذشت بدان رجوع شود، و از کتاب حسین بن سعید هم نقل شده.

(7) 36- امالی صدوق: به سندش تا امام پنجم علیه السلام ، فرمود موسی بن عمران گفت: پروردگارا بمن سفارش کن فرمود: تو را بخودم سفارش کنم، بار دیگر درخواست کرد فرمود: تا سه بارت

بخودم سفارش کنم، (1) بار سوم خواست، فرمود: تو را به مادرت سفارش کنم و در بار چهارم هم فرمود: تو را به مادرت سفارش کنم و در بار دیگر فرمود: تو را به پدرت سفارش کنم، فرمود:

برای اینست که گویند مادر دو سوم حق احسان دارد و پدر یک سوم.
(2) 37- از تفسیر علی بن ابراهیم: (آیه 23- 25 الاسراء) و فرمان داد پروردگارت که نپرستید جز او را بوالدین نیکی کنید اگر یکیشان نزدت به پیری رسد یا هر دو برویشان اف مگو" فرمود: اگر چیزی را کمتر از اف میدانست آن را فرموده بود" و لا تنهرهما" یعنی با آنها ستیزه مکن.

(3) و در حدیث دیگرست که اگر شاشیدند برویشان اف مگو" و به آنها سخن خوب بگو" (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) فرمود: در برابرشان تواضع کن و بزرگی به آنها مفروش" و بگو پروردگارا بدانها رحم کن چنانی که مرا از خردسالی پروردند".

(4) 38- از قرب الاسناد: علی از برادرش امام کاظم علیه السلام که پرسیدمش از کسی که مسلمانست و پدر و مادرش کافرند، آیا شاید که برایشان در نماز آمرزشخواهد؟ فرمود: اگر در خردسالی از آنها جدا شده و نداند مسلمان شدند یا نه؟ باکی ندارد و اگر بداند کافر ماندند برایشان آمرزش نخواهد و اگر نداند برایشان دعا کند.

(5) 39- از قرب الاسناد: بسند تا عبد الله بن جندب، گفت نوشتم به امام کاظم علیه السلام و پرسیدمش از کسی که میخواهد کارهایش از نماز و احسان و هر خیری سه بخش کند، یک سوم از خودش باشد و دو سوم از پدر و مادرش یا بخشی از کارهایش بدانها اختصاص دهد و تبرع کند به چیزی معین و اگر چه یکی زنده است و دیگری مرده گوید بمن پاسخ نوشت: اما برای مرده خوبست و جائز و اما برای زنده نه، جز احسان و صله.

(در این حدیث انجام کار خیر برای دیگری مورد بحث شده و باید دانست که آن بر چند وجه است:

1- بعنوان نیابت در عمل که آن را بقصد نیابت از دیگری انجام دهد تا آثار و فوایدش به او برسد مانند اینکه نماز را از طرف او بخواند و این نیابت در عمل واجب عینی بر زنده اگر عبادی باشد صحیح نیست و تکلیف او را ساقط نمیکند و ثوابی به او نمی‌رسد چنانچه نماز یومیه یا نمازهای واجب دیگر را از طرف مکلف زنده انجام دهد که این حدیث شامل آنست فقط در باره نیابت در حج واجب از طرف عاجز از انجام آن روایت و فتوی به صحت آن وارد است و عموم این حدیث را تخصیص میدهد و همچنان در باب تولیت در وضوء و غسل نسبت به عاجز از شستن برخی اعضاء به صحت آن فتوی داده‌اند و نیابت در نوافل یومیه یا نماز شب

هم بحکم عموم این حدیث صحیح نیست ولی مانند حج استحبابی یا زیارت قبر پیغمبر و امام مشهور صحت آنست و به آن ملحق است زیارت برادر دینی و تحیت از طرف شخص زنده در انجام آن و پرداخت زکات مال یا فطره روزه یا کفاره‌های مالی چون کفاره روزه برای عاجز از آن و موارد بسیاری مورد بحث است و اگر واجب غیر عبادی باشد چون تطهیر جامه برای نماز که صحت آن

مورد اشکال نشده و اما مانند پرداخت دین و یا دیه و مانند آن ظاهر فقهاء اینست که صحیح است ولی اگر مدیون منع کند مانع صحت است یا نه؟

2- بعنوان اهداء ثواب که کسی عمل خیری برای خود میکند و ثواب آن را به دیگری گر چه زنده است اهداء میکند و گر چه بر او واجب عینی باشد ظاهر حدیث منع از آنست به زنده و گر چه پدر و مادر باشند بلکه ظاهر حدیث همان اهداء ثواب است که "يجعل اعماله الخ" یعنی عملش سه بخش میکند و این با نیابت موافق نیست بلکه با ثواب عمل موافق است و عموم حدیث شامل عمل مستحب می شود و آن خلاف مشهور است از مترجم).

(1) 40- از خصال: به سندش تا امام رضا علیه السلام فرمود: راستش خدا عز و جل به سه چیز همراه سه دیگر فرمان داده: امر کرده به نماز و زکات پس هر که نماز کند و زکات ندهد نمازش پذیرفته نشود، و امر کرده به شکر خودش به همراه شکر والدین (در سوره لقمان آیه 14) پس هر که شکر والدین نکند شکر خدا نکرده و امر کرده به تقوی خدا و صله رحم. در (آیه 1- سوره النساء) و هر که صله رحم نکند تقوای خدا عز و جل را ندارد.

(مقصود از اینکه این سه دو بدو همراهند همراه زمانی نیست زیرا انجام نماز و پرداخت زکات در یک زمان انجام نشوند و هر کدام وقت مخصوص بخود دارند و ظاهرش اقتران شرطی است یعنی صحت هر کدام مشروط به اتيان دیگریست که در ذیل حدیث توضیح داده و لازمش بطلان آن به تنهائی است ولی گویا حمل به اشتراط در قبول شده نه در صحت و عدم قبول اعم است از عدم صحت و بسا عملی که صحیح است و مسقط تکلیف است ولی در پیشگاه خدا قبول نیست و ثواب خود را ندارد و تنها عقاب ترک آن ساقط شود مترجم).

(2) 41- از عیون: به سندش تا بزنطی گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود: مردی از بنی اسرائیل خویشاوند خود را کشت و آنگاه آن کشته را بر سر راه بهترین سبط از اسباط بنی اسرائیل انداخت سپس آمد بخونخواهی از آنان و آمدند و به موسی علیه السلام گفتند سبط آل فلان فلانی را کشتند بما بگو چه کسی او را کشته؟ آن حضرت فرمود: یک ماده گاوی برایم بیاورید (67: البقره و دنباله اش) "گفتند: ما را به مسخره گرفتی فرمود پناه بخدا که از نادانان باشم" و اگر هر ماده گاوی خواسته بودند آورده بودند کفایتشان میکرد ولی سخت گرفتند و خدا هم بر آنها سخت گرفت.

(1) "گفتند از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند آن چیست؟ گفت راستش خدا گوید آن ماده گاویست نه پر پیر و نه نوجوان و بکر" یعنی نه خردسال و نه سالمند "میان این دو سن" و اگر باز هم خواسته بودند یک ماده گاو میان سال آورده بودند کفایتشان میکرد ولی سخت گرفتند و خدا بر آنها سخت گرفت "گفتند پروردگارت را بخوان تا روشن کند برای ما چه رنگی دارد؟

گفت راستش میفرماید آن ماده گاو زرد چشمگیریست بیننده ها را شادمان میکند و اگر خواسته بود یک ماده گاو چنین آورده بودند کفایتشان میکرد ولی سخت گرفتند و خدا هم بر آنها سخت گرفت "گفتند پروردگارت را بخوان برای ما روشن کند که چه باشد؟ راستش آن برای ما مورد اشتباه است و البته اگر خدا خواهد ما بدان رهیاب خواهیم بود، گفت که خدا فرماید آن ماده گاویست که رام نیست تا زمین را شخم زند و نه آب بکشد برای کشت و کار دست آموز است و هیچ خالی بر آن نیست گفتند اکنون نشانه درستی آوردی" و آن را

جستند و نزد جوانی از بنی اسرائیل بود و گفت: آن را نفروشم جز به پر پوستش از طلا و آمدند نزد موسی عليه السلام و گزارش دادند و فرمود: او حق دارد از او بخریدش و آن را خریدند و آوردند و فرمود سرش را بریدند و آنگاه فرمود: دمش را بدان مرده زنند و چون این کار کردند کشته زنده شد و گفت: یا رسول الله، پسر عمویم مرا کشته نه آنکه او را متهم بکشتن من کردند (و بدان قاتلش دوا ساختند) و یکی از اصحاب موسی عليه السلام بوی گفت: این ماده گاو را داستان نیست فرمود: چه باشد؟ گفت: جوانی از بنی اسرائیل خوشرفتار بود با پدرش و او گاو پا در سه سالی خرید و آمد نزد پدرش (برای پرداخت بها) و دید کلیدها زیر سر او است (و در خواب است) و دلش نیامد او را بیدار کند و چون پدرش بیدار شد به او گزارش داد و گفت زهی، این ماده گاو را بگیر عوض آنکه از دستت رفته، فرمود: رسول خدا موسی گفت: بنگرید که خوشرفتاری اهلش را تا کجا رساند.

(سبط نواده پسری و دختری و چون حضرت یعقوب 12 پسر بجا نهاد و هر کدام خاندانی شدند آنها را اسباط بنی اسرائیل نامیدند و هر خانواده افراد خود را با شماره دفتری تا صدها سال مشخص میداشت و احکام بسیاری در تورات بدان تکیه دارد و در گذشت زمان بنی اسرائیل در بسیاری بلاد منتشر شدند و بارها دچار قتل عام شدند و افرادی از آنها هم مسلمان شدند و در جامعه اسلامی مستحیل شدند و آیا اکنون هم حساب اسباط محفوظ مانده با این پراکندگی در سراسر جهان یا نه؟ نیاز به تحقیق دارد، و این حدیث نیاز به شرحی مبسوط دارد که در اینجا مجال و محل آن نیست.

42- خصال: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم (این همان 25 از کافی) است که

ترجمه آن گذشت.

- (1) 43- خصال: به سندش تا امام باقر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه دریافت شود و عاق والدین و دیوث (مردیکه زنش را زیر دیگران اندازد) آن را در نیابند.
- (2) 44- خصال: به سندش تا موسی بن بکر واسطی که به امام کاظم علیه السلام گفتم: مردی به پسرش یا دخترش میگوید: پدر و مادرم قربانت در این باکی بینی؟ فرمود: اگر پدر و مادر زنده باشد ناسپاسی بدانها است و اگر مردند باکی ندارد سپس فرمود: جعفر علیه السلام را میفرمود: خوشبخت است مردیکه نمیرد تا جانشین پس از خود را ببیند، و البته بخدا که خداوند بمن نمود جانشینم را پس از خودم.
- (3) 45- خصال: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدر و مادر را بایست گردد از حقوق و ناسپاسی برای فرزندشان که شایسته است آنچه بایسته است فرزند را برای آنان.
- (عقوق حق شناسیست و چون فرزند را بر پدر و مادر حقوقی است اگر رعایت نکنند عاق او گردند ولی وابسته باینست که صالح و شایسته باشد و این شرط در حقوقیست که پس از ممیز شدن فرزند و بلوغ او باید رعایت شود چون تعلیم و ازدواج و اما در حقوق حال نوزادی و کودکی موضوع ندارد (مترجم).
- (4) 46- خصال (در 15 کافی با شرحی گذشت بدان رجوع شود مترجم).
- (5) 47- خصال: با اندک اختلاف در تعبیر همان مضمون حدیث 86 است با تقدیم و تاخیر مترجم.
- (6) 48- خصال: به سندی از خلیل تا ابن مسعود که پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله کدام عمل محبوبتر است نزد خدا عز و جل فرمود: نماز به وقت، گفتم از

آن پس چه چیز؟ فرمود: بر به والدین گفتم: کدام چیزی؟ فرمود: جهاد در راه
خدای عز و جل، گفت: اینها را بمن باز گفت و اگر فزونتر خواسته بودم برایم
فزون میکرد.

(7) 49- خصال: به سندش تا امام ششم، فرمود: سه تا باشند که هر که با
آنها در افتد خوار شود: پدر و سلطان و بستانکار.

(8) 50- خصال: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: چهارند که خدا
بدانها نظر ندارد در روز قیامت: عاق، منت گذار و منکر قدر و دائم الخمر.
(9) 51- خصال: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: چهارند که هر که آنها
را دارد بسازد خدا برایش خانه‌ای در بهشت هر کس یتیمی را در پناه گیرد و به
ناتوانی ترحم کند و به پدر و مادرش مهر ورزد و با مملوک خود نرمش کند.
(1) در محاسن مانندش آمده.

در ثواب الاعمال مانندش بسند دیگر آمده.

(2) 52- خصال: به سندش تا رسول خدا ﷺ چهارند که هر که دارد
خدا پناهش را بر او گسترد و در بهشت مشمول رحمتش سازد: خوی خوشی
که بدان در میان مردم زندگی تواند، و مدارا با گرفتار، و مهربانی با والدین، و
احسان به مملوک.

(3) 53- خصال در خبر اعمش از امام صادق علیه السلام فرمود: برو احسان به
والدین واجب است و اگر مشرکند از آنها پیروی مکن و نه از دیگری در
نافرمانی خدا زیرا مخلوق را طاعتی نباشد که معصیت خالق باشد.

(4) 54- خصال: در حدیث اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر که
اندوهگین کند پدر و مادرش را البته که عاق آنها گردد (اگر یکی را اندوهگین
سازد عاق او است و اگر هر دو را عاق هر دو مترجم).

55- (قریب به مضمون آن در 22 کافی گذشت مترجم).

56- (بمضمون 53 است مترجم).

(5) 57- از امالی طوسی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: چهارند هر که از مؤمنان دارا باشد خدایش در اعلیٰ علیین جای دهد در غرفه‌ای بالای غرفه‌ها، در جایگاه شرف کامل: هر که پناه دهد یتیم را و خیر او جوید و پدرش باشد و کسی که ترحم کند به ناتوان و کمکش کند و او را بس باشد، و هر که هزینه نهد برای پدر و مادرش و نرمش کند با آنان و نیکی کند با آنها و اندوه ندهد بدانها، و کسی که بدرفتاری نکند با مملوکش و کمک او باشد در آنچه به او تکلیف کند، و او را واندارد بدان چه تاب آن ندارد.

(6) 58- از امالی طوسی: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود سه دعاء از خدای تعالی باز داشته نشوند: دعاء پدر در باره فرزند حقشناس خود و نفرینش بر او اگر ناسپاس پدر باشد، و نفرین مظلوم بر ظالمش: و دعای وی برای کسی که انتقام او را از آن ظالم بگیرد: دعای مؤمن برای مؤمنی که با هم در باره ما همدرد باشند و نفرینش بر او هر گاه با او همدردی نکند با اینکه تواند و آن برادر از وی کمک خواهد.

(7) 59- امالی طوسی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نباشد فرزند حقشناسی که به پدر و مادرش نظر رحمت کند جز که به هر نگاهی ثواب حج مقبولی دارد: گفتند: یا رسول الله و گر چه هر روزی صد بار نگاه کند؟ فرمود: آری خدا بزرگتر و پاکتر است.

(1) 60- امالی طوسی به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نگاه به عالم عبادتست، نگاه به امام عادل عبادت است نگاه مهرورزی به والدین عبادتست، نگاه به برادر دینی از روی دوستی عبادت است.

(2) 61- امالی طوسی: به سندش تا حجر مذری، گفت: به مکه آمدم و ابو ذر جندب جناده ره در آن بود، عمر بن خطاب هم آن سال به حج آمد و گروهی از مهاجر و انصار که علی بن ابی طالب میانشان بود به همراه او بودند، در این میان که من با ابوذر در مسجد الحرام بودم علی علیه السلام آمد و برابر ما به نماز ایستاد و ابوذر به او خیره ماند و من گفتم، رحمت خدا بر تو ای ابوذر راستی که به علی نگاه میکنی و چشم از او برنمیداری؟ گفت: این کار را میکنم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود: نگاه به علی بن ابی طالب عبادت است، و نگاه مهرورزی به والدین عبادت است و نگاه به صحیفه یعنی صحیفه قرآن عبادت است و نگاه به کعبه عبادت است.

(3) 62- (از علل الشرائع): از امام ششم علیه السلام فرمود: گناهای که هوا را تیره و تاریک کنند ناسپاسی پدر و مادر است.

(4) 63- ثواب الاعمال و امالی صدوق: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: هر که ماه رمضان را دریابد و آمرزیده نشود خدایش دور سازد، و هر که پدر و مادرش را دریابد و آمرزیده نشود خدایش دور سازد، و هر که مرا نزدش نام برند و بر من صلوات نفرستد خدایش دور سازد. من گویم: تمام این حدیث در باب فضائل ماه رمضان آید.

(5) 64- قرب الاسناد: به سندش از امام صادق علیه السلام فرمود: نرود در بهشت عاق والدین خود و دائم الخمر، و آنکه پر منت نهد بکار خیر خود.

(6) 65- امالی طوسی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: سه گناهند که عقوبتشان زود برسد و به آخر نیفتد: ناسپاسی والدین و ستم بر مردم، و ناسپاسی احسان.

(7) 66- علل: به سندش تا امام صادق عليه السلام فرمود: عقوق والدین از گناهان کبیره است زیرا خدا عز و جل عاق را گنهکار و شقی مقرر کرده (آخر حدیث نظر دارد به آیه 14 و 32 سوره مریم در گفته حضرت یحیی و عیسی عليهما السلام مترجم).

(8) 67- عیون و علل: به سندی از امام رضا عليه السلام فرمود: خدا عقوق والدین را حرام کرد، چون مایه بی توفیقی در اطاعت خدا عز و جل شود و هم احترام والدین و برکناری از ناسپاسی نعمت و موجب عدم تشکر گردد، و این خود بکشاند کمبود نسل و قطع آن چون عقوق مایه کمبود احترام به والدین و حقشناسی از آنها است و سبب قطع رحم و بی رغبتی پدر و مادر در فرزند و ترک پرورش برای اینکه فرزند نیکی به آنان را وانهد.

(1) 68- امالی طوسی: به سندش از امام صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بستر مرگ جوانی حاضر شد و به او فرمود: بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و چند بار زبان آن جوان بند آمد و آن حضرت به زنی که در بالین او بود فرمود: این جوان مادر دارد؟ گفت: آری منم مادرش، فرمود: تو بر او خشمگین باشی؟ گفت: آری شش سال است با او سخن نگفتم، فرمود: از او راضی باش آن زن گفت: خدا از او راضی باشد به رضای تو یا رسول الله، پس رسول خدا به آن جوان فرمود:

بگو: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و آن را گفت پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به او چه بینی؟ در پاسخ گفت مردی سیاه و زشت و چرکین جامه و بدبو که اکنون پهلویم آمد و گلویم را فشرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: بگو ای آنکه اندک را پذیری و از بسیار درگذری، اندک مرا بپذیر و از بسیارم درگذر که تو پر آمرزنده و مهربانی جوان آن را گفت، پس پیغمبر به او فرمود: بنگر تا چه بینی؟ پاسخ داد: مردی را

بینم سفید رنگ، خوش رو و خوشبو و خوش پوش که به کنارم آمد و آن سیاه از من دور شد، فرمود: باز بگو و باز گفت فرمود چه بینی؟ گفت آن سیاه را نبینم و سفید را بینم پهلوی خودم و سپس در همان حال مرد.

(2) 69- بصائر الدرجات: به سندش از امام باقر علیه السلام ، فرمود: عابدی در بنی اسرائیل بود بنام جریح و در صومعه‌ای عبادت میکرد، مادرش نزد او آمد و در نماز بود او را خواند و پاسخش نداد و او برگشت باز هم آمد و او را خواند و پسر به او توجه نکرد و برگشت و بار سوم آمد و به او پاسخ نداد و با او سخن نگفت و آن مادر برگشت و میگفت: ای معبود بنی اسرائیل او را سرکوب کن فردای آن روز فاحشه‌ای آمد و پهلوی صومعه او نشست و درد زائیدنش گرفت و مدعی شد که فرزند نوزاد از جریح است و در بنی اسرائیل فاش شد کسی که مردم را به زنا سرزنش میکرد زنا کرده و پادشاه فرمان داد آن پسر را بدار زنند، و مادرش نزد او آمد و سیلی به روی خود زد، پسر به او گفت خاموش باش این اثر نفرین تو است.

چون مردم این سخن او را شنیدند، گفتند: ما را با تو چه باید کرد؟ گفت بچه را بیاورید و او را آوردند و او را گرفت و گفت: پدرت کیست؟ پاسخ داد فلان چوپان فلان خاندان، و خدا تهمت آنان را دروغ در آورد در باره جریح و او سوگند خورد که از مادرش جدا نشود، به او خدمت کند.

(3) 70- از همان به سندش تا ابراهیم بن مهزم که شبانگاه از نزد امام صادق علیه السلام بدر آمد و بخانه‌ام در مدینه رسیدم و مادرم همراهم بود، و سخنی میان ما در گرفت و به او درشت گفتم و بامداد پس از نماز نزد آن حضرت رفتم و چون به حضورش رسیدم بی سابقه بمن فرمود: ای ابا مهزم تو را چه با خالده که دیشب با او درشت گفתי نمیدانی شکمش منزلی بوده که در آن جا گرفتی، و

دامنش گهواره‌ای که تو را در فشرد، و پستانش ظرفی که تو از آن خوشیدی؟
گوید

گفتم: چرا، فرمود: با او درشتی نکن.

(1) 71- محاسن: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت من آمدم تا به مسلمانی با تو بیعت کنم، آن حضرت فرمود: من با تو بیعت کنم بر اینکه پدرت را بکشی؟ گفت: آری آن حضرت فرمود: راستش ما بخدا شما را فرمان بکشتن پدرتان ندهیم، ولی اکنون دانستم ایمانت حقیقی است، و اینکه جز خدا در دلت نیست فرمان برید از پدرانتان در آنچه فرمان دهند به شما و فرمانشان نبرید در گناهان خدائی.

(2) 72- فقه الرضا: بر تو باد فرمان بری از پدر و نیکی به او، و تواضع و خشوع و احترام او، و فرود آواز در حضور او، زیرا پدر اصل پسر است و پسر فرع او، اگر او نبود خدا پسر را مقدر نمیکرد، در راه آنان مال و جاه و جان را فدا کنید.

من روایت دارم که: تو و مالت از پدرت است، جان و مال را از آن او دانسته، در دنیا بخوشی پیرو آنان باشید و با حقشناسی، و پس از مردن بر ایشان دعاء کنید و بر آنها رحمت خواهید، زیرا روایت است که هر که پدرش را در زندگی او حقشناسی کند و پس از مردنش برایش دعا نکند خدا او را عاق نامیده، استاد اخلاق خوب و مسائل دین، بجای پدر است، و حق او را دارد، حق او را بشناسید، و بدان که حق مادر واجبتر و لازمتر حق است، زیرا برداشته در آنجا که کسی دیگری را بر ندارد، و نگهبانی کرده با گوش و دیده و همه اندام خود شاد و خرم بدان، و با خود برداشته است با همه ناگواری، و آنچه کسی بر آن شکبیا نباشد، خواسته خودش گرسنه باشد و فرزندش سیر و تشنه باشد و او

سیراب، و برهنه باشد و او در جامه، در سایه باشد و او برابر آفتاب، و باید با نیکی و نرمش از او تشکر کنی تا توانی بدان اندازه و اگر چه طاقت ادای حقش را ندارید جز به کمک خدا، و خدا عز و جل حق او را قرین حق خود ساخته که (در 14: لقمان) فرموده تشکر کن برای من و برای پدر و مادرت و بسوی من است برگشت.

(3) و روایت است که در همه کارهای نیک بنده را شاید که به اوج آنها رسد جز در سه حق:

حق رسول خدا و حق پدر و حق مادر از خدا خواهیم یاری بر آن را.
(4) 73- فقه الرضا: روایت دارم از عالم که به مردی فرمود: تو را پدر و مادر است؟ گفت:

نه، فرمود: تو را فرزندیست؟ گفت: آری فرمود به فرزندت نیکی کن که در حساب نیکی به والدینت باشد.

(5) و روایت است که فرمود: نیکی کنید به فرزندان و احسان کنید بدانها، زیرا پندارند شما روزیشان می دهید و روایت است که ابرار نامیده شدند برای بر و احسان به پدران و فرزندان

(1) و رسول خدا ﷺ فرموده: رحمت کند خدا پدری را که کمک کند به فرزندش در نیکی کردن.

(2) 74- مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: بر والدین از شناخت درست بنده است به خدا، زیرا هیچ عبادتی زودتر به رضای خدا نرسد از احترام به پدر و مادر مسلمان که برای خدای تعالی باشد، زیرا حق والدین از حق خدای تعالی باز گرفته شده اگر در راه دین و ملت باشند و جلو فرزند را نگیرند از طاعت خدا بگناه او، و از یقین شک، و از زهد به دنیاپرستی، و نخوانندش بر

خلاف دین و سنت و اگر چنین باشند نافرمانیشان طاعت خداست و طاعتشان گناه است، خدا عز و جل (دره 1؛ لقمان) فرموده:

"و اگر کوشند تا شریک من سازی چیزی را که ندانی فرمانشان مبر" و اما در معاشرت با آنها مدارا کن و نرمش داشته باش، و آزارشان را در خورد کن به عوض زحمتی که در خردسالت برای تو کشیدند، و از خوراک و جامه‌ای که خدا در وسعت نهاده از آنها دریغ مکن، و روی از آنها برنگردان، و آوازت را بالای آوازشان بر نیاور که این احترام بفرمان خداست، خوشتر با آنها بگو و هر چه لطیف تر، زیرا خدا مزد نیکان را ضایع نکند.

(3) 75- تفسیر عیاشی: تا امام صادق علیه السلام که پدرم بمن فرمود: بخدا که من سازش میکنم با یکی از فرزندانم و او را بر دامن خود می‌نشانم و مغز قلم را برایش بیرون می‌آورم و نقل شکری را برای او میشکنم با اینکه حق با فرزند دیگر من است، ولی نگرانم بر او و بر دیگری که نکنند با او آنچه شد به یوسف و برادرانش، و فرو نفرستاد خدا سوره (یوسف را) مگر برای نمونه و الگو، ولی نباید ما به یکدیگر حسد بریم مانند حسد میان یوسف و برادرانش که بر او تجاوز کردند و خدا آن سوره را رحمت ساخت بر همه پیروان و دوستداران ما و حجت ساخت بر دشمنان ما: آنان که جنگ و دشمنی برابر ما روا داشتند.

(اظهار محبت خاص آن حضرت به یکی از فرزندان بازتابش در دیگران این بود که نظر مخصوصی به او دارد و بسا که او را جانشین خود سازد و این سبب حسد دیگران میشد و به او بد بین میشدند و بسا که او را تا حد کشتن آزار میرساندند چنانچه پسران حضرت یعقوب با یوسف نمودند از این رو امام با قید قسم میفرماید: این اظهار محبت برای اولویت او نیست بلکه مثلاً برای بداخلاقی او است که از آن بر خود او نگرانست که بدتر شود و بر فرزندان دیگر هم نگران

است که واگیر کنند و به این بیان ریشه حسد را از دل آنها کند و فرمود نباید در این میانه حسدی بوجود آید چنانچه میان یوسف و برادرانش و تاکید میفرماید که نباید حسدی در میان افراد خاندان باشد مانند یوسف و برادرانش که خدا سوره یوسف را برای نمونه نازل کرده تا از آن پرهیز شود زیرا حسد برادران یوسف بر او برای اظهار محبت مخصوصی بود که پدرش

(1) نسبت به یوسف داشت و تا آنجا کشید که به یوسف ستم و تجاوز تا حد مرگ روا داشتند.

و اضافه فرمود که این سوره رحمت و پند است برای پیروان و دوستان ما که از چنین حسدی پرهیزند و حجت است بر دشمنان ما از بنی امیه و بنی عباس که با ما هم خانواده بودند و از روی حسد تا آنجا پیش رفتند که به جنگ و دشمنی در برابر ما پرداختند مترجم).

(2) 76- از همان: (از ابی بصیر از یکی از دو امام 5 و 6 که والدین را نام برد و فرمود: آنان هم آنهايند که خدا فرموده (23: الاسرى) و فرمان داد پروردگارت که نپرستيد جز او را و به والدین احسان را. (اشاره دارد که والدین همان پیغمبر و امامند مترجم).

(3) 77- از همان: تا امام باقر عليه السلام در تفسیر قول خدا (23: اسرى) و اگر برسند نزد تو به پیری یکیشان یا هر دوشان بدانها اف مگو و آنها را از خود مران" فرمود: آن کمترین آزار است که آن را و بالاتر از آن را حرام کرده. 78- از همان (در 22 کافی گذشت).

79- (در 3 کافی با شرحی گذشت و با اندک اختلافی در تعبیر که مهم آن کلمه "یبلغان" است با الف و در پاورقی ص 79 گوید: قرائت کوفیانست جز عاصم و او و دیگران "یبلغن" بی الف خواندند مترجم).

(4) 80- مجالس مفید: به سندش تا بکر بن صالح که دامادم به امام دهم علیه السلام نوشت: پدرم ناصبی بداندیشی است و دچار سختی و مشقت از اویم چه فرمائی قربانت در دعاء برای من و چه فرمائی قربانت در باره‌ام، میفرمائی که رو در رویش بایستم یا با او مدارا کنم؟ در پاسخ نوشت: نامه‌ات را فهمیدم، و آنچه در باره سلوک پدرت بود، من دعای در باره تو را وانهم ان شاء الله، و مدارا کردن بهتر است از رو در رو ایستادن، و با هر سختی هموار است شکیبا باش البته سرانجام خوب از آن مردم با تقوی است، خدایت پایدار کند بر وابستگی به کسی که پیرو او هستی: ما و شما سپرده بخدائیم که سپرده‌هایش ضایع نشوند بکر گفت: خدا دل پدرش را عطف کرد تا آنجا که در هیچ چیزی با او مخالفت نمی‌کرد.

(5) 81- کشف الغمه: به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نگاه فرزند بر والدین از روی دوستی آنها عبادت است.

کتاب الامامه و التبصره: به سندی مانندش را آورده.

(6) 82- روضه الواعظین: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردی از امتم را در خواب دیدم که ملک الموت آمده بود جانش را بگیرد، و بر به والدینش آمد و او را بازداشت.

(1) و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم خشنودی خدا با خشنودی والدین است و خشم خدا با خشم والدین.

(2) و فرمود: فرزند نیکوکاری نباشد که با مهر به والدینش نگاهی کند جز آنکه به هر نگاه ثواب حج مقبولی دارد، گفتند: یا رسول الله و اگر چه هر روز صد بار نگاه کند؟ فرمود: آری خدا بزرگتر و پاکیزه‌تر است.

(3) و فرمود: چون پدر به فرزندش نگاه کند و شادش کند پدر را ثواب آزاد کردن بنده‌ای باشد گفتند یا رسول الله و گر چه 36 بار نگاه کند؟ فرمود: الله اکبر.

(4) و فرمود: حق فرزند بر پدرش سه است: نامش نیکو نهد، و نوشتنش بیاموزد، و چون بالغ شد زنش بدهد و فرمود صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : به عاق (والدین) گفته شود: هر چه خواهی بکن که منت نیامرزم، و به خوشرفتار گفته شود: هر چه خواهی بکن که منت البته بیامرزم.

(5) و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: هر که خواهد خدا عز و جل سختیهای مرگ را از او سبک سازد باید با خویشانش صله کند و به والدینش خوشرفتار باشد: و چون چنین باشد خدا سختیهای مرگ را بر او آسان کند و تا زنده است هرگز فقر به او نرسد و فرمود: (6) مردی نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت یا رسول الله راستی من شیفته جهادم و توانا؟ فرمود: جهاد کن در راه خدا که اگر کشته شوی زنده‌ای نزد خدا روزی خور باشی و اگر بمیری در راه جهاد اجرت با خداست و اگر برگردی از گناهان بدر آئی چنانچه زاده شده‌ای، گفت یا رسول الله مرا پدر و مادر پیریست که پندارند با من همدمند و بیرون شدن مرا بد دارند، پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: با والدینت باش که بدان که جانم بدست او است انس یک روز و شب آنها با تو بهتر است از جهاد یک سال.

(7) 83- از کتاب حسین بن سعید (خطی): به سندش تا امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: بر و صدقه نهانی فقر را ببرند، و عمر را بیفزایند و جلو 70 مردن بد را بگیرند.

(8) 84- همان: به سندش تا امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: راستش بنده خدا به پدر و مادرش خوشرفتار است تا زنده‌اند وانگه بمیرند و او وام آنها را نپردازد و برایشان آمرزش نخواهد و خدایش عاق نویسد، و بسا که در زندگی آنها

خوشرفتار نیست با آنها و چون بمیرند وامشان را پردازد و برایشان آمرزش بخواهد و خدا تبارک و تعالی او را خوشرفتار نویسد.

(9) امام ششم علیه السلام فرمود: اگر خواهی خدا در عمرت فزاید پدر و مادرت را شاد کن گوید: و شنیدمش میفرمود: بر به والدین روزی را بیفزاید.

(10) 85- همان: به سندش تا حماد بن حیان که امام ششم بمن گزارش داد به خوشرفتاری پسرش اسماعیل با وی، گفت: من او را دوست میداشتم و بیشتر دوستش داشتم (تا آخر آنچه در 12 کافی گذشت).

(1) 86- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: خاندانی با هم خوشرفتارند و مالشان فزونی گیرد با اینکه بدکارند.

(2) 87- همان: به سندش تا امام چهارم علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت:

یا رسول الله هیچ کار زشتی نبوده مگر که کرده‌ام آیا برای من توبه باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود آیا پدر و مادرت زنده باشند؟ گفت: پدرم زنده است فرمود برو و با او نیکی کن گفت چون آن مرد رو برگرداند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کاش مادرش بود (که خوشرفتاری او به توبه نزدیکتر بود) در دعوات راوندی از آن حضرت مانندش آمده.

(3) 89- همان: به سندش تا جابر گفت شنیدم مردی به امام ششم می‌گفت: من پدر و مادر مخالف مذهب دارم؟ فرمودش به آنها خوشرفتار باش چنانچه با مسلمانان دوستار با ما.

و به همین سند تا امام باقر علیه السلام ، فرمود: صدقه نهانی خشم پروردگار را خاموش کند و بر به والدین و صله رحم عمر را بیفزایند.

(4) 90- همان: به سندی مرفوع: فرمود: موسی بن عمران عليه السلام مردی را زیر سایه عرش دید و گفت: پروردگارا چه کسی است که به خود نزدیک کردی تا او را در سایه عرش جا دادی؟ خدا تبارک و تعالی فرمود: ای موسی اینست که ناسپاس به پدر و مادر نبوده و حسد نبرده به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنها داده گفت: پروردگارا از خلق تو باشد کسی که عاق والدینش گردد؟ فرمود: راستش از عاق شدن آنان اینست دشنام گیرشان کند.
(معنی آن در پیش گذشت در 6 کافی گذشت).

(5) 91- همان: به سندش از امام ششم عليه السلام فرمود: اگر خدا چیزی کمتر از اف میدانست از آن نهی میکرد آن هم ناسپاسی و کمترین ناسپاسی است، و از ناسپاسی است که مردی خیره شود به روی پدر و مادر.

(6) 92- همان: به سندش تا امام ششم عليه السلام فرمود مردی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله از که حقشناسی کنم؟ فرمود: از مادرت، گفت از که؟ فرمود: مادرت، گفت: سپس از که؟ فرمود (مادرت، گفت سپس از که؟ فرمود) پدرت.

(7) 93- نوادر راوندی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دو سال راه برو به مادرت و پدرت نیکی کن تا یک سال برو برای صله رحم یک میل برو برای عیادت بیمار، دو میل برو برای تشییع جنازه، سه میل برو برای اجابت دعوت، چهار میل برو برای دادرسی از گرفتار، بر تو باد به استغفار که نجات بخش است.

(میل دو هزار متر یک سوم فرسخ است و ظاهر حدیث سیر پیاده است و تطبیق آن با وسائل کنونی چون ماشین و قطار شاید به اعتبار زمان سیر باشد مترجم).

- (1) 94- در کتاب الامامه و التبصره مانند آن را آورده جز که گفته ممحاه یعنی محو کن گناه است، و به همین سند از رسول خدا ﷺ ترجمه آن در 25 کافی گذشت.
- (2) و به همین سند تا رسول خدا ﷺ که فرمود: بپرهیزید از نفرین پدر که تا بالای ابر برسد تا آنجا که خدای تعالی بدان نظر کند و می‌فرماید آن را بسوی من برآورید تا اجابتش کنم پس بپرهیزید از نفرین پدر که تیزتر و برنده‌تر است از شمشیر.
- (3) و به همین اسناد تا رسول خدا ﷺ که فرمود: سه کس باشند که منظور خدا نشوند: بر منت‌گذار بکار خود، و عاق والدین خود، و دائم الخمر.
- (4) و به همین اسناد که رسول خدا ﷺ فرمود: سه دعا بی‌شک مستجابند: نفرین مظلوم، دعا مسافر، و نفرین پدر بر فرزندش.
- (5) و به همین اسناد: رسول خدا ﷺ فرمود: نظر فرزند به والدینش از روی مهر بدانها عبادت است و فرمود: هر که اندوهگین کند والدینش را حق ناشناس آنها باشد.
- (6) و به همین اسناد رسول خدا ﷺ فرمود: از نعمت خداست بر آدمی که مانند پدرش باشد.
- (7) و به همین سند علی علیه السلام فرمود: رسول خدا مردی را دید که دو فرزند داشت یکی را بوسید و دیگری را وا گذاشت و آن حضرت به او فرمود: خوب بود میان آنها برابری کنی (هر دو را ببوسی یا هیچ کدام را مترجم).
- (8) 95- الدرر الباهره: امام دهم علیه السلام فرمود: ناسپاسی فرزند رود مردگی کسی است که رود مرده نشده: و فرمود عقوبت به دنبال خود کمبودی دارد که به خواری کشاند.

- (9) 96- راوندی در دعوات: از حنان بن سدير كه ما در حضور امام ششم عليه السلام بوديم و ميسر در ميان ما بود و سخن از صله خویشان شد و آن حضرت فرمود: ای ميسر مرگت چند بار در رسيد و هر بار برای صله رحم تو پس افتاد، اگر خواهی عمرت فزاید به دو پير خود احسان کن، یعنی پدر و مادرش.
- (10) و از امام صادق عليه السلام فرمود: مرد عاق والدین است در زندگی آنها و پس از مرگشان از طرفشان روزه گیرد و نماز خواند و وامشان را پردازد و پیوسته چنین کند تا حقشاس نوشته شود و بسا که در زندگی آنها حقشاس آنان باشد و چون بمیرند وامشان را نپردازد و به هیچ وجه به آنها احسان نکند و پیوسته چنین باشد تا عاق نوشته شود.
- (11) پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که شاد است از درازی عمرش، و وسعت روزیش باید به پدر و مادر صله دهد که صله بدانها طاعت خداست و باید با خویشان صله رحم کند.
- (1) و فرمود: حقشناسی از والدین و صله رحم حساب را آسان کنند و انگه این آیه را خواند:
- (21: الرعد) و آنان که صله کنند آنچه را خدا فرمان به صله آن داده و بترسند از پروردگارشان و نگرانند از بدحسابی، صله رحم کنید گر چه با سلامی باشد.
- (2) امام پنجم فرمود: حج کردن فقر را ببرد، و صدقه بلا را دفع کند، و بر در عمر بیفزاید.
- (3) 97- نهج: فرمود طاعتی نباشد برای مخلوق در نافرمانی خالق.
- (4) 98- کنز کراچکی: به سندی از امام ششم عليه السلام فرمود: ملعونست ملعون کسی که پدرش را بزند یا مادرش را، ملعونست ملعون عاق والدینش، ملعونست ملعون قطع کن رحم.

(5) 99- عده الداعی: امام صادق علیه السلام فرمود: افضل اعمال نماز در وقت

است، و احسان به والدین، و جهاد در راه خدا و روایت است که موسی علیه السلام در مناجاتش مردی را زیر ساق عرش دید که به نماز ایستاده و به مقام او رشک برد گفت پروردگارا برای چه بنده‌ات را به این مقام رساندی که می‌بینم، فرمود: ای موسی راستش او احسان کن به والدینش بود، سخن چین نبود (6) و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که شاد است عمرش دراز شود، و روزیش فراوان گردد با والدینش صله کند که صله آنان از طاعت خداست.

(7) مردی به امام ششم علیه السلام گفت: پدرم پیر شده که برای قضای حاجت به دوشش کشیم؟ فرمود اگر توانی خودت این کار را بکن زیرا سپرت باشد در فردای قیامت.

(8) و مردی گفت: یا رسول الله، این پسر چه حقی بمن دارد؟ فرمود: نام و ادبش نیکو کنی، به وضع خوبی در آوریش.

(9) 100- کتاب الامامه و التبصره: علی بن بابویه: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحمت کند خدا کسی را که فرزندش را برای احسان بوی کمک کند.

(10) و هم از او بهمان سند: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاک بر بینی آنکه نام مرا نزد او برند و بر من صلوات نفرستد، خاک بر بینی آنکه پدر و مادرش نزد او پیر شوند و او را به بهشت برند، خاک بر بینی مردیکه ماه رمضان بر او بگذرد پیش از آنکه آمرزیده شود.

(11) و از او است به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سید ابرار در روز قیامت مردیست که نیکی کرده به والدینش پس از مرگ آنها.

(12) 101- کافی: به سندش تا سلیمان بن خالد که به امام ششم علیه السلام گفتم: راستش من خانواده‌ای دارم که از من نمی‌شنوند آنها را به این روش امامیه دعوت کنم؟ فرمود: آری راستی خدا عز و جل در کتابش میفرماید (6: التحريم) "آیا کسانی که گرویدید نگهدارید خود و خانواده خود را از آتشی که دمگیره‌اش مردمند و سنگ".

(1) بیان نگهدارید یعنی حفظ و حراست کنید و باز دارید "خود و خانواده‌های خود را از آتش" یعنی نگهدارید خود را از آتش به وسیله صبر در طاعت خدا و صبر بر ترک نافرمانی او، و از پیروی شهوتها، و نگهدارید خانواده‌های خود را از آتش به دعوتشان بسوی طاعت خدا و آموختن احکام دین به آنها، و بازداشتن آنان از کارهای زشت، و واداشتن آنان بر کارهای نیک "دمگیره‌اش مردمند و سنگ" به قولی سنگ کبریت است که در نیروی آتش بیفزاید، و به قولی بتهای سنگی که پرستیده میشدند.

و دلالت دارد این آیه و جز بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر، و بر اینکه خویشاوندان از همسر و مملوک و والدین و فرزندان و دیگر خویشان در این باره مقدمند بر بیگانه‌ها.

باب سوم - در صله رحم

اشاره

، کمک بدانها و احسان بر آنها، و منع از قطع صله ارحام و آنچه مناسب آنست آیات قرآن مجید در این باره.

1- (آیه 83- البقره) و چون پیمان گرفتیم از بنی اسرائیل بر اینکه نپرستند جز خدا را، و احسان کنند به پدر و مادر و خویشاوند.

2- (177: البقره) و داد از مال با آنکه دوستش دارد بخویشاوندان.

3- (21: الرعد) و آنان که صله کنند آنچه را فرمان داده خدا که صله شود، و بترسند از پروردگار خود و بهراسند از بدحسابی خود - تا اینکه فرماید: و آنان که بشکنند عهد خدا را پس از بستن آن و قطع کنند آنچه را خدا فرمان داده که وصل شود و تباهی کنند در زمین آنانند برایشان لعنت باشد و خانه بد.

4- (90- النحل) راستی که خدا فرمان میدهد به عدل و احسان و بخشش بخویشاوند.

5- (26- اسری) و بده به خویشاوند حقش را.

6- (28: الروم) پس بده به خویشاوند حقش را.

7- (22: محمد) آیا امید نرود که اگر پشت کنید بفرمان تباهی آورید در زمین و قطع ارحام خود کنید (از طبرسی در تفسیر آیه 26 اسری (ج 6 مجمع البیان ص 411) معنایش اینکه بدهید به خویشاوندان حقوق آنان را که خدا در مالهایتان واجب کرده، به تفسیر ابن عباس و حسن، و به قولی مقصود خصوص

خویش پیغمبر است، به تفسیر سدی و همانست که اصحاب ما از ائمه صادقین روایت کردند.

من گویم: این تفسیر متعین است زیرا آیه خطاب به آن حضرت است
قاله و ستره پس الف و لام

در "القربی" بجای ضمیر است و می شود بده به خویش حق او را گفتند: مقصود همه خویشانست و اگر چنین بود باید "ذَوِ الْقُرْبَى" یا اولی القربی میگفت چنانچه در آیه " (آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِ الْقُرْبَى) است و در آیه (22: النور) است که کوتاهی نکنند صاحبان فضل و وسعت رزق که بدهند به خویشاوندان، بلکه منظور یکنفر است از خویشاوندان و جز فاطمه علیها السلام نباشد که نزدیکتر خویشان آن حضرتست بدو (سپس حق را در خمس و انفال معین کرده است به دلیل آیات قرآن از پاورقی ص 88 مترجم).

اخبار باب:

(1) 1- قرب الاسناد: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: صله رحم کن گر چه با شربتی از آب و بهتر صله رحم بازداشتن آزار است از او.
(2) و فرمود: صله رحم مرگ را پس اندازد، و مال را فزون سازد، و دوستی در خاندان اندازد.

(3) 2- از همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: راستش احسان کردن جلو مردنهای بد را بگیرد، راستش که صدقه خشم پروردگار را فرو نهد، و صله رحم عمر را افزایش و فقر را براندازد، و گفتن: لا حول و لا قوه الا بالله، ذکر است که در آن درمان 99 درد است که کمتر آنها اندوه است.

(4) 3- تفسیر قمی، در باره تفسیر آیه 21- الرعد: به سندش از امام هفتم علیه السلام، فرمود:

رحم آل محمد آویزه عرش است میگوید: بار خدایا صله کن با هر که بمن صله کند، و ببر از هر که با من قطع کند، و این در باره هر رحمی جاریست.

(5) 4- امالی صدوق، امیر مؤمنان بنوف بکالی فرمود: ای نوف صله کن با رحمت تا فزاید خدا بر عمرت گویم برخی اخبار در باب جوامع مکارم گذشت و برخی در باب بر والدین.

(6) 5- خصال: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هر که شاد است روزیش فراوان شود، و مرگش پس افتد صله رحم کند.

(7) 6- امالی صدوق در مناهی نبی فرمود: هر که خودش یا مالش روانه شود تا صله رحم کند خدا عز و جل به او ثواب صد شهید دهد، و به هر گامی چهل هزار حسنه دارد و 40 هزار سیئه از او محو شود، و به مانند آن درجه او بالا رود و گویا صد سال عبادت خدا کرده شکبیا و خدا خواه.

(8) 7- خصال: به سندش تا امام چهارم که فرمود: گام زدنی محبوبتر نباشد نزد خدا عز و جل

از دو گام زدن یکم برای بستن رخنه صفی در راه خدا (در صف جهاد) و دومی برای احوالپرسی از خویشاوندی که خیر خود را قطع کرده.

(1) 8- تفسیر امام: و اما قول او تعالی "و ذَوِی الْقُرْبَى" که آنان خویشان پدر و مادری تو باشند، به تو گفته شده حقشان را بشناس چنانچه از بنی اسرائیل بدان پیمان گرفته شده و از شما امت محمد برای شناختن حق خویشان محمد که آنان امامان بعد از او هستند و کسانی که پهلوی آنهازند از آن پس از فرزندان خویشان.

(2) امام علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: هر که رعایت کند حق خویشان پدر و مادرش را هزار هزار درجه در بهشت به او بدهند که فاصله هر دو درجه به اندازه دویدن اسب تندرو باشد در صد سال یک درجه از نقره باشد و دیگری از طلا، و دیگری از لؤلؤ، و دیگری از زمرد و دیگری از زبرجد، و دیگری از مشک، و دیگری از عنبر و دیگری از کافور، و آن درجه‌ها از این صنفند، و هر که رعایت کند حق خویشان محمد و علی را بدو دهند از درجات فزون و ثوابهای بیشتر به اندازه فزونی محمد و علی ﷺ بر پدر و مادر نژادی او.

(3) 9- خصال: به سندش تا رسول خدا ﷺ که در بهشت درجه‌ای باشد که نرسد بدان جز امام عادل، یا صاحب رحمی که بدانها صله کند، یا عیالواری که پرشکیبا است.

(4) گویم: در باب خمر گذشت از قول پیغمبر ﷺ که فرمود: سه تا به بهشت نروند: دائم الخمر، و عقیده‌مند به سحر و قاطع رحم.

(5) 10- خصال: به سندش تا امام باقر علی (علیه السلام) فرمود: چهار چیز زودتر کیفر دارند: مردی که در برابر احسان تو بدی کند، و مردیکه تو بر او نتازی و او به تو بتازد، و مردیکه با او در چیز هم پیمانی و تو پایبند وفاء هستی و او در مقام عهدشکنی با تو است و مردیکه با خویشانش پیوست دارد و آنها قطع کنند با او. در خصال: ضمن وصایای پیغمبر ﷺ به علی (علیه السلام) مانند آن آمده و بارها گذشت.

(6) 11- خصال: در وصایای ابی ذر بچند سند که رسول خدا ﷺ بمن سفارش کرد صله رحم کنم و گر چه پشت کند بمن و در باب

اخلاق بد گذشت و هم جای دیگر به چند سند (7) از پیغمبر ﷺ که فرمود: قاطع رحم به بهشت نمی‌رود.

(8) 12- خصال: به سندی از امیر مؤمنان ﷺ که قطع رحم سبب فقر است.

(9) 13- در عیون و خصال: به سندی تا رسول خدا ﷺ که فرمود: چون به آسمانم بردند رحمی دیدم آویزان به عرش که از رحمش به پروردگارش شکایت داشت به او گفتم: میان تو و او در چه پدری برخورد شود؟ گفت: در پدر چهلیم.

(1) 14- خصال: در حدیث اربعماه امیر مؤمنان ﷺ فرمود: با ارحام خود پیوست کنید و گر چه به سلامی باشد خدا تبارک و تعالی می‌فرماید (1: النساء) و بترسید از خدا که بازپرسی می‌شوید از او و از ارحام راستی که خدا بر شما دیده‌بانست.

(2) 15- عیون به چند سند تا امام حسین ﷺ که فرمود: هر که شاد مرگش پس افتد، و روزیش فزاید باید صله رحم کند.

(3) 16- عیون بدین سندها تا رسول خدا ﷺ فرمود: هر که یک چیز را برای من در عهده گیرد من چهار چیز برایش در عهده گیرم صله رحم کند و خدا او را دوست دارد، و روزیش را فراوان کند، و به عمرش افزاید، و بهشتی در آوردش که به او وعده داده در صحیفه رضا از پدراناش مانندش آمده.

(4) 17- در عیون به همین سندها: که رسول خدا ﷺ فرمود: من از شما ترسانم، در سبک شمردن دین، و در فروختن حکم و اینکه قرآن را سرودخوانی کنید، و اینکه کسی را پیشوا سازید که در دینداری بهتر از شماها نباشد در صحیفه رضا از آن حضرت مانندش آمده.

(5) 18- عیون به سندی تا احمد بن حسین از پدرش که گفت: در مجلس امام رضا علیه السلام بودیم و مردی از برادرش شکوه کرد و آن حضرت این قطعه را میفرمود:

معذور دار برادرت را بر گناهانش پرده پوشی کن و بر عیوبش روکش افکن
بر ناهنجاری سفیه شکبیا باش و هم در سختیهای دوران و از روی تفضل جواب
مگو و وانه ستمکار را بدان که حسابش رسد.

(6) 19- امالی طوسی: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: صله کنید با
ارحام خود و گر چه از شما ببرند تا آخر خبر.
گویم: گذشت به چند سند از آن حضرت علیه السلام که صله کنید ارحامی را که از
شما بریده اند.

(7) 20- از همان: به سندش تا داود رقی که گفت: نزد امام ششم بودم که از
پیش خود آغاز سخن کرد و فرمود: ای داود اعمال شما روز پنجشنبه بر من
نموده شد، و در ضمن اعمال دیدم با پسر عمویت فلانی صله کردی، و آن مرا
شاد کرد، براستی دانستم که صله تو زودتر عمرش نابود کند و مدتش را ببرد.
داود گفت: مرا پسر عمی بود معاند و خبیث که بمن رسیده بود خودش و
عیالش بد زندگی دارند، و من چکی برای هزینه اندکی برایش صادر کردم پیش
از آنکه بیرون شوم برای مکه، و چون به مدینه رسیدم امام ششم گزارش آن را
بمن داد.

(8) 21- از همان: به سندش تا محمد بن ابراهیم گفت: منصور (عباسی) امام
ششم را خواست

(1) و امر کرد مسندی برای آن حضرت در پهلویش گسترده و وی را بر آن نشانید، سپس گفت:

مهدی را برابم بیاورید، چند بار گفت به او گفتند هم اکنون، هم اکنون می‌آید، مشغول خوشبو کردن خود است، درنگی نشد که آمد و بوی او بر او پیشی گرفت، منصور رو به امام کرد و گفت:

یا ابا عبد الله حدیثی در باره صله رحم باز گفته‌ای، آن را یادآور کن تا مهدی من بشنود، فرمود بسیار خوب، و به سندی تا رسول خدا ﷺ باز گفت از قول پدرانش که رسول خدا ﷺ فرمود:

مردی صله رحم کند که از عمرش سه سال مانده و خدا عز و جل آن را سی سال گرداند، و قطع رحم کند و از عمرش سی سال مانده و خدا آن را سه سال گرداند و آنگاه این آیه (29- الرعد) را خواند "محو کند خدا هر چه را خواهد و اثبات کند و ام الكتاب نزد او باشد.

منصور گفت: یا ابا عبد الله این حدیث خویست ولی مقصود من نبود، آن حضرت فرمود بسیار خوب و حدیث دیگری تا رسول خدا ﷺ آورد که فرمود: صله رحمه خانه‌ها را آباد سازد، و عمرها را بیفزاید، و گر چه مردم خوبی نباشند.

منصور گفت: این هم خوبست ای ابا عبد الله و مقصود من نبوده آن حضرت فرمود:

بسیار خوب و به همان سند از رسول خدا ﷺ آورد که فرمود: صله رحم حساب را آسان کند و مردن بد را براندازد، منصور گفت: آری این را خواستم.

(2) 22- و از همان: به سندش تا علی علیه السلام فرمود: گفته شد یا نبی الله در مال حقی جز زکات باشد؟

فرمود: آری نیکی به رحم چون پشت کند، و احسان به همسایه مسلمان چه که به من ایمان ندارد کسی که با شکم سیر شب گذراند و همسایه مسلمانش گرسنه باشد، و آنگاه فرمود: پیوسته جبرئیل سفارش همسایه را بمن کرد تا آنجا که گمان بردم البته سهم ارثی برایش مقرر میدارد.

(3) 23- علل: در خطبه فاطمه علیها السلام فرض کرده خدا صله ارحام را برای فزون شدن شمار (خاندان).

میگویم: در باب گناهایی که خشم خدا را ببار آورند از امام باقر علیه السلام که چون قطع ارحام شود اموال بدست اشرار افتد، و از امام ششم است که گناهایی که زود نابود کنند قطع رحم است.

(4) 24- معانی الاخبار: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: صله رحم در عمر فزاید، و صدقه نهانی خشم پروردگار را فرو نشاند، و راستی که قطع رحم و قسم دروغ خانمانها را بی امل وانهند، و رحمها را گران نمایند و آن مایه قطع نسل شود.

(5) 25- از همان: به سندش تا عمرو بن جمیع گفت: نزد امام ششم علیه السلام بودم به همراه چند کس از اصحابش و شنیدمش میفرمود: رشته خویشی امامان خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت به، عرش آویزد، و رشته ارحام مؤمنان بدان در آویزد و گوید:

پروردگارا صله کن هر که با ما صله داشته و قطع کن هر که با ما قطع کرده و خدای تبارک و تعالی میفرماید: من رحمانم و تو رحمی، نامت را از نامم باز گرفتم، و هر که تو را صله کند با او صله کنم، و هر که تو را قطع کند از او قطع کنم، و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحم پیوندیست از طرف خدا عز و جل.

- (1) و به نقل مسندی تا قاسم بن سلام است که گفته در معنی این قول پیغمبر ﷺ "شجنه" یعنی خویشاوندی در هم پیوسته مانند پیوست ریشه‌ها، و اینکه گویند: حدیث ذو شجون است یعنی به همدگر چنگ انداختند.
- و یکی از دانشمندان گفته: درخت متشجن آنست که شاخه‌هایش در هم پیچند - تا گوید (2) پیغمبر ﷺ فرموده: فاطمه ع "شجنه منی" یعنی رشته پیچیده‌ایست از من آزاردم آنچه آزارش، و شادم کند آنچه شادش کند.
- (3) 26- از همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل خبر داد که بوی بهشت از مسافت هزار سال یافت شود، عاق آن را درنیابد، و نه قطع‌کننده رحم، و نه پیر زناکار - تا پایان خبر.
- (4) 27- ثواب الاعمال: به سندش تا رسول خدا ﷺ که چون علم باشد و عمل نباشد، و زبانها با هم باشند و دلها جدا از هم، و ارحام از هم ببرند، آنجا است که خدا لعنتشان کند پس ناشنوا شوند و نابینا.
- (5) 28- سرائر: از میسر آمده که گوید: امام ششم فرمود: ای میسر در عمرت افزوده شده چه کار میکنی؟ گفتم: مزدور بودم در دوران نوجوانی به پنج درهم (سکه نقره‌ای در حدود 12 نخود و اندی) و آن را به دائی خود میرساندم (یعنی این صله رحم سبب فزونی عمرم شده).
- (6) 29- غیبت طوسی: به سندش تا سالمه کنیز امام ششم، گفت: من کنار بستر احتضار آن حضرت بودم، بیهوش شد و چون بهوش آمد فرمود: به حسن نواده امام چهارم که افطس لقب داشت هفتاد دینار طلا بدهید و به فلان و فلان این قدر، من گفتم: به مردی پول میدهی که با تیغ بر تو یورش برد و میخواست تو را بکشد؟ فرمود: تو میخواهی من از کسانی نباشم که خدا عز و جل در باره آنها فرموده (21: الرعد) و آنان که صله کنند آنچه را خدا فرموده: صله شود و

بهراسند از پروردگار خود و بترسند از بدحسابی " آری ای سالمه راستش خدا بهشت را آفریده و خویش ساخته و بویش را خوش نموده که از مسافت دو هزار سال به مشام رسد، و عاق (والدین) و قاطع رحم آن را نیابند.

(7) 30- محاسن: به سندش تا امام ششم علیه السلام که مردی از تیره خثعم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد

(1) و گفتش: بمن بگو افضل اسلام چیست؟ فرمود: ایمان بخدا، گفت از آن پس چیست؟ فرمود:

صله رحم، گفت از آن پس چیست؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر.

(2) 31- صحیفه رضا: تا امام ششم علیه السلام فرمود: صله ارحام و خلق خوش فزونی در عمرها است.

(3) 32- از همان: تا محمد بن علی علیه السلام فرمود: صله ارحام و خوش همسایگی فزونیست در اموال.

(4) 33- فقه الرضا: روایت است که رحم چون دور شود شکاف بردارد و چون بهم چسبد شکاف بردارد، (5) و روایت است که دو سال برو و به والدین خود نیکی کن، یک سال برو صله رحم کن، من روایت دارم که: برادر بزرگ بجای پدر است.

(6) 34- تفسیر عیاشی: از اصبع بن نباته گفت: شنیدم امیر مؤمنان میفرمود: یکی از شماها چنان خشم کند که راضی نگردد جز به دوزخ رود، هر کدامتان به خویشاوندی خشم کرد به دو نزدیک شود (تا به او بچسبد) زیرا رحم چون تماس یابد برقرار شود، و راستش که رحم به عرش آویز است و چون شکستن آهن آن را میکوبد و فریاد میکشد بارخدا یا صله کن هر که را با من صله کند و بیر از هر کس که از من ببرد، و اینست مقصود از قول خدا در قرآنش (1):

النساء) و بترسید از خدائی که از او بازپرسی شوید و از ارحام راستی که خدا بر شماها دیده‌بانست" و هر که از شما خشم کند و ایستاده فوراً به زمین افتد که آن پلیدی شیطان را از بین ببرد.

(7) 35- از همان که در تفسیر ارحام در آیه یکم سوره النساء (**وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ**) فرمود: مقصود ارحام مردم است که خدا فرمان داده به صله آنها و بزرگ داشته آنها را نبینی که آنها را همراه خود آورده.
(8) 36- از همان: از جمیل بن دراج که پرسیدم از امام ششم علیه السلام از قول خدا (**وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ**) فرمود: ارحام مردم است (تا آخر آنچه در 35 گذشت).

در کتاب حسین بن سعید از قول جمیل ماندش آمده.

(9) 37- تفسیر عیاشی: علاء بن فضیل که از امام ششم علیه السلام شنیدم میفرمود: رحم به عرش آویزان است و میگوید: بارخدا یا صله کن هر که مرا صله کند، و ببر از هر که از من ببرد، و این همان رحم آل محمد است، و رحم هر مؤمن، و آنست مقصود از قول خدا (21: الرعد) "و آنان که صله کنند آنچه را خدا فرموده صله شود".

(10) 38- از همان: به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: بر به والدین و صله رحم حساب را آسان کنند و سپس این آیه را خواند (**وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ**) الخ".

(11) 39- از همان: به سندی از امام هفتم (در تفسیر آیه 21 سوره الرعد قریب بمضمون شماره 37).

(1) 40- در همان: از عمر بن مریم که پرسیدم از امام ششم از قول خدا (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) فرمود: از آنست صله رحم، و تاویل نهائی آن صله با ما است.

(2) 41- از همان: از صفوان بن مهران جمال، گفت: میان عبد الله بن حسن و امام ششم گفتگوئی شد تا آنجا که آوازه هر دو بلند شد و مردم گردشان را گرفتند و آن شب از هم جدا شدند، و چون بامداد کردم برای نیاز بدنبال امام ششم عليه السلام رفتم و دیدم بر در خانه عبد الله بن حسن است، و میگوید: ای جاریه بابی محمد بگو: این ابو عبد الله بر در خانه او عبد الله بن حسن بیرون شد و میگفت: ای ابو عبد الله چه چیزی شما را بدین بامدادی اینجا آورده؟ فرمود: که راستش دیشب به یک آیه از قرآن خدا برخوردیم و مرا نگران کرد، گفت: آن چه آیه است؟ فرمود: قول خدا عز و جل (21: الرعد) (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) (تا آخر آیه) راوی گفته: پس همدیگر را در آغوش کشیدند و هر دو گریستند و عبد الله بن حسن گفت: درست گفتی بخدا ای ابا عبد الله، گویا من هرگز این آیه را نخواندم.

کنز کراچکی: به سندش از صفوان مانند آن را آورده.

(3) 42- تفسیر عیاشی: به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: کسی صله رحم کند و از عمرش جز سه سال نمانده و خدا آن را به سی و سه سال کشاند، و کسی قطع رحم کند و از عمرش 33 سال مانده و خدا کوتاهش کند تا سه سال یا کمتر.

(4) حسین راوی حدیث گفته امام صادق عليه السلام این آیه را میخواند (39: الرعد) محو کند خدا آنچه خواهد و بر جا دارد و ام الكتاب نزد او است.

- (5) 43- مجالس مفید: به سندش تا امام باقر علیه السلام که در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام است: سه خصلتند که دارند آنها نمیرد تا وبالشان ببیند، تجاوز، قطع رحم و سوگند دروغ ثواب صله رحم زودتر برسد، راستش مردمی بدکار باشند که با هم صله رحم کنند و اموالشان فزون گردد و ثروتمند شوند، و راستش که سوگند دروغ و قطع رحم خانه‌مانها را ویران و بی‌سکنه کنند.
- (6) 44- حسین بن سعید مانندش را از ابن محبوب آورده و در آخرش افزوده رحم جابجا شود و جابجائی آن قطع نسل کند.
- (7) 45- کتاب النجوم: به سندی تا میسر که امام ششم فرمود بمن: ای میسر چند بار مرگت در رسیده و هر بار خدا تو را پس انداخته، به صله رحم تو و احسانت بخویشانت.
- (8) 46- رجال کشی: تا میسر (قریب به مضمون حدیث 45 را آورده با این اضافه که: گفتم قربانت، من پسری بودم در بازار و دو درهم مزد داشتم و یکی را به عمه‌ام میدادم و یکی را به خاله‌ام.
- (1) 47- از همان به سندی (قریب بمضمون حدیث 45 را آورده).
- (2) 48- روضه الواعظین: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نیکی کن و نیکی بگیر، رحم کن و رحم شو، بخوبی یاد کن تا بخوبی یاد شوی صله رحم کن تا خدا عمرت را فزاید.
- (3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردی از امتم را در خواب دیدم که با مؤمنان سخن میگفت و پاسخش نمیگفتند، و صله رحم او آمد و گفت: ای گروهان مؤمن با او سخن گوئید که او صله رحم کرده، و مؤمنان با او سخن گفتند و دست دادند و با آنها شد.

(4) 49- حسین بن سعید: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: راستی که صله رحم عملها را پاک سازد و اموال را افزایش و حساب را سبک کند، و بلا را براندازد، و عمر را فزون کند.

(5) 50- از همان: به سندش تا عبد الله بن طلحه که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله راستش مرا خاندانیست که با آنها صله کنم و آنها مرا آزار کنند، و میخواهم ترکشان کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: در این صورت خدا هم همه شما را ترک کند، گفت: چه کنم؟ فرمود: بده بکسی که محرومت کرده، و صله کن با کسی که از تو بریده و درگذر از آنکه بتو ستم کرده، و چون چنین کنی خدا عز و جل ظهیر تو باشد بر آنها.

ابن طلحه گفت: به آن حضرت گفتم: ظهیر چه باشد؟ فرمود یاور.

(6) 51- همان به سندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: نخست سخنگوی اندام آدمی روز قیامت رحم است، میگوید: پروردگارا هر که مرا در دنیا صله کرده امروز میان خودت با او صله کن، و هر که در دنیا مرا قصع کرده امروز از او ببر.

(7) 52- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: رحم به عرش آویزانست روز قیامت فریاد کند، بارخدایا صله کن هر که مرا صله کند، و ببر از هر که با من بریده (راوی که ابی بصیر است) گوید: من گفتم: آن رحم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؟ فرمود: آن هم در شمار است.

(8) و فرمود: رحم روز قیامت چون دشکوی چرخ ریس آید، و هر که آن را صله کرده آید از آن نوری بتابد تا او را در بهشت در آورد، و هر که قاطع آن آید از او خود را در پیچد تا او را به دوزخ افکند.

(9) 53- همان، به سندی: تا گوید: امیر مؤمنان برای مردم سخnrانی کرد، خدا را سپاس کرد و او را ستود و سپس فرمود: هیچ کدام شما مردان گر چه صاحب و فرزند است از عشیره و تبارش بی نیاز نباشد، و از مدارا، و گرمی داشت آنان، و از اینکه از او بدست و زبانشان دفاع کنند، آنها بیش از مردم دیگر در پشت سرش از او نگهداری توانند و پریشانی او را بیشتر آرامش دهند، و بر او دلسوزتر باشند در آسیبی که به او رسد یا روزی که بد بیارد، هر که دستش (1) را از عشیره خود واگیرد همانا یک دست از آنها واگیرد و در برابر دستهای بسیاری از او واگرفته شوند و هر که برای تبار خود با اخلاص دوستی کند، و چون تواند دست بخشش بدانها گشاید برای خدا خدا آنچه را خرج کرده در دنیا به او عوض دهد، و در آخرت مزد دو چندی به او دهد، برادران راستین میان مردم بهترند از مال که خود خورد و به ارث گذارد، هیچ کدام شما از برادرش وانگیرد، و دیگری را بجای او نگیرد در صورتی که کمکی از او نیابد و یا تهیدست باشد، نباید هیچ کدام شما از خویشاوند مستمند خود غفلت کند از اینکه رخنه نیاز او را ببندد از آنچه اگر هزینه نهدش زیانی نکند و اگر به چنگ دارد سودش ندهد.

(2) 54- همان: به سندش تا معاویه که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: صله رحم روز قیامت حساب را سبک سازد، و آنگاه خواند (آیه 21: الرعد) (آنان که) صله کنند آنچه فرموده خدا که صله شود، تا آخر آیه ...

(3) 55- همان: سند تا یکی از اصحابمان که به امام ششم گفتم: راستی آل فلان بهم نیکی کنند و با هم صله کنند فرمود: تا چنین باشند خودشان و مالشان فزون شوند، و پیوسته در فزونی باشند تا از هم ببرند و چون چنین کنند وارونه باشند.

(4) 56- همان: به سندی تا رسول خدا ﷺ فرمود: شما را رهنمون نباشم به بهترین خلق در دنیا و دیگر سراها؟ گفتند: چرا یا رسول الله فرمود: هر که صله کند با کسی که از او بریده، و عطا کند بدان که از او دریغ کرده؟ و بگذرد از کسی که به او ستم کرده، و هر که خوش آید مرگش پس افتد، و روزیش بگشاید از خدا بترسد و صله رحم کند.

(5) 57- همان: به سندش تا امام باقر ع، فرمود: مردی بابی از مژده داد که گوسفندانش زائیده‌اند و فزودند و او گفت: فزونیشان شادم نکند و آن را دوست ندارم، اندک و کافی دوست‌تر است پیش من از آنچه بسیار است و دلربا، راستش من از رسول خدا ﷺ شنیدم میفرمود: بر دو گوشه صراط در روز قیامت رحم است و امانت و چون صله‌کننده رحم، و بردارنده امانت بدو رسد سرنگون نکند آنها را در دوزخ.

(6) 58- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ که میفرمود: صله رحم فزاینده مال، و دوستی خاندان، و پس اندازنده مرگ است.

(7) 59- همان: به سندی تا میسر که امام ششم به او فرمود: ای میسر چند بار مرگت در رسیده و هر بار خدا پس انداخته برای صله تو با خویشانت.

(8) 60- همان تا امام هفتم که فرمود: مردیست که از عمرش سی سال مانده و بخویشانش میرسد و صله رحم کند و خدا آن را سی و سه سال نماید، و بسا که از عمرش سی و سه سال مانده حقشناس خویشان خود است و قاطع رحم و خدا آن را سه سال کند.

(1) 61- کتاب النوادر: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: صله رحم عمر را فزاید و فقر را ببرد.

(2) و بدین اسناد: رسول خدا ﷺ بسراقه بن مالک بن جعثم فرمود: تو را رهنمائی نکنم به بهترین صدقه‌ها گفت: چرا پدر و مادرم به قربانت یا رسول الله، آن حضرت فرمود بهترین صدقه بر خواهرت یا دخترت باشد، و آن به تو برگردد و جز تو سودش را نبرد.

(3) و بدین اسناد از علی علیه السلام که به رسول خدا ﷺ گفته شد: یا رسول الله کدام صدقه بهتر است؟ فرمود: بخویشاوند ندار و به همین اسناد که رسول خدا ﷺ فرمود: (4) دو سال برو برای صله رحمت الخبر و بدین اسناد که رسول خدا ﷺ فرمود: (5) کار خوب مردن بد را دفع کند و صدقه نهانی خشم پروردگار خاموش کند و صله رحم عمر را فزاید و فقر را ببرد.

(6) 62- کتاب الامامه و التبصره: به سندش تا پیغمبر ﷺ مانند آن را آورده.

و از همان بدین سند که رسول خدا ﷺ فرمود: صله رحم کند گر چه به یک شربت آب و بهتر آن خودداری از آزار آنست.

(7) و بدین سند: رسول خدا ﷺ فرمود: صدقه ده تا اجر دارد، و قرض هیچده تا و صله برادران بیست و صله رحم بیست و چهار.

(8) و بدین سند: رسول خدا ﷺ فرمود: صله رحم کنید در دنیا و گر چه به سلامی باشد.

(9) 63- همان: به سندش مانندش را آورده و فرموده: خیانت نکن بخائن تا مانندش باشی و قطع رحم نکن گر چه قطع کرده با تو.

(10) 64- دعوات راوندی: روایت است که روزی امام هفتم علیه السلام نزد هارون رفت، و هارون بوی گفت: راستش بخدا که من کشنده تو باشم، فرمودش این کار مکن که من از پدرانم تا رسول خدا ﷺ شنیدم که فرموده: بنده

خدائی صله رحم کند و از عمرش سه سال مانده و خدا آن را سی سال گرداند و مردی قطع رحم کند و از عمرش سی سال مانده و خدا آن را سه سال کند، رشید گفت: خود این را از پدرت شنیدی؟ فرمود: آری، و فرمان داد صد هزار درهم به آن حضرت دادند و او را به خانه‌اش برگرداند.

(11) و امام صادق علیه السلام فرمود: صله رحم حساب را آسان کند در روز قیامت و آن عمر را دراز کند، و از مردن بد حفظ کند، و صدقه دادن در شب خشم خدا را خاموش کند، (12) و در روایتی صدقه نهانی آمده، و فرمود هر که خوب نیکی کند به خانواده‌اش روزیش فزون شود.

(13) 65- نهج البلاغه فرمود: هر که خویشانش از دست نهند بیگانه بر او بتازد، فرمود علیه السلام (1) راستش کسی اگر مال هم دارد از عشیره و تبارش بی‌نیاز نباشد و از اینکه با دست و زبانشان از او دفاع کنند، آنان پشتیبان بزرگ مرد هستند برایش، و آرام‌بخش آنانند برای پریشانی او و دلسوزترند بر او در بلائی که بر او فرود آید، زبان خوشی که خدا برای کسی در مردم نهد بهتر است برایش از مالی که بدیگری ارث دهد.

(2) 66- از همان: حال هیچ کدام شما رو نگرداند از خویشی که در او نیاز سختی بیند، و از اینکه رخنه آن نیاز را ببندد بدان چه اگر بداردش فزونش نسازد، و اگر مصرفش کند او را نشکند هر که دستش را از عشیره خود باز دارد همانا یک دست از آنها باز گرفته و در برابر دستهای بسیاری از او باز گیرند، و هر که نرمخو و مردم‌دار باشد پیوسته قومش بدو دوستی کنند.

سید (رضی علیه السلام) گفته: چه معنای خوبی در این جمله اخیر آورده، زیرا کسی که باز دارد خیرش را از تبارش همانا یک دست از آنها بازداشته، و چون بیاریشان نیازمند شود، و برای همکاریشان بیچاره گردد از یاریش پس نشینند،

و از نگهداریش گرانی کنند، و از خود دریغ کرده همکاری دستهای بسیار، و همگامی انبوهی را.

(3) 67- همان: امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: گرمی دار تیره و تبارت را که آنان بال پرش تواند، و هنگامی که بدانها برگردی، و دستی که بوسیله آن یورش توانی.

(4) 68- عده الداعی: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سفارش کنم حاضر اتم را و غائبشان را و آنان که در پشت پدرانند و رحم مادران تا بروز قیامت بر اینکه صله رحم کنند و اگر چه یک سال راه از او دور باشند، زیرا که آن از دینداری است.

(5) و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم در دو گوشه صراط روز قیامت امانت است و رحم، و چون صله کن رحم و امانت پرداز بر آن بگذرند به بهشت رسند و چون خائن در امانت و قاطع رحم بر آن گذرند هر چه کردند سودشان ندارد، و صراط او را به دوزخ وارد کند.

(6) 69- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: چون امیر المؤمنین (از مدینه) بیرون شد برای بصره (در جنگ جمل) در ریزه (آبادی نزدیک مدینه) منزل کرد (برای فراهم شدن قشون) و مردی از قبیله محارب نزد آن حضرت آمد و گفت: ای امیر المؤمنین من در میان قومم یک بدهی کلانی بگردن گرفتم (برای اصلاح فیما بین یا حفظ قبیله) و از چند طائفه آنها درخواست همکاری و کمک کردم زبان دریغ بمن پیش داشتند، ای امیر مؤمنان شما به آنها بفرما بمن کمک کنند و وادارشان کن به همکاری با من، فرمود: کجا هستند؟ گفت هم آنان که در دیدرس تو هستند گروهی از آنها باشند، آن حضرت بپاکش خود می کرد

و آن به لوکه افتاد گویا یک شتر مرغ است و برخی یاران آن حضرت به دنبال آن به لوکه افتادند (گویا برای پاسداری از آن حضرت)

(1) و خرده خرده به آن رسیدند و آن حضرت بدان قوم در رسید و بر آنها سلام کرد و پرسید چه چیز مانع شما است از همکاری با یارتان و از او گله داشتند و او هم از آنها گله داشت، امیر مؤمنین فرمود: هر کسی با تیره خود صله کند که آنان شایسته‌ترند به احسان او و آنچه در دست دارد و عشیره و تیره هم با برادر خود صله کنند اگر روزگار او را بسر در آورد و از او برگشت زیرا هم صله‌ها و هم بخششها ثواب برند، و آنان که از هم ببرند و بهم پشت کنند گنهکارند سپس مرکب خود را برانگیخت و فرمود: هی هی و مهار را از دست آن مرد آزاد کرد.

(در توضیح دنبال حدیث سخنی طولانی در تفسیر لغت و ادبیت حدیث آورده که چون برای عموم مفهوم و سودمند نیست از ترجمه آن خودداری شد).

(2) 70- کافی: به سندش تا امام رضا علیه السلام فرمود: کسی صله رحم کند و از عمرش سه سال مانده و خدا آن را سی سال کند، و خدا هر چه خواهد کند. بیان: دلالت دارد که عمر بیش و کم شود، و صله رحم مایه فزونی آنست و قول آن حضرت "خدا هر چه خواهد کند" اشاره است به محو و اثبات، و اینکه خدا تواناست بر آن، یا اینکه عمر بیشتر و کمتر از آن هم می‌شود، راغب گفته رحم زهدان زنست و برای پیوند خویشی به عاریه آوردند چون خویشان از یک پدراند ... خدا عز و جل فرموده: **(وَأَقْرَبَ رُحْمًا)** پایان سخن راغب.

و بدان که علماء اختلاف دارند در میزان رحمی که باید صله کرد به قولی رحم پیوند نژاد است میان وابستگان به یک مادر، و به قولی رحم خویشاوند از دو طرف است، پدران و هر چه بالا روند، و فرزندان و هر چه به پائین روند، و

هر که به پدر و مادر پیوندد از برادران و خواهران و فرزندانیشان و عموها و عمه‌ها.

و به قولی رحم پیوند خویش است میان دو کس که بهم محرمند و ازدواجشان با هم روا نیست و عموزاده و خاله‌زاده را شامل نشود، و بقولی شامل هر خویشاوند معروفی است در نسب محرم باشد یا نه و گرچه نسبت دوری دارند و این درست تر باشد بشرط اینکه در عرف مردم خویشاوند شمرده شوند و گر نه همه مردم در آدم و حواء بهم رسند.

و اما قبائل بزرگ مانند بنی هاشم در این زمان (حدود هزار هجری) همه ارحام هم باشند؟ مورد اشکال است، و دلالت دارد بر رحم بودن آنان روایت علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدای تعالی (22 سوره محمد) آیا امید است که اگر رو برگردانید در زمین تباهی کنید و قطع رحم کنید " که در باره بنی امیه فرو آمده و آنچه به اهل بیت علیهم السلام کردند.

ابن اثیر در نهاییه گفته: در حدیث است که هر که خواهد عمرش دراز شود باید صله رحم (1) کند، و در حدیث بارها ذکر صله رحم شده، و آن بمعنی احسان بخویشانست که هم‌نژاد وابسته به زناشوئی باشند، و لطف و نرمش به آنها و رعایت حالشان گرچه دوری کنند و بد کنند، و قطع رحم ضد همه اینها است ... که بوسیله احسان میان خود و آنها را با علاقه خویشی پیوسته پایان.

و شهید ثانی رحمته الله گفته: اصحاب فقهاء اختلاف دارند که قرابت کیانند؟ چون نصی در بیان آن نرسیده و بیشتر آن را امری عرفی دانند که در عادت وابسته شمرده شوند در نسب خواه ارث برند یا نه.

و شیخ قولی دارد که رحم خویشان او باشند تا آخرین تا آخرین پدر و مادر مسلمان و به مشرک بالا نرود گرچه در عرف خویش شمرده شوند برای گفته

پیغمبر ﷺ که اسلام رحمها را بریده که در جاهلیت بوده، و قول خدای تعالی در باره نوح علیه السلام و پسرش (46 هود) "راستش او از اهل تو نبود".

ابن الجنید گفته: هر که برای قرابت و ذوی رحم وصیت کند و نام آنها نبرد از آن کسانی باشد که خویش اویند از طرف فرزند و پدر و مادرش، و بنظرم از فرزند چهارمین پدر نباید تجاوز کرد، زیرا رسول خدا ﷺ (در مصرف خمس) از آن تجاوز نکرده (که آن را اولاد عبد المطلب سومین پدر) مقرر کرده، و به هر معنا تفسیر شود مرد و زن، و نزدیک و دور، و وارث و غیر وارث در آن درآید، و فرقی میان ذوی القربی و ذوی الرحم نیست پایان.

پس از فهم اینها بدان که شکی در حسن صله ارحام و لزوم آن فی الجمله نیست، و آن را چند درجه است که برخی بالاترند، و کمترش احوالپرسی و سلام، کناره نکردن است، و اختلاف در آن به اختلاف توانائی و نیاز طرف است، بعضی مراتب آن واجب است و بعضی مستحب، و فرق میان آنها مشکل است، و راه احتیاط باز است، و هر که به اندازه صله رحم کند و کوتاه آید از درجه‌ای که شاید و یا از آنچه تواند آیا واصل محبوبیت یا قاطع، در آن نظر است، به هر حال تشخیص درجه واجب از مستحب بسیار دشوار است و خدا به حقیقت حال داناتر است، و احتیاط راه نجاتست.

شهید رحمه الله در قواعدش گفته: با هر رحمی صله باید بحکم قرآن و سنت و اجماع بر ترغیب به صله ارحام و سخن در آن چند موضوع دارد:

اول: اینکه رحم کدام است، ظاهر هر که وابسته نژادی است در عرف و گر چه فاصله دور دارد، یا اولویت مراتب بر یک دیگر چه ذکور باشد چه ائمه، برخی عامه آن را منحصر دانسته و بدانها که نباید با هم زناشوئی کنند و محرم یک دیگرند و اگر هر دو یک صنفند یکی (1) را ذکر فرض کنند و دیگری را

انثی و چنانچه زناشوئیشان حرام باشد رحم هم باشند، و دلیل آورده باینکه حرمت ازدواج با دو خواهر برای اینست که قطع رحم شود: و همچنین حرمت اولیه جمع میان عمه و خاله با برادرزاده و خواهرزاده آنان در صورت عدم رضا بقول، و بطور مطلق بقول آنها، و روگردانی از این گفته سزاوار است، زیرا وضع لغت رحم دلیل قول ما است و عرف نیز و اخبار هم بر آن دلالت دارد و آیه (22 سوره محمد) (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ) الخ، بتفسیر علی علیه السلام در باره بنی امیه است که با آل محمد علیهم السلام قطع رحم کردند چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده و این دلیل است که خویشان دور هم رحم باشند.

دوم، صله چه باشد که بدان از قطع رحم بدر آیند؟ جواب اینست که به عرف رجوع شود زیرا یک معنای شرعی و لغوی ندارد، و به اختلاف عاداتها و دوری و نزدیکی محل سکونت تفاوت یابد.

سوم: صله چگونه باشد؟ و جواب قول پیغمبر است که صله کنید با ارحام خود گر چه به سلام کردن، و در آگاهی است بر اینکه سلام هم صله رحم است، و شکی ندارد که با فقر پدران یا فرزندان صله با مال واجب است و برای خویشان دیگر مستحب است و در طبقه وارثان مؤکد است و باندازه هزینه زندگی است، و اگر بی نیاز باشند باینست خود هدیه بدانها بدهد، و بزرگتر صله رحم با خود است و در آن اخبار بسیار است و آنگاه به دفع ضرر از خود و از آن پس جلب سود بدو، سپس صله هر که نفقه‌اش واجب است، و گر چه رحم او هم نباشد چون زن پدر و برادر و بنده‌اش، و کمتر صله سلام کردن خود است و آنگاه پیغام به سلام و دعاء در پشت سر و ستایش در حضور هم.

چهارم: صله واجب است یا مستحب؟ و جواب اینکه تا آنجا که از قطع رحم بدانید واجب است زیرا قطع رحم گناه است بلکه گناه کبیره است، و بیش از آنش مستحب است.

(2) 71- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: صله ارحام پاکیزه کند هر کردار و فزاید هر مال و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند و مرگ را پس اندازد.

بیان: تزکیه اعمال یعنی ثواب آنها را فزون کند، یا آنها را از کمبود پاک کند یا سبب قبولشان گردد، و آنها را مدح کند و به کمال ستاید، و فزونی اموال باشد، امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: صله رحم مثره مال است و شارحان نهج برایش دو تفسیر آورده‌اند.

(3) یکم: عنایت الیه برای هر زنده سهمی از روزی مقدر کرده که در زمان زندگیش به او برسد، و چون کسی امر جمعی را برگردن گیرد و به آنها مدد و کمک رساند، در پرتو عنایت بایست آید که روزی و مددی که به آنها دهد بدست او باشد خواه ارحام او باشند یا در نظر او

(1) شایان رحمت باشند، تا آنجا که اگر در دل گیرد از یکشان کمک خود را باز گیرد بسا به اندازه‌ای که از او دریغ کرده از مالش کم کند، و اینست معنی اینکه: مثرات مال است.

دوم: اینکه از اخلاق پسندیده است که مردم را جلب کند، و آنکه صله رحم کند مورد مرحمت گردد، و به او مدد و کمک رسانند "دفع بلا" هر محنت و بد آمد و آسیب بلا است" و آسانی حساب" در مال یا در اعمال هم" پس انداختن مرگ".

در نهاییه گفته: هر که دوست دارد پس افتد مرگش باید صله رحم کند در حدیث است، و در عمر و دین هر دو باشد و از آنها بایست حدیث دیگر: صله رحم مثره مال است و منسأه اثر ...

نوی گفته: برای اینکه به او برکت دهد به توفیق در طاعات و صرف اوقاتش در خیرات و بسط رزق هم برکت آنست و بقولی فراخی است، و بقولی در نظر فرشته‌های لوح محفوظ نماید که عمرش شصت است و اگر صله رحم کند صد باشد، با اینکه خدا آینده را میداند، و بقولی مقصود از درازی عمر یاد خیر است که پس از مرگش کنند و گویا نمرده است، عیاض گفته: اثر به معنی مرگ است، این نام را به او دادند چون بدنبال زندگی است، و مقصود از پس افتادنش یاد بخیر پس از آنست که گویا نمرده، و گر نه عمر بیش و کم نشود.

یکیشان گفته میتوان بر ظاهرش تفسیر کرد زیرا عمر هم بیش و کم شود، چه بسا در ام الكتاب باشد که او اگر صله رحم کند عمرش چنانست و اگر نکند چنان.

مازری گفته: و بقولی فزودن در عمر برکت آنست به توفیق در طاعت کردن و صرف وقت در آنچه سود آخرتست، و توجیه بیاد خیر پس از مرگ ضعیف است.

طیبی گفته: توجیه بدان روشنتر است زیرا اثر هر چیز نشانه وجود او است و ذکر بخیر هم نشانه وجود مرده است خدا فرمود (12: یس) و بنویسیم آنچه پیش داشتند و آثارشان را و از این معنی است قول خلیل عليه السلام (84: الشعراء) و بنه برایم زبانی راستین در آیندگان.

و یکی از شارحان نهج گفته: نساء بمعنی تاخیر است و آن از دو راه شود یکم: صله رحم مایه مهربانی ارحام گردد و سبب یاری دادن و کمک آنان به

صله کن بر آنها شود، و از آزار دشمن دورتر گردد و این خود مایه درازی عمر باشد.

دوم اینکه صله خویشاوندان توجه‌انگیز است به بقاء کسی که به آنها صله کند، و کمک او به دعاء آنان، و بسا که دعاءشان برای او، و توجه آنان به بقای او از شرائط بقا و پس افتادن مرگ باشد پایان.

و من گویم: نیازی بدین سخت‌گرایی نیست، دور نباشد که برخی اعمال اثر کنند در

درازی اعمار، و ما بسط سخن دادیم در این باره در شرح اخبار باب بداء (رجوع کن به ج 4 ص 92 باب بداء و نسخ از همین چاپ جدید بحار، از پاورقی ص 113).

(1) 72- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که مردی آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت: یا رسول الله خاندانم نخواهند جز که بر من بیرند و از من بیرند و دشنام دهند و من آن را وانهم؟

فرمود: در این صورت خدا همه شماها را وانهد، گفت: پس چه کنم؟ فرمود: صله کن با آنکه از تو بریده، و بده بدان که از تو دریغ کرده، و بگذر از آنکه بتو ستم کرده که چون چنین کنی خدا پشتیبانت باشد بر سر آنها.

بیان (پس از شرح چند لفظ گوید) رفض خدا کنایه است از سلب رحمت و نصرت و فرو آوردن عقوبت تا گوید ظهیر ناصر و معین است، و مقصود از آن در اینجا نصرت خدا و فرشته‌ها و مؤمنان خوبست چنانچه در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دو همسر خیانتکارش فرموده (4: التحريم) و اگر به او زور گویند راستش که خدا یاور او است و جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشته‌ها از آن پس ظهیر باشند.

(2) 73- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که سفارش کنم حاضر و غائب امتم را و کسانی که در پشت پدران و رحم زنانند تا روز قیامت به صله رحم و گر چه یک سال راه از او دور باشد، چون که آن از دین است. روشنگری ... " که آن از دین است " یعنی کوچ کردن بدیدار آنان و یا بعلاوه نامه فرستادن و هدیه برایشان از اموریست که خدا در دین متین و قرآن مبین بدان فرمان داده.

(3) 74- کافی: به سندش تا امام ششم علی‌علیه السلام که صله رحم: خوش خلقی و بخشش و خوشدلی است، و روزی را فزاید مرگ را پس اندازد. روشنگری: " خوش خلقی " چون که با صله رحم خوش برخوردی در دل جا کند و به دیگران هم برسد و همچنین بخشش عادت می‌شود، و خوشدلی اینست که آن را با بذل و عفو و احسان انجام دهد بی‌کینه و حسد و بدخواهی، یا اینکه در خاطرش هم و غم و اندیشه از دشمنان راه ندهد زیرا صله رحم دشمنی او و خویشان را بزدايد و آن مایه آسودگی از شر دیگر مردم شود و بلکه وسیله دوستی آنها هم باشد.

(4) 75- کافی: به سندش تا ابی بصیر که شنیدم امام ششم علی‌علیه السلام میفرمود: رحم آویزانست به عرش میگوید: بارخدا یا صله کن کسیرا که با من صله کند، و بیر از کسی که از من ببرد، و آن رحم آل محمد است که خدا عز و جل (21): الرعد) فرموده: " آنان که صله کنند آنچه را خدا فرموده صله شود " و رحم هر صاحب رحم است.

(1) روشنگری: " رحم به عرش آویزانست " تشبیه معقول است به محسوس که حق رحم را با رساتر وجهی اثبات کند، و کنایه است از اینکه حق خود را در محضر خدا طلب میکند، و معنی دعایش اینست که با او چنان باش که او با

من است و همان احسان یا بدی را با او کن که با من کند، و به قولی ظاهر آن مقصود است نظر به تجسم برخی اعمال و گفته‌اند. تفسیر مشهور رحم خویشی از طرف پدر و مادر است و آن امریست معنوی، و سخن و قیام ندارد، و سخن و قیام و قطع و وصلش برای بیان بزرگداشت او است، و صله واصل آن و گناه قاطع آن، و از این رو قطعش را عقوب نام کرده‌اند که به معنی شکافتن است و گویا سبب پیوند را قطع کرده.

و گفتند: بسا که آویزان به عرش فرشته‌ایست که عوض رحم سخن میکند به امر خدا سبحانه و خدا او را واداشته دفاع کند از رحم و ثواب صله کن آن را و گناه قاطعش را بنویسد چنانچه فرشته‌های نگهبان اعمال را نویسند.

قوله: "و آن رحم آل محمد است" یعنی آویزان به عرش رحم آل محمد است، و مقصود اینکه رحم آویزان به عرش رحم پیغمبر ﷺ است و خویشان و خاندانش که همان امامانند پس از آن حضرت که خدا امر به صله با آنها کرده و دوستی آنان را مزد رسالت ساخته، و خویشی آنها با رسول ﷺ نه با مردم دیگر و از این رو است که صله با آنها واجب است یا مقصود خویشی مؤمنانست از نظر ایمان، زیرا حق پدر و مادر نژادی برای اینست که مایه زندگی دنیوی باشند و حق خویشاوندان برای اینست که بدان پیوند دارند، و پیغمبر و علی ﷺ هر دو پدر امتند چون سبب وجود همه چیزند و علت غائی همه موجودات که در حدیث قدسی فرماید:

اگر شما دو تن نبودید من افلاک را نمی‌آفریدم.

و به علاوه آن دو سبب حیات معنوی جاویدانند به دانش و ایمان برای همه مؤمنان، و تفاوت میان این حیات و حیات فانی دنیا بی‌اندازه است، و از این راه همه مؤمنان برادرند، و خویشان پیغمبر خویشان و ذوی الارحام آنان باشند و

نیز خدا (6: الاحزاب) فرموده "پیغمبر اولی است به مؤمنان از خودشان و ازواجش مادران آنها باشند" و در قرائت اهل بیت "و هو اب لهم و او پدر آنها است" هم آمده پس پیغمبر و خدیجه علیها السلام پدر و مادر این امتند و ذریته پاکشان ذوی ارحام امت، و از این رو اولی و احق به صله باشند از همه خویشان نژادی و قوله "و رحم هر ذی رحم" چند تفسیر دارد یکم اینکه آیه در باره هر ذی رحم دیگر هم نازل است.

دوم اینکه رحم دیگران هم در آیه داخل است، سوم اینکه رحم دیگران هم به عرش آویزان است و بسا که حکم آیه مخصوص بع همان رحم آل محمد است.

(1) 76- کافی: به سندش از جمیل بن دراج که از امام ششم علیه السلام (آیه 1: النساء) را که "بترسید از خدائی که از او بازپرسی شوید و از ارحام" پرسیدم در پاسخ فرمود: مقصود ارحام مردمست که خدا امر کرده به صله آنها و آنها را بزرگ شمرده نبینی که آنها را از خود دانسته.

بیان: یعنی مقصود از ارحام در این آیه همان مردمند نه رحم آل محمد که در بیشتر آیات امر به صله آن شده و امر کرده بترس از آنها تا صله شوند و بزرگ شمرده آنها را که قرین خود ساخته، و یا اینکه امضاء کرده است بزرگی آن را که شیوه مردم است که در سوگند خدا را با رحم قرین کنند و گویند: تو را بخدا و رحم سوگند.

(2) 77- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: گوینده یکم اعضاء تن در قیامت رحم است که گوید: پروردگارا صله کن هر که مرا صله کرده است در دنیا و خود را بدو پیوند بده و هر که مرا در دنیا قطع کرده خود را از او بیر.

بیان: گوینده یکم است زیرا همه مردم از آن فراهم شدند، و گویا خدای تعالی آفریند آفریده‌ای که بجای او حق او را خواستار شود ...

(3) 78- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: صله رحم کن گر چه با شربتی آب، و بهترین صله رحم اینکه آزار از او بگردانی، و صله رحم سبب تاخیر مرگ است و دوستی خانواده توضیح ... مایه دوستی است چون که انسان بنده احسانت.

(4) 79- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که رحم به عرش آویزانست در روز قیامت میگوید:

بارخدایا صله کن با هر که مرا صله کرده و ببر از هر که مرا بریده.
(5) 80- کافی تا امام باقر علیه السلام که ابوذر رضی الله عنه گفته: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود: در دو گوشه صراط در روز قیامت رحم است و امانت و چون وصول رحم و امانت پرداز برسند بگذرد به بهشت، و چون خائن به امانت و قاطع رحم برسند با ارتکاب آن دو هیچ کرداری سودش ندارد و صراطش وارو کند در دوزخ.

بیان ... تشبیه این دو خصلت به دو گوشه برای اینست که مانعند که از صراط بدوزخ افتند چنانچه کسی که در راه تنگی رود در کنار گودالی دو گوشه راه مانع باشند از افتادن در آن گودال ... و نهاییه در حدیث صراط (یتکفأ به) را به وارونه کردن تفسیر کرده، و دور نیست که رحم در حدیث شامل رحم آل محمد باشد و امانت شامل اقرار به امامتشان چنانچه اخبار در باره هر دو گذشته.

(6) 81- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که صله ارحام اعمال را پاک کند و بلا را دفع کند و اموال را افزایش دهد، و عمر را دراز کند، و روزی را فراوان سازد، و دوستی در خاندان اندازد

و باید از خدا بترسد و صله رحم کند.

(1) بیان: شهید قد در قواعدهش گوید: اخبار پشت همد در اینکه صله رحم عمر را فزون کند، و بسیار مردم بدان اعتراض دارند برای اینکه آنچه در ازل مقدر است و در لوح محفوظ نوشته است کم و بیش نتواند شد، چون خلاف در علم خدای تعالی نشد نیست، خدا از پیش دانسته هر ممکنی را که وجودش را خواسته، و نابودی هر چه را نخواست به عدم ازلی یا پس از ایجاد آن، و چگونه عمر به هر سببی بیش و کم شود.

و در جواب از این اعتراض پریشانند یک بار گویند این تعبیر برای تشویق است نه گزارش حقیقت، و بار دیگر گویند مقصود یاد بخیر پس از مردنست و شاعر گفته:

یاد جوانی عمر دوم وی و لذت آنچه که نابود گشته در فضول معیشت
(و سعدی سخنرا هم گفته: مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند).
و باز شاعر گفته: مردند و زنده بیاد خودند پس از خود.

و بقولی مقصود برکت داشتن عمر است نه فزونی خود عمر و این اعتراض بیجا است زیرا اولاً در باره بسیاری مطالب به میان آید که مورد تشویق است در قرآن و سنت تا برسد به وعده بهشت و نعیم برای ایمان و در باره گذشتن از صراط و رسیدن به حوریان و غلمان و همچنان تهدید به دوزخ و کیفیت عذاب زیرا که ما گوئیم خدای تعالی در ازل ارتباط هر معلولی را به علتش دانسته و در لوح محفوظ نوشته، و هر که را مؤمن دانسته او مؤمن است چه اعتراف کند به ایمان یا نه، پیغمبری به او گسیل شود یا نه، و هر که را کافر دانسته او کافر است به هر تقدیر و لازم این گفته ابطال حکمت بعثت پیغمبرانست و اوامر شرع و نواهی آن و آنچه به دنبال دارند و آن سبب هدم آدمیانست و جواب از همه

اعتراضات یکی است: و آن اینکه خدای تعالی که اندازه عمر را دانسته است پیوند آن را هم باب سبب مخصوصی دانسته، و چون داند زید بهشتی است آن را به اسباب خاص آن وابسته که او را آفریده و خردمند کرده، و وسیله هدایت و حسن اختیار و عمل به احکام شرع برایش فراهم کرده، و لازم بر هر مکلف عمل به امر شرع نه به اینکه خدا چه داند، زیرا هر چه کند همان را خدا دانسته، و چون امام صادق علیه السلام فرموده که زید چون صله رحم کند خدا 30 سال به عمرش فزاید و بدان عمل کرد این خبر از اینست که خدا دانسته زید همان کند که عمر 30 سال فزون گردد، چنانچه آن حضرت که خبر داده زید چون لا إلهَ إِلَّا اللَّهُ گفت در بهشت درآید و آن را گفت بر ما روشن است که خدای تعالی دانسته که او میگوید به بهشت میرود.

و حاصل آنکه آنچه در جهان پدید آید دانسته خدای تعالی است با هر شرط و سبب که شایسته در بلندی درجات، و دعاها در حصول درخواستها (1) و در حدیث است که از دعا کردن خسته نشوید زیرا ندانید کی برای شما اجابت شوند، و در این سریست لطیف و آن اینکه مکلف را کوشش باید، و در هر ذره‌ای کوش امکان اینست که خدا دانسته سبب خیر است چنانچه (در العنکبوت آیه 69) فرموده: "و آنان که مجاهده کنند در باره ما البته که رهنمائی‌شان کنیم به راههای ما" و عجب است که این اعتراض در خصوص صله رحم آورده شده و در دیگر امور زندگی نگفته‌اند با اینکه در آنها هم جهاد دارد برای کسی که راه خروج از آن را نداند.

اگر گوئی اینها همه درست ولی خدای تعالی فرموده (الاعراف: 33) "هر امتی را مرگی است و چون مرگشان رسد نه ساعتی پس افتند و نه پیش افتند" و فرموده (المنافقون: 11) "و پس نیندازد خدا نفسی را که مرگش رسد".

گویم آن در هر چه اجل نامند درست است چه طبیعی باشد چه سببی باشد و این تفسیر شود به طبیعی و چنین تعبیر شده چنانچه در قاعده جزئی و جزء گذشت.

و جواب دیگر اینکه اجل همانست که در هنگامش بطور حتم مرگ باشد چه پس از عمر طبیعی باشد و یا سببی باشد و ما هم چنین گوئیم زیرا پس از رسیدن اجل مرگ پس نیفتد، و مقصود از اجل عمر نیست زیرا آن همان وقت است و اشاره دارد به اینکه عمر پذیرای بیش و کم است پس از اخبار بسیاری که بر آن دلالت دارند قول خدای تعالی.

(فاطر: 11) و عمر نگذراند هیچ صاحب عمری و کم نشود از عمرش جز که در کتاب مبین باشد.

(2) 82- کافی: به سندش از امام ششم که: صله رحم و حسن جوار آباد کنند خانه‌ها را و فزایند عمرها را.

بیان: حسن جوار: رعایت از همسایه خانه است و احسان بوی و دفع آزار از وی و یا شامل همنشین و هم‌سفر هم می‌شود، یا کسی که او را در پناه گرفتی و امان دادی و به قول قاموس جاور همسایه است و آنکه پناهِش دادی تا ستم نشود، و مجیر و مستجیر و شریک در کسب و هر که نزدیک منزل کسی خانه دارد ...

(3) 83- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود زودرس‌تر ثواب کار خیر ثواب صله رحم است.

بیان: چون بسیاری از ثوابش در دنیا میرسد مانند فزونی عمر و روزی و دوستی خانواده و مانند آنها.

(4) 84- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که هر که را خوش آید پس افتادن مرگ، و فزونی روزی باید صله رحم کند.

(1) 85- کافی: به سندش تا امام ششم که فرمود: ما ندانیم چیزی عمر را فزاید جز صله رحم تا آنجا که مردی از عمرش سه سال مانده و هر صله رحم کند و خدا سی سال بعمرش فزاید و آن را سی و سه سال کند، و عمرش سی و سه سال باشد و قطع رحم کند و خدا سی سال کمش کند و سه سالش سازد.

(2) کافی: به سندش از امام رضا علیه السلام مانندش را آورده.

بیان: دلالت دارد که جز صله رحم چیزی عمر را دراز نکند و گر نه امام آن را میدانست و بسا تفسیر شود باینکه صله رحم اثر بیشتری از دیگر چیزها دارد و فزونی عمر بدان بیشتر است از جز آن، یا اینکه اثر مستقل دارد و جز او اثر مشروط یا منظم به چیز دیگر، زیرا اخباری آمده که صدقه و بر و حسن جوار و جز آن هم سبب فزونی عمر شوند.

86- کافی: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام: هرگز کسی از عشیره و تبارش روگردان نشود و گر چه مال و فرزند دارد و نه از دوستی و احترام آنان، و از دفاعشان از وی بدست و زبان، آنها بهتر پشتیبان او باشند در میان مردم، و مهربانتر آنان بروی، و رفوکننده تر پریشانی او اگر آسیبی بدو رسد و پیش آمد بدی بدوزخ دهد، و هر کس دستش را از عشیره اش باز گیرد یک دست از آنها باز گرفته و دستهای بسیار از او باز گرفته شود.

هر که خوش پذیرا باشد دوستش دل بدو دهد، هر کس دست باز دارد در آنچه دارد خدا در دنیا به او عوض دهد و در دیگر سرا دو چندان سازد، زبان خیری که خدا برای کسی در مردم فراهم کند بهتر است از مالی که آن را میخورد و به ارث میدهد، مبدا یکی از شما خود را بزرگ شمارد و از عشیره و

تبارش دوری کند برای اینکه داراست، مبادا یکی از شماها برادرش را ترک کند و از او دور شود که بخشی ندارد و ندار است، و غفلت نورزد یکی از شماها که بخویشاوند نیازمند خود کمک دهد بدان چه اگرش بدارد سودش ندهد، و مصرفش به او زیان نرساند.

(3) روشنگری: "روگردان نشود برای تاکید ابدی است، و در نسخه‌ای اگر چه مال و فرزند دارد" بدانها اعتماد نکند که او را از عشیره بی‌نیاز نسازند، عشیره تبار است و به قولی زادگان پدر که به او نزدیکند ... و به قولی معنی کرامت آنان بالا بردن مقام آنهاست میان مردم نه احترام آنان از وی. (مصنف پس از تفصیل لغت و ادبیت کلمات حدیث که چون استفاده عمومی ندارد از ترجمه آن صرف نظر شد گوید).

(1) در شرح "یلن حاشیته" که از باب افعال است بدین معنی که هر که اولاد و خاندان و بندگان و خدمتکاران خود را به نرمش و خوش پذیرائی و خوش برخوردی و مهرورزی با عشائرش و مردم دیگر تربیت کند، دوستانش بفهمند که او دوستشان دارد، و اگر خودش یا خدمتکاران و خاندانش بدانها بد برخورد کنند دوستی او مورد اعتماد نباشد چنانچه تجربه گواه آنست.

"خدا در دنیا به او عوض دهد" اشاره است به قول خدای تعالی (39: سبا) بگو هر چه انفاق کنید خدا عوضش را بدهد "لسان الصدق للمرء" (پس از شرح ادبیت او گوید) به هر تقدیر تشویقی است برای انفاق بر عشیره که سبب شهرتست و زبانزد شدن احسانش میان مردم، کسی که به او احسان کرده او را به احسانش و صفات خوب دیگرش ستاید، و خدای تعالی (در 50: مریم) فرمود و فراهم کردیم برایشان زبان راستین بلندی "و در حکایت از قول ابراهیم (84: الشعراء) فرموده و فراهم کن برایم زبان راستین در آیندگان".

و تقیید مذمت دوری از عشیره بحال ثروتمندی برای آن نیست که در حال بی‌ثروتی خوبست بلکه برای اینکه این دوری غالباً در این حالت رخ میدهد و هم خصال بد دیگر (باقی کلام مصنف در تفسیر لغات و ادبیات حدیث است که ترجمه سود عمومی ندارد مترجم).

(2) 87- کافی: به سندش تا سلیمان بن هلال که به امام ششم علیه السلام گفتم: آل فلان بهم نیکی کنند و با هم صله رحم کنند در پاسخ فرمود: در این صورت اموالشان فزاید و خودشان فزون شوند، پیوسته در این وضعیت تا از هم ببرند و چنین کنند این نعمت از آنها برداشته شود.

بیان: نمو خودشان فزودن فرزندان و فزونی شماره و شرف آنها است ...
(3) 88- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردمی فاجر و بدکردارند و نیکوکار نباشند و صله رحم کنند و مالشان فزاید و عمرهاشان دراز شود، و چه شود اگر نیکوکار و نیکی کن باشند.
بیان: یعنی خودشان خوب باشند و صله رحم بکنند.

(4) 89- کافی: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: صله ارحام کنید گر چه با سلامی باشد، خدای تبارک و تعالی میفرماید (1: النساء) و بترسید از خدائی که از او بازپرسی شوید و از ارحام راستش خدا بر شما دیده‌بانست.
بیان: دلالت دارد که کمترین صله رحم سلام دادن است، و شامل آنجا شود که میداند یا گمان میبرد که جواب نمیدهد و بقولی در این صورت سلام دادن خوبی ندارد زیرا آنان را در حرام اندازد، و این جای سخن دارد.

(5) 90- کافی: به سندش تا صفوان جمال گفت: میان امام ششم علیه السلام و

عبد الله بن حسن

(1) سخنی رفت تا به جنجال کشید و مردم گردشان را گرفتند و شبانه از هم جدا شدند بدان وضع و من برای نیازی بامداد بیرون شدم و ناگاه امام ششم بر در خانه عبد الله بن حسن بود و میفرمود: ای جاریه به ابی محمد بگو راوی گفت: عبد الله بن حسن بیرون شد و گفت یا ابا عبد الله چه چیز در این بامدادت رخ داده؟ فرمود: من دیشب یک آیه از قرآن را خواندم که نگرانم کرد، گفت: کدام آیه؟ پاسخ داد قول خدا عز و جل ذکره "آنان که صله کنند آنچه را خدا امر کرده صله شود، و بهر اسند از پروردگارشان و بترسند از بدحسابی" عبد الله گفت: درست گفתי گویا من هرگز این آیه قرآن را نخواندم، و هم را در آغوش کشیدند و گریستند.

(2) بیان: (پس از تفسیر برخی الفاظ و توجیه کلمات گوید):

(**وَالَّذِينَ يَصُلُّونَ**) طبرسی قد در تفسیرش (ج 6 ص 288 مجمع البیان) گفته: مقصود از آن ایمان به همه رسولان و کتب آسمانی است چنانچه در قول خدا (285- البقره) است که "فرق نگذاریم میان هیچ کدام از رسولانش". و به قولی مقصود: صله با محمد ﷺ و پشتیبانی او و جهاد با او است، و بقولی از ابن عباس صله رحم است و آن از امام ششم علیه السلام روایت است، و بقولی صله لازم با همه مؤمنان است از دوستداری و یاری و دفاع از آنها و شامل صله رحم و جز آن می شود: و در روایت (3) جابر از امام باقر علیه السلام است که رسول خدا ﷺ فرمود: بر والدین و صله رحم حساب را آسان کنند و سپس این آیه را خواند، (4) و بروایتی از امام کاظم علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: آن رحم آل محمد است که به عرش آویخته میگوید: بارخدا یا صله کن هر که مرا صله کند و ببر از هر که از من ببرد و آن در هر رحمی پویا است.

(5) و روایت است از ولید که به امام رضا علیه السلام گفتم: بر عهده مرد در مالش چیزی باشد جز زکات فرمود: آری کجا است آنکه خدا فرموده (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ النِّعَ).

(وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) یعنی ترسند از کیفر پروردگارشان در قطع آن (وَ يَخْشَوْنَ سُوءَ الْحِسَابِ) بقولی در آن چند گفتار است یکم بحساب بد آنان در گناهانشان همه بی‌آمزش چیزی از آنها دوم اینکه برای سرکوبی و سرزنش حسابرسی شوند زیرا حسابرسی کافر بدین راه است، و مؤمن را حساب رسند تا شاد شود بدان چه خدا برایش آماده کرده.

سوم: آنکه هیچ حسنه از آنها پذیرفته نشود و هیچ گناهی آمرزیده نشود این از امام ششم علیه السلام روایت است.

چهارم: سوء حساب یعنی بدی جزاء آن را حساب نامیدند چون دادن حق به مستحق است، (6) و هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که سوء حساب اینست که گناهان را به

حساب آنها گزارند و حسنات را بحساب نیارند و آن خرده‌گیر است (1) و حماد از آن حضرت روایت کرده که به مردی فرمود: ای فلانی، چیست تو را با برادرت؟ گفت: قربانت چیزی از او بستانکار بودم و تا دینار آخر حقم را از او گرفتم، فرمودش بمن بگو از قول خدا "میترسند از سوء حساب" بگو ببینم ترسند از اینکه جور و ستمی بر آنها کند؟ نه بخدا بلکه ترسند از خرده‌گیری.

من گویم: و خدا پس از چند آیه دیگر فرماید "و آنان که بشکنند عهد خدا را پس از بستن آن و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله کنند و تباهی کنند در روی زمین هم آنانند لعنت خواه از آنها است بدخانگی" و بنا بر این تفسیر این آیات از سخت‌ترین آنچه باشند که در باره قطع رحم وارد است.

وانگه ظاهر اینست که همه مضمون حدیث برای آگهی دادن به عبد الله و یادآوری او است بدین آیه تا برگردد و توبه کند و گر نه معامله آن حضرت با او قطع رحم نبوده بلکه عین مهرورزی و غمخواری بوده برای آنکه کناره گیرد از آنچه خواسته بود از فسق بلکه کفر، زیرا او از آن حضرت خواستار بیعت وی برای پسر شومش بود چنانچه گذشت یا چیز دیگری مانند آن و به هر حال چون خلاف و ستیزه او با آن حضرت در مرز شرک بخدا بوده.

با اینکه مانند آن حضرت از این امور غافل نمیشد تا بخواندن قرآن یادآور شود، روشن است که ذکر آن از راه مصلحت بوده تا عبد الله یاد عقوبت خدا کند و مخالفت امام خود را وانهد و از مهر آن حضرت به او بوده، و شاید نگرانی که بخود وابسته کنایه از نگرانی عبد الله بوده ولی دلالت دارد بر حسن رعایت رحم تا به این حد و گر چه فاسق و گمراه باشد فتدبر.

(2) 91- کافی: به سندش تا عبد الله بن سنان که به امام ششم علیه السلام گفتم عموزاده‌ای دارم که با او پر صله کنم و او از من میبرد تا قصد کردم به این سبب از او بیرم، فرمود اگر تو او را صله کنی و او ببرد خدا به هر دوتان صله کند، و اگر از هم بیرید خدا از هر دوتان ببرد.

روشنگری: اینکه فرمود: خدا با هر دوتان صله کند برای آنکه استمرار صله او سبب ترک قطع رحم برادر شود و رحمت خدا هر دو را فرا گیرد در صورت اصرار برادرش به قطع رحم که سبب قطع رحمت خدا از او شود، و فنای زودرس او در دنیا و عقوبتش در دیگر سرا چنانچه اخبار بر آن دلالت دارند، (3) و در گفته امیر مؤمنانست با دشمنیت از راه احسان در آنکه یکی از دو پیروزیست اشاره است بدین امر زیرا که او یا برمیگردد از دشمنی و یا مستحق کبفر

و خذلان شود.

(1) 92- و به همین سند کافی: از داود بن فرقد که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: راستی که من دوست دارم خدا بداند من گردنم را زیر بار رحم دارم و برای صله فامیلم پیشتازم پیش از آنکه از من بی‌نازی کنند.
بیان: مقصودش اینست که من این کار خودم را دوست دارم، و اشاره دارد که روزی میرسد به آنها و من پیشتازم برای رساندن آن به آنان پیش از آنکه از سبب دیگری بدانها رسد.

(2) 93- کافی: به سندش از امام رضا علیه السلام که رحم آل محمد و ائمه به عرش آویخته میگوید: بار خدایا صله کن با هر که بمن صله کند و ببر از هر که از من ببرد، سپس آن پویا است در ارحام مؤمنان و این آیه را خواند "و بترسید از خدا که از او بازپرسی شوید و از ارحام".
بیان: ائمه همان آل محمدند ...

(3) 94- کافی: به سندش از عمر بن یزید گفت: پرسیدم امام ششم را از قول خدای عز و جل "آنان که صله کنند آنچه را امر کرده خدا صله شود" فرمود: خویشان تو باشند.

بیان: یعنی شامل خویشان مؤمن هم می‌شود نه اینکه مخصوص به آنها است.
(4) 95- کافی: به سندش از عمر بن یزید که به امام ششم علیه السلام گفتم: "آنان که صله کنند آنچه را امر کرده خدا صله شود" فرمود: در باره رحم آل محمد نازل شده و بسا در باره خویشان تو هم باشد، و آنگاه فرمود: مبادا از کسانی باشی که میگویند چیزی برای یک چیز است.

بیان: مقصود از جمله آخر اینست که گر چه آیه در مورد امر خاصی نازل است ولی حکمش را به موارد دیگری عموم بده که نظر آن باشند، یا اینکه چون

ما برای آیه‌ای تفسیری کردیم و باز تفسیر دیگری منکر آنها مشو، زیرا آیات ظاهر و باطن دارند، و ما در هر جا بمناسبت تفسیری را بیان کنیم و همه درست باشند، و با این توضیح اخبار بظاهر مخالف را میتوان جمع کرد که در تفسیر و تاویل آیات قرآن واردند.

(5) 96- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: هر که شاد است از اینکه خدا عمرش را دراز کند، و روزیش را فراوان کند باید صله رحم کند زیرا رحم در قیامت زبان تیزی دارد میگوید: پروردگارا صله کن با هر که با من صله کند، و ببر از هر که از من ببرد، و مردی در آن روز وضع خوبی نماید تا چون رحمی که آن را قطع کرده برسد و او را به ته دوزخ فرو اندازد.

روشنگری: پس از تشریح و تفریع لفظ ذلق از قاموس گوید: در نهاییه در شرح حدیث رحم است که رحم روز قیامت در رسد و به زبان شیوا و رسا سخن گوید ...

"مرد وضع خوبی نماید" برای اعمال صالحه بسیارش در دنیا - تا گوید - بسا تفسیر

شود بمنکر حکم صله رحم و میتوان آن را تفسیر کرد بکسی که رحم آل محمد ﷺ را قطع کرده و منکر امامت آنها است).

(1) 97- کافی: به سندش از جهم بن عبد الحمید که به امام ششم ﷺ گفتم من خویشانی دارم که هم عقیده‌ام نیستند آیا بر من حقی دارند؟ فرمود: آری، حق رحم را چیزی قطع نکند، و اگر هم عقیده تو باشند دو حق دارند حق رحم و حق اسلام.

بیان: دلالت بر اینکه کفر حق رحم را ساقط نکند و این منافات ندارد با قول خدای تعالی (22- المجادله) "نیابی مردمی که ایمان آوردند بخدا و روز قیامت که دوستدار باشند با آنان که مبارزه کنند، با خدا و رسولش و گر چه پدران یا پسران یا برادران یا عشیره آنان باشند" زیرا تفسیر آن دوستی با دل است نه خوش برخوردی در ظاهر، یا مقصود از آن دوستی دینی است چنانچه طبرسی رحمته الله گفته، یا اینکه در صورت معارضه آنها با حق است و خوش برخوردی سبب غلبه باطل بر حق شود، و دور نیست که نفقه ارحام نیز حق رحم باشد و انفاق بر آنها چون دیگران واجب باشد.

(2) 98- کافی: به سندش تا اسحاق بن عمار که شنیدم امام ششم میفرمود: صله رحم و نیکی کردن حساب را آسان کنند، و از گناهان حفظ کنند، پس صله ارحام کنید و به برادرانتان نیکی کنید و گر چه به سلام خوب و جواب خوب. بیان: مقصود از بر نیکی به برادران دینی است چنانچه بیاید، و نیکی به والدین در ضمن صله رحم است ...

(3) 99- کافی: به سندش از امام ششم، فرمود: صله رحم حساب را آسان کند، و بع عمر افزایش دهد، و از مردم بد حفظ کند، و صدقه شبانه خشم خدا را خاموش کند.

بیان: به نقل از نهاییه گفته: مصارع سوء کنایه از وقوع در بلاهای بزرگ رسواخیز و تباه کن است، و گفته صدقه شبانه افضل است چون باخلاص نزدیکتر است.

(4) 100- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام، فرمود: صله رحم پاک کند اعمال را، و فزاید اموال را، آسان کند حساب را و دفع کند بلا را، و فراوان کند روزی را. (5) 101- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حدیثی

فرمود: آگاه باش در دشمنی با هم حالقه و بن کنی است نه بن کندن مو ولی بن کندن دین.

(6) 102- کافی: به سندش از حذیفه بن منصور که امام ششم علیه السلام فرمود:

پرهیزید از حالقه که مردم کش است گفتم، حالقه چیست؟ فرمود: قطع رحم. بیان: مردم کش یعنی مایه مرگ و انقراض آنان شود چنانچه آید، و تفسیرش به مرگ دلها

(1) که گفته اند دور است و می شود که این یک وجه باشد برای اینکه آن را حالقه نامیدند، و رحم در اصل زایشگاه فرزند است و ظرفش شکم است و قرابت را رحم خواندند چون زایش از رحم است و از اینجا است که گویند ذو الرحم در برابر اجنبی.

بیان: در نهاییه است که در حدیث است نفوذ کرده بشما درد امتهای که کینه توزیست و آن حالقه است، حالقه خصلتی است که بن میکند، یعنی نابودی دین چنانچه تیغ مو را از بن میکند، و بقولی قطع رحم و ستم بر یک دگر است پایان مصنف آن را در این باب آورده از نظر اینکه تباغض در خویشاوندان هم هست یا برای اینکه حالقه تفسیر شده به قطع رحم در اخبار دیگر بلکه در این خبر هم بسا همان مقصود باشد نظر باینکه تباغض میان مردم به قطع رحم میکشد و دین برانداز می شود (مقصود از مصنف در اینجا صاحب کافی است چون این شرح از شرح کافی گرفته شده).

(2) 103- کافی: به سندش تا یکی از اصحاب، که به امام ششم علیه السلام گفتم:

برادران و عموزادگانم خانه را بر من تنگ کرده اند و مرا به یک اطلاق انداختند، و اگر سخنش را بلند کنم آنچه در دست آنها است بگیرم گوید: بمن فرمود صبر

کن که خدا بزودی گشایشی بتو دهد، راوی گفت: برگشتم و وباء سال 31 (و صد) درافتاد و همه بخدا مردند، و یکیشان هم نماند گفت:

بیرون شدم و چون به آن حضرت وارد شدم فرمود: حال خاندانت چو نیست؟ گفتم: بخدا همه مردند و یکی از آنها هم نماند، فرمود: برای بدرفتاری آنها با تو بود، و حقشناسی از تو و قطع رحم با تو، نابود شدند، آیا دوست داشتی زنده مانند و بر تو تنگ گیرند گوید: گفتم: آری بخدا.

بیان: مقصود خانه ایست که از جد به ارث بردند، و اگر با آنها درافتم میتوانم بگیرم، و بسا معنی این باشد اگر تو با آنها سخن کنی و واسطه شوی من آن را میگیرم و امام صلاح ندید تا گوید، در نهاییه گفته و با طاعون و بیماری عمومی است در بسیاری نسخه ها سال 31 آمده ولی مقصود همان سال 131 است زیرا آغاز امامت حضرت صادق علیه السلام سال 114 بوده و وفاتش در سال 148 (و در دنبال شرح ادبی و لغوی آورده که ترجمه اش سودی ندارد).

(3) 104- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام است که: صاحب سه خصلت هرگز نمیرند تا وبال آنها را ببینند. ستم گری، و قطع رحم، و قسم دروغ که بدان با خدا مبارزه کنند و طاعتی که زودتر به ثوابش رسند صله رحم است، و راستش مردمی بدکردار باشند و با هم صله کنند و مالشان فزون شود و ثروتمند شوند، و راستی که قسم دروغ و قطع رحم خانمانها را تهی کنند از اهلشان، و رحم را آسیب رسانند و جابجا کنند و آن نسل برانداز است.

(1) بیان: بنقل از قاموس وبال سختی و گرانی است و بد سرانجامی تا گوید: قسم دروغ را مبارزه با خدا شمرده و افزوده که: من میگویم: چون در حضور

خدا به دروغ قسم خورد گویا آشکارا با خدا دشمنی کرده و درافتاده، و با این وصف قسم دروغ به نادانی و خطا را شامل نشود، تا گوید: معنی ثروتمند شدن اینست که شماره‌شان و یا مالشان بسیار شود.

و بعد از نقل تفسیر لفظ بلقع از نهاییه گوید: ظاهر اینست که معنی آن این باشد که خانه‌هاشان از آنها تهی شود بسبب مردن و قطع نسل یا جلاء وطن و پراکندگی، و مقصود خانمان خود قطع رحم کننده است نه شهر و آبادی آنها به سبب سرایت شومیشان چنانچه گمان شده.

(و در باره نقل رحم پس از بیان اعراب کلام گوید) شاید مقصود از نقل رحم اینست که وصلت بدل بفرقت شود و همیاری و دوستی بدوری و دشمنی که اینها مایه کوتاهی عمر و قطع نسل باشند که بدان تاکید کرده است.

(2) و می‌گوییم: در کتاب ایمان و ندور راجع به قسم دروغ بیاید از قول امام باقر علیه السلام که در کتاب علی علیه السلام است راستی که قسم دروغ و قطع رحم خانمانها را تهی سازند از اهلشان و رحم را به فساد کشند، یعنی نسل براندازند اینجا در بسیاری از نسخه‌ها نغل با غین نقطه‌دار است و آن بمعنی گندیدن و گسیختن پوست است در دباغی بنقل از نهاییه و بی تناسب نیست.

(3) 105- کافی: به سندش تا عنبسه عابد که مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از خویشانش شکایت کرد و در پاسخش فرمود: خشمشان را فرو خور و تو کار خود را بکن، گفت: میکنند و میکنند، فرمود: میخواهی تو هم مانند آنها باشی؟ و خدا به شماها نظر نکند.

بیان: تو کار خود را بکن، یعنی پیوسته خشم خود را فروکش و گر چه آنها به بد کردن اصرار دارند، یا تو هر چه توانی بغ آنها نیکی کن ... آنها میکنند یعنی زیان و بدی میرسانند.

و خدا بشما همه نظر نکند، یعنی رحمت خود را از همه شماها ببرد در دنیا و در دیگر سرا، و اگر تو صله کنی یا آنها برمیگردند و همه مشمول رحمت شوید و تو سزاوارتر و بهره‌مند تری، و یا برنگردند و رحمت ویژه تو باشد و انتقامی به از آن نباشد.

(4) 106- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ: قطع رحمت نکن و گر چه او با تو قطع رحم کند.

بیان: ظاهرش حرمت قطع است و گر چه آنها قطع کنند، و منافی ظاهر قول خدای تعالی است (البقره: 194) تجاوز کنید بدو بمانند آنچه بشما تجاوز کرده" و می‌شود آیه را به این اخبار تخصیص داد و اصحاب ما رض در این مسائل تحقیقی ندارند با اینکه بسیار مورد حاجت است، و واری

آن نیاز به بسط و تفصیلی دارد که با این پاورقی مناسب نیستند، و اندک گفتاری در این باره در باب صله رحم (یعنی صله رحم کافی) گذشت، و احتیاط در همه اینها اقربست بنجات.

(1) 107- کافی: به سندی تا امیر مؤمنان که خطبه‌اش گفت: پناه بخدا از گناهانی که زود نابود میکنند، و عبد الله بن کواء یشکری بپاخواست و گفت: یا امیر المؤمنین آیا گناهانی باشند که زود نابود کنند؟ فرمود: آری، وای بر تو، قطع رحم راستی که خانواده گرد هم آیند و مواسات کنند با اینکه بدکردارند و خدا عز و جل بدانها روزی دهد، و خانواده‌ای تفرقه شوند و از هم ببرند و خدا آنها را محروم سازد با اینکه پرهیزکارند.

بیان: ابن کواء از سران خوارج ملعون خدا بودند و یشکر سر دو قبیله بوده که این ملعون از یکیشان بوده.

"خدا آنها را محروم سازد" یعنی از وسعت رزق و طول عمر و گر چه در جز آن از متقیانند و تنافی آن نباشد قول خدای تعالی (3- الطلاق) و هر که بترسد از خدا گشایشی به او دهد و روزیش دهد از آنجا که گمان نبرد".

(2) 108- کافی: به سندش تا امیر مؤمنین علیه السلام که فرمود: چون قطع شوند ارحام اموال به دست اشرار افتند.

بیان: این مطلب به تجربه رسیده، یک سببش اینکه خویشان با هم ستیزه کنند و نزد ظلمه و حاکمان جور به مرافعه افتند و مال خود را برای رشوه به آنها دهند.

و نیز چون ستیزه کنند و همیار نباشند اشرار بر آنها مسلط شوند و مالها را از دستشان بدر آورند.

(3) 109- کافی: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: کافر باشد بخدا کسی که بیزاری جوید از نسبی گر چه دقیق باشد.

بیان: و اگر چه دقیق باشد یعنی رو باشد و یا اینکه پست باشد، یا مقصود اینست که بیزاری به اشاره باشد نه صریح و گویا و این دور از فهم است، و بقولی یعنی اگر ثبوتش دقیق باشد و آن دورتر است.

و کفر در اینجا بدان معنی است که بر مرتکبان گناه کبیره بکار برند، و بسا مقصود منکر اصل نسب باشد که قاطع رحم با آن عقیده مستحل و کافر است، یا مقصود ناسپاس به نعمت است زیرا قطع نسب ناسپاسی به نعمت صله است، یا مقصود اینست که مانند کفر است زیرا در جاهلیت چنان میکردند، و در اینجا فرقی میان فرزند و پدر و دیگران از ارحام نباشد.

(4) 110- کافی: به سندی تا امام باقر و صادق علیهما السلام که فرمودند: کفر بخدای بزرگ

است نفی حسب و گر چه دقیق باشد.

(1) بیان: مقصود از حسب نیز نسب پست است زیرا حسب و اعتبار خاندانی در غالب از نسبها بوده است ... و بسا بجای کلمه انتفاء انتقاء بقاف دو نقطه خواندند و آن تصحیف است.

(1)

باب چهارم: در آداب معاشرت با بندگان و خدمتکاران

(2) 111- امالی صدوق: در خبر مناهی پیغمبر ﷺ که فرمود: پیوسته جبرئیل در باره مملوکها بمن سفارش میکرد تا گمان بردم وقتی برایشان معین میکند که در آن آزاد میشوند.

(3) 112- خصال: به سندش از رسول خدا ﷺ که سه تا را اگر ستم نکنی بر تو ستم کنند:

مردم پست و همسر و خدمتکار در محاسن ماندنش آمده.

من گویم: برخی اخبار در باب بر بوالدین گذشت.

(4) 113- گویم: در باب مکارم پیغمبر ﷺ بسند بسیاری گذشت که فرموده: پنج کار را تا بمیرم وانگذارم: خوراک بر روی زمین پست با بنده‌ها، سوارشدن بر الاغی که جل بر او است و بدست خود گوسفند را دوشیدن، و جامه پشمینه پوشیدن، و سلام کردن به کودکان، تا روشی شود پس از من.

(5) 114- امالی مفید: به سندش تا امام باقر عیاشیه چهار است که هر مؤمنی دارد خدایش در اعلیٰ علیین در غرفه‌های روی هم و شرف اندر شرف جا دهد: هر که یتیمی را پناه دهد برایش پدر باشد، و هر که ناتوانی را ترحم کند و کمکش دهد تا بس او باشد، و هر که خرج پدر و مادر را بدهد و با آنها نرمش و نیکی کند و اندوهشان ندهد، و کسی که بمملوکش ترشوئی نکند و در آنچه به او تکلیف کرده کمکش دهد، و او را بکاری که توانش را ندارد وادار نکند.

(6) 115- همان: به سندش تا عبد الله بن عتبه، گفت: دو برد به ابو ذر دادند و یکی را به کمر بست و لنگی بدوش انداخت و یکی را هم به غلامش داد و

نزد مردم بیرون شد، به او گفتند: ای ابوذر اگر هر دو برد را پوشیده بودی زیباتر بود، گفت: آری ولی از پیغمبر ﷺ شنیدم فرمود بخورانید به آنها از هر چه خود میخورید، و بپوشانید بدانها از هر چه خود می پوشید.

(1) میگویم: در ابواب مواعظ و جز آن آوردیم سفارش در باره مملوکان را.
(2) 116- ثواب الاعمال: به سندش از امام باقر علیه السلام فرمود: چهارند که هر که دارد خدا خانه‌ای در بهشت برایش بسازد، هر که پناه دهد یتیمی را، و ترحم کند بر ناتوانی، و مهر ورزد با والدینش، و نرمش کند با مملوکش.
در خصال مانندش آمده.

(3) 117- محاسن: به سندش تا رسول خدا ﷺ، فرمود: شما را آگاه نکنم به بدتر مردم؟

گفتند: چرا یا رسول الله فرمود: هر که تنها سفر کند، و از وارد بر خود دریغ کند و بنده‌اش را بزند.

(4) 118- همان: به سندش از یاسر خادم و نادر، گفتند: امام رضا علیه السلام بما فرمود: اگر بر سر شما برخاستم و شما در حال خوردن غذائید برنخیزید تا فارغ شوید، و بسا که یکی از ما را میخواند و به او می‌گفتند در حال خوردند میفرمودند بگذارید تا فارغ شوند.

(5) 119- همان: به سندش از نادر خادم که بسیار میشد امام رضا علیه السلام دو شیرینی گردوئی را بر هم مینهاد و بمن میداد.

(6) 120- همان: به سندش تا زراره که به امام ششم علیه السلام گفتم: چه میفرمائی اصلحک الله در زدن مملوک؟ فرمود: در هر چه بدست خود انجام دهد

چیزی بر او نباشد، و اما اگر نافرمانی تو کند عیب ندارد، گفتم، چه اندازه به زنمش؟ فرمود: سه تا چهار تا، پنج تا.

(7) 121- تنبيه خاطر: از معذور بن سوید که در ریزه نزد ابوذر رفتیم و ناگاه بر او بردی بود و بر غلامش مانندش گفتیم: اگر برد غلامت را به همراه برد خود میداشتی جامه سراپا بود و به او جامه دیگری میدادی؟ گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ میفرمود: اینان برادران شما هستند که خدا آنها را زیردست شما کرده، و هر که برادرش زیردست او است باید به او بخوراند از هر چه میخورد، و به او بپوشاند از آنچه میپوشد، و به او تکلیف بیش از قدرتش نکند و اگر کرد کمکش کند.

(8) از ابو مسعود انصاری: من غلامم را میزدم و از پشت سرم آوازی بگوשמ رسید، بدان ابی مسعود، بدان ابی مسعود که خدا توانا تر است بر تو از تو بر وی، و برگشتم و به ناگاه پیغمبر ﷺ بود، گفتم: یا رسول الله او آزاد است برای رضای خدا، فرمود: اگر چنین نمیکردی دوزخ به تو زبانه میکشید.

یکی از آنان به چوپانی مملوک برخورد و گوسفندی از او بفروش خواست، و او گفت از خودنیست (1) و بوی گفت: مالک کجاست (که از تو بازخواست کند) پاسخ داد، خدا کجا است؟

(یعنی خدا حاضر است) و آن گذرنده آن بنده را خرید و آزاد کرد آن بنده گفت، بارخدا یا آزادی بمن روزی کردی پس آزادی بزرگتر را روزیم کن مردی خواست کنیزی را بفروشد و او گریست، و از وی سبب پرسید؟ گفت: اگر من مالک رقاب تو بودم تو را از دست نمیدادم، و آن مرد آزادش کرد.

- (2) 122- کتاب حسین بن سعید: به سندش از ابی بصیر که امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم یک تازیانه به غلامش زد چون او را دنبال کاری فرستاده بود و دیر کرده بود، غلام گریست و گفت:
- خدایا ای علی بن الحسین تو مرا دنبال کارت میفرستی و سپس مرا میزنی؟ فرمود: پدرم گریست و گفت: پسرم برو سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو رکعت نماز بخوان وانگاه بگو بارخدایا علی بن الحسین را پیامر از خطای روز جزا، سپس به غلام فرمود: برو تو آزادی برای رضای خدا ابو بصیر گوید: به آن حضرت گفتم: قربانت آزاد کردن کفاره آن زدن بود؟ و جوابی نداد.
- (3) 123- همان، به سندش تا امام ششم علیه السلام که در کتاب رسول خداست: چون مملوکان خود را بکاری که بر آنها سخت است واداشتید به همراه آنان در آن کار کنید و پدرم به آنها دستور کاری میداد و میفرمود: بدلوخواه کار کنید؟ می آمد و نگاه میکرد اگر کار سنگین بود بسم الله میگفت و با آنها وارد کار میشد و اگر سبک بود از آنها دور میشد.
- (4) 124- همان: به سندش تا سلمان، گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مردی نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله وای از مملوک آن حضرت به او فرمود: بتو گرفتار شده و تو هم به او گرفتاری تا خدا ببیند چگونه شکر میکنی و چگونه شکیبائی؟ (5) 125- همان به سندش تا امام ششم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله رو در رو شد با مردی از بنی فهد که غلامش را میزد و غلام میگفت: پناه بخدا، و آن مرد از او دست برنمیداشت، و چون چشم آن بنده به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد گفت: پناه به محمد و آن مرد از زدنش دست برداشت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخدا پناه برد و تو پناهِش ندادی، و به محمد پناه میبرد و پناهِش میدهی؟ و خدا سزاوارتر است که پناهنده

او در پناه باشد از محمد، آن مرد گفت: او آزاد است برای خدا، رسول خدا ﷺ فرمود: بدان که مرا براستی پیغمبر فرستاده اگر این کار نمیکردی رویت در سوزش آتش افتاده بود.

(6) 126- همان: از امام کاظم علیه السلام که علی بن الحسین علیه السلام مملوکی را زد سپس بمنزلش در آمد و همان تازیانه را بدر آورد و برابر آن مملوک برهنه شد به او فرمود: تازیانه بزن به علی ابن الحسین، و او سرباز زد و آن حضرت پنجاه اشرفی طلا به او داد. (1) 127- نوادر راوندی: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: چهارند که عذر پذیرا ندارند مردیکه وام پیشه‌وری را که در بلاد او است بگردن دارد عذری ندارد تا در روی زمین بکوچد و بجوید آنچه که با آن وام خود را بپردازد، و مردیکه برسد بر روی شکم همسرش به مردی بیگانه عذری ندارد تا طلاق دهد مبادا شریک فرزند او دیگری شود، و مردیکه مملوک بدی دارد و شکنجه‌اش میکند عذری ندارد تا او را بفروشد و یا اینکه آزاد کند، و دو مردی که همسفرند و به هم لعن میکنند عذری ندارند تا از هم جدا شوند.

(2) و به همین سند است که رسول خدا ﷺ فرمود: خدمتکاران کوتاه بدارید که نیرومندترند بدان چه میخواهید.

(3) 128- نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام در وصیت خود به پسرش حسن علیه السلام فرمود: به هر کدام از خدمتکارانت کاری بسیار که مشغول آن باشد، زیرا که آن مؤثرتر باشد از اینکه در خدمت تو کارها را بهم واگذارند.

(4) 129- کتاب غارات: ابراهیم بن محمد ثقفی به سندش از مختار تمار، گفت: امیر مؤمنان به بازار کرباس فروشان آمد و دو جامه خرید یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم و به قنبر فرمود: آن سه درهمی را تو بگیر، قنبر گفت: یا امیر المؤمنین تو بدان سزاوارتری که برای خطبه بالای منبر میروی،

فرمود: ای قنبر تو جوانی و شور جوانی داری، و من شرم دارم از پروردگارم که
بر تو برتری کنم زیرا شنیدم رسول خدا ﷺ میفرمود: به آنان بپوشانید از
آنچه خود می پوشید، و به آنها بخورانید از آنچه خود می خورید.

(1)

باب پنجم: در وجوب طاعت غلام از آقايش و كيفر نافرمانيش

(2) 130- خصال: به سندش تا امام ششم عليه السلام فرمود: چهارند که نمازشان قبول نشود:

امام جائز، مردیکه پیشنماز مردمی شده که او را نمیخواهند، بنده گریزان از آقا بی‌ناچاری، و زنی که بی‌اجازه شوهر از خانه درآید.

(3) 131- عیون به سه سند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله: اول کسی که بهشت رود شهید است و بنده مملوک خوش پرستنده پروردگارش و خیرخواه آقايش، و مرد پارسای خود دار با عبادت.

(4) 132- امالی طوسی: به سندش تا امام ششم عليه السلام سه باشند که خدا نمازشان را نپذیرد:

بنده گریزپا از آقایان خود تا بدانها برگردد و دست در دستشان نهد، و مردیکه پیشنماز مردمی باشد که او را نخواهند، و زنی که شب گذراند شوهرش بر او خشناک است.

(5) 133- معانی الاخبار: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله: هشت کسند که نمازشان قبول نیست بنده گریخته تا برگردد نزد موالی خود.

گویم: تمام این خبر در کتاب صلاه بیاید.

(6) 134- از خط شهید رحمته الله به سندی تا امام ششم عليه السلام فرمود: سه کسند که عملی از آنها بالا نرود، بنده گریخته و زنی که شوهرش بر او خشناک است و آنکه ازارش دنباله دارد (و بر زمین میکشد که رسم متکبرانست).

(7) 135- عده الداعی: به سندش تا امام ششم عليه السلام، فرمود: موسی روانه شد تا به اعمال بندگان خدا بنگرد، نزد مردی عابدترین مردم آمد، و چون شب

رسید آن مرد درختی را جنبانید که در پهلویش بود و دو تا انار در آن بود، پس گفت: ای بنده خدا تو کیستی؟

(1) تو باید بنده خوبی باشی من دیر زمانیست که تا خدا خواسته در این درخت جز یک انار نیافتم و اگر تو بنده خوبی نبودی دو انار نیافتمی، فرمود من مردی ام که در سرزمین موسی بن عمران ساکنم.

گوید چون صبح کرد، موسی به او گفت: آیا بنده‌ای عابدتر از خود میدانی؟ گفت: آری فلان فلانی و نزد او روانه شد و بناگاه او بسیار از آن اولی عابدتر بود، و چون شب رسید دو گرده نان با آب برایش آوردند، و او به موسی گفت: ای بنده خدا تو که باشی راستش تو بنده‌ی خوبی باشی، من دیر زمانیست که خدا خواسته اینجا هستم و جز یک گرده برایم نیامده، و اگر تو بنده خوبی نبودی دو گرده برایم نیامدی، تو که باشی؟ فرمود: مردی ساکن سرزمین موسی بن عمران.

و آنگاه موسی به او گفت: بنده‌ای عابدتر از خود دانی؟ گفت: آری فلان آهنگر در شهری چنین و چنان گوید: موسی نزد او آمد مردی دید که در عبادت نبود بلکه همان ذکر خدا میکرد و چون وقت نماز شد برخاست نماز خواند، و چون شبش رسید بدست آوردش نگاه کرد و دو برابرش یافت و به موسی گفت: ای بنده خدا تو که باشی راستی بنده خوبی باشی، من تا خدا خواسته اینجایم و دست آوردم کم و بیش بهم نزدیک بود و امشب دو برابر است تو که باشی؟ فرمود من مردی ام ساکن سرزمین موسی بن عمران، گوید دست آوردش را برگرفت و یک سومش را صدقه داد، و یک سومش به بنده‌ای که داشت و آزادش کرده بود داد و با یک سوم باقی خوراکی فراهم کرد و با موسی خورد و گوید: موسی عليه السلام لبخندی زد و او گفت: به چه لبخند زدی پاسخ داد پیغمبر

بنی اسرائیل مرا رهنمود به فلانی و او را عابدترین خلق یافتیم و او رهنمود مرا به فلان و او را عابدتر از او یافتیم و او مرا دلالت کرد به تو و گمان برد تو عابدتر از او هستی و تو مانند آنها نیستی، گفت من مردی مملوکم، نبینی که ذکر خدا کنم و در سر وقت نماز کنم.

و اگر روز به نماز کردن نهم بدر آمد مولایم زیان رسانم و هم بکار مردم، آیا میخواهی به شهر خود بروی گفت: آری، گوید ابری بر او گذر کرد و آهنگر به آن ابر گفت: بیا گوید: آمد و آهنگر به او گفت: قصد کجا داری؟ گفت سرزمین چنان و چنین گفت برگرد با دو ابر دیگری به او گذر کرد و گفت: ای ابر بیا و آمد به او گفت: کجا قصد داری؟ گفت زمین فلان گفت برگرد پاره ابر دیگر آمد و او را پیش خواند و گفت بکجا میروی؟ گفت: به سرزمین موسی بن عمران گوید:

به او گفت این را ببر با نرمش و او را به نرمی در زمین موسی بن عمران بنه، فرمود: چون موسی به بلاد خود رسید گفت: پروردگارا به چه عملی او را بدین مقام

(1) رساندی که می بینم؟ خدا فرمود: این بنده من به بلایم شکینا است و به قضایم راضی است، و شکر نعمتهایم را میکند.

(1)

باب ششم: آن خدمتها که شود بر خدمتکار و دیگران بار کرد

- (2) 136- بصائر الدرجات: به سندش از عمر بن یزید که من شبی از شبها نزد امام ششم علیه السلام بودم و دیگری با او نبود، و پایش را به دامن من دراز کرد و فرمود: ای عمر آن را بمال، گفت:
- پایش را مالیدم و دیدم یکی از عضله‌های ساقش پریشانست و خواستم او را از امام پس از او بپرسم، بمن اشاره کرد و فرمود: امشب چیزی از من نپرس که من بتو پاسخ ندهم.
- همان بسند دیگر مانندش را آورده.
- (3) 137- همان: به سندش تا اسماعیل بن عبد العزیز که امام ششم علیه السلام فرمود: ای اسماعیل برایم آبی در وضوء خانه بگذار و برخاستم و برایش آب گذاشتم، تا آخر خبر.
- (4)

باب هفتم: بردن کالا برای خانواده

(5) 138- خصال: به سندش تا معاویه بن وهب گفت امام ششم مرا دید که سبزی میبرد و فرمود: بد است که مرد محترمی چیز پستی را بدوش کشد و نزد مردم سبک شود و بر او دلیر شوند.

(6) 139- خصال: به سندی تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که گریبان جامه‌اش را پنبه زند و کفتش را وصله کند، و خریدش را با خود برد از تکبر ایمن باشد.

در ثواب الاعمال: به سندی مانندش آمده.

(7) 140- اختصاص: امیر مؤمنان فرمود: هر که برای عیال خود قارچ، دنبلان به یک درهم بخرد چون کسی باشد که بنده‌ای از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده «1».

(1) 141- از کتاب صفات الشیعه صدوق رحمه الله به سندش تا عبد الله بن خالد کنانی که گفت:

امام هفتم با من رو در رو شد و من یک ماهی بدستم آویخته بودم، فرمود: بیندازش: من بد دارم که کسی چیز پستی را خودش بردارد، و آنگاه فرمود: راستی شما مردمی باشید که دشمنان بسیاری دارید، ای گروه شیعه شما مردمی باشید که خلق با شما دشمنند خود را در برابر آنها تا توانید آراسته کنید و زیبا بنمائید.

(2)

باب هشتم: شرکت در پیشامدها با مردم و خوش برخوردی با آنها

(3) 142- امالی طوسی: مفید: به سندش تا امام ششم فرمود: امام باقر ما را جمع کرد و فرمود: فرزندانم، مبادا به حقوق (دیگران) تعرض کنید، و بر پیشامدها شکیا باشید، و اگر یکی از تیره شما به امری شما را خواند که زیانش بر شما بیشتر است از سودش برای شما او را پذیرا نشوید.

(4) 143- همان: به سندش تا صعصعه بن صوحان، گفت: امیر مؤمنان علیه السلام در یک بیماریم به عیادت آمد و فرمود: بیا که عیادت مرا افتخار خود نسازی میان قومت، و چون آنان را اندر کاری دیدی از آن خود را کنار مکش، زیرا مردی نباشد که بی نیاز باشد که از قوم خود و اگر یک دست از آنان بازگیرد دستهای بسیاری از او باز گیرند، چون آنها را در کار خیری دیدی کمکشان کن، و اگر در کار بدی باشند سرکوبشان مکن، و باید همکاریتان در طاعت خدا باشد، زیرا همیشه در خوشی باشید تا بر طاعت خدا همکاری کنید و از نافرمانیهای او یک دیگر را باز دارید.

(5) 144- معانی الاخبار: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: بخیل آن نیست که زکات واجب مالش را پردازد، و در پیشامدها بقوم خود عطا کند، و همانا بخیل به تمام معنا آنکه از زکات واجب مالش دریغ دارد، و شریک پیشامدهای قوم نباشد و در جز آن اسرافکاری کند.

(6) 145- محاسن: به سندش از امام ششم علیه السلام که اسیرانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، و یکی را پیش داشتند تا گردنش را بزنند جبرئیل به آن حضرت گفت: ای محمد پروردگارت سلامت رساند و فرماید: این خوراک میداد

و مهمان‌نوازی میکرد، و در پیشامدها شکبیا بود (بدهی قومش را (چون دیه و غرامت) بگردن میگرفت، و پیغمبر بدان مرد گفت: جبرئیل بمن گزارش داد که تو چنان و چنانی و من تو را آزاد کردم، پس به آن حضرت گفت: پروردگارت این کارها را دوست دارد؟ فرمود: آری و او گفت: گواهم که جز خدا معبود بر حق نیست و بر اینکه تو رسول خدائی، بدان که تو را براستی فرستاد" من هرگز کسی را از مال خود محروم نکردم.

(1)

باب نهم: حق همسایه

- گویم: گذشت اخباری در باب کلیات مکارم و هم در باب خوش برخوردی.
- (2) 146- امالی صدوق: به سندش تا امام ششم علیه السلام که بر شما باد به خوش همسایگی که خدا عز و جل بدان امر کرده الخ.
- (3) 147- همان: در مناهی نبی است صلی الله علیه و آله که فرموده: هر کس یک وجب زمین به همسایه اش خیانت کند خدا آن را از درون زمین هفتم طوق گردنش سازد تا روز قیامت با همان طوق خدا را ملاقات کند جز اینکه توبه کند و برگردد (و آن را به صاحبش باز دهد) و فرمود: هر که همسایه را آزارد خدا بوی بهشت را بر او حرام کند و جایش دوزخ باشد و بازگشتش بد، و هر که حق همسایه را ضایع کند از ما نباشد، و پیوسته جبرئیل مرا به همسایه سفارش میکرد تا گمان بردم او را وارث میسازد.
- (4) 148- همان: به سندش تا ابی بصیر که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: هر که آزارش را از همسایه اش باز دارد خدا عز و جل روز قیامت از لغزشش بگذرد، و هر کس شکم و فرجش را پارسا دارد در بهشت پادشاه شادی باشد، و هر که بنده مؤمنی را آزاد کند خدا در بهشت برایش خانه ای بسازد.
- (5) 149- تفسیر علی بن ابراهیم: از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که همسایه آزارد به طمع در مسکنش خدا خانه اش را بدان همسایه ارث دهد.
- (6) 150- خصال: در سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که یا علی چهارند که پشت شکنند پیشوائی که خدا را نافرمانست و فرمانش مطاع،

همسری که شوهرش او را حفظ میکند، و او بوی خیانت میکند، فقری که درمان ندارد نزد گرفتارش، و همسایه بد در خانه‌ای که باید در آن ماند.

(7) 151- همان: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام که حریم مسجد تا 40 ذراع است و حریم همسایگی تا 40 خانه از چهار طرف.

(8) 152- عیون: به سندش تا امام رضا علیه السلام که از ما نیست آنکه همسایه او از ترسش ایمن نیست.

(9) 153- امالی طوسی: به سندش تا علی علیه السلام که به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: یا نبی الله در مال جز زکات حقی است؟ فرمود: آری احسان بخویشی که روگردانده، و صله همسایه مسلمان، که به من ایمان ندارد کسی که سیر شب گذراند و همسایه مسلمانش گرسنه باشد، سپس فرمود: همیشه جبرئیل در باره همسایه بمن سفارش میکرد تا گمان بردم که او را وارث خواهد کرد.

(10) 154- معانی الاخبار: به سندش تا معاویه بن عمار که به امام ششم گفتیم: قربانت حد همسایه کدام است؟ فرمود: تا چهل خانه از هر سو.

(1) 155- قرب الاسناد: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: سه باشند که ما در پشت شکمهایند: سلطانی که اگرش احسان کنی قدر نداند و اگرش بدی رسانی درنگذرد، و همسایه که با چشمش ترا بیاید و دلش خبر مرگت را رساند: اگر خوبی بیند بیوشد و فاش نسازد، و اگر بدی بیند ظاهرش کند و فاش سازد، و همسری که اگرش با او باشی شادت نکند و اگر غایب شوی به او اطمینان نداری.

(2) 156- اختصاص: امام صادق به اسحاق بن عمار فرمود: با منافق به زبان سازش کن، و اخلاص دوستی خود را از آن مؤمن ساز، و هرگاه یک یهودی با تو همنشین شد بخوبی با او رفتار کن.

(3) 157- حسین بن سعید: به سندش از عمرو بن عکرمه که نزد امام ششم رفتم و به او گفتم، من همسایه‌ای دارم که آزارم کند، فرمود: به او ترحم کن گوید: خدا ترحمش نکند، و روی خود را از من برگرداند، و نخواستم او را وانهم" و گفتم: قربانت او با من چنین و چنان کند مرا بیازارد، فرمود: بنظرت اگر عییش را فاش کنی از او انتقام گرفتی؟ گفتم: آری به او برگردم فرمود: این از کار کسانیست که حسد برند بر کسانی که خدا از فضل خود بدانها داده، و چون نعمتی برای کسی بیند که خاندانی دارد بلایش بر سر آنها فرو آرد و اگر خانواده ندارد، بلا به خادمش رساند او اگر خادم هم ندارد شبش را بیخوابی کشد و روزش را بخشم، براستی که مردی از انصار نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله من خانه‌ای در میان محله فلان خانواده خریدم و نزدیک تر همسایه‌ام کسی است که از او امید خیر ندارم و از شرش در امان نیستم، فرمود: رسول خدا ﷺ علی و سلمان و ابوذر را فرمان داد با دیگری که نامش را فراموش کردم و بگمانم مقدار باشد تا اینکه در مسجد به بلندترین آوازشان فریاد زنند: ایمان ندارد کسی که همسایه‌اش از شرش در امان نیست و سه بار جار کشیدند و سپس فرمود: جار زنند که تا هر چهل خانه از پیش و از پس و از راست و از چپ ساکنانش همسایه او بحسابند.

(4) 158- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ که بخدا پناه برم از همسایه بد در کنار خانه‌ای که اقامت دارند که دو چشمش تو را بیابد و دلش تو را واری کند، اگر خوشی تو را بیند بدش آید و اگر تو را گرفتار بدی بیند شادش کند.

(5) 159- همان: به سندی تا امام ششم علی‌علیه السلام که خوش همسایگی روزی را فراوان کند.

- (6) 160- دعوات راوندی: روایت است که مردی نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: فلان همسایه‌ام مرا آزار دهد فرمود: صبر کن بر آزارش و دست بدار از آزدنش، و درنگی نکرد که همسایه‌ام مرد و آن حضرت فرمود: بس است واعظی چون روزگار، و حیا کنی چون مرگ.
- (1) 161- امیر مؤمنان علی‌علیه السلام در وصیت هنگام وفاتش فرمود: خدا را خدا را در باره همسایه که سفارش پیغمبر شما است که پیوسته سفارش آنها را میکرد تا گمان بردیم که آنها را وارث خواهد کرد.
- (2) 162- کنز کراچکی: به سندی تا امام ششم علی‌علیه السلام فرمود: ملعونست ملعون کسی که همسایه‌اش را آزارد.

ابواب: آداب برخورد با دوستان و فضیلت آنان و اقسام دوستان و جز آن را از آنچه بدانها مربوط است

باب دهم: خوش برخوردی، و خوش صحبتی، و خوش همسایگی،
خوشروئی، و خوب برخوردی، و خوش همروئی

اشاره

- (4) 1- آیات قرآن مجید: (83: البقره) و بگوئید برای مردم بخوبی). «1»
2- (36: النساء) پرستید خدا را و چیزی را شریک او نسازید، و به والدین احسان کنید و بخویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه نزدیک و همسایه دوردست و رفیق در پهلوی و وامانده در راه و مملوکان خود، راستی خدا دوست ندارد هر که کبرفروش و فخرفروش است «2».

اخبار باب:

(1) 1- احتجاج: به سندش تا ابی محمد عسکری از پدرانش، فرمود: محمد

بن مسلم بن شهاب زهری.

نزد امام چهارم آمد و غمزده و اندوهناک بود، و زین العابدین علیه السلام به او فرمود: چرا غمناکی؟ پاسخ داد یا ابن رسول الله غم و اندوه بر من بدنبال هم آیند چون که در بوته امتحان درآمدم بوسیله حسد بران بر نعمتها که دارم، و جمعی و توقعی که از من دارند، و هم از آنها که امید خیر از آنها دارم و به آنها احسان میکنم و گمانم بیجا است آن حضرت فرمود: زبانت را نگهدار و برادران و دوستان را با خوددار.

زهری «1» گفت: یا ابن رسول الله من با آغاز سخنم به آنها خوشی کنم، فرمود: چه از واقعیت پروری مباد بخود خوشبین باشی، مبادا سخنی بگوئی که دلپذیر نیست و گر چه از آن عذر توانی، نه هر کس که بد بگوشش رسانی توانی عذری پذیرا برایش داشته باشی.

سپس فرمود: ای زهری، هر که خردش از هر چه دارد کاملتر نباشد، هلاکش در کمتر چیزی که دارد میباشد سپس فرمود: ای زهری نمیتوانی مسلمین را بجای خاندان خود بنهی، و سالخورده‌شان را بجای پدر گیری، و خردسالشان را بجای فرزند خود، و همزاد خود را بجای برادر، به کدامشان خواهی ستم کنی، و به کدامشان نفرین کنی، و آبروی کدام را ببری.

اگر ابلیس لعنه الله بتو وانمود که برتری داری بکسی از مسلمانان اهل قبله بنگر اگر از تو سالخورده‌تر است بگو در ایمان از من بیشتر است و در کار خوب پس او بهتر از من است، و اگر از تو کم‌سال‌تر است بگو من در گناهان از

او پیشم و او از من بهتر است، و اگر همسال تو است بگو: من بگناه خودم یقین دارم و در باره او شک دارم و نباید از یقین خود بوسیله شک درگذرم، و اگر دیدی مسلمانان تو را بزرگ شمارند و احترامت کنند بگو بمن تفضل کردند، و و اگر جفاء و دوری از آنها دیدی بگو اثر گناهی است که کردم، و چون چنین حساب کنی خدا بر تو آسان گیرد زندگی را و دوستانت فزون و دشمنانت کم شوند و به نیکی آنها شاد باشی و از جفاشان افسوس نخوری.

و بدان که محترم‌ترین مردم در نزد آنها کسی است که به آنها فیض رساند، و نسبت به آنها بی‌نیاز و خوددار باشد و از آن پس کسی که از آنها خوددار باشد و گر چه نیازمند به آنها است، همانا مردم دنیا به دنبال مالند و هر که در آن با آنها رقابت نکند گرامی است، و اگر به علاوه مالی به آنها رساند عزیزتر و گرامی‌تر باشد.

(1) 2- امالی صدوق: به سندش تا امام باقر علیه السلام که یاد آورد علی علیه السلام در دسته یکی از شمشیرهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته‌ای دید، در سه حرف: صله کن آن را که از تو بریده، حق را بگو گر چه به زیانت باشد، و نیکی کن با کسی که به تو بدی کرده الخ.

(2) 3- همان: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم به یکی از یارانش فرمود:

آنچه نخواهی با تو کنند با دیگران مکن، و اگر بگونه راستت سیلی زدند گونه چپت را پیش آر.

(3) 4- قرب الاسناد: به سندش تا امام پنجم علیه السلام که علی علیه السلام همراه مردی ذمی (یهود یا ترسا در پناه اسلام) براه افتاد و او از حضرتش پرسید ای

بنده خدا قصد کجا داری؟ فرمود: قصد کوفه دارد، و چون ذمی براه دیگر
چرخید علی علیه السلام هم با او چرخید، ذمی به آن حضرت گفت:

مگر نمیخواستی بروی کوفه؟ فرمود: چرا ذمی گفت: از راه عدول کردی،
فرمود: میدانم، گفت: پس چرا به همراه من آمدی با اینکه میدانستی؟ به او
فرمود: این برای خوش رفاقتی است که هر کس رفیقش را هنگام جدا شدن تا
اندازه‌ای مشایعت کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین فرموده بما گفت: چنین گفته‌ها
فرمود: آری، آن ذمی گفت از این رو پیروی او را کرده، هر که کرده برای این
کارهای کریمش، و من هم گواهم که بر دین توام و با علی علیه السلام برگشت و
چون آن حضرت را شناخت مسلمان شد.

(4) 5- همان: به سندی تا امام ششم علیه السلام فرمود: رفاقت بیست سال
خویشاوندی بحساب است.

(5) 6- خصال: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سره خرد پس از
ایمان بخدا عز و جل مردم‌داری است.

(6) 7- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: مردم دو کس باشند: مؤمن
و نادان، مؤمن را نیازار و با جاهل در نیفت تا مانندش باشی.

(7) 8- همان: از امام صادق که ائمه را برشمرد و فرمود: دینشان ورع و
عفت است - تا فرمود: و خوش صحبتی و خوش همسایگی.

(8) 9- معانی الاخبار: به سندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود: در دلت
هم نیاز به مردم باشد و هم بی‌نیازی از آنها، نیازت در نرم‌گوئی و خوشروئی
باشد و بی‌نیازیت در آبروداری و عزت شعاری.

(1) گویم: با چند سند از قول پیغمبر ﷺ گذشت که همین عیب بس در آدمی که نگاه کند بمردم در چیزی که در خودش از آن نابینا است، و سرزنش کند مردم را بکاری که نتواند نکند و آزار دهد همنشینش بدان چه سودش ندهد.

(2) 10- خصال: از امام صادق علیه السلام فرمود: خوش‌همسایه باش با همسایه‌ات تا مسلمان باشی.

گویم: اخبار بسیاری در باب کلیات اخلاق خوب گذشت.

(3) 11- امالی طوسی: به سندش تا مفضل که نزد امام ششم علیه السلام رفتم و بمن فرمود: که با تو رفیق راه بود؟ گفتم: یکی از همکیشان فرمود: چه کرده؟ گفتم: از آنگاه که به مدینه درآمدم جایش را ندانم، فرمود: ندانستی که هر که با مؤمنی چهل گام همراه شود خدا روز قیامت از اویش باز پرسد.

(4) 12- امالی صدوق: به سندش تا پیغمبر ﷺ که فرمود: به واجبات خدا عمل کن تا پرهیزکارتر مردم باشی، به قسمت خدا راضی باش تا بی‌نیازتر مردم باشی، و از آنچه خدا حرام کرده خودداری کن تا اورع مردم باشی و به همسایه‌ات نیکی کن تا مؤمن باشی، و با هم صحبت خود نیکی کن تا مسلمان باشی.

(5) 13- همان: به سندش تا امیر مؤمنین علیه السلام که شما نتوانید بمال خود همه مردم را بهره دهید پس خوشروئی و خوش برخورداری را به همه ارزانی دارید.

(6) 14- محاسن: به سندش تا عبد الله بن سنان که شنیدم امام ششم میفرمود: سفارش کنم شما را به تقوی نسبت بخدا، مردم را بدوش خود سوار نکنید تا خوار شوید که خدا تبارک و تعالی در قرآنش میفرماید (83: البقره) بگوئید بمرد بخوبی "بیمارانسان را عیادت کنید، بر سر مرده‌هاشان حاضر شوید

گواه آنها گردید چه بر له و یا علیه، در مسجدهاشان با آنها نماز بخوانید، سپس فرمود: چه سخت تر است بر مردمی که پندارند پیروی کسانی کنند و به آنها امر و نهی کنند و نپذیرند و حدیث آنها را نزد دشمنشان فاش کنند، و به دشمنی نزد ما آید و بما گوید: مردمی از قول شما گویند و روایت کنند از شما چنین و چنان و ما گوئیم که بیزاریم از هر که این را گوید، و بیزاری بر آنها افتد.

(7) 15- همان: به سندش از امام باقر علیه السلام با هر که آمیزش کنی اگر توانی دستت بالای او باشد، انجام بده.

(8) 16- همان: به سندش از عمار بن مروان کلبی که امام ششم علیه السلام بما سفارش کرد و فرمود: (1) سفارشت کنم بتقوی نسبت بخدا، و پرداخت امانت، و راستگوئی، و خوش صحبتی با رفیقت و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

(2) 17- مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: خوش برخوردی با خلق خدای تعالی در جز گناه از فزونی فضل خداست عز و جل بر بنده اش، هر که در تنهایی خشوع دارد در آشکارا خوش برخورد است، با خلق خدا معاشرت کن نه برای بهره دنیا و طلب جاه و خودنمائی و شهرت و بسبب آن از مرز دین بیرون مرو که خود را هم رنگ دیگران سازی و به شهرت رسی که برایست هیچ سودی ندارند و آخرت بی فائده از دست برود، و آنکه از تو بزرگتر است چون پدر بشما و کوچکتر را چون فرزند، و همسال را برادر و آنچه در خود یقین دانی وامنه بدان چه در باره دیگری شک داری، و در امر به معروفت نرم باش، و در نهی از منکر ت مهر ورز، و در حال خیر خواه باش، خدا عز و جل فرموده (83: البقره) و بگوئید برای مردم بخوبی، و ببر از کسی که پیوستش تو را از یاد خدا باز دارد و الفتش از طاعت خدا برگیرد، زیرا او از اولیاء شیطان است و

یاوران او، و دیدار آنان تو را به سستی در امر حق و اندارد که آن زیان روشنی است، و آخر ترا بی سودی از دست تو بر باید.

(3) 18- تفسیر عیاشی: از قول ابن عباس در تفسیر قول خدا وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى گفته:

همسایه خویشاوند و جار جنب همسایه بیگانه و صاحب بالجنب: همسفر.
(4) 19- همان به سندش از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدا (وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) فرمود:

بمردم بگوئید بهتر چیزی را که خواهید بشما گفته شود زیرا خدا دشمن دارد پر لعنت کن دشنام ده و طعنه زن بر مؤمنها را که هرزه گو و گدا و اصرار کن است، و دوست دارد با حیاء بردبار پارسای خود دار را.

(5) 20- همان: از عبد الله بن سنان که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: از خدا بترسید و مردم را بر خود و اندارید که خدا در کتابش فرماید (وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) فرمود: بیمارهاشان را عیادت کنید، بر سر جنازه هاشان حاضر شوید، و نماز بخوانید به همراهشان در مسجدهاشان تا نفس بند آید و جدائی درآید.

(6) 21- سرائر: از ابی ربیع شامی که ما نزد امام ششم علیه السلام بودیم و اتفاق پر بود و آن حضرت فرمود: از ما نیست کسی که نیکو هم صحبتی و رفاقت و نمک شناسی و آمیزش خوب نداشته باشد (7) 22- مجالس مفید: به سندش از امام باقر علیه السلام فرمود: سازگاری کن با منافق به زیانت و به اخلاص با مؤمن دوستی کن و اگر یک یهودی با تو همنشین شد بخوبی با او باش.
حسین بن سعید مانندش را آورده.

(1) 23- مجالس مفید: به سندش از امام باقر علیه السلام فرمود: هر که جويا شود جويايش شوند، و هر که آماده نکند شکیبائی برای آسیبهای روزگار درماند، اگر به مردم وام دهی و امت دهند، و اگر ایشان نهی ترا وانهند، راوی گفت: پس چه کار کنم؟ فرمود: آبرویت را گروگذار برایشان برای روز نیاز و ندریت.

(2) 24- همان: به سندش از مرآزم که امام ششم علیه السلام فرمود: بر شما است نماز در مسجد، و خوش همسایگی با مردم و گواه شدن، حضور بر جنازه، مردم بایست شماینده کسی تا زنده است از مردم بی نیاز نیست، ما هم بر سر جنازشان می آئیم، بر شما سزد که مانند امام خود کار کنید، مردم ناچارند از یک دگر در این وضع، وضع حاضر، سپس هر گروه بهم فکران خود پیوندند، و آنگاه فرمود: بر شما است که خوب نمازخوانید و برای آخرتتان کار کنید، و خود را بیایید، زیرا کسی باشد که در کار دنیايش زیرک است و گویند فلانی چه زیرک است، و همانا زیرک زیرک در کار آخرتست.

(3) 25- صفات الشیعه صدوق: به سندش از عبد الله بن زیاد که در منی به امام صادق سلام دادیم و من گفتم: یا ابن رسول الله ما گروهی درگذریم، و نتوانیم چنانچه خواهیم در این مجلس شما بمانیم، بما سفارشی بفرما، فرمود بر شما است تقوا از خدا، و راستگوئی، و ادای امانت، و خوش صحبتی با مصاحب، و فاش گفتن سلام، و اطعام طعام، در مساجدشان نماز بخوانید، بیمارانشان را عیادت کنید و دنبال جنازه هاشان بروید که پدرم بمن باز گفت: شیعه ما خانواده بهترین افراد آنانند، اگر فقیه باشد از آنها است، و اگر مؤذن باشد از آنها است، و اگر امام باشد از آنها است، و اگر امانت دار باشد از آنها است، و اگر ودیعه نگهدار باشد از آنها است چنین باشید، و ما را نزد مردم محبوب سازید و مبعوض آنان نکنید.

(4) 26- امالی طوسی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که چون امیر مؤمنان محتضر شد، پسرانش را از حسن و حسین و ابن حنیفه و خردسالان فرزندان را گرد آورد و به آنها وصیت کرد، و پایان وصیت او این بود، که ای پسرانم با مردم چنان معاشرت کنید که اگر غایب شدند دل سوی شما کنند، و اگر نابود شدید بر شما گریه کنند، پسرانم، دلها قشونهای هم دسته باشند که به دوستی چشمک زنند و بدان همراز باشند و در دشمنی هم چنین باشند، و اگر مردی دوست داشتید بی آنکه از او خیری دیده باشید بدو امید بندید و اگر کسی را دشمن دارید بی آنکه از او بشما بدی رسیده از او حذر کنید. (1) 27- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دعوت کننده را پاسخ دهید، و بیمار را عیادت کنید و هدیه را بپذیرید و به مسلمانان ستم نکنید.

(2) 28- نهج البلاغه: فرمود علیه السلام دوست دوست نباشد تا برادر خود را در سه جا حفظ کند، در حال بدبختی و در غیبت، و در مردن او.

(3) و فرمود علیه السلام: هر که حق کسی را بپردازد که حق او را نمی پردازد او را پرستیده.

(4) و فرمود علیه السلام: در دگرگونی احوال گوهر مردان درخشان شود.

(5) و فرمود: حسد بر دوست نشانه کمبود دوستی است.

(6) و فرمود علیه السلام: داوری بگمان از عدالت نباشد.

(7) و فرمود علیه السلام: هر که سخن چین را به باور کند دوست را از دست بدهد.

(8) و فرمود علیه السلام: سه دوست و سه دشمن: دوستانت: دوستت و دوست او، و دشمن دشمنت و دشمنانت دشمنت و دشمن دوستت و دوست دشمنت.

(9) و فرمود: خویش بدوستی نیازمندتر است تا دوستی بخویشی.

(10) و فرمود: بی‌نیازی از عذرخواهی آبرومندتر است از عذرخواهی درست.

(11) و فرمود: واری کن تا بدش شماری، برخی آن را از رسول خدا ﷺ روایت کردند، و تایید آنکه سخن امیر حکایت تغلب است از ابن اعرابی که مامون گفت اگر نبود که علی علیه السلام فرموده:

واری کن تا او را بد داری، من گفتمی: او را بد دار و واری کن.

(12) و فرمود: سزاوارتر مردم به کریمی آنکه ریشه در کریمان دارد.

(13) و فرمود: کناره‌گیری از مشتاق به تو کم خردیست و عکس آن خواری نفس است.

(14) و فرمود: بدتر دوست آنکه بزحمت پذیرائی اندازد.

(15) و فرمود: اگر کسی دوست را بچشم آقا ببیند از او جدا شده.

(16) و فرمود: یار باید مناسب باشد و دوست آنکه در غیبت راست است، بسا دوری که نزدیکتر است از نزدیک (نزدیک‌شدنی است مانند مرگ آدمی) و نزدیکی که بسیار دور است (چون طمع آدمی)، غریب آنکه دوستی ندارد، کناره کردن از نادان برابر پیوستن با خردمند است (چون از شر نادانی او در امانی)، هر کس در فکر تو نیست دشمن تو است، در یاور خوارکننده خیری نیست، و نه در دوست بدگمان.

(17) 29- کنز کراچکی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مردم برادرانند (چون همه فرزندان آدمند) ولی هر که بجز برای رضای خدا برادری کند همان دشمنی است، و اینست تفسیر قول خدا عز و جل "دوستان در آن روز (قیامت) دشمن همدگرند جز پرهیزکاران".

- (1) و فرمود: برادرت را درست نصیحت کن، خوب باشد یا زشت (خوشش آید یا بدش آید) و همه جا با او باش و از او عوض مخواه که شیوه دنوان است.
- (2) و فرمود: همه دوستی را به دوستت بده ولی نه همه اطمینان را، با او همه روی کن و همه رازها را به او مگو تا حق حکمت را پرداخته باشی و هم آنچه برای دوست لازم است.
- (3) و فرمود علیه السلام: برادرت در دوستی بالا دستت نباشد: (4) خوشروئی مغز دوستی است، (5) و فرمود: دوستی یک خویشاوندی است که بدست آمده، (6) و فرمود: بدگمانی دوست یقینی را بر تو تباه سازد.
- (7) و فرمود: در ادب آموزیت بس است آنچه را برای دیگران نپسندی (تا آن را رها کنی) (8) و فرمود: برادرت بر تو همان حقی را دارد که تو بر او، و فرمود: حق برادرت را نادیده مگیر که با رابطه دوستی داری زیرا کسی که حقش را نادیده گیری برادرت نباشد، خاندانت در پیش تو بدبخت تر از دیگر مردم نباشند (که به آنها کمتر از دیگران پردازی).
- عذر دوستت را بپذیر و اگر عذری ندارد عذری برایش بتراش، چون یکی از شما حاجت دوستش را داند او را به زحمت درخواست واندارد، رو بکن بکسی که تو را رها کند، و رها نکن کسی را که به تو رو کند تا حفظ ظاهر جا دارد پر گله مکن که کینه آورد، و بد دشمنی کشد، و بسیاری از بی ادبی باشد.
- (9) و فرمود: به برادرت ترحم کن و مهربان باش گر چه نافرمانت باشد، به او پیوند گر چه بتو جفا کند، (10) و فرمود از لغزش دوستت در خوردن برای روز جهیدن دشمنیت (به یاری دوست نیاز داری)، (11) فرمود: هر که پنهانی برادر را پند دهد آبرومندش کرده و اگر در عیانی باشد بی آبرویش کرده.

(12) 30- همان: روایت است که امام صادق علیه السلام بسیار بدین دو بیت مثل می آورد.

برادرت آنکه گر عمدا به او شمشیر کشی تا به او بزنی در دوستیت شک نکند و اگر بیائی و برای مرگ او را بخوانی تو را جواب رد ندهد تا زنده بمانی (13) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون با کسی دوست شدید باید از نام و نژاد و نام پدر و قبیله و منزلش پرسید که این حقی است واجب و صفای در دوستی است، و گر نه دوستی احمقانه باشد.

(14) و از امیر مؤمنان علیه السلام: از خردمند بترس چونش بخشم آری، و از کریم چونش اهانت روا داری، و از زبون چونش گرامی داری، و از نادان چونش یار شوی، و هر که شرش از تو بگرداند، آن کن که شادش کند و هر که از آزارش آسوده باشی به دوستی او رو کن.

(1) 31- اعلام الدین: ام هانی دختر ابی طالب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

البته بر مردم زمانی آید که نام کسی را بشنوی بهتر از آنکه خودش ببینی، و به او برخوردی بهتر از اینکه او را بیازمائی، و اگرش بیازمائی چند گونه برایت ظاهر شود، دینشان پول آنها است، و همتشان شکمشان، و قبله آنها زنانشان، برای گروه تعظیم کنند، و برای درهم سجده نمایند، سرگردان و مست باشند، نه مسلمانند و نه نصرانی.

(2) امام صادق علیه السلام فرمود: از دوستت که بریدی بدگوی او مباش تا ره برگشتنش را بخودت ببندی شاید آزمونها او را بتو برگرداند.

(3) 32- کتاب الامامه و التبصره: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: راحت خاطر رها کردن هر آنچه که سودی ندارد برایش، و وحشت بارتتر هر وحشتی همنشین بد است.

(4) 33- امالی طوسی: به سندش تا ابی بصیر که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: از خدا بترسید و بر شما است فرمانبری از امامانتان، بگوئید هر چه گویند، و دم بندید از آنچه دم بستند، زیرا شما در زمان سلطنت کسی باشید که خدای تعالی فرموده (46 سوره ابراهیم) و اگر چه مکرشان کوهها را برکند" مقصود از آن فرزندان عباسند، از خدا بترسید که شما در دوران صلح باشید، در عشیره‌هاشان نماز بخوانید، بر جنازه‌هاشان حاضر شوید و امانت‌هاشان را بپردازید و بر شما است حج خانه خدا، آن را ادامه دهید که به ادامه آن مکاره دنیا از شما دفع شود، و هم هراسهای روز قیامت.

(5) 34- الدرر الباهره: امام باقر علیه السلام فرمود: اصلاح حال مردم بهزیستی و معاشرت بر پیمانه است که دو سومش هوشمندی باشد و یک سوم صرف نظر. (6) و امام صادق علیه السلام فرمود: هر که تو را احترام کرد احترامش کن، و هر که تو را سبک گرفت خود را از او محترم بدار (7) امام رضا علیه السلام فرمود: با سلطان به احتیاط همنشین باش، و با تواضع با تواضع با دوست، و با احتراز از دشمن، و بخوش برخوردی با همه مردم.

(8) 35- نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خوشروئی دام دوستی است، و تحمل گورستان عیوب (9) و در دیگر روایت سازگاری پرده بر عیوب. (10) و فرمود علیه السلام: با مردم چنان بیامیز که اگر در میان آنان مردید بر شما بگریند، و اگر زنده باشید به شما عشق ورزند. (1) و فرمود: دوستداری نیم خرد است.

(2) و فرمود: هر که نرمخو است پرهوادار است.

(3) و فرمود علیه السلام: همخو بودن با مردم از آسیب رساندن آنها در امان دارد.

(4) و فرمود علیه السلام: باید خردسالان پیر و بزرگان را باشند، و سالخورده هاتان مهرورز به خردسالان، چون جفاکاران دوران جاهلیت نباشید که نه دین را بفهمید و نه از خدا چیزی درک کنید.

(5) و در وصیتش به فرزندش حسن فرمود علیه السلام: خود را به پیوند با دوست وادار نزد قطع به صله او و نزد او گردانش بلطف و گرمی با او، و نزد دریغش به بخشش به او، و نزد دورشدنش به نزدیک شدن به او، و نزد سخت گیریش به نرمش با او، و نزد بدکرداریش با تو به عذرخواهی از او تا آنجا که گویا بنده او هستی و او ولی نعمت تو است، و مباد این روش را بیجا بکاربری و با کسی که شایسته آن نیست انجام دهی.

با دشمن دوستت دوست مشو تا به دوست دشمنی کنی، و حق نصیحت را به برادرت عرضه کن، خوب باشد یا بد، خشم فرو بر که من ندیدم نوششی شیرین تر باشد از آن در سر انجام و لذیذتر باشد در آینده در برابر سخت گیر نرمش کن که به نرمش کشانی، و به دشمنت بخشش کن که شیرینتر دو پیروزیست.

اگر خواهی از دوستت بیری اندازه در دلت نگهدار شاید روزی بتو برگردد، هر که به تو خوشبین است گمانش را محترم شما و چنان باش، حق دوستت را نادیده نگیر به اعتماد رابطه دوستی زیرا کسی که حقش را نادیده گیری دوست نیست مبادا خاندانت بدبخت تر از مردم دیگر باشند نزد تو، رو مکن بکسی که از تو رو گرداند، و دوستت مبادا بر بردن از تو قوی تر باشد از صله تو با او، و مبادا به بد کردن قوی تر باشد از تو به احسان تو بر او ستم ستمکار بر تو گران

نیاید، زیرا او بخود بد کند و نداند، سزای کسی که شادت کند بدی کردن به او نباشد.

تا فرماید: وه چه زشت است فروتنی نزد نیازمندی و جفا کردن هنگام بی‌نیازی.

(6) 36- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ وسلم که فرمود: ای زادگان عبد المطلب مال شما به همه مردم رسانیست، پس با آنها به خوشروئی و خرمی برخورد کنید (تا هوادار شما باشند).

و در روایت قاسم بن یحیی به واژه، یا بنی هاشم آمده است.
(7) بیان: در نهاییه است که در حدیث آمده: راستش مال شما به مردم رسانیست و به اخلاق خود به آنها برسید، یعنی مال شما چندان نیست که به همه بدهید، و در تفسیر وجه طلق گفته:

روی باز، و به تفسیر قاموس روی خندان و خرم و به قولی خوش برخوردی آگاهی بر اینست که..خرمی و بسیار خندیدن بد است و حد وسط خوبست.
(1) گویم ... میتواند اشاره به این باشد که خوشروئی همانا خوبست آنگاه که با صفای دل و دوستی با آن باشد نه اینکه برای فریب و حيله باشد، بنی هاشم و بنی عبد المطلب یک مصداق دارند زیرا برای هاشم جز از عبد المطلب فرزندی بجا نمانده.

(2) 37- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام ، فرمود: سه کار باشند که هر کس یکی از آنها را نزد خدا آورد خدا بهشت را بر او واجب سازد، انفاق در تنگدستی، و خوشروئی با همه مردم جهان، و انصاف دادن در باره خود.

(3) بیان: انفاق شامل واجب و مستحب می‌شود، و مقصود از تنگدستی کمی روزیست و گر چه بیش از خرج خود و عیالش دارد که انفاق کند، و بسا شامل

ایثار هم باشد که از خود کم نهد و به دیگری دهد چون که ایثار بطور مطلق یا در باره برخی نیک است، گر چه اخبار در باره آن به ظاهر اختلافی دارند و برخی دلالت دارند بر حسن آن، و برخی بر ذم آن و بر اینکه در صدر اسلام پسندیده بوده و حکمش نسخ شده.

(4) و بسا جمع آنها اینست که برای برخی که تاب سختی دارند خوب است چون توکل آنها کامل است و در نداری دچار پریشانی نشوند، و برای کسی که چنین نیست بد است، و امید است در جای دیگر آن را تفصیل دهیم ان شاء الله و بسا تفسیر شود بکسی که از اندازه کفایت خود کم نهد و به محتاج تر از خود دهد یا به کسی که هیچ ندارد.

(خوشروئی با همه) یا مقصود عموم خلق است که برای مؤمن برای ایمان و دوستی است و منافق و فاسق برای تقیه و مدارا چنانچه گفتند.

مدارا کن مر آنها را چه اندر خانه شان هستی و راضیشان بکن تا در زمین شد پای بستی یا این حکم ویژه مؤمنانست چنانچه در خبر آینده اشعار دارد، و به هر تقدیر شامل فاسقانی نیست که با عبوس بروی آنها در برخوردها ترک گناه کنند نه بجز آن، و این کار زیانی هم ندارد که در این صورت بحساب یکدرجه از نهی منکر بر هر مؤمن واجب باشد.

(انصاف در باره خود) اینست که بر خود قضاوت درست کند بی حضور نزد قاضی، و در باب انصاف آید که: آن اینست که بپسندد برای دیگران آنچه برای خود پسندد، و بد دارد برایشان آنچه برای خود بد دارد و بقول راغب انصاف در معامله عدالت است که داد و دهش برابر باشد ...

(5) 38- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله بمن سفارش فرما، در میان سفارشهای به او بود که: برخورد به برادرت بار وی باز.

(1) بیان: اختصاص به برادر برای اهمیت است یا اینکه برخورد با محبت مقصود است.

(2) 39- کافی: به سندی تا یکی از اصحاب امام ششم که به آن حضرت گفتم: اندازه خوش خلقی چیست؟ فرمود: نرم داری پهلویت را و خوش بگوئی و برادرت با چهره خوش برخوردی.

بیان: نرمی پهلو کنایه از اینست که همنشین و همسخن خود را بواسطه خشونت آزار ندهد و به او دل دهد و آزارش نکند، یا کنایه از مهربانی است چنانچه پرنده با گشودن بالش جوجه‌هایش را نگهدارد و در کنار خود گیرد (و سپس برای و اخفَضَ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ، از راغب و بیضاوی نقل کرده که مقصود از آیه اینست که برای آنها بال ذلیل خود را فروکش).

(3) 40- کافی: به سندش از فضیل که گفت: کارهای خیر و خوش برخوردی دوستی ببار آورند، و به بهشت برند، و بخل و ترشروئی، از خدا دور سازند و به دوزخ برند.

روشنگری: صنایع معروف (که بکارهای خیر ترجمه شد) نیکی به دیگرانست بدان چه خویش در شرع و عقل روشن است و به نقل از نهاییه صیغه را با عطا و کرامت و احسان تفسیر کرده، و معروف هر چه طاعت خدا باشد و تقرب به او و احسان به مردم، و هر چه شرع خواسته و نخواستہ از نیک و زشت که میان مردم خوب شمرده شود و زشتش ندانند، و معروف به معنی انصاف و خوش صحبتی با خاندان و با دیگران و منکر ضد آن همه.

"محبت بار آورند" یعنی محبت خدای تعالی که افاضه رحمت و هدایت است و یا محبت مردم و مؤید معنی یکم است اینکه فرمود (و دور کنند از خدا) زیرا اثر ضد اثر ضد دیگر است.

(4) 41- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: خوش برخوردی کینه برانداز است. (1)

باب یازدهم: فضل دوست، اندازه دوستی، آداب آن، و حقوق آن،
انواع دوستان، و نهی از خودباختگی، وضع انس با دوستان

اشاره

میگویم: برخی اخبار این باب در باب کسانی که شایسته دوستی باشند
آورده شود (در باب 13).

اخبار باب:

(2) 1- امالی صدوق: به سندش تا کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده که
میفرمود: دوستی حدودی دارد، و کسی که همه آنها را ندارد دوست تمامی
نیست، و هر کس هیچ از آنها را ندارد هیچ دوستش مشمار، حد یک اینکه نهان
و عیانش برایت برابر باشند، و دوم اینکه: آراستگی تو را آراستگی خودش
بداند، و عیب تو را عیب خودش شمارد، سوم اینکه مال و مقام او را دگرگون بر
تو نسازد چهارم اینکه تا هر جا توان دارد از تو دریغ ندارد پنجم آنکه در
بدبختیها تو را وانگذارد.

در خصال: به سندی مانندش آمده: (3) 2- امالی صدوق: امام صادق به یکی
از یارانش فرمود: هر کدام دوستانت سه بار بر تو خشم کرد و در باره تو بد
نگفت او را دوست خود بگیر.

(4) 3- همان: امام صادق علیه السلام فرمود: اعتماد صد در صد به دوستت مکن (که همه کارت را به او واگذاری و همه راز ترا به او بگوئی) زیرا به زمین خوردن از رهایی سبب مسابقه بطور کلی جبرانی ندارد.

(1) 4- همان: به سندی از امیر مؤمنان علیه السلام ، فرمود: کیست که روزی صد در صد برادر و دوست تو باشد و کدام مرد است که کاملاً آراسته و درست باشد؟ (2) 5- قرب الاسناد: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرمود: سه خصلت از جفاکاریست اینکه مردی با دیگری یار شود و از نام و کنیه او پرسش نکند، و اینکه کسی را به خوراکی دعوت کنند و نپذیرد، یا بپذیرد و حاضر شود ولی از آن نخورد، و اینکه مردی با زنش جماع بکند پیش از شوخی (و بوس و کنار).

(3) 6- خصال: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام که در سفارش به پسرش محمد بن حنیفه فرمود:

بپرهیز از خودبینی، و بدخوئی، و کم‌صبری که با وجود آنها یاری با تو پایدار نماند، مردم پیوسته از آنها دوری کنند و خود را به دوست داشتن وادار، و بر خرج کردن برای مردم صبور باش، جان دلت را از دوست خود دریغ مکن، و ورود و حضورت را به آشنایان ارزانی دار، و خوشروئی و محبت خود را برای همه، و عدل و انصافت را به دشمنان ببخش، و دین و آبرویت را از هر کس دریغ کن، زیرا آن به دین و دنیات سازگارتر است.

(4) 7- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: پنج خصلت است که هر که یکی را هم ندارد پربهره نباشد 1- وفاء 2- تدبیر، 3- شرم، 4- خوش‌خوئی، 5- که همه را دربردارد آزادی.

(5) 8- عیون: به سندش از ابراهیم بن عباس که شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود: دوستی بیست سال خویشاوندیست و دانش اهلش را بهتر گرد هم آورد از پدران (و نیاکان).

(6) 9- خصال: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: حارث بن اعور به امیر مؤمنان گفت: ای امیر مؤمنان من بخدا دوستت دارم، فرمودش ای حارث اگر دوست داری با من ستیزه مکن و بازی مکن، و این سو و آن سو مکش مرا، و با من شوخی مکن، و از اندازه خودم پستم مکن و بالاتر مبر.

(7) 10- امالی طوسی: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: اگر دوستی داری و به منصبی رسید و یکدهم آنچه را پیشتر برایت منظور میداشت منظور کرد، دوست بدی نیست.

(8) 11- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام میفرمود: دوست تا آنجا بزرگوار است که دوزخیان از او فریادرسی خواهند و او را در دوزخ بخوانند پیش از خویشاوند، خدا به گزارش از آنها فرموده (100: الشعراء) "پس نیست برای ما شافعی 101 و نه دوستی مهربان".

(9) 12- معانی الاخبار تا لقمان که به پسرش گفت: پسر جانم صد یار بگیر و یک دشمن مگیر، پسر جانم ترا همان نهاد است "خویت" نهاد تو دین تو است و خویت رابطه تو با مردم

پس با آنها دشمن مباش و هر خوی نیک بیاموز، پسر جانم بنده نیکان باش و فرزند عزیز بدان مباش، پسر جانم امانت را بپرداز تا دنیا و آخرت درست بماند، و امین باش تا بی نیاز باشی.

(1) 13- عیون: به سندش تا مردی که نامی داشته گفت: مامون به امام رضا علیه السلام گفت بهتر شعری که روایت داری در باره خاموشی در برابر نادان و ترک گله از دوست برایم بخوان آن حضرت فرمود:

دوست ترکم نمود و دوری کرد من برایش عذرهای تراشیدم
من نکردم گله که غره شود گله این شد که من خموشیدم
چون گرفتار جاهلی شدم زورگو که بیابد محال امر صواب
از خموشیم بار او کردم که خموشی برای او است جواب مامون به آن
حضرت گفت: وه چه زیبا است این شعر، چه کس آن را سروده؟ فرمود: یکی از
جوانان ما به آن حضرت گفت بهتر شعری که در باره جلب دشمن برای اینکه
دوست شود روایت داری برایم بخوان آن حضرت فرمود:

ساختم با بسی کینه توز تا مقهورم شد و بر دوشش گذشت خوبی بار کردم و
هر که بدیهای دشمن را جلو نگیرد با احسان خود قدرت را از فراز فرو نکشد و
ندیدم چیزی زودتر نابود سازد کینه دیرینه را از دوستی شتابان مامون گفت: چه
بسیار زیبا است این شعر، آن را که سروده؟ فرمود: یکی از جوانان ما (2) 14-
امالی طوسی: به سندی از امام رضا علیه السلام تا امیر مؤمنان، فرمود: به آرامی
دوستی کن با دوستت چه بسا روزی دشمنت شود، و به آرامی دشمنی کن با
دشمن چه بسا روزی دوستت شود.

نهج: از امیر مؤمنان مانندش را آورده.

امالی طوسی: به سندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله مانندش را آورده.

(3) 15- امالی صدوق: امام صادق علیه السلام یکی از یارانش فرمود: را زیرا
برای دوستت فاش کن که اگر دشمنت بر آن آگاه شود زیانت ندارد، زیرا دوست
بسا روزی دشمن تو گردد.

- (4) 16- حسین بن سعید: به سندش تا امام هفتم علیه السلام که پرسیده شد از بهترین زندگی دنیا فرمود: در وسعت خانه و کثرت دوستانست.
- (5) 17- اختصاص: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خیر دنیا و آخرت در رازداری و دوستی با نیکان جمع است، و همه شر و بدی در فاش کردن راز و برادری با اشرار.
- (1) 18- امالی طوسی: به سندش تا علی علیه السلام فرمود: دوستیت تکلف نباشد و دشمنیت وقت تلف کردن، به آرامی دوستی کن و به آرامی دشمنی کن.
- (2) 19- نهج البلاغه فرمود علیه السلام: حذر کنید از یورش کریم چون گرسنه شود و از لئیم چون سیر شود.
- (3) و فرمود علیه السلام: دل‌های مردم در هراسند و هر که آنها را مهرورزی کند بدو رو آورند.
- (4) و فرمود: هر که بر حذرت دارد (دشمن) چون کسی است که تو را مژده دهد (به پیروزی).
- (5) و فرمود: رای پیر دوست داشتنی‌تر است از چالاکی جوان، و به روایتی از حضور جوان (6) و فرمود: دوستی خویشاوندی اکتسابی است.
- (7) 20- اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که حق کسی را بدهد که حقش را نمیدهد گویا او را بجای خدا پرستیده.
- و فرمود: به برادرت خدمت کن و اگر تو را به خدمت گیرد، نه، و احترامی نیست، فرمود گفتند: حق کسی را بشناسم که حق مرا نمیشناسد؟ فرمود: خوبی ندارد فرمود: دو بار خوبی ندارد (این تعبیرات در باره سلوک زیردستانست با حاکمان ظالم مترجم).

(8) 21- همان: لقمان گفته: سه کس شناخته نشوند مگر در سه جا: بردبار شناخته نشود، مگر نزد خشم او، و شجاع مگر در جنگ، و برادرت را شناسی مگر وقتی به او نیازی داری.

(9) 22- همان: امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی آنها را که دوستان خود شماری چون بیازمائیشان چند طبقه‌اند، برخی چون شیرند در پرخوری و شدت یورش، و برخی چون گرگ در زیان زدن، و برخی چون سگ در چالپوسی، و برخی چون روباه در حيله و دزدی، چهره‌هایشان گونه گونه است و همه یک حرفه دارند چه خواهی کرد فردای مرگ که تک و تنها رها شوی نه خانواده و نه فرزند داری جز خداوند پروردگار جهانیان.

(10) 23- نوادر راوندی: به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: چون یکی از شما برادرش را دوست دارد از او بپرسد نام پدرش را و از حال تیره و تبارش که آن حقی است واجب، و درستی دوستی اینست که بپرسد از او اینها را، و گر نه شناسائی و آشنائی احمقانه‌ایست.

(11) 24- به نقل از خط شهید که امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: رفیق (سفر) چه کسی بود؟

گفت مردی از برادرانم، فرمود: چه کرده؟ گفت تا به مدینه آمدم جایش را ندانم و آن حضرت بمن فرمود: نمی‌دانی که هر که با مؤمنی چهل گام رفاقت کند خدا در روز قیامت حالش را از او بپرسد (1) 25- امالی طوسی: به سندی تا سعید بن اوس که گفت: از ابی عمرو بن علا شنیدم میگفت دوست آدمی خود او است بپا دوستی را که نسبت به تو چون جان تو است، گفت: ابو عمرو بن علا این شعر را برای ما خواند:

برای هر کسی شکلی است در مردم چه او شکل بسیار است و کمتر عقل
باشد اندر او

آنکه عقل سالمی دارد نخواهی یافتن در میان راه هم شکلی که باشد همچو
او (2) 26- همان: به سندش تا سفیان بن عیینه که شنیدم امام ششم علیه السلام
میفرمود در مسجد خیف: همانا برادران نامیده شدند برای پاکیشان از خیانت، و
دوستان نام گرفتند برای همکاری در حقوق مودت.

(3) 27- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: مقام دوست بزرگ
است تا آنجا که دوزخیان پیش از خویشان نزدیک خود از آنها فریادرس
خواهند، که خدا از زبان آنها گزارش داده (سوره الشعراء آیه 100) نیست برای
ما شفاعت کننده 101 و نه دوستی مهربان.

(4) 28- همان: به سندش تا امام ششم، فرمود: کسی را بنام صدیق خود
معروف مکن تا او را در سه چیز امتحان کنی، به خشمش آوری و بینی
خشمش او را از حق به باطل میکشاند؟ و نسبت به پول طلا و نقره، و تا اینکه
با او سفر کنی.

(5) الدرہ الباهرہ: امام چهارم فرمود: با کسی دشمنی مکن و گر چه بگمانت
زیانی به تو ندارد و از دوستی کسی رو مگردان و اگر چه به گمانت به تو سودی
نرساند، زیرا تو ندانی چه وقتی امید به دوست به ندی و ندانی کی از دشمنی
بترسی، و کسی از تو عذر نخواهد جز که بپذیری و گر چه دانی دروغ میگوید.

(6) امام صادق علیه السلام فرمود: حشمت خودگیری عزیزی را پایدارتر کند از
لوسی برخوردار، (7) و فرمود هر که از یارش خشنود نباشد جز که قربان او شود
خشمش همیشه باشد، و هر کس بر گناه دوست گله دارد بسیار باشد گله او (8)
و امام رضا علیه السلام فرمود: انس هیبت را ببرد، (9) و امام جواد علیه السلام فرمود: هر

که گله کند با یقین به پاکدلی دوستش باید عذر بخواهد بی خواهش طرف، (10)
و فرمود: هر کس به همان خوشدلی برادرش خشنود نباشد به عطای او هم
خشنود نشود.

(11) امام هادی علیه السلام به متوکل فرمود: صفا مجو از آنکه دلت را بر او تیره
کردی، و نصیحت مخواه از آنکه بوی بدبین شدی، همانا دل دیگری برایت مانند
تو است برایش.

(1)

باب دوازدهم: خوب است گزارش دهد به برادر دینی خود که
دوستش دارد، و دل بدل راه دارد.

اخبار باب

- (2) 1- محاسن: راوی گفت: مردی به مسجد گذر کرد و امام باقر در آن
نشسته بود با امام ششم علیه السلام یکی از همنشینانش گفت به آن حضرت که بخدا
من این مرد را دوست دارم امام باقر به او فرمود: آگاه باش به او اعلام کن که
آن دوستی را پایدارتر کند و برای الفت بهتر است.
- (3) 2- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: چون کسی را دوست
داشتی به او گزارش کن.
- (4) 3- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون یکی از شماها
یارش یا برادرش را دوست دارد به او اعلام کند.
- (5) 4- همان: به سندش تا صالح بن حکم گفت شنیدم مردی از امام ششم
علیه السلام میپرسد کسی میگوید: من ترا دوست دارم من چگونه بدانم که او مرا
دوست دارد؟ فرمود: به دلت رجوع کن اگر دوستش داری دوستت دارد.
- (6) 5- همان: به سندش تا عبید الله بن اسحاق مدائنی که به امام هفتم علیه السلام
گفتم مردی از میان مردم بمن برخورد و بخدا سوگند خورد که مرا دوست دارد

و من هم بخدا سوگند خوردم که او راستگو است؟ فرمود: به دلت رجوع کن اگر دوستش داری قسم بخور و گر نه قسم نخور.

(7) 6- مجالس مفید: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: به دلت بنگر اگر بیادت ناآشنا است یکی از شماها تغییر کردید.

(1) 7- نوادر راوندی به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون یکی از شما برادرش را دوست دارد به او اعلام کند که برای میانه‌داری بهتر است.

(2) 8- الدرہ الباهرہ (آخرین حدیث باب گذشته که ترجمه شد). (3)

باب سیزدهم: "چه کسی سزد که همنشین و یار و دوست باشد،
فضل همدم موافق و همنشین خوب و دوستی نیکان

آیات قرآن مجید

(4) 1- الانعام (آیه 52) طرد مکن کسانی را که میخوانند پروردگار خود را
در بامداد و پسین و رضایش را میجویند، از حسابشان چیزی بر تو نیست و از
حساب تو هم چیزی بر آنها نیست که طردشان کنی و از ستمکاران باشی (ثعلبی
به سندش از عبد الله بن مسعود که اشراف قریش به پیغمبر ﷺ گذر کردند و
صهیب و خباب و بلال و عمار و دیگران از مسلمانان ناتوان نزد آن حضرت
بودند گفتند: ای محمد به اینان عوض قوم خود راضی شدی، ما دنباله‌رو آنها
باشیم؟

آنها را از خود طرد کن و شاید اگر طردشان کنی پیروت شویم و این آیه
نازل شد (از پاورقی ص 183).

2- الکهف (آیه 28) خود را شکیا دار با کسانی که میخوانند پروردگار خود
را در بامداد و شبان و میجویند رضایش را دیده از آنها برمتاب که زیور زندگی
دنیا را بخواهی و فرمان مبر از کسی که دلش را از یاد خود تهی کردیم و از
هوشش پیروی کرد و کارش ناهنجار است.

3- عبس رو ترش کرد و برگردید: 1- که آن کور در برش آید. 2- چه دانی
تو شاید او تزکیه شود. 3- یا پند پذیرد و یادآوری سودش دهد. 4- اما آنکه

بی‌نیاز است تو پذیرای او باشی. 5- و بر تو نیست که او تزکیه نمیشود. 6- و اما کسی که شتابان نزد تو آمده 7- و او می‌ترسد (از خدا). 8- تو از او مشغول شوی (سیوطی چند روایت آورده که این اعمی که بر او چهره عبوس شد، عبد الله بن ام مکتوم بوده و آن دیگری که پیغمبر به او پرداخته یکی از بزرگان قریش.

و سید مرتضی طبق آنچه در مجمع البیان (ج 10 ص 437) آمده به روایت از امام صادق علیه السلام گفته آنکه چهره عبوس کرد مردی از بنی امیه بود که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و چون ابن ام مکتوم آمد از او نفرت کرد و چهره عبوس کرد و از او رو برگرداند (بطور خلاصه از پاورقی ص 184).

اخبار باب

(1) 1- احتجاج: به سندی تا ابی محمد عسکری علیه السلام تا امام چهارم علیه السلام فرمود: چون مردی را دیدید خوش سیما و خوش رفتار است و گفتارش زاهدانه و حرکاتش با تواضع است، درنگ کنید، شما را نفریید که بسیار کس باشد که دنیا را بدست نیاورده و مرتکب حرام نشده برای ناتوانی و زبونی و بزدلی و از دین برای خود دامی ساخته، و پیوسته برای مردم ظاهر سازی میکند، و اگر دستش به حرام رسد در آن فرو افتد، و اگر بینید از مال حرام خوددار است آرام باشید و شما را نفریید زیرا شهوتهای مردم گونه گونه اند چه بسیار کس که از مال حرام دوری کند، و گر چه بسیار باشد و خود را بر هرزگیهای زشت وادارد، و حرامشان را بکار گیرد و اگر بینیدش که از آن هم خوددار است آرام باشید فریبتان ندهد تا بینید چه اندازه پابند عقل است، چه بسیار کسی که همه اینها را

وانهد ولی عقل استواری ندارد، و به نادانی خود تباهی کند بیش از آنچه به عقل خود اصلاح کند، و اگر یافتید که عقل استوار دارد آرام باشید فریبتان ندهد تا ببینید هوایش بر عقلش حکم میکند یا عقلش بر دلخواهش و ریاست ناحق را دوست دارد یا در آن بی‌رغبت است، زیرا باشند در میان مردم کسی که زیانکار دنیا و آخرت است، و لذت ریاست باطل را بهتر میداند از لذت مال و نعمتهای مباح و حلال، و همه آنها را ترک میکند برای جاه‌طلبی و ریاست ناحق تا آنجا که چون به او گویند از خدا بترس عزت طلبی او را به گناه کشد بس است برایش دوزخ و چه بد گهواره‌ایست (آیه 206: البقره).

او در شب تاریک تلاش میکند، اول کار ناحقش او را به زیان نهائی میرساند، و خدایش او را میکشاند بدان پس از آنکه طلب کرده آنچه را که در سرکشی خود بر آن توانا نیست، و حلال کند حرام خدا را، و حرام کند حلال خدا را، و باکی ندارد بدان چه از دینش از دستش رفته با حفظ ریاستی که بخاطر آن بدبخت شده "آنانند که خدا بر آنها خشم کرده و لعنتشان کرده و عذاب خوارکننده برایشان آماده ساخته".

ولی مرد کامل، مرد خوب آنکه دلش دنبال امر خداست، و همه نیرویش صرف رضای او است، ذلت در راه حق را نزدیکتر به عزت ابدی داند از عزت در راه باطل، و میداند اندک سختی که تحمل میکند او را به نعمتی دائم میرساند در خانه آخرت که نابودی و تمامی ندارد، و اینکه هر خوشی در پیروی هوا او را میکشاند به عذابی که بی‌انقطاع و همیشه است، و این مرد شما مرد کامل است، و خوب مردیست به او بچسبید، و به روش او پیرو باشید، و بوسیله او به پروردگارتان توسل جوئید، که دعایش رد ندارد، و در خواستش بنومیدی نگراید.

(1) 2- امالی صدوق تا رسول خدا ﷺ فرمود: خوشبخت تر مردم کسی است که با خوبان مردم پیامیزد.

(2) 3- امالی طوسی: به سندش تا ابن عباس که به رسول خدا ﷺ گفته شد یا رسول الله، کدام همنشینی خوب است؟ فرمود: آنکه دیدارش شما را بیاد خدا اندازد، و گفتارش دانشتان را فزون سازد، و کردارش شما را بیاد آخرت آورد.

(3) 4- معانی الاخبار: به سندی گوید تا لقمان به پسرش گفت: پسر جانم بنده نیکان باش و فرزند بدان مباش.

(4) 5- خصال: به سندش تا امام ششم علی (ع) فرمود: پنج خصلتند که هر کس یکی را ندارد همیشه در زندگی کمبود دارد، و خردش وامانده، و دلش در گرو است یکم تندرستی، دوم امنیت، سوم فراوانی روزی، چهارم همدم موافق، راوی گفت: همدم موافق کدام است؟ فرمود: همسر خوب و فرزند شایسته و هم آمیزش شایسته، و پنجم که جامع این خصال است فراغ خاطر و آسودگی.

(5) 6- امالی صدوق: به سندش تا امام صادق علی (ع) فرمود: پنجند که هر که ندارد زندگی گوارا ندارد: صحت و امن و بی نیازی و قناعت و همدم موافق.

(6) 7- همان: به سندش تا امیر مؤمنان علی (ع) فرمود: هر که خود را در معرض تهمت در آورد بدگمان بخود را سرزنش نکند، و هر کس را از خود را نگهدارد اختیار خود را دارد، و هر گفته از میان دو کس بدر رود و فاش شود، وضع برادر خود را خوب بدان تا از او بیایدت خلاف آن به مجرد یک سخنی که از برادرت بدر رود به او بدبین مشو تا توانی آن را توجیه کنی، و بر تو است که برادران راستین بدست آوری، بیشتر آنان را بدست آر زیرا که پشتیبانند در خوشی و سپرند برابر، بلا، در پیشامد خود با کسانی مشورت کن که خدا ترسند،

و برادران را در پیمانه تقوی پذیرا باش، از زنان بد پرهیز کنید، و از خوششان بر حذر باشید، اگر بکار خوبی شما را وادارند با آنها مخالفت کنید تا طمع نکنند شما را بزشت بکشانند.

(7) 8- از همان: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: هر که پند دهی از دل خود ندارد، و خوددار نیست رهبری با خود ندارد دشمنش به گلویش چنگ اندازد.

(8) 9- عیون: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوبی را در بر زیارویان بجوئید که کارهایشان سزاتر است خوب باشند.

(9) 10- علل: به سندش تا امام پنجم علیه السلام فرمود: از دوستان پدرت مبر تا نورت خاموش شود.

(1) 11- محاسن: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، میفرمود: هر که نابجا دوست دارد دنباله ندارد.

(2) 12- فقه الرضا: روایت است که اگر خواهی نعمت بر جا باشد و مروت به کمال و زندگیت به گردد، بندها و زبونها را در کارت شریک مکن که اگر آنان را امین سازی به تو خیانت کنند و اگر حدیث گویند دروغت گویند، و اگر شکست خوری تو را وانهند، و بر تو رواست که با خردمند یار شوی که اگر بخشش را نپسندی از خردش سود گیری، از بدخوی کناره کن، و صحبت کریم را وامگذار که اگر عقلش را نپسندی به عقل خود از کرمش بهره گیری، و تا توانی از احمق پست بگریز.

(3) 13- سرائر: به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، فرمود: چون باغی از باغهای بهشت را دیدید در آن بچرید، گفته شد: یا رسول الله باغ بهشت چیست؟ فرمود: انجمنهای مؤمنان.

- (4) 14- نوادر راوندی: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: از علماء
پیرسید، و با فرزندگان پیامیزید، و با فقراء همنشین شوید.
- (5) 15- الدرہ الباہرہ: ابو محمد عسکری ؑ فرمود: بہترین دوستانت
آنکہ گناہ تو را بہ گردن خود گیرد.
- (6) 16- نہج البلاغہ: در وصیت بہ حسن ؑ فرمود: با نیکان قرین باش تا
از آنان باشی و از بدان جدا شو تا از آنها جدا باشی.
- (7) 17- کنز کراچی: روایت است کہ سلیمان ؑ فرمود: در بارہ کسی
ہیچ قضاوت نکنید تا ببینید با کہ یار است همانا مرد شناختہ شود بہ ہمگان و
ہمنشینانش، و او را بہ یاران و ہمسرانہش وابندند.
- (8) و در کامل روایت است کہ عبد اللہ بن جعفر دوستش را در انجمن خود
نیافت و سپس او آمد بہ او گفت کجا نشست کردی؟ گفت: با دوستم بہ یکی از
عرصہہای مدینہ بیرون شدم، گفتش اگر بہ صحبت مردم ناچاری بر تو است کہ
با کسی رفیق باشی کہ در حضورش زیور تو باشد، و اگر از او غایب شوی
آبرویت را حفظ کند (بدگوئی تو نکند) و اگر بہ او نیازمند شوی کمکت دہد، و
اگر رخنہای در کارت بیند آن را ببندد، یا اگر کار خوبی آن را بہ حساب گیرد
و اگر بہ تو وعدہ دہد نومیدت نکند، و اگر با او درآئی دورت نیندازد، و اگر
خواہشی کنی بہ تو بدهد، و اگر لب بندی از طلب او آغاز کند.
- (9) 18- اعلام الدین: بہ روایت جابر بن عبد اللہ از پیغمبر ﷺ فرمود:
نشینید مگر نزد ہر عالمی از پنج بہ پنج ببرد: از شک بہ یقین، و از خودنمائی
بہ اخلاص در عبادت، و از رغبت (بدنیا) برہبت و ترس از آن، و از تکبر بہ
تواضع، و از دغل سازی بہ نصیحت پردازی.

(1) حواریون به عیسی صلی الله علیه و آله گفتند: با که همنشین شویم؟ فرمود: کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد، و کردارش شما را به آخرت کشاند، و علمش در منطق و گفتار شما بیفزاید، و به آنها فرمود: بخدا نزدیک شوید با دوری اهل گناهان و به او دوستدار به دشمنی آنان، و رضایت بجوئید به خشمشان.

(2) لقمان به پسرش گفت: پسر جانم یاد علماء باش، به آنها نزدیک شو، و همنشین شو، و در خانه‌اشان از آنها دیدار کن تا بسا مانند آنها شوی و با آنها باشی، با نیکانسان بنشین بسا خدا رحمتی به آنها رساند و شامل تو هم بشود و اگر خود خوبی از بدان و سفیهان دور باش که بسا عذابی به آنها رسد از جانب خدا و به تو هم برسد.

دنباله سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله

به تحقیق که خدا سبحانه روشن کرده بقول خود (68: الانعام) "منشین پس از یادآوری با مردم ستمکار" و بقول خود (140- النساء) "و چون بشنوید که به آیات خدا کفر ورزند و آنها را مسخره کنند با آنان ننشینید تا در حدیث دیگر درافتند زیرا شما در این صورت مانند آنان باشید یعنی در گناه، و خدای سبحانه فرمود (113: هود) "و تکیه نکنید بسوی کسانی که ستم کردند تا آتش بشما برسد".

(3) و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون مردمی گرد آیند و ذکر خدای تعالی کنند شیطان و دنیا از آنها کناره گیرند و شیطان بدنیا گوید: نبینی چه کار میکنند؟ دنیا گوید: آنها را واگذار چون جدا شدند من گردنشان را بگیرم.

(4) و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: انجمنها سه باشند: سودبخش، و سالم، و رنگ پریده، سودبخش آنکه خدا در آن یاد شود، سالم آنکه خاموش باشد و سخنی نباشد، و رنگ پریده آنکه در بیهوده درافتند.

(5) و فرمود ﷺ : همنشین خوب به از تنهائی، و تنهائی به از همنشین بد.

(6)

باب چهاردهم: "کسی که نشاید همنشینی با او و رفاقت با او و همصحبتی با او"

"مجلسها و انجمنها که شایسته نیست نشستن در آنها" از قرآن مجید

(1) الانعام (آیه 68) و چون دیدی کسانی را که درافتند در آیات ما (به بدگوئی) از آنها رو به تاب تا در حدیث دیگر درافتند و اگر شیطان از یادت برد منشین با یادآوری با مردم ستمکار (69) و بر کسانی که تقوی دارند از حساب خود چیزی نباشد و یادآوری است تا شاید آنان پرهیزکار شوند.

2- (27) الفرقان: و روزی که بگزد ستمکار دستانش (از پشیمانی) میگوید کاش برگرفتمی با رسول راهی را. (28) ای وای من کاش نگرفته بودم فلانی را دوست خود (29) که البته مرا گمراه کرد از ذکر (قرآن) پس آنکه بمن رسید و شیطان باشد سرکوبکننده آدمی.

اخبار باب

(2) 1- امالی صدوق: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: فرزانه تر مردم آنکه از مردم نادان گریزد.

(3) 2- همان: به سندش از امام ششم علی (ع) فرمود: هر که بیند برادرش اندر کار بدیست، و او را از آن با توانائی باز ندارد به او خیانت کرده، و هر کس از دوستی احمق کناره نکند در آستانه اینست که خوی او را بگیرد.

(4) 3- امالی طوسی ... در خبر شیخ شامی که پرسید از امیر مؤمنان علیه السلام یار بد کدام است؟ فرمود: آنکه نافرمانی خدا را در پیش تو آراسته جلوه دهد.

(5) 4- عیون: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: همنشینی با بدان مایه بدبینی به خوبانست.

(6) 5- قرب الاسناد: به سندش از داود رقی که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: بین هر که سود دینی برایت ندارد به او تکیه مکن، و بیاری او رو نیاور، زیرا هر چه جز خدا تبارک و تعالی نیست است و بدعاقبت.

(7) 6- خصال: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سه کسند که همنشینی با آنها دل را بمیراند همنشینی با اوباش و گفتگو با زنان، و همنشینی با توانگران الخ.

خصال: در ضمن سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام مانند را آورده.

(8) 7- همان: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: با نابکار یار مشو تا از بدکاریش به تو آموزد، سپس فرمود: پدرم مرا به سه چیز امر کرد و از سه تا نهی کرد، و در آنچه بمن گفت این بود که: پسر جانم هر که یار بد گیرد سالم نماند، و هر که به جاهای بد درآید تهمت زده شود، و هر که زبانش را نگه ندارد پشیمان گردد الخ.

(1) 8- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام ، فرمود: نزدیکی و دوستی مکن با چهار کس: احمق، بخیل، ترسو، دروغگو اما احمق خواهد سودت رساند به عوض زیانت رساند، و اما بخیل از تو بگیرد و به تو ندهد، و اما ترسو از تو و والدینش گریزد و اما بر دروغگو بسا که راست گوید و به اورش نکنند.

- (2) 9- امالی طوسی: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: پرهیز از صحبت احمق که هر چه به او نزدیکتر شوی به بدکردن با تو نزدیکتر شود.
- (3) 10- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرمود: چهار تا دل تباه کنند، خلوت با زنها بهره بردن از آنها، عمل برای آنها، و همنشینی با مرده‌ها، گفتند: یا رسول الله همنشینی با مرده‌ها چیست؟ فرمود: همنشینی با هر گمراه بی‌ایمان و جور کن از احکام.
- (4) 11- همان: به سندش تا زید بن علی که در جواب پسرش یحیی چه کسی سزا است که از او حذر شود؟ فرمود: سه کس دشمن بدکار و دوست عهدگسل، و سلطان ستمکار.
- (5) 12- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس همدین دوست خود است، پس باید بنگرد هر که از شماها با که دوستی میکند؟.
- (6) 13- همان: به سندش تا امام صادق علیه السلام ، فرمود: در سفارش ورقه بن نوفل به خدیجه است که پرهیز از صحبت احمق دروغ زن که خواهد سودت رساند به عوض زیانت رساند و دور را به تو نزدیک نشان دهد و نزدیک را دور، اگر امینش کنی خیانتت کند، و اگر امینت کند اهانت کند، اگر حدیث گوید: به تو دروغ گوید، و اگر حدیثش گوئی دروغگویت شمارد، تو را چون سرابی شمارد که تشنه آبش پندارد و چو نش رسد چیزی نیابدش.
- (7) 14- علل: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام ندهید به قریش و دشمن ندارید عرب را، و خوار نکنید موالی (مسلمانان جز عرب) را، و در میان خوز ساکن نشوید، و از آنها زن مگیرید که رگ بی وفائی دارند.

(8) 15- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که به هشام فرمود: نبطیان (ساکنین کنار خلیج فارس) نه عربند و نه عجم، از آنها سرپرست و یاور انتخاب نکنید که اصلی بی وفاء دارند.

(9) 16- همان: به سندش تا امام چهارم علیه السلام، فرمود نتوانی با هر که خواهی بنشینی زیرا (1) خدا تبارک و تعالی میفرماید (68: الانعام) و چون دیدی آنان که درافتند در آیات ما از آنها رو گردان، تا در حدیث دیگری درافتند و اگر چنانچه شیطان فراموش کرد پس از یادآوری منشین با مردم ستمکار، نتوانی هر چه خواهی بگوئی که خدا عز و جل (26: اسری) فرمود: و دنبال مرو چیزی را که ندانی، و چون که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا رحمت کند بنده‌ای را که خوب گفت و بهره برد، یا خموش ماند و سالم ماند، و نتوانی هر چه را خواهی بشنوی زیرا خدا عز و جل میفرماید (دنبال آیه پیش) راستی که گوش و چشم و دل همه مسئولیت دارند.

(2) 17- معانی الاخبار: به سندش تا علی علیه السلام در جواب پرسشهای از حسن علیه السلام فرمود:

پسر جانم سفاقت چیست؟ و او پاسخ داد پیروی از دونان، و مصاحبت با گمراهان.

(3) 18- خصال: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: پنج از پنج نشدنیست: نصیحت از حسود نشدنیست، و مهربانی از دشمن نشدنیست، و احترام از فاسق نشدنیست، وفاء از زن نشدنیست و هیبت از فقیر نشدنیست.

(4) 19- امالی صدوق: در مناهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که نهی کرد از گفتگوئی که بسوی جز خدا عز و جل میخواند.

(5) 20- خصال: به سندش تا امام ششم علیه السلام چهار چیز بیهوده باشند: دوستی با بی‌وفاء و احسان به ناسپاس، و دانش بگوش ناشنوا، و رازی که سپرده شود به کسی که هوشمندی ندارد (حفظ ندارد، به نقل از خصال در پاورقی ص 194).

(6) 21- امالی به سندش تا امام باقر علیه السلام که به مردی فرمود: ای فلانی همنشین مشو با توانگران زیرا یک بنده خدا با آنها همنشین شود با عقیده بر اینکه خدا به او نعمت داده و از جای خود برنخیزد جز که معتقد شود خدا را برو نعمتی نیست (چون که زندگی خود را در برابر توانگران نابود و ناچیز می‌شمارد).

(7) 22- امالی صدوق: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار تا دل را بمیرانند: گناه رو گناه، گفتگو با زنان مجادله با احمق که بگویند و تو هم بگوئی و بخیری نرسد، و نشستن با مرده‌ها، گفتند: یا رسول الله مرده‌ها کیانند؟ فرمود: هر توانگر خوشگذرانی.

(8) 23- فقه الرضا روایت است که از دوستان پدرت مبر تا نورت خاموش شود.

(9) 24- سرائر: به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت در مجلسی ننشیند که در آن به امام دشنام دهند و مسلمانی را عیب کنند، چون خدا می‌فرماید (66: الانعام) و چون دیدی کسانی که درافتند در آیات ما روگردان از آنها تا در حدیث دیگر درافتند و اگر شیطان فراموش کرده از پس یادآوری منشین با مردم ستمکار.

(10) 25- مجالس مفید به سندش تا سلیمان جعفری که شنیدم امام دهم علیه السلام به پدرم می‌فرمود:

(1) چه شد؟ که من تو را نزد عبد الرحمن یعقوب بینم؟ گفت: او دائی من است، آن حضرت فرمود:

او در باره خدا گفتار ناهمواری دارد، خدای تعالی را به صفات زائده موصوف کند و او را محدود نماید، و خدا وصف زائد ندارد، یا با او بنشین و ما را واگذار و یا با ما بنشین و او را واگذار، گفت: اگر او هر چه خواهد گوید چه گناهی بر منست اگر گفته او را نگویم، آن حضرت فرمود نمیترسی که بلائی بر او فرود آید و شما همه را فرا گیرد، ندانی داستان آنکه از یاران موسی بود و پدرش از یاران فرعون، و چون قشون فرعون به موسی رسید از موسی عقب ماند تا پدر خود را پند دهد موسی به او برخورد که داشت با پدرش دو بدو میکرد، پدر و پسر هر دو با هم بکنار دریا رسیدند و هر دو غرق شدند و خبرش به موسی رسید، و آن حضرت از جبرئیل حال او را پرسید و گفتش غرق شد خدایش رحمت کند، و با پدرش هم عقیده نبود ولی چون بلا فرود آید کسی که نزدیک گنهکار باشد دفاعی نتواند.

(2) 26- رجال کشی: به سندش تا امام ششم و هفتم علیه السلام: سزا است که هر کس یاران پدرش را با خود نگهدارد زیرا نیکی به آنان نیکی به پدر و مادر باشد.

(3) 27- همان: به سندش تا امام چهارم علیه السلام که به پسرانش میفرمود: با مردم دیندار و با معرفت همنشین باشید و اگر بر آنها دست نیابید تنهائی آرامتر و سالمتر است، و اگر جز همنشینی با مردم را نخواهید با مردم با مروت و مردانگی همنشین شوید که آنها در مجالس خود هرزه دارائی و یاوه گوئی ندارند.

(4) 28- اختصاص: از امام صادق علیه السلام که پدرم میفرمود: برای حق قیام کن و از آنچه پشت آید پاک دار، و برکنار باش از آنچه به دردت نمیخورد و دوری کن از دشمن، و بر حذر باش از دوست از هر قومی باشد مگر که امین باشد، امین خداترس، با بدکار یار مشو و او را براز خود آگاه مکن.

(5) 29- همان: به سندی تا امام چهارم علیه السلام فرمود: پسر پنج کس را بیا یارشان مشو و با ایشان حدیث مگو و رفیق سفر مشو گفتم: پدر جان کیانند؟ آنان را بمن بشناسان، فرمود:

بپرهیز از صحبت فاسق که تو را به یک خوراک یا کمتر میفروشد، و بپرهیز از صحبت بخیل که مالش را از تو دریغ دارد در نیازمندترین حال تو بدان و از صحبت احمق بپرهیز که خواهد سودت رساند و زیانت رساند، و بپرهیز از صحبت قاطع رحم خود که او را در سه جای قرآن خدا عز و جل ملعون یافتیم، خدا عز و جل فرماید (22: سوره محمد) و بیم می‌رود که اگر رو بر گردانید تباهی کنید در زمین و قطع رحم خود کنید 23 آنانند که خدا لعنشان کرده تا آخر آیه (و کرشان کرده و چشمهایشان را کور کرده) و خدا عز و جل فرموده (24: الرعد) آنان که عهد (1) خدا را بشکنند پس از آنکه بستند و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله شود و تباهی کنند در زمین آنانند که لعنت بر آنها و بد خانه‌ای دارند" و در سوره البقره (آیه 26) فرموده و آنان که بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن و ببرند آنچه خدا فرموده صله شود و تباهی کنند در زمین آنانند که زیانکارند.

(2) 30- همان: امام صادق علیه السلام فرمود: دوست دشمن علی علیه السلام دشمن علی علیه السلام باشد.

(3) 31- کتاب صفات الشیعه صدوق: به سندش تا امیر مؤمنین علیه السلام فرمود
 همنشینی با بدان مایه بدبینی به نیکانست، و همنشینی با نیکان بدان را به نیکان
 پیوست کند، و همنشینی نیکان با بدکاران نیکوکاران را به بدکاران پیوندد، هر
 کس وضعش بر شما نامعلوم است و ندانید دین او را بنگرید به آمیزش کننده او
 اگر دین خدا دارند او هم دین خدا دارد، و اگر جز دین خدا دارند او را بهره‌ای
 از دین خدا نباشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار میفرمود: هر که ایمان بخدا و
 روز جزا دارد نباید دوستی کند با کافر و بیامیزد با فاجر، و هر که برادری کند با
 کافر یا آمیزش کند با فاجر کافر و فاجر باشد.

(4) و به سندش از امام صادق علیه السلام که فرمود: هر که با اهل شک نشیند
 مشکوک باشد.

(5) 32- نوادر راوندی: به سندی تا علی علیه السلام فرمود: سه چیزند که هر که
 رعایتشان کند از شیطان رجیم در امانست و هم از هر بلا، هر که با زنی نامحرم
 خلوت نکند، و به مجلس سلطان وارد نشود، و بدعت گرا را در بدعتش کمک
 ندهد.

(6) 33- امالی طوسی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم بمن
 سفارش کرد، پسر جانم بیرهیز از رفاقت و آمیزش با احمق، از او کناره کن و با
 او ستیزه مکن، زیرا احمق خار چشم است غائب باشد یا حاضر، اگر سخن
 گوید حماقتش او را رسوا کند، و اگر خاموش ماند در ماندگیش او را واداشته،
 اگر کاری کند تباهی بیار آورد و اگر رعایت شود آن را ضایع سازد، نه دانش
 خودش او را کفایت کند و نه از دانش دیگری بهره گیرد، از اندرزگویی فرمان
 نبرد و همدوش خود را ناراحت کند، مادرش دوست میدارد مرگ او را، و
 همسرش نابودیش را و همسایه‌اش دوری خانه‌اش را، و همنشینش تنهائی از او

را، اگر کوچکتر حاضران انجمن باشد هر که را بالا دست او است درمانده کند و اگر بزرگتر آنان باشد زیردستانش را تباه سازد.

(7) 34- الدرہ الباہرہ: پیغمبر ﷺ فرمود خیری نیست در رفاقت با کسی که حق برابر برای تو نبیند.

(8) و امیر مؤمنان ﷺ فرمود: بریدن از نادان برابر پیوستن بخردمند است،
(9) و فرمود ﷺ پرهیزید از هر که به او بددل باشید (10) و فرمود ﷺ عافیت ده جزء است و نه از آن در خاموشی است جز به ذکر خدا و یکی هم در ترک همنشینی سفیهانست.

(1) امام دوم ﷺ فرمود: چون شنیدی کسی آبروی مردم را میبرد بکوش تو را شناسد که آبرو برتر هر کس آشنای اویند.

(2) امام هفتم ﷺ فرمود: هر که از بدی به او غمی ندارد احسان به او هم جایی نزدش ندارد، (3) و فرمود ﷺ هر که نداری شیدا کند توانگری خود وفا کند.

(4) امام نهم ﷺ فرمود: پرهیز از رفاقت با بد که چون تیغ آخته است، زیبا منظر است و زشت اثر.

(5) و امام ابو محمد عسکری ﷺ فرمود: پیوستن بدان که امیدی به او داری بهتر است از ماندن با کسی که از شرش امان نداری (6) و فرمود ﷺ: در حذر باش از هر نرینه خیره چشم.

(7) 35- نهج البلاغه به پسرش حسن ﷺ فرمود: پسر جانم پرهیز از رفاقت با احمق که خواهد سودت دهد و ضررت رساند، پرهیز از رفاقت بخیل که از یاری تو باز نشیند آنجا که تو نیازمندتری به او و پرهیز از رفاقت فاجر

نابکار که او ترا به بهای ناچیز بفروشد، و پرهیز از رفاقت با دروغزن که چون سرابست دور را به تو نزدیک جلوه دهد و نزدیک را دور.

(8) 36- نهج البلاغه: فرمود با احمق رفاقت نکن که کردارش را برایت جلوه می‌دهد، و دوست دارد مانندش باشی (9) و در نامه به حارث همدانی فرمود: و حذر کن از رفاقت کسی که گفتارش را پذیرند و کردارش را زشت شمارند زیرا اعتبار هر یاری بیارش باشد.

(10) و فرمود علیه السلام: پرهیز از رفاقت با نابکاران که بدی به بدی پیوند است. (11) 37- اعلام الدین: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تنهائی بهتر از همنشین بد است (12) و فرمود صلی الله علیه و آله با بدان بخوی آنها سازش کنید تا از آسیب‌هایشان سالم مانید، و با کردارشان جدائی کنید تا از آنان نباشید.

(13) 38- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: سزاوار نیست برای مؤمن در مجلسی نشیند که در آن نافرمانی خدا می‌شود و نتواند آن را دگرگون سازد.

بیان: نافرمانی خدا ترک اوامر او است و انجام آنچه نهی کرده، کبیره باشد یا صغیره حق الله باشد یا حق الناس، و بدگوئی و غیبت مؤمن در شمار آنست، و اگر کسی در کنار تو یکی از این امور را انجام دهد و توانی او را دگرگون کنی و بازش داری بسختی جلوش را بگیر تا دم بندد و از آن برگردد، و ثواب مجاهدان داری، و اگر از او می‌ترسی سخنش را ببر و حکیمانه او را به امر جائزی وادار، و باید انکار معصیت با دل و زبان هر دو باشد نه به زبان تنها با اینکه دل بدان دارد زیرا آن نفاق و زشتکاری دیگرست، و اگر نتوانی برخیز و با او منشین ÷

(1) و اگر هم نتوانی برخاست بدل او را انکار کن و دشمنش دار تا گویا بر تابه آتشین هستی، زیرا خدای تعالی از راز دلها آگاه است، و تو در این صورت از آمرین به معروف و بازدارندگان از منکری و اگر نه انکار کنی و نه برخیزی با توانائی با آنها تو و او برابری در گناه چه که راضی بمعصیت شدی.

(2) 39- کافی: به سندش از جعفری که شنیدم ابو الحسن علیه السلام به پدرم میفرمود: چرا من تو را نزد عبد الرحمن بن یعقوب بینم؟ گفت: او دائی من است فرمود: او در باره خدا گفتار ناهنجاری دارد، خدا را وصف کند با اینکه او را وصفی نباشد یا با او بنشین و ما را واگذار و یا با ما بنشین و او را رها کن، گفتم: او هر چه خواهد بگوید گناهی بر من است که نگویم آنچه او گوید، امام فرمود: نترسی که به او بلائی فرود آید و به همه شماها برسد، ندانی داستان آن یار موسی را علیه السلام که پدرش از یاران فرعون بود و چون قشون اسب سوار فرعون به موسی رسیدند از قوم موسی عقب ماند تا پدرش را پند دهد و او را به موسی پیوندد، و پدرش درگذر بود و او با وی کشمکش میکرد تا رسیدند کنار دریا و هر دو غرق شدند و خبرش بموسی علیه السلام رسید و فرمود او در رحمت خداست ولی بلا که فرود آید از آنکه نزدیک گنهکار است دفاعی نباشد.

(3) بیان: جعفری ابو هاشم داود بن قاسم جعفریست و از بزرگان اصحاب ماست، و بقولی او امام رضا تا آخر ائمه را دریافته و ابو الحسن اما رضا یا امام هادی است و بهتر است که مقصود سلیمان بن جعفر جعفری باشد که در مجالس مفید تصریح شده (پس از تصحیح الفاظ حدیث گوید) "خدا را وصف میکند" یعنی به اوصاف جسمانی که قول به جسم و صورتست در باره خدا یا به صفات زائده که عقیده اشاعره است و لفظ (یجده) در مجالس مؤید معنی اول است، تا گوید یا با او بنشین "یعنی جمع میان نشستن با او و با ما نشود چون اگر با او

نشینی فاسقی و ما با فاسقان ننشینیم با اینکه این بسا گفته او را تأیید کند، و
ظاهرش اینکه نشستن با اهل عقائد باطله نارواست و حرام است.

" او را به موسی پیوند" یعنی او را به دین او درآورد یا به قشون او رساند
که سرانجام هر دو یکی است (نجات پدر).

" و پدرش در گذر بود" یعنی به راه باطل خود رفت و پند پسر نپذیرفت " و
با او کشمکش میکرد" در ابطال مذهب او و گفتار خشم آور او ...

(4) 40- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: رفاقت نکنید با
بدعتگرایان، و همنشین آنها نشوید تا در نظر مردم یکی از آنها شمرده شوید (5)
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس بر دین دوست و همنشین خود است. (1)
بیان: تا در نزد مردم یکی از آنها باشید" دلالت دارد بر وجوب احتراز از موارد
تهمت و بر اینکه کار موجب خوشبینی مردم مطلوبست در صورتی که به قصد
خودنمائی و ریاء و شهرت طلبی نباشد، و بسا که برای آخرت او هم سودمند
است چنانچه وارد است خدا گواهی مؤمنان را بخوبی کسی بپذیرد و گر چه
خلاف آن را بداند.

" مرد بر دین دوست خود است" یعنی در پیش مردم و گواه گفته آن
حضرتست یا اینکه واقعا چنین است و بیان مفسده دیگرست در مصاحبت
فساق و بدعت گرایان، چنانچه وارد است، رفیق بد سرایت کند و همنشین بد
گمراه کند و این روشتر است.

(2) 41- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون اهل شک و
بدعت را پس از من دیدید از آنها بیزاری بجوئید و دشنامشان بدهید در باره شان
بد بگوئید و آبروشان را ببرید و تو دهنشان بزیند تا طمع نکنند بفساد در اسلام

و مردم از آنها حذر کنند و از بدعت‌هایشان نیاموزند تا خدا بدین کار برای شماها حسنه نویسد و درجات شما را در آخر بالا برد.

(3) بیان: گویا مقصود از اهل شک کسانیست که در دین شک کنند و مردم را بواسطه القاء شبهه در شک اندازند و بقولی مقصود کسانیست که بنیاد دینشان بگمانها و توهمها است مانند علماء مخالفین، و بسا مقصود از آنها فاسقان فسق‌نما باشد و آنهم مایه شک مردم در دین شود و نشانه سستی یقین آنهاست (و پس از تفسیر لفظ شک از قول قاموس و نهاییه گوید) بدعت کم کردن حکمی است از دین یا افزودن حکمی بدان چنانچه در مصباح آمده و من گویم:

بدعت بطور کلی هر چه پس از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پدید آمده و نص بخصوصی در آن نیامده و عمومات آیات و روایات شامل آن نیست یا بطور خصوص یا عموم از آن نهی شده و بدعت شامل اعمالی نیست که عموم ادله واردند مانند مدرسه ساختن و امثالش که داخلند در عموم امر بجا دادن مؤمنان و اسکان و اعانت بر آنان، و چون انشاء برخی کتابهای دینی و تالیفاتی که در باره علوم شرعیه باشند، و چون جامه‌ها که در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوده و خوراکیهای تازه در آمد که مشمول عموم ادله حلّیتند و از آنها نهی نشده، و آنچه به جواز عمومی کنند اگر آن را بخصوص وارد از شرع دانند بدعت باشد (مانند سفره‌هایی که بنام امام یا جز او اطعام کنند) کما اینکه نماز بطور کلی بهترین موضوع کار عبادتست و همه وقت مستحب است و چون چند رکعت مخصوص در وقتی خاص معین شود بدعت باشد، و چنانچه یکی هفتاد ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را بخصوص معین کند که مطلوب شرع است در وقت مخصوص بی‌اینکه نصی در باره آن وارد باشد بدعت است و خلاصه پدید آوردن چیزی در شرع که

معنی ندارد بدعت است خواه اصلش تازه در آمد باشد و خواه خصوصیتش بدعت باشد، و آنچه مخالفان گفتند که بدعت به احکام خمس

(1) تقسیم شود و مستحب و واجب هم دارد برای توجیه گفته عمر در باب نماز تراویح (نافله به جماعت در شبهای ماه رمضان) که "چه خوب بدعتی است" باطل است زیرا هر بدعت حرام است چنانچه رسول خدا ﷺ فرموده: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راه به دوزخ دارد و آنچه هم عمر کرد بدعت حرام بود چون پیغمبر ﷺ نهی کرده از جماعت در نماز نافله و این تقسیم سودی برایشان ندارد، و هرگز به نکند عطار آنچه تباه کرده روزگار و ما گفتار را تمام کردیم در این باره در کتاب فتن در باب مطاعن عمر.

(2) شهید رحمه الله در قواعدش گفته: امور تازه در آمده پس از پیغمبر اقسامی دارند که بدعت نامیده نشود جز آنچه حرام است.

(3) 1- قسم واجب چون نوشتن قرآن و حدیث پیغمبر و امام علی علیه السلام در صورتی که ترس از میان رفتن آنها باشد راسا زیرا تبلیغ آنها به قرنهای آینده بطور اتفاق واجب است و هم بحکم آیه (19- الانعام: تا شما را اندرز کنم و هر که برسد به او) و این کار به انجام نرسد جز با حفظ آنها و آن در زمان غیبت واجب است نه در زمان حضور امام زیرا مسئول حفظ آنها امام است و خللی در آن راه ندارد.

(4) 2- حرام و آن بدعتی است که قانون تحریم و دلیل آن فرا گیردش چون مقدم داشتن دیگران بر ائمه معصومین و گرفتن مقام آنها، و برای خود خواستن حاکمان ناحق اموال عمومی را و منع آنها از مستحقانش، و جنگیدن با اهل حق، پراکندن و تبعید آنان، و کشتن به مجرد بدبینی، و واداشتن به بیعت با فاسقان و پابند ماندن بدان بیعت، و حرام دانستن نقض آن، و غسل پاها بجای مسح، و

مسح بر غیر بشره قدم و نوشیدن بسیاری از نوشاکها، و جماعت در نماز نافله، و اذان دوم در روز جمعه، و حرام کردن متعه زنان، و متعه در حج، و شوریدن بر امام بر حق، وارث دادن بخویشان دور و منع نزدیکتران و منع خمس از اهل آن، و افطار بی وقت و جز آن از تازه درآمدهای مشهور، و از آنها است به اجماع فریقین رشوه‌ای که کارگران حکومت در خرید و فروش از مردم ستانند.

(5) 3- آنچه مستحب است و دلیل استحباب آن را فرا گیرد مانند ساختن مدارس و کاروانسراها و از این قسم نیست موکبی که سلاطین بر پا کنند تا پیش مردم بزرگ باشند مگر آنکه سبب ترس دشمن اسلام باشد.

(6) 4- مکروه: و آنست که مشمول دلیل کراهت باشد چون فزودن در تسبیح زهرا علیها السلام و وظیفه‌های دیگر یا کم کردن از آنها، و خوش پوشی و خوش خوری به کمتر از حد اسراف، و بسا به حرمت کشد اگر به عیالش زیان رساند.

(1) 5- مباح که دلیل اباحه آن را فرا گیرد چون بیختن آرد، زیرا روایت است که نخست چیزی که مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدید کردند بکار گرفتن آرد بیز بود، زیرا زندگی نرم و با رفاه از مباحاتست و وسیله آن هم مباح است.

در نهاییه گفته: بدعت دو گونه است: بدعت هدایت و بدعت گمراهی، و هر بدعتی بر خلاف امر خدا و رسولش باشد ضلالت و مردود، و هر چه فرا گرفته عموم خواست خدا و تشویق او یا رسولش باشد پسندیده است، و هر چه نمونه‌ای در شرع ندارد چون نوع خاصی از بخشش و کار خیر باز هم پسندیده است ولی نباید بر خلاف دستور شرع باشد زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش ثوابی مقرر کرده و فرموده: هر که روش خوبی برپا کند ثواب آن را برد و ثواب هر که

بدان عمل کند، و در باره ضد آن فرموده: هر که روش بدی بنیاد کند گناه آن و گناه هر که آن را بکار بندد بر او باشد، و این در صورتیست که خلاف امر خدا و رسولش بود، سپس گفته: بیشتر مورد استعمال لفظ مبتدع در مورد مذموم است پایان.

مقصود از دشنام به بدعت گزار سخنی است که او را خوار کند، شهید ثانی، ره گفته:

میتوان سخنی رو در روی آنها گفت که درست باشد و راست نه سخن دروغ، و آیا این نوعی نهی منکر است که باید شروط آن رعایت شود یا استخفاف آنان مطلقاً روایت ظاهر روایت و فتاوی وجه دوم است و اولی احوط است، و دلالت دارد بر جواز او در رو برو شدن با آنها بدان و رجحان آن روایت برقی از امام ششم علیه السلام که: چون فاسق آشکار کند فسق خود را نه احترامی دارد و نه غیبتی و روایت مرفوعه محمد بن بزیع که از تمامت عبادت بدگوئی از اهل ریب است پایان "و القول فیهم" یعنی بدگوئی و ندامت آنان و به نقل از قاموس و صحاح و قیعه را به غیبت تفسیر کرد.

"تو دهنی به آنها" آوردن دلیل قاطع است بر رد آنها که نتوانند پاسخ گفت چنانچه خدای تعالی فرموده (258: البقره پس مبهوت شد آنکه کافر بود) "در برابر دلیل حضرت ابراهیم".

و بسا که به معنی بهتان زدن باشد برای مصلحت که مجوز آنست و معنی اول روشنتر است ...

(2) 42- کافی: به سندش تا امام صادق علیه السلام ، فرمود: شاید مسلمان برادری کند با فاجر و با احمق و نه دروغزن.

بیان: ... برادری کردن یا ربودن و رفاقت است که به دنبال او باشد و حقش را رعایت کند و رازدارش گردد، و با مال و جاه خود با او همدردی کند ... و فاجر آنکه پرده دین را دریده و نابکار است، و ذکر دروغ زن پس از آن برای اینست که زیان او از فاجران دیگر بیشتر است.

(1) 43- کافی: به سندش تا امیر المؤمنین علیه السلام که هر بار بالای منبر میرفت میفرمود: شایسته مسلمانست که از برادری سه کس دوری کند: بی آبرو، و احمق و دروغ زن، اما بی آبرو میخواهد کار خود را برایت جلوه دهد، و میخواهد که مانند او باشی، و در امر دین و معاد به تو کمکی نکند، و همنشینی با او جفا و سخت دلی است، و ورود و خروجش برای تو ننگ است، و اما احمق تو را بخیری نرساند، و امیدی نیست که بدی را از تو بگرداند و گر چه خود را به تلاش اندازد و بسا که سود تو را خواهد و زیانت رساند، پس مرگش به از زندگی او باشد، و خاموشیش به از گویائیش، و درویش به از نزدیکیش، و اما دروغ زن برای اینکه با او زندگی گوارا نداری، سخن تو را به دیگران برد، و از دیگران را برای تو آورد، چون خبر تازه درآمدی به تو رسد آن را به دیگری کشاند تا آنجا که بسا راست گوید و به او نشود، و وادارد مردم را بدشمنی با همدیگر، و از آن کینه ها در سینه ها برآید، پس از خدا بترسید و خود را واپائید.

(2) بیان: پس از تفسیر ماجن، به بی آبرو و کسی که در کارش بی باک است گوید: بسا که مقصود از جفا دوری از آداب نیک است، و در اخبار بسیار به این معنا آمده و اینجا هم مناسب است، و میتواند که مقصود سرسختی و ترک صله و نیکی باشد و به تفسیر نهاییه: جفا دوری کردن و ترک صله و نیکی است و از این معنا است حدیث "من بدا جفا". هر که بیابانی شد سر سخت می شود چون کم با مردم آمیزش دارد ...

(و ورود و خروجش بر تو ننگ است" یعنی رفت و آمد با او" تو را بخیری نرساند" یعنی در مشورت با او" سخن تو را به دیگران برد) یعنی به مردم از قول تو دروغ گوید و از آنها به تو دروغ گوید و میان شماها را به هم زند و اعتمادی به سخن او نباشد چون عادت به دروغ دارد و فائده از او برده نشود و بعلاوه میان مردم القاء دشمنی کند (در باقیمانده شرح طولانی فائده عمومی نبود و از ترجمه آن صرف نظر شد مترجم).

"خود را واپائید" یعنی برادر و رفیق دیگری جز اینها برای خود برگزینید چون ضرر آنها دانستید، اینکه بترسید از پیامدهای بد این رفاقت و دوستی بگیرید که ضرر دین و دنیا ندارد، و بقولی مقصود اینست که خود را بیائید و گفته دروغ زن را نپذیرید و بقولشان با مردم دشمنی نکنید با اینکه خدای تعالی (16: الحجرات) فرموده: اگر فاسقی خبری بشما داد روشنگری کنید (تا بفهمید درست است یا نه) و این تفسیر تا اندازه‌ای بعید است.

(1) 44- کافی: به سندش تا امام چهارم علیه السلام که به امام باقر علیه السلام فرمود: پسر جانم بنگر به پنج کس و با آنها یار مشو، و گفتگو مکن، و همسفر مباش، گفتم پدر جان کیانند؟ فرمود:

بپرهیز از مصاحبت دروغزن که چون سرابست دور را بتو نزدیک نماید، و نزدیک را دور، بپرهیز از مصاحبت فاسق که تو را به یک خوراک یا کمتر بفروشد بپرهیز از مصاحبت بخیل که مالش را از تو دریغ دارد در نیازمندترین حال تو بدان، و بپرهیز از مصاحبت احمق که چون خواهد سودت دهد زیانت رساند، بپرهیز از مصاحبت قاطع رحم که در سه جای قرآن خدا عز و جل او را ملعون یافتیم، خدا عز و جل (26: محمد) فرماید: آیا امید است که اگر پشت

دهید در زمین تباهی کنید و قطع رحم نمائید آنانند که خدا لعنتشان کرده و کرشان کرده و کورشان کرده".

و فرمود (25: الرعد) آنان که بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله شود و تباهی کنند در زمین آنانند که لعنت دارند و خانه بد دارند.

و فرمود در سوره البقره (آیه 26) آنان که بشکنند پیمان خدا را پس از بستنش و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله شود و تباهی کنند در زمین هم آنها زیانکارند.

(2) بیان: چون سراب است " بقول راغب سراب درخشانی بیابانست که آب نماید، چون به چشم درآید، و بکار رود در آنچه بی حقیقت است مانند لفظ شراب در آنچه با حقیقت است، خدا چون سرابی در بیابانها که تشنه پندارد آبست " و فرموده و براه افتند کوهها و سراب شوند " (آیه اول 39: نور و دوم 20: النبأ) پایان و بسا گویند: مقصود از کذاب و دروغ زن آنکه بر خدا و رسولش دروغ بندد با فتوهای باطل و بسا اشاره باشد بقول خدای تعالی و آنان که کافرنند کردارهایشان چون سرابیست در بیابانها آیه 39 سوره نور".

" نزدیک کند " یعنی به دروغ خود دور را بحق نزدیک نشان دهد یا دور از عقل را نزدیک نشان دهد و به عکس تو را فروشنده است " یا بیعت کند و اولی روشنتر است تا گوید: (3) (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ) بیضاوی گفته: یعنی اگر متصدی امور مردم شوید و فرمانگزار آنها گردید، یا اگر رو گردانید و پشت به اسلام کنید " فساد کنید در زمین و قطع رحم کنید " برای اجرای ولایت و کشیدن آن به وضع دوران جاهلیت از رقابت و جنگیدن با خویشان، معنی اینست که چون در دین سستند و بر دنیا حریص بایدهشان که از وضع حال آنها به آنها گفت

بسا چنین باشند و هم آنانند که خدا لعنتشان کرده است برای تباهکاری و قطع رحم، و کرشان کرده از شنیدن حق و پذیرش آن، و کورشان کرده، و راه نبرند بدان ...

(عهد خدا) گفتند: خدا را چند عهد است: یکی آنکه بحکم عقل از بنده‌هایش گرفته

که آیات آفاق و انفس را بدانها نموده، و دلیل بر وجود صانع و قدرت و علم و حکمت و یگانگیش آورده. دوم پیمان اقرار به پروردگاریش که بدان اعتراف کردند و گفتند: بلی آنجا که فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم (اشاره دارد بآیه 171 سوره اعراف).

سوم: پیمانی که از اهل کتاب گرفته در کتابها که به پیغمبرانشان فرو فرستاده که محمد ﷺ را به باور دارند.

چهارم: پیمانی که از همه امتها گرفته برای تصدیق پیغمبرانشان با معجزات و اینکه از او پیروی کنند و حکم او را مخالفت نکنند.

و پنجم: پیمان بر ولایت اوصیاء، و پیمان او بر دانشمندان که بیاموزند نادانان را و بیان کنند آنچه در کتاب خداست و نهانش ندارند، و ششم پیمانی که از پیغمبران گرفته بر اینکه رسالت خود را برسانند و دین را بر پا دارند و در آن تفرقه‌اندازی نکنند.

و همه این پیمانها شکسته شده مگر آخری، و میثاق بقول مفسران آیات و کتب خدا و التزام و پذیرش بنده است ...

و در تفسیر امام در باره آیه بقره "آنان که میشکنند عهد خدا را" آمده یعنی آن عهدی که بر آنها گرفته شده برای خدا به ربوبیت، و برای محمد ﷺ به نبوت، و برای علی علیه السلام به امامت و برای شیعه‌هاشان به محبت و کرامت ..."

قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله شود" از همه خویشان با بررسی حال آنها، و برترین رحم که حقش واجب تر است رحم محمد است ﷺ که حقشان از حق او است چنانچه حق خویشان آدمی برای پدر و مادر است، و حق آن حضرت بزرگتر است از حق پدر و مادر، همچنین حق خویش آن حضرت بزرگتر است و قطعش دردناکتر و رسواتر. "و تباهی کنند در زمین" به بیزاری از امام مفترض الطاعه و اعتقاد به امامت ممنوع الطاعه "و آناند که زیانکارند" که خود را به دوزخ انداخته و از بهشت محروم ساخته، وای بر این زبانی که عذاب ابد را بر آنها بایست کرده و از نعمت ابدی محرومشان کرده.

و بقولی در تفسیر "میبرند آنچه را خدا فرموده صله شود" که در آن درآید تفرقه میان پیغمبران و کتابهاشان به تصدیق بعضی و رد بعضی و ترک دوستداری مؤمنان، و ترک جمعه و جماعت مقرر، و هر آنچه در آن کناره از خیر است و دست آوردن شر، زیرا که آن ببرد صله میان خدا و بنده را که هدف اساسی از هر وصل و فصل است.

و اینکه فرمود لعن در سه آیه است یکم و دومش روشن است و اما سومی برای اینست که زیانکاری خصوص به تفسیر امام بایست لعن و دوری از رحمت خدای سبحان است چه که در بسیاری آیات قرآن کفار را به زیانکاری توصیف کرده مانند آیه 68 سوره براءه، و 98 سوره الاعراف، و 108 سوره النحل، و 36 سوره الانفال.

و 77 سوره الاعراف، و 51 سوره العنکبوت، و 31، سوره البقره، و 14 سوره الزمر، و 95 سوره یونس و 62 سوره الزمر، و 65 سوره الزمر و آیه 85 سوره آل عمران و آیه 9 سوره المائده (از ذکر آیات بهمان شماره آنها و سوره آنها که

از پاورقی ص 212 گرفته شده است اکتفا شد و میتوان بدانها مراجعه کرد
(مترجم).

(1) 45- کافی: به سندش از شعیب عرقوفی که از امام ششم علیه السلام در باره
قول خدا عز و جل (139: النساء) و البته نازل شده بر شما در قرآن که چون
شنوید آیات خدا انکار شوند به مسخره گیرند آنها را تا آخر آیه، پرسیدم فرمود:
مقصود از آن اینست که چون شنوید کسی حق را انکار کند و دروغ شمارد و در
امامان بدگوئی کند از نزد او برخیز و همنشین او نباش هر که میخواهد باشد.

(2) بیان: آنچه در قرآن نازل شده گوید اشاره است به آیه 68 سوره الانعام
چون دیدی آنان را که درافتند در آیات ما روگردان ازشان تا درافتند در حدیث
دیگر و اگر شیطان فراموش کند پس از یادآوری منشین با مردم ستمکار
چون الانعام مکیه است و این آیه مورد سؤال در سوره النساء است که مدینه
است و از این رو امام برای اشاره بدان این آیه را انتخاب کرده و دنبال آیه مورد
سؤال اینست که: ننشیند با آنها تا درافتند در حدیث دیگری زیرا شما در
صورت همنشینی مانند آنها باشید و راستش خدا فراهم کننده منافقان و
کافرانست در دوزخ با هم.

... و در اخبار بسیاریست که آیات خدا ائمه علیهم السلام باشند یا آیاتی که در باره
آنها نازل است و علی بن ابراهیم در اینجا گفته: آیات خدا همان امامانند، و
بقول بیضاوی نهی از همنشینی در صورتیست که مسخره کن و معاند باشد و امید
هدایت در او نباشد و مورد تأیید است.

" شما در این صورت مانند آنهائید" در گناهکاری زیرا توانید روگردانید و
انکار عملی کنید یا در کفر هم اگر رضا دهید بکار آنها یا برای اینست که
همنشینی طعنه زنان در قرآن که ملایان یهود بودند همان منافقان بودند بدلیل

اینکه بدنبالش فرموده " راستی که خدا فراهم آورنده منافقان و کفار است در دوزخ با هم " یعنی هم آنها که نشینند و هم آنها که در برشان نشینند پایان و در آیه اشاره دارد که مورد منع از مجالست هر منافقی است خواه خویش تو باشد یا نه

و خواه در ظاهر همکیش تو باشد یا نه و خواه در ظاهر در شمار اهل علم باشد یا نه، و خواه از حکمرانان باشد یا دگران در صورتی که بیم ضرر نداشته باشی.

(1) 46- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزاء دارد ننشیند در مجلسی که کم شمارند در آن امام را یا عیب کنند و بد گویند از مؤمنی.

(2) بیان: نباید بنشیند یا نمی نشیند " و گویا اشاره است بقول خدای تعالی (22: المجادله) نیابی مردمی را که ایمان بخدا و روز جزا دارند و دوستی کنند با کسی که مبارزه کند با خدا و رسولش " و در آن راندن بزرگی است از شنیدن غیبت مؤمن چون آن را برابر کم شمردن امام ساخته که معنی آن بدگوئی و نکوهش امام است.

(3) 47- کافی: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد جای تهمت آور نایستد.

(4) بیان: گویا مقصود نهی از حضور در جایست که مایه تهمت بفسق یا کفر باشد، یا به اخلاق بد به هر وضعی از ایستادن و راه رفتن و نشستن و جز آن زیرا نزد مردم مایه تهمت به این اوصاف شود و گاهی به او سرایت کنند، و پس از تفسیر لغت از مغرب گوید: و از آنست حدیثی که گوید: وانه هر چه تو را بشک اندازد، و بدان چه تو را در شک نیندازد، و راستش دروغ جزء ریه است،

و راستی سبب آرامش، مقصود از ریبه هر آنچه سبب ناراحتی خاطر و پریشانی آنست نبینی که با طمانینه برابر کرده که مایه آرامش است، چون نفس تا در شک است آرام نیست و چون یقین کند آرام شود پایان سخن مغرب.

و بسا مقصود منع از همنشینی شبهه اندازان باشد که در دین شبهه نمایند و آن را زیرکی و باریک بینی شمرند و مردم را از راه یقین گمراه سازند چون بیشتر فلسفه باfan و متکلمان که هر که با آنها نشیند و گفتگو کند به چیزی ایمان ندارد و در دلش مرض شک و نفاق پدید آید و نتواند در هیچ اصل دینی به یقین رسد بلکه یک الحاد عقلی بر او رخ دهد که پابند چیزی نباشد و یقین چیزی نکند چنانچه وارسته از دین به هیچ ملتی و کیشی ایمان ندارد و چنانند که خدا فرموده (10: البقره) در دلشان مرضی است و خدا مرض را بر ایشان فزاید" و بیشتر مردم زمان ما به این راه رفتند و کمتر مؤمن درستی یافت شود، خدا ما و برادران مؤمن ما را از آن در پناه گیرد و از مهلکه ها برهاند.

(5) 48- کافی: به سندش تا عبد الأعلى که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، نباید در مجلسی نشیند که در آن امامی نکوهش شود یا مؤمنی کم شمرده شود.

(1) بیان: مانندش با اندک تغییری در متن و سند گذشت.

(2) 49- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: سه انجمن است که خدا دشمنشان دارد، و خدا نعمتش را بر آنها فرستد با آنها ننشینید و با آنها هم مجلس نشوید: مجلس کسی که زبانش به دروغ فتوی میدهد، و مجلسی که با دشمنان ما در آن نوآوری و یاد ما در آن کهنه پرستی است، و مجلسی که در آن بازدارنده از ما باشد و تو میدانی، گوید و آنگاه امام ششم سه آیه از قرآن خواند که گویا در دهان مبارکش حاضر بودند یا گفت: در مشتش بودند.

1- (108 سوره الانعام) و دشنام ندهید کسانی که میخوانند جز خدا را تا خدا را ندانسته دشنام دهند.

2- (68 سوره الانعام) و چون دیدی کسانی که درافتند در آیات ما از آنها روگردان تا در حدیث دیگر درافتند.

3- (116 سوره النحل) به زبان دروغگو نگوئید این حلال است و این حرام تا به دروغ بخدا افترا بزنید.

(3) بیان: (بعد از توضیحی در سند حدیث) گوید: نعمت یا کیفر دنیوی است یا لعنت و حکم به استحقاق کیفر در آخرت" و هم مجلس نشوید" یا تاکید است برای اینکه با آنها ننشینید یا مقصود از همنشینی همراهی به هر صورتست و مقصود از مجالست آنکه با دوستی و همدمی و رفاقت باشد چنانچه گویند: فلانی انیس جلیس او است، و ترقی از مادون است با علی که عادت عربست و به روش آنست قول خدای تعالی (3: سوره سبا) و نه خردتر از آن و نه بزرگتر و هم گفته او (255: البقره) و نگیرد او را چرت و نه خواب" و بسا بر عکس است و مقصود از همنشینی آنکه چسبیده به آنست چون قول خدای تعالی (17: ق) از راست و چپ همنشینی باشد" یا مقصود از یکی حقیقت همنشینی است و از دیگر هر گونه یاری و رفاقت.

و چند فرق میان قعود و جلوس از نظر تحقیق لغوی گفتند ولی با مورد حدیث چندان مناسبتی ندارد مگر بزور (و آنگاه از مصباح و فارابی فرق میان معنی دو لفظ را بیان کرده که ترجمه‌اش سودی برای عموم ندارد مترجم.)
(و پس از تفسیر برخی الفاظ حدیث گوید) و تو میدانی که او مردم را از ما باز میدارد و تبلیغ بر علیه ما دارد و اگر ندانی بر تو در همنشینی او باکی نیست

تا گوید تردید در اینکه در دهانش بود یا در مشتش از راویست و غرض اینست که تعجب کرده از استشهاد فوری به آیات بی‌اندیشه و درنگ.

و ذکر آیات بر خلاف ترتیب مطالبست آیه سوم راجع به دروغی در فتواست، و اولی برای مطلب دومی است زیرا در اخبار که مقصود از دشنام بخدا دشمنی به اولیاء خداست، و اگر در مجلسی نشست که در آن ذکر دشمنان خداست یا خاموش ماند و سازشکار باشد یا به آنها تعرض کند در گفتگو و مشمول آیه گردد.

(1) و در روضه کافی ضمن حدیثی طولانی است که با مردم ظاهرسازی کنید و آنها را بجان خود نیندازید، و به آن بطاعت پروردگار خود بپردازید، و پیرهیزید از دشنام بدشمنان خدا آنجا که میشوند از شما تا دشنام دهند خدا را ندانسته، و شایسته است بدانید دشنام بخدا چه اندازه‌ای دارد و چگونه است؟ راستش هر که اولیاء خدا را دشنام دهد دشنام بخدا را از پرده بدر آورده، و چه کسی ستمکارتر است نزد خدا از آنکه دشنام‌تراشی کند برای خدا و دوستانش پس آرام باشید، آرام و پیرو امر خدا باشید و لا حول و لا قوه الا بالله.

(2) و روایت کرده عیاشی از آن حضرت علیه السلام که از این آیه پرسش شد و فرمود: کسی را دیدی که خدا را دشنام دهد؟ گفت: نه، و چگونه باشد؟ فرمود هر که ولی خدا را دشنام دهد خدا را دشنام داده، (3) و در اعتبار آمده از آن حضرت علیه السلام که به او گفته شد ما در مسجد مردی را بینیم که آشکار به دشمنان شما دشنام دهد فرمود: چیست بر او خدایش لعنت کند که بما تعرض کرده خدا فرموده: و دشنام ندهید آنان را که میخوانند تا آخر آیه گفت: و امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: دشنامشان ندهید که آنها هم بشما دشنام دهند و فرمود: هر که به ولی خدا دشنام دهد بخدا دشنام داده، (4) پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: هر که به تو دشنام دهد به من دشنام داده، و هر که بمن دشنام دهد بخدا دشنام داده و هر که بخدا دشنام دهد او را سر نگون به دوزخ کند.

و آیه دوم راجع بمطلب سوم است زیرا در اخبار آمده که مقصود از آیات امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام باشند و علی بن ابراهیم (5) در تفسیر قمی روایت کرده از پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد در مجلسی نشیند که در آن دشنام به امامی داده شود یا غیبت و بدگوئی از مسلمانی شود زیرا خدای تعالی در قرآنش میفرماید: و چون دیدید درافتند در آیات ما - الآیة - و بقولی آیه یکم برای مطلب سوم است و آیه دومی برای مطلب دوم، و خوض در چیزی طعنه زدن در آنست چنانچه خدا فرمود: (45 سوره المدثر) و بودیم ما که خوض میکردیم با خوضکننده‌ها.

و برگردیم به تفسیر آیه، بقول مفسران قرآن "سب نکنید آنان که میخوانند آنها را بجای خدا" گفتند: یعنی نام نبرید معبودانی که آنها را میپرستند به زشتی و بدی "تا دشنام دهند بخدا به تجاوز" یعنی تجاوز از حق به باطل (ندانسته) یعنی از روی ندانستن مقام خدا و آنچه که باید او را بدان نام برد دستور.

(1) و من گویم: بنا بر تفسیر ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام بسا که معنای بغیر علم اینست که بغیر علم بر اینکه دشنام اولیاء خدا دشنام بخداست.

"چون دیدی آنان را که خوض کنند در آیات" گفتند: یعنی به دروغ شمردن و مسخره کردن به آن آیات و طعنه زدن بدانها "روگردان از آنان" یعنی با آنها منشین و برخیز از بر آنها" تا افتند در حدیث دیگری جز قرآن ... و از آن پس فرمود "و اگر آنکه فراموش کرد" و تو را به وسوسه خود انداخت تا نهی را فراموش کنی "پس منشین پس از یادآوری" یعنی پس از آنکه به یاد آمد آن

نهی" با مردم ستمکار" که ستم کردند اینکه دروغ شمردن و مسخره کردن را به جای به باور کردن و احترام به آیات نهادند.

"و نگوئید برای آنچه وصف کنند زبانهای شما" ... بقول بیضاوی یعنی دروغ نگوئید به وصف کردن زبان خود که بگوئید این حلال است و این حرام. یا اینکه نگوئید: این حلال است و این حرام تا زبان شما دروغ را نمودار کند و معرفی نماید و حرام نکنید و حلال نکنید بمجرد گفتار زبان خود بی دلیل بر آن: و اینکه زبان وصف کند دروغ را مبالغه است در کذب و دروغ بودن سخن آنها که گویا حقیقت دروغ ناشناخته بوده و زبان آنان با سخن بی حقیقت آنها آن را وصف کنند و بشناسانند، و از این جهت است که آن را شیواتر سخن دانستند مانند قول عرب در وصف زیبایی محبوب که: رخس زیبایی را وصف میکند و چشمش جادوگری معرفی میکند" تا افتراء بندید خدا را به دروغ" بیان نتیجه کار آنها است نه بیان هدف و غرض آنها چنانچه در قول خدای تعالی (آیه 8 سوره قصص) تا باشد برایشان دشمن و اندوه‌زا.

(2) 50- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: چون گرفتار شدی به ناصبها (دشمنان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله) و به همنشینی با آنان چون کسی باش بر روی تابه و سنگ سرخ است تا بر خیزی چون خدا دشمنشان دارد و لعنتشان میکند، و چون دیدی سخن یکی از امامان را بناروا در انداختند برخیز زیرا خشم خدا در آنجا بر سرشان فرود آید.

(3) بیان: (پس از نقل معنی لغت وصف از نهاییه و حدیث او که در باره نماز آورده که در حال تشهد یکم گویا بر سر رصف (سنگ تافته) بود گوید): دستخط خدا و خشم او لعن بر آنها است و حکم به عذاب و خذلان‌شان، و منع الطاف از آنان، و چون بر آنها فرود آید بسا که شامل حال کسی شود که همنشین و

نزدیک آنها است پس لازم است دوری از آنها و از همنشینی آنها در صورتی که از روی تقیه و ضرورت نباشد.

(1) 51- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که بنشیند نزد دشنامگوی اولیاء خدا البته نافرمانی کرده خدا را. بیان: دلالت بر حرمت نشستن با ناصیها و گر چه در آن جلسه دشنام ندهند و این هم در صورتیست که تقیه در میان نباشد.

(2) 52- کافی: به سندش تا امام پنجم علیه السلام فرمود: هر کس بنشیند در مجلسی که یکی از امامان در آن دشنام داده می شود و میتواند انتقام گیرد (میتواند برخیزد، برگردد خ ب) و نکند خدا در دنیا جامه خواری بر او پوشاند و در آخرت عذابش کند، و خوبی آنچه را از معرفت ما به او ارزانی داشته از وی سلب کند.

بیان: (پس از شرح لفظ انتصاف از قول قاموس گوید): و انتقام سب امام اینست که او را بکشد اگر بر جان و آبرو و مالش ترسی ندارد بر مؤمن دیگری هم ترس جان و آبرو و مال ندارد.

سلب خوبی معرفت بطور کلی یا اینکه مقداری از آن و سلب کمال آن. (3) 53- کافی: به سندش تا یمان بن عبید الله که گفت یحیی بن ام طویل را دیدم در میدان کوفه ایستاده و سپس با آواز هر چه بلندترش فریاد زد: ای گروه دوستان خدا براستی ما بیزاریم از آنچه بگوش شما رسد، هر که علی علیه السلام را سب کند لعنت خدا بر او باد، و ما بیزاریم از خاندان مروان و آنچه جز خدا پیرستند، سپس آوازش را آهسته کرد و میگفت: هر که دشنام دهد دوستان خدا را با او همنشین نشوید، و هر که شک دارد در عقیده ای که ما داریم در بروی او باز نکنید، و هر کس از برادران که نیازمند شود از شما خواهش کند البته که به

او خیانت کردید (یعنی بی‌خواهش نیاز او را برآورید) پس این آیه را میخواند (29: الکهف) به راستی آماده کردیم برای ستمکاران آتش که فرو گیرد آنها را سراپرده‌های آن، و اگر فریادرسی خواهند (از تشنگی) فریاد آنها رسند با آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را کباب کند چه بد نوشابه‌ای و چه بد آسایشگاهی.

بیان: یحیی بن ام طویل مطعمی از یاران امام حسین علیه السلام است، و فضل بن شاذان گفته:

در زمان امامت امام چهارم در آغاز کارش جز پنج کس با او نبودند و یکی از آنها را یحیی بن ام طویل نام برده، (4) و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: همه مردم پس از امام حسین علیه السلام از دین برگشتند جز سه تن: ابو خالد کابلی و یحیی بن ام طویل و جبیر بن مطعم و پس از آن مردم پیوستند به امام و بسیار شدند و در روایت دیگر مانند آن آمده و جابر ابن عبد الله انصاری را افزوده، (5) و از امام باقر علیه السلام روایت است که حجاج او را دستگیر کرد و به او گفت ابو تراب را لعن کن، و فرمان داد دو دست و دو پایش را بریدند و او را کشت.

(1) من گویم: اینان بزرگان اصحاب خاص ائمه علیهم السلام بوده‌اند.

(2)

(3)

ابواب: "حقوق مؤمنان بر یک دیگر" و برخی احوال آنان

باب پانزدهم: در حقوق برادران و اینکه یادآوری آنان از همدگر

مستحب است

و مطالب دیگری که با اینها مناسبت دارند.

(4) 1- احتجاج: به سندی تا امیر مؤمنان علیه السلام که به آن مرد یونانی که پس از دیدن معجزه‌های خیره‌کننده بدست آن حضرت مسلمان شد فرمود: من فرمانت دهم که با برادرانی که با تو موافقت در تصدیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تصدیق من، و فرمانبری از او و از من همدردی کنی در بخشش آنچه خدا به تو روزی کرده، و به دیگران آنان تو را افزونی داده، رخنه نیاز آنان را ببندی و شکستگی امورشان و نیازشان را جبران کنی، هر کدام آنها که با تو همپایه‌اند در ایمان میان خود و آنها برابری کنی، و هر کدام از آنها از تو دیندارترند او را در آنچه داری بر خود مقدم شماری تا خدا بداند که تو دینت را بر مالت مقدم شماری و اینکه اولیاء او ارجمندترند نزد تو از خاندان و عیالت: (5) 2- اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمان برادر مسلمانست، و حق مسلمان بر برادر مسلمانش اینکه سیر نباشد و برادرش گرسنه بماند، و سیراب نگردد و او تشنه بماند، و جامه بر تن نباشد و او برهنه بماند و چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش، (6) فرمود علیه السلام چون کسی به برادرش اف گوید پیوند میان آنها بریده شود و اگر گفت: تو دشمن منی یکی از آن دو کافر باشد، و اگر به او تهمت زد ایمان در دلش آب شود و نابود گردد چنانچه نمک در آب حل شود، (7) و فرمود: خدا عبادتی نشده که برتر باشد از اداء حق مؤمن و فرمود علیه السلام حق مؤمن از

کعبه بزرگتر است، و فرمود ﷺ دعای مؤمن برای مؤمن دفع بلا کند و روزی او را روان سازد.

(8) 3- خصال: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود ﷺ مؤمن بر مؤمن از جانب خدا هفت حق دارد او را در چشم خود والا نگیرد، و از دل دوست بدارد، و در مالش با او همراهی کند و غیبت و بدگوئی از او را حرام شمارد، و در بیماریش از او عیادت کند، و بدنبال جنازه‌اش برود، و پس از مردنش جز خوبی او نگوید.

(1) 4- همان: از حمیری مانندش را آورده جز اینکه پس از ذکر: واجب از خدا عز و جل، افزوده: خدا بازپرس او است از آنچه در آنها کرده، و پس از "مالش": و دوست دارد برایش آنچه برای خود دوست دارد.

(2) 5- امالی صدوق: به سندش تا امام باقر ﷺ که فرمود: برادر مسلمانان را دوست بدار، و برایش دوست دار هر چه برای خود دوست داری و برایش بد دار هر چه برای خود بد داری، چون نیازمند شدی از او خواهش کن، و چون او خواست به او بده، و هیچ خیری را از او پس‌انداز مکن که او هم از تو پس‌انداز نکند، پشتیبان او باش که او هم پشتیبان تو است، اگر غایب شد در غیبتش او را بیا، و اگر حضور دارد او را دیدار کن، او را والا شمار و گرامی دار که او از تو است و تو از او، و اگر از تو کار دارد از او جدا مشو تا بددلی او را و هر چه در خاطر دارد شفاعت‌بخشی و برطرف کنی، و اگرش خیری رسد خدا را بحساب او سپاس کن، و اگرش بدی کمکش کن و برایش چاره‌جویی کن.

(3) 6- تفسیر قمی: بسند از حماد از امام صادق ﷺ فرمود: خدا در قرآن تحمل را واجب کرده گفتم: تحمل چه باشد؟ فرمود: اینست که تو آبرومندتر

باشی از برادرت و از او تحمل کنی، و آن قول خداست (13: آل عمران) خیری نیست در بسیاری از نجوای شما.

(4) 7- همان: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا بر شما واجب کرده زکات جاه و آبروتان را چنانچه زکات مالتان را.

(5) 8- همان: امام ششم فرمود: راستی که مؤمن را بر مؤمن هفت حق واجب است، از همه واجبتر اینکه باید مؤمن حق را بگوید و گر چه بضرر خودش باشد یا پدر و مادرش، و به خاطر آنها از حق نگذرد.

(6) 9- قرب الاسناد: تا از دی که شنیدم امام صادق علیه السلام بخیثمه فرمود: سلام ما را به دوستان ما برسان، و آنها را سفارش کن بتقوی از خدای بزرگ، و اینکه توانگرشان به فقیران سرکشند و نیرومندشان به ناتوانشان، و زنده‌هاشان بر جنازه مرده‌هاشان حضور یابند و اینکه در میان خانه‌هاشان با هم برخورد کنند، زیرا برخورد آنها زنده شدن امر ماست سپس دست بر داشت و گفت رحمت کند خدا کسی را که امر ما را زنده کند.

(7) 10- امالی طوسی: به سندی مانندش را آورده.

11- خصال: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار حق بر امتم لازم است: توبه کن را دوست باشند، و ناتوان را رحم کنند، و به نیکوکار کمک دهند، و از گنهکار درگذرند.

(1) 12- همان: به سندش تا معلی بن خنیس که به امام ششم علیه السلام گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: هفت حق واجب که هر کدام واجبند که اگر از آن درگذرد از ولایت خدا در گذشته و فرمانش را فروهشته و خدا عز و جل را در او بهره نباشد گوید: گفتم قربانت بمن بگو که کدامند؟ فرمود: ای معلی

راستش من بر تو نگرانم و ترسم آنها را ضایع کنی و با اینکه میدانی رعایت نکنی و عمل نکنی گفتم: لا قوه الا بالله.

فرمود: آسانتر همه اینکه بخواهی بر او آنچه برای خود میخواهی و بد داری برایش آنچه برای خود بد داری.

حق دوم اینکه در نیاز او دوندگی کنی و رضایش بجوئی و خلافتش نکنی در گفته او، حق سوم اینکه با جان و مالت با او صله کنی و با دست و پا و زبانت، حق چهارم اینکه چشم و راهنما و آئینه و پیراهنش باشی.

حق پنجم اینکه: سیر نباشی و او گرسنه، و پوشیده نباشی و او برهنه، و سیراب نباشی و او تشنه.

و حق ششم: اینکه اگر همسر و خدمتکاری داری و برادرت ندارد خدمتکاران را بفرستی تا جامه‌اش را بشوید و خوراکش را بسازد، و بسترش را بگسترده که در همه اینها با تو شریک است.

و حق هفتم: اینکه بقسم او وفا کنی، و دعوتش را اجابت کنی و بر جنازه او حاضر شوی، و در بیماریش از او عیادت کنی، و تنت را در نیاز او بکار اندازی و از او نخواهی که از تو خواهش کند بلکه به انجام آن پیشدستی کنی، چون با او چنین کنی دوستی خود را به او وابستی و دوستی او را بخدا عز و جل. در امالی طوسی و اختصاص هم مانند آن آمده.

(2) 13- خصال در اربعماه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مؤمن برادرش را و ندارد از او چیزی بخواهد پس از آنکه نیاز او را داند، پشتیبان هم، مهربان هم باشید، بهم بخشش کنید و منافق گونه نباشید که میگوید آنچه بدان عمل نمیکند.

(3) 14- امالی طوسی: به سندش تا محمد بن مسلم که مردی از اهل جبل نزد من آمد و به همراه او نزد امام ششم علیه السلام رفتیم، و هنگام بدرود به آن

حضرت گفت: بمن سفارش کن، فرمود تو را سفارش کنم به تقوای از خدا و نیکی کردن به برادر مسلمانان و بخواه برایش آنچه برای

(1) خود میخواهی و بد دار برایش آنچه برای خود بد داری، اگر از چیزی خواهد به او بده، و اگر خودداری کرد به او پیشنهاد کن، در هیچ خوبی از او دلتنگ مشو که او هم از تو دلتنگ شود برای او باز و باش که او هم بازوی تو باشد، و اگر از تو دلگیر شد از او جدا مشو تا خرده خرده کینه او را از دلش برآوری و اگر غائب شود در غیبتش جانب او را نگهداری، و اگر حاضر باشد در آستانش باش و بازو و پشت او شوی، و با او مهربان باش و او را ارجمند دار زیرا تو از او باشی و او از تو.

(2) 15- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: باید توانای شما کمک دهد به ناتوان شما، و توانگرتان توجه کند به فقیرتان و هر کس خیرخواه برادرش باشد بمانند خودش، و نهان دارید اسرار ما را، و مردم را بما واندارید الخ.

(3) 16- همان: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش شش کار خوب را بایست است: سلامش دهد چون به او برخورد، و عیادتش کند چو بیمار شود، و بخیرش گوید چون عطسه زند، و حاضرش شود چون بمیرد، و پذیرایش باشد چون دعوتش کند، و بخواهد برایش آنچه برای خود خواهد، و بد دارد برایش آنچه برای خود بد دارد.

(4) 17- محاسن: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شش خصلت باشد که هر که دارد در برابر خدا باشد از سمت راست، راستی که خدا دوست دارد مسلمانی را که بخواهد برای برادرش آنچه برای خود خواهد، و بد دارد برای او

آنچه برای خود بد دارد، و در باره ولایت به او نصیحت کند، و مقام مرا بشناسد، و بدنبال من گام بردارد، و چشم به سرانجام من داشته باشد.

(5) 18- همان: به سندش تا مالک بن اعین که گفت: امام ششم علیه السلام بمن رو کرد و فرمود: ای مالک شما براستی شیعه مائید، ای مالک بینمت که در باره فضیلت ما پر میگوئی؟ راستی کسی نتواند وصف خدا کند عظمت و قدرتش را بگوید، و چنانچه آن را نتواند و برای خدا برترین نمونه است همچنان کسی نتواند وصف کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت ما را و آنچه را خدا از حقوق ما واجب کرده، و همچنین نتواند وصف کند حق مؤمن را و بجا آورد آن را از آنچه خدا برای مؤمن بر برادرش واجب کرده است بخدا ای مالک چون دو مؤمن بهم برخوردند و با هم دست بدهند پیوسته خدا تبارک و تعالی با مهر و آمرزش به آنها نگرانست و گناهانشان از چهره و اندامهایشان فرو ریزد تا از هم جدا شوند، پس چه کسی تواند وصف کند خدا را و وصف کند کسی را که چنین مقامی نزد خدا دارد.

(1) 19- سرائر: به سندی تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: مؤمن خدمتکار همدگرند، راوی گفت: من گفتم بیکدگر چه خدمتی کنند؟ فرمود: هزینه یک دگر را بدهند.

(2) 20- فقه الرضا: بدان خدایت رحمت کناد که حق برادران واجب و فرض است و باید جان و گوش و دیده و دست و پای و همه اندام خود را فدای آنها کنید، آنان دژهای شمايند که در سختیهای دنیا و آخرت به آنها پناه برید، بر آنها فخر نفروشید و از آنها دور نشوید، و با آنها مخالفت نکنید و غیبت آنها را نکنید و یاری و کمک به آنها را وانتهید و جان و مال خود را برای آنها دریغ نکنید، و برای دعاء به آنها رو بدرگاه خدا عز و جل آورید، و با آنها همراهی و برابری

کنید در آنچه رواست، و یاریشان کنید چه ستمکار باشند و چه ستمکش بوسیله دفاع از آنها (یعنی جلو ستم آنها را بگیرید و جلو ستم بر آنها را مترجم).

(3) و روایت است که پرسش شد عالم عليه السلام از اینکه کسی صبح کند و غمناک باشد و سبب غم خود را نداند؟ فرمود: چون این حال به او رسد باید بداند که برادرش غمگین است، و همچنین اگر شادمان صبح کند بی سببی برای شادی، و از خدا یاری خواهیم برای ادای حقوق برادران و آن برادر که چنین حقوقی دارد آنست که در کلیات دین و فروع آن با تو فرقی ندارد، و حق واجب به اعتبار نزدیکی و دوری برادرانست به همدگر.

(4) روایت دارم از عالم عليه السلام که برابر کعبه ایستاد و گفت: چه بزرگ است حقت ای کعبه، و بخدا که حق مؤمن از حق تو بزرگتر است که (5) و روایت است که هر که هفت بار گرد کعبه طواف کند خدا شش هزار حسنه برایش نویسد و شش هزار گناه از او زداید، و شش هزار درجه از او بالا برد، و برآوردن حاجت مؤمنی بهتر است از یک دوره طواف و یک دوره طواف تا ده تا را شمرد.

(6) 21- مصباح الشریعه امام صادق عليه السلام فرمود: بزرگ نشمارد حرمت مسلمانان را جز کسی که خدا حرمت او را بر مسلمانان بزرگ شمارد، و هر که حرمت رساتری نزد خدا و رسولش دارد بیشتر حرمت مسلمانان را نگهدارد، و هر که حرمت مسلمانان را موهون سازد پرده ایمانش را دریده، (7) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از اجلال خدا باشد بزرگداشت هم پیوندان در اسلام (8) و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: هر که بخورد سالان مهر نوزد و بزرگان را احترام نکند از ما نباشد، مسلمانی را به ارتکاب گناهی که توبه پذیر است تکفیر مکن جز آن را که خدا در کتابش یاد کرده است. (145)

النساء) راستی که منافقان در درک اسفل دوزخند" و بکار خود پرداز که مسئول آنی.

(9) 22- تفسیر امام: قول خدا عز و جل " (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) فرمود: و راه آنها که نعمت دادی بر آنها بتوفیق در دین و طاعت خود، و آنها کسانند که خدای تعالی فرموده

(1) (69: سوره النساء) و هر که فرمانبرد از خدا و رسولش هم آنانند که خدا بر آنها نعمت داده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان، و چه خوب رفیقانی باشند، سپس فرمود: مقصود از نعمت یافته، آنها نباشند که نعمت مال و تندرستی دارند و گر چه همه اینها نعمت ظاهره خدا باشند مگر نبینی که اینان گاهی کافران و فاسقان باشند و مامور نشدید دعا کنید تا خدا شما را براهشان ارشاد کند، و همانا مامور شدید.

که دعا کنید خدا شما را براه آنان ارشاد کند که خدا به آنها نعمت داده به ایمان بخدا و تصدیق رسول خدا ﷺ و به ولایت محمد و خاندان پاکش و به تقیه که سالم مانید از شر بندگان خدا و از فزونی گناه دشمنان خدا و کفرشان و به اینکه با آنها مدارا کنی و آنها را وانداری به آزار کردن خود و مؤمنان دیگر، و یا شناخت حقوق برادران مؤمن زیرا هیچ مرد و زنی نباشد که دوستدار و پیرو محمد و خاندانش باشد و دشمن دشمنانشان جز که خدا او را از عذاب خود در دژ استوار و زیر سپر نگهداری بگیرد، و هیچ مرد و زنی نباشد که با بندگان خدا بهترین مدارا را داشته باشد، و در باطل آنها در نیاید و از حق بدر نشود جز که خدا نفس او را تسبیح سازد، و کردارش را پاکیزه کند و به او صبر دهد در رازداری ما و تحمل خشم آنچه از دشمنان ما شنود، و ثواب کسی دارد که در راه خدای تعالی در خون خود بغلطد.

و هیچ بنده خدا نیست که خود را وادارد به ادای حقوق برادرانش و تا تواند آنها را بپردازد، و هر چه در امکان دارد به آنها بدهد و از آنها راضی باشد که از او درگذرند، و خرده بر آنها نگیرد، و از لغزشهای آنان در باره خود چشم پوشد جز که خدا عز و جل روز قیامت به او فرماید: ای بنده من حقوق برادرانت را پرداختی و بر آنها خرده نگرفتی در آنچه از آنها بستانکار بودی و من بخشنده تر و کریمتر و سزاوارترم باینکه مانند کار تو را از مسامحه و بزرگ منشی انجام دهم، و من امروز حقی را که به تو وعده دادم بپردازم، و از فضل واسع خود بر آن افزایم، و خرده نگیرم بر تو در تقصیر پاره‌ای از حقوق خودم، و او را به محمد و خاندانش رساند و آنها هم او را در شیعه خوب خود درآوردند.

(2) 23- همان در تفسیر قول خدا عز و جل "و بدهید زکات را" یعنی از مال و جاه و نیروی خود، زکات مال همراهی با برادران مؤمن تو است و زکات جاه و اعتبار اینست که آنها را برسانی به آنچه از آن در مانند برای ناتوانی خود از هر نیازی که در دل دارند، و زکات نیرو کمک به آنها است که برادرت الاغش یا شترش در بیابان یا در راه افتاده و دادرس می‌خواهد و دادرسی به او کمک ندهد تا بارش را بر آن بارکش نهد، و او را سوار کنی و برپا کنی تا بکاروان برسد، (1) و تو در انجام همه این کارها اعتماد داشته باشی موالات محمد و خاندان پاکش و به اینکه خدا پاکیزه کند اعمالش را و چند برابر کند آنها را بسبب دوستیت با آنان و بیزاریت از دشمنانشان، (2) و رسول خدا ﷺ فرمود: به همان ولایت تنها اعتماد نکنید و بدنبال آن واجبات خدا را انجام دهید، و حقوق برادران را بپردازید، و تقیه را بکار بندید، که به این دو اعمال کامل شوند یا کمبود دارند (یعنی عدم رعایت این دو سبب کمبود اعمال خیر و شر شود مترجم).

(3) 24- همان: آگاه باش که بزرگتر فریضه خدا بر شما پس از فرض دوستی و پیروی ما و دشمنی با دشمنان ما بکار بستن تقیه است در باره خودتان و برادران و آشنایان خودتان، و پرداخت حقوق برادران همکیش برای رضای خدا.

آگاه باش که براستی خدا پیامرزد هر گناهی را بعد از این و خرده نگیرد، و اما در این دو تا کم باشد کسی که نجات یابد جز پس از رسیدن به عذابی سخت جز اینکه مظلومه بگردن آنها افتد در برابر قصاص حقوقی که شما بر آنها دارید، و آن ظلم که بشما کردند، از خدا بترسید و خود را برای ترک تقیه دچار دشمنی خدا نکنید و نه برای تقصیر و ادای حقوق برادران خود.

(4) 25- جامع الاخبار: رسول خدا ﷺ فرمود: مؤمن بی تقیه چون تن بی سر است، و مؤمنی که رعایت نکند حقوق برادران مؤمن خود را چون بیخردیست که با چشمش نبیند، و با گوشش نشنود، و زبانش از بیان مقصودش لال است، و با دلیل از خود دفاع نتواند، و بدستش کوبشی ندارد، و پایش از جا نجنبد و پاره گوشتی را ماند که هیچ سودی ندارد، و هدف همه بدآوردها است، و از این رو مؤمنی که حقوق برادرانش نشناسد، حقوق آنها را از دست بدهد و چون تشنه‌ایست در برابر آب خنک که ننوشد تا بمیرد و چون آدمی است که همه حلی دارد و آنها را برای دفع بدی و جلب خوبی بکار نیندازد و فاقد هر نعمت و دچار هر آفت است.

(5) امیر مؤمنان علی‌علیه السلام فرمود: تقیه بهترین کار هر مؤمن است که خود و برادرانش را با آن از فاجران حفظ میکند و انجام حقوق برادران اشرف اعمال پرهیزکارانست و جلب‌کننده دوستی فرشته‌های مقرب و شوق حوریان زیباچشم است.

(6) و حسن بن علی علیه السلام فرمود: راستی تقیه‌ای که خدا امتی را اصلاح کند بدان صاحبش مانند همه ثواب اعمال آنها را دارد، و تارک که مایه هلاک امتی شود شریک گناه هلاک‌کننده آنها باشد، حقشناسی برادران، دوستی با خدای رحمانست و بزرگ کند تقرب به ملک دیان را و ترک ادای آنها دشمنی خدا و کم‌اعتباری نزد کریم منان را بار آورد.

(1) 26- اختصاص: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که مسلمان را بر مسلمان شش حق است:

سلام در برخورد با او، و عافیت گفتن نزد عطسه او، و عیادت در بیماری او، و پذیرش دعوت او، و حضور در وفات او، و دوست دارد برایش هر چه برای خودش دوست دارد و در پشت سر خیرخواه او باشد.

(2) 27- همان: به روایتی از امام رضا علیه السلام که فرمود: ای عبد العظیم سلام مرا به دوستانم برسان و بگو به آنان که شیطان را بر خود راه ندهند و فرمانشان بده بر راستی در حدیث، و پرداخت سپرده و بگو ترک کنند جدال را و خاموش باشند از آنچه سودیشان ندارد، و بهم رو آورند و با هم دیدار کنند که مایه نزدیکی بمن است، و همدیگر را تکه پاره نکنند که من سوگند خوردم با خود هر که چنین کند و یکی از دوستانم را بخشم آورد دعا کنم تا خدا او را در دنیا بسختی عذاب کند و در دیگر سرا از زیانکاران باشد، و به آنها بفهمان که خدا نیکان را آمرزد و از بدکارانشان درگذرد جز آنکه برایم شریکی آورد (یعنی در امامت) یا بیازارد یکی از دوستانم را، یا بدی او را در دل گیرد که خدا او را نیامرزد، تا برگردد و اگر برگشت که خوب و گر نه ایمان را از دلش برکند، و از ولایت من بدر شود، و بهره‌ای از ولایت ما ندارد و پناه بخدا از این وضع.

(3) 28- کتاب قضاء حقوق از صوری: امیر مؤمنان در سفارش خود برفاعه بن شداد بجلی قاضی اهواز در نامه‌ای که به او فرستاد فرمود: تا توانی با مؤمن سازش کن که پشتیبان او خداست و خودش نزد خدا ارجمند است، و ثواب از خدا دارد، و ستمکارش خصم خداست، و تو خصم او مباش.

(4) و رسول خدا ﷺ فرمود: مؤمن و اندارد که برادرش از او خواهش کند با اینکه نیازش را میداند.

(5) و فرمود ﷺ: خطاب به مؤمنان: همدگر را دیدار کنید و با هم مهربان باشید و بهم ببخشید، و چون منافق نباشید که بگوید و عمل نکند و به سندش از جعفر بن محمد عاصمی که گفت با گروهی از یاران بحج رفتم و وارد مدینه شدم و یک جایی را برایم انتخاب کردند که منزل کنیم و امام هفتم پیشواز ما آمد و به دنبالش خوراکی بود، و میان نخلها نشستیم و آن حضرت هم آمد و نشست و طشت و اشنان (گرد دستشویی) آورد و دو دست خود را شست و طشت را از سمت راستش گرداند تا نفر آخر ماها و آنگاه بازگرداند از سمت چپش تا به آخر ما رسید، سپس (1) خوراک را پیش آورد و با نمک شروع کرد و سپس فرمود: بسم الله بخورید و دوم لقمه‌اش از سرکه بود، و پس از آن یک شانه بریان آورده فرمود:

بخورید بسم الله این خوراکيست که خوش میداشت رسول خدا ﷺ سپس آبگوشت با مزه سرکه آورد و فرمود: بخورید بسم الله که خوراکی است که امیر مؤمنان علیه السلام دوست داشت، سپس گوشتی که بادنجان در آن سرخ شده بود آورد و فرمود: بخورید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این خوراک را حسن علیه السلام دوست میداشت، سپس ترید ماست آورد و فرمود: بخورید بسم الله این خوراک

را حسین علیه السلام دوست میداشت و خوردیم، و آنگاه دنده‌ها سرد شده آورد و فرمود:

بخورید این خوراک را علی بن الحسین علیه السلام دوست میداشت سپس پنیر با خوشبوکننده آورد و فرمود: بخورید، بسم الله این خوراکی است که ابو عبد الله علیه السلام خوش میداشت سپس حلواء آورد و فرمود: بخورید این خوراکی است که خوش دارم، و سفره را برداشتند.

یکی از ما رفت تا آنچه زیر سفره ریخته بود برچیند آن حضرت فرمود: دست باز دار، این کار در خانه وزیر سقف میبشد، ما در اینجا زیر آسمان آن سهم پرنده‌ها و بهائم است، سپس خلال آوردند و فرمودند حق خلال کردن اینست که زیانت را در دهانت به چرخانی و آنچه پذیرا شد فرو دهی و آنچه بجا ماند خلال کنی، و طشت آوردندش و آغاز کرد به اول کسی که سمت چپش بود تا بدان برگشت و شست و سپس شست هر که در سمت راستش بود تا پایان.

سپس فرمود: ای عاصم شما در صله و همراهی با هم چگونه باشید؟ گفتم: بهتر از هر کس، فرمود: آیا کسی از شماها به دکان برادرش یا خانه او میرود در وقت تنگی دست خود و کیسه پول او را در می‌آورد و هر چه نیاز دارد بردارد و کسی جلوش را نگیرد و کارش را زشت شمارد؟ گفت: نه، فرمود: پس شما آن طور که من دوست دارم با هم صله ندارید گویم این به روایت دیگری در باب کلیات آداب خوردن گذشته.

(2) و از همان کتاب به سندش که امام ششم به مفضل فرمود: ای مفضل چگونه است وضع شیعه در میان شماها گفتم: قربانت چه بسیار خوب به هم صله کنند و به هم نیکی کنند، فرمود: یکی از شماها نزد برادرش میرود و دست

در کیسه او میکند و هر چه نیاز دارد بر میدارد و او تو رویش نمیایستد و درد بدل نمیشود؟ گوید: گفتم: نه بخدا به این وضع نیستند، فرمود: بخدا اگر چنین بودند و همه شیعه جعفر بن محمد بر سر ران گوسفندی فراهم میشدند جواب همه را میداد (یعنی تا این اندازه برکت می‌افتد).

(3) و به سندش از امام صادق علیه السلام ، فرمود: خدا عبادتی نشده بهتر از اداء حق مؤمن، (4) و فرمود: راستی برای خدای تعالی حرمتها است: حرمت قرآن، حرمت رسول الله، حرمت بیت

المقدس و حرمت مؤمن.

(1) و به سندش از عبد المؤمن انصاری که گفت: نزد امام کاظم علیه السلام رفتم و محمد بن عبد الله بن محمد جعفری نزد آن حضرت بود و من بوی لبخند زدم، حضرتش فرمود: دوستش داری؟

گفتم: آری و دوستش ندارم جز بخاطر شما، فرمود: او برادر مؤمن تو است، برادر مادری و پدری، ملعونست کسی که با برادرش دغلی کند، ملعون است کسی که خیرخواه برادرش نباشد، ملعونست آنکه در بروی برادرش بیند، و ملعونست آنکه غیبت کند برادر خود را.

(2) و به سندش که پرسش شد امام رضا علیه السلام از حق مؤمن بر مؤمن؟ فرمود: از حق مؤمن بر مؤمن است که از دل دوستش بدارد، و با مالش با او همراهی کند، و یار او باشد در برابر ستمکارش و اگر غنیمتی به مسلمانان رسد و او غائب باشد سهمش را بستاند، و چون بمیرد سر گورش برود، و ستمش نکند و با او دغلی نکند و به او خیانت نکند، و او را وانگذارد و غیبتش نکند، و دروغگویش نشمارد و به او اف نگوید، و اگر گفت دوستی آنها از هم ببرد و اگر به او گفت تو دشمن منی یک دگر را کافر شمردند، و اگر به او تهمت زد ایمان

در دلش آب شود و نابود گردد چنانچه نمک در آب نابود گردد و هر که مؤمنی را خوراک دهد بهتر است از آزاد کردن یک بنده، و هر که مؤمن تشنه‌ای را سیراب کند خدایش از شراب سر به مهر بهشت سیراب کند، و هر که مؤمن برهنه‌ای بپوشاند خدایش از سندش و دیبای بهشت بپوشاند و هر که به مؤمن وامی دهد برای خدا عز و جل بجای صدقه محسوب است تا آن را بوی پردازد و هر که گره از کار مؤمنی در دنیا بگشاید خدا گره گرفتاری آخرتش بگشاید.

هر که از مؤمن حاجتی برآورد بهتر است از اینکه روزه دارد و در مسجد الحرام معتکف شود، و همانا که مؤمن چون ساق تن جامعه است (که جامعه بوجود او استوار است مترجم) و راستی که امام باقر علیه السلام فرمود: او در روی کعبه، سپاس خدا را که تو را ارجمند و شریف و بزرگوار ساخته و پناهگاه مردم نموده و وسیله امنیت، و بخدا که حرمت مؤمن بزرگتر از حرمت تو است.

مردی از اهل جبل بآن حضرت وارد شد و بر او سلام داد و هنگام بدرود بآن حضرت گفت بمن سفارشی کن و آن حضرت فرمود: سفارشت کنم به تقوی در برابر خدا، و به نیکی کردن برادر مؤمنت پس دوست بدار برایش هر چه برای خود دوست داری و اگر از تو خواست به او بده، و اگر خودداری کرد به او پیشنهاد کن، از او تنگدل مباش که از تو تنگدل نیست و بازوی او باش و اگر از تو دلخور شد از او جدا مشو تا دلش را بدست آری و کینه‌اش بدر آری، و اگر غایب شد در غیبتش او را بپا و اگر حاضر است به او بچسب و پشتش باش و دیدارش کن و ارجمندش دار

و به او مهر ورز که او از تو است و تو از او، و افطار دادنت به برادر مؤمنت و شاد کردن او بهتر است از روزه داشتن و ثواب بالاتری دارد.

(1) 29- نوادر راوندی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: مؤمن آئینه برادر مؤمن است، خیرخواه او باشد چون از او غایب گردد و چون حاضر او باشد بزدايد از او هر چه را بد دارد و در مجلس جا برایش باز کند.

(2) 30- من گویم به نقل از خط شیخ شهید ﷺ باین صورت یافتیم، به سندی تا امام ششم ﷺ که فرمود: نه، بخدا مؤمن نباشد کسی تا چون پیکر برادر مؤمن خود باشد که اگر رگی دردمند شد به ضربتی همه رگها بدنبال او باشند (3) و از آن حضرت است ﷺ که فرمود: هر چیزی را بجیزی آسایش باشد، و مؤمن را به برادر مؤمن خود آسایش چنانچه پرنده را به همگنانش، (4) و از امام باقر ﷺ است که فرمود: مؤمنان در نیکی به هم و مهر به هم و دلسوزی به هم چون یک پیکرند که چون دردی دارد همه اعضاء او بیخواب شوند و تب کنند.

(5) (و بدنبال روایت معلی بن خنیس است در پرسش از حقوق مؤمن که ترجمه آن در شماره 12 گذشت مترجم) تا گوید فرمود: دوست دار برای برادر مسلمانان آنچه برای خود دوست داری، و چون نیازمندی از او بخواه و چون از تو خواست به او بده، و از خیر او تنگدل مشو که برای تو تنگدل نشود، پشت او باش که او هم پشتیبان تو است در غیبتش او را بپا اگر حاضر است دیدنش کن و والایش شمار و ارجمندش دارد که او از تو و تو از او باشی و اگر از تو گله دارد از او جدا مشو تا کینه‌اش را بدر آری، و اگر خیری به او رسید خدا عز و جل را سپاس گو و اگر گرفتار شد به او بده و از او در خور و به او یاری کن.

(6) مضر بن قاموس گفت که: به امام هفتم گفتم بمن خبر رسیده که از پدرت حسین که یکی از برای حاجتی نزد او آمد و به او گفتند آن حضرت معتکف است: و او بنزد امام حسن ﷺ رفت و این را به او گفت و آن حضرت فرمود:

ندانست که راه رفتن برای انجام حاجت مؤمن تا برآوردنش بهتر است از اعتکاف دو ماه پیایی در مسجد الحرام با روزه آن سپس امام هفتم علیه السلام فرمود: و از اعتکاف در همه روزگار.

(7) 31- امالی صدوق: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مسلمان را بر مسلمان شش خصلت خوب است: سلام در برخورد با او، پذیرش از دعوت او، عافیت باش گفتن در عطسه او، و عیادت در بیماریش، و حضور بر سر مرده اش، و اینکه بخواهد برایش هر چه برای خود می خواهد.

(8) 32- همان به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (بهمان مضمون 31 و در آخرش افزوده) و بد دارد برایش آنچه برای خود بد دارد در پشت سر او که غایب است.

(1) 33- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: هر که همراه مؤمنی شود تا چهل گام خدا روز قیامت حال او را از وی پرسد.

(2) 34- همان: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: هر که همسفر مؤمن باشد و در راه از او جلو بیفتد تا چشم ریش نباشد بخونش کشیده و بکشتن او کمک کرده (در صورتی که بواسطه تنها گذاشتن وی به او آسیبی رسد مترجم).

(3) 35- کنز کراچکی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود ملعونست ملعون مردیکه برادرش به او پیشنهاد صلح کند و با او صلح نکند.

(4) 36- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که از آنها بری نشود جز به ادای آنها یا گذشت حق دار: از لغزشش درگذرد، به اشکش رحم آورد، عورتش را بیوشاند (یعنی هر عیبی را) و لغزش او را ببخشد و عذرش را بپذیرد، و در غیبتش از او دفاع کند، و پیوسته اندرزش دهد، و دوستی او را حفظ کند، و آنچه بر عهده گرفته رعایت

کند، و در بیماریش عیادتش کند، و بر سر مرده‌اش حضور یابد، و دعوتش را بپذیرد، و هدیه‌اش را قبول کند و صله‌اش را عوض دهد، و نعمتش را قدردانی کند، و خوب یاریش کند، و همسرش را نگهداری کند، و حاجتش را برآورد و درخواستش را به انجام رساند، عطسه‌اش را خیر باشد گوید، و گمشده‌اش رهنمائی کند، و سلامش را جواب دهد و خوش به او گوید و انعامش را (بدیگری) برآورده کند، و سوگندش را به او کند، و دوستش را دوست بدارد و با او دشمنی نکند و یاریش کند چه ظالم باشد و چه مظلوم یاری او در ستمکاریش اینکه او را از ستمش برگرداند، و در مظلومی او اینکه کمکش کند حقش را بستاند، و او را تسلیم دشمن نکند، و واگذارش نکند بترک یاری او و دوست بدارد برایش هر خیری که برای خود دوست دارد و بد دارد برایش هر بدی که برای خود بد دارد.

سپس فرمود: (علی علیه السلام) که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود یکی از شماها از حق برادرش چیزی کم گذارد و روز قیامت از او مطالبه شود و بر له و علیه او حکم صادر گردد.

(5) 37- همان: به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اعمال مردم در هر هفته دو بار عرضه شوند، روز دوشنبه و روز پنجشنبه و برای هر بنده مؤمنی آمرزش دارند جز کسی که با برادر دینی خود بددلی دارد، و گویند آن دورا رها کنید تا وقتی با هم صلح و سازش کنند.

(6) 38- عده الداعی از آنها علیهم السلام : فرمود: حقیقت ایمان بنده خدا کامل نشود تا دوست دارد برادر مؤمن خود را و از آنها است علیهم السلام که شیعه ما دوستان یک دیگرند و بخشنده‌های بهم بخاطر ما.

(1) و عبد المؤمن انصاری گفته نزد امام کاظم علیه السلام رفتم و محمد بن عبد الله بن محمد جعفری خدمتش بود و من روی وی لبخند زدم و آن حضرت فرمود: دوستش داری؟ گفتم آری و دوستش ندارم جز بخاطر شما، فرمود: او برادر تو است، مؤمن برادر پدر مادری مؤمنست ملعونست ملعون کسی که برادرش را متهم سازد، ملعونست ملعون کسی که با برادرش دغلی کند، ملعونست ملعون کسی که خیرخواه برادرش نباشد، ملعونست ملعون کسی که خودخواه باشد بر ضرر برادرش ملعونست ملعون کسی که خود را نهان دارد از برادرش، ملعونست کسی که غیبت و بدگوئی کند از برادرش.

(2) و از پیغمبر است صلی الله علیه و آله که محکمترین دستگیره‌های ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست.

(3) و امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی بچیزی آسایش دارد و مؤمن به برادر مؤمنش آساید چنانچه پرنده بهمگنان خود، آیا آن را ندیدی و فرمود: مؤمن برادر مؤمنست، چشم او است آئینه او است، و رهنمای او است، خیانتش نکند، گولش نزند، ستمش نکند، و دروغگویش نشمارد و او را غیبت نکند.

(4) 39- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: حق مؤمن بر برادر مؤمنش اینست که سیر کند گرسنگی او را، و بپوشاند عورتش را، و بگشاید گره اندوهش را، و بپردازد وارش را، و چون بمیرد جاگیر او شود در خاندان و فرزندش.

(5) بیان: ... بپوشاند عورتش، و آن هر آنچه باشد که پیدا بودنش شرم‌آور است و واجب از آن برای مرد همان پیش و پس است و برای زن همه تن جز آنچه برکنار شده، و کنیز هم چون آزاد است مگر در باره سرش ولی در اینجا مقصود اعم از آنست و آن پوشش متعارفی است که اهل آن باشد و عادت

همگنان او است (6) و در روایتی چون قول آن حضرت (عورت مؤمن بر مؤمن حرام است) تفسیر شده به عیوب، و در اینجا هم احتمال بعیدی دارد.

"پرداخت وام" فراگیر زندگی و پس از مرگ است ...

(7) 40- کافی: به سندش تا معلی بن خنیس که گفتیم به امام ششم علیه السلام حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود: هفت حق لازم که هر کدام بر او واجبند و اگر یکی را هم نادیده گیرد از ولایت و طاعت خدا بدر شود، و خدا را از او بهره بندگی نباشد، گفتم، قربانت آنها چیستند فرمود: ای معلی من بر تو نگرانم میترسم نادیده گیری و منظور نداری بدانی و بکار نبندی، گفتم: لا قوه الا بالله. فرمود: کمترین آنها اینکه بخواهی برایش هر چه برای خود خواهی و بد داری برایش هر چه برای خود بد داری.

(1) و حق دوم اینکه کناره کنی از خشم او و دنبال رضایش باشی و فرمانش را ببری.

حق سوم: اینکه با جان و مال و زبان و دست و پایت به او کمک کنی.
حق چهارم: اینکه چشم او باشی، رهنمای او باشی و آئینه‌ای نمودار او باشی.
حق پنجم اینکه سیر نباشی و او گرسنه، و سیراب نباشی و او تشنه و تن پوشیده نباشی و او برهنه.

حق ششم اینکه اگر خدمت‌کار داری و او ندارد باید خدمت‌کارت را بفرستی تا جامه‌اش را بشوید و خوراکش را بسازد و بسترش را بگسترده.

حق هفتم: اینکه سوگندش انجام دهی، و دعوتش بپذیری، و بیمار شد عیادتش کنی و بر سر مرده او حاضر شوی و چون بدانی نیازی دارد به انجام آن پیشدستی کنی و او را وانداری تا آن را از تو خواهش کند ولی زود پیشدستی

کن، و چون چنین کردی ولایت خود را به ولایت او وابستی و ولایت او را به ولایت خودت.

(2) روشنگری: واجبند به معنی استحباب اکید زیرا گمان ندارم کسی بیشتر آنچه ذکر شده واجب داند، با اینکه حرجی سخت را دامنگیر باشند، ولایت خدا یعنی محبت یا نصرت او سبحانه، در نهاییه گوید ولایت به فتح واو در نسب و نصرت و آزادکننده آید و با کسره آن در امارت و رابطه آزاد شده و موالات وابستگی بقومی باشد (و از قاموس هم نزدیک به همین تفسیر را با برخی مشتقات آورده).

(قوله و نباشد برای خدا در او بهره) یعنی هیچ عملش بخدا نرسد و آن را نپذیرد یا اینکه از سعادتمندانی نیست که حزب الله‌اند بلکه از اشقیاء است که حزب شیطانند، و اینها همه مبالغه است و مقصود اینست که بنده خالص خدا نیست، و ظاهر اینکه این حقوق نسبت به مؤمنان کامل مقرر است یا برادری که او را در راه خدا به برادری خود انتخاب کرده، و گر نه رعایت همه این حقوق برای همه شیعیان حرجی است بزرگ بلکه نشدنی جز اینکه گفته شود مقید به امکانات بر وجه آسان که زیانی بحال او نداشته باشد، و به هر حال امریست بزرگ و عمل بدان دشوار و فرمانبری از آن سخت جز بتایید خدا سبحانه.

قوله "من بتو نگرانم" یعنی میترسم که عمل نکنی یا به تو مهربانم و آنها را به تو نگویم که مبدا آنها را نادیده بگیری و حفظ نکنی و فراموش کنی، یا روایت نکنی و عمل نکنی، و به هر تقدیر دلالت دارد که جاهل معذور است، و در آن شکی نیست اگر راه دانستن ندارد، ولی اشکال اینست که چگونه یاد ندادن به او و کندی در آموختن او توجیه می‌شود و گر چه مانند

(1) آن در باره ترک بیان وجوب غسل در احتلام زنها نیز آمده، و نهی شده از تعلیم این حکم به آنها تا آن را دست‌آویز خود نسازند (در غسل برای زنا) با اینکه ظاهر بیشتر آیات و اخبار دلالت دارند بر وجوب تعلیم و هدایت و ارشاد گمراه و نادان بویژه در باره ائمه علیهم‌السلام در صورتی که ترس و تقیه هم در میان نباشد که ظاهر مقام این حدیث است، و البته که خدای تعالی فرموده: (159): راستی آنان که کتمان کنند آنچه را از بین و هدایت فرو فرستادیم که آن را برای مردم در کتاب روشن کردیم هم آنانند که خدا لعنتشان کند و همه لعن‌کننده‌ها و نمونه آن بسیار است.

و میتوان دو جواب داد یکم اینکه غرض امام از خودداری از بیان این نبوده که از آن درگذرد بلکه برای تشنه کردن طرف بوده به گوش دادن و بزرگ شمردن مطلب و اینکه کار سختی است و می‌ترسم بکار نبندی و کیفر بینی و نفرمود که من آن را به تو نمیگویم بدین جهت و نفرمود که تا ندانی معذوری بلکه مطلب را چند باره مورد تاکید قرار داد تا او را بهتر وادار بعمل کند چنان که اگر امیر خواهد یکی از غلامان و خدمتکارانش را بکار سختی فرمان دهد پیش از صدور فرمان به او گوید: می‌خواهم فرمان دشوار و بزرگی به تو دهم و می‌ترسم که بکار نبندی که دشوار است و غرضش ذکر نکردن آن نیست بلکه تاکید در بکار بستن آنست.

دوم اینکه این بیان امام مؤید آنست که این امور مستحبند نه واجب، و وجوب بیان همه مستحبات برای مردم خصوص کسی که بیم آنست بدان عمل نکند معلوم نیست بویژه اگر امام آن را به برخی مردم گوید و مایه شیوع حکم و روایت آن گردد، و میان مردم متروک نماند و بسا که نگفتن آن در صورتی که آن را سبک شمارند بهتر باشد و بحال شنونده اصلح باشد، زیرا ترک مستحب

نشینده بهتر است از شنیدن آن و بی‌اعتنائی بدان، و این دو وجه که بخاطر رسید هر دو خوبند و شاید یکی روشنتر و بهتر و محکم‌تر باشد.

(2) و اینکه راوی گفت: لا قوه الا بالله، اظهار ناتوانی از طاعت خداوند است چنانچه شایدش و درخواست توفیق از حضرت او است در ضمن.

اجتناب از خشم برادر در جز امری که مایه سخط باشد چنانچه طلب رضای او هم بدان مقید است و هم اطاعت امر او و عدم ذکر این قید مؤید آنست که مقصود از برادر برادر کامل و صالح است که از ارتکاب غیر رضای خدا غالباً بدور است کمک با جان تلاش بدنی است در نیازهای او با مال بهمراهی و ایثار و انفاق و پرداخت وام و مانند آنها پیش از درخواست و پس از آن و نخست بهتر است، و کمک با زبان بوساطت میان مردم و بدرگاه خدا و بدعا و جلوگیری از غیبت او ستایش او در مجالس و ارشاد او بمصالح دین و دنیا و هدایت و تعلیم او.

(1) (و پس از تفسیر برخی الفاظ حدیث گوید) ابرار قسم و سوگند اینست که اگر او را قسم داد برای کاری انجامش دهد یا بر خبری که قسم خورد بخدا تصدیقش کند.

تا گوید مشهور میان اصحاب اینست که مستحب است بکار بستن چیزی که دیگر وی را بدان قسم دهد در صورتی که کار مباحی باشد و استحباب آن مؤکد است ولی در مخالفتش کفاره بر طرفین نیست (2) و در روایت مرسله ابن سنانست از امام چهارم علیه السلام که هر گاه کسی برادرش برای انجام کاری قسم داد و او عمل نکرد بر قسم دهنده کفاره یمین باشد، و این قول برخی عامه است و شیخ این حدیث را حمل بر استحباب کرده است و بقولی معنی ابرار قسم

اینست که عمل کند به وعده‌ای که از طرف او به دیگران داده برای انجام حاجتی و برایش بدان وفا کند و این توجیه به روشنی سست است.

صله کردی ولایت را بولایت او" یعنی دوستی خود را بدوستی او پیوستی و بر عکس دوستی میان شما پا برجا شده و تو وسیله آن شدی یا به مقتضای ولایتی که مؤمنان بهم دارند عمل کردی که خدای تعالی فرموده:

(71: برائۀ) مردان مؤمن و زنان با ایمان اولیاء یک دیگرند" و بسا که مقصود از ولایتشان دوستداری آنها با ائمه علیهم السلام باشد یعنی برادری خود را که از جهت ولایت با ائمه است محکم کردی، و در روایت خصال است که صله کردی ولایت خود را به ولایت او و ولایت او را به ولایت خدا عز و جل.

(3) 41- کافی: به سندش تا عبد الاعلی بن اعین که اصحاب ما به امام ششم علیه السلام نامه‌ای نوشتند و چیزها پرسیدند و بمن فرمودند تا از وی بپرسم حق مسلمان را بر برادرش و پرسیدم و به من جواب نداد و چون آمدم تا وداعش کنم گفتم از تو پرسشی کردم و جوابم ندادی فرمود:

راستش میترسم کافر شوید، از سخت واجبات خدا بر خلقش سه تا است انصاف دادن کسی از طرف خود تا آنکه نپسندد برای برادرش از طرف خود جز آنچه بپسندد برای خودش از طرف او ما و همراهی کردن با برادر در مال، و یاد خدا در هر حال نه بصرف گفتن سبحان الله و الحمد لله بلکه وقتی به حرام خدا برخورد و یاد او کند و آن را وانهد و ترک کند.

روشنگری "بمن جواب نداد" دلالت دارد بر جواز پس انداختن بیان حکم از وقت پرسیدن برای مصلحتی چون مصلحتی که ما در وجه اول توضیح روایت گذشته بیان کردیم، و بعلاوه میتوان گفت: چون در اینجا پرسش صادر از اهل

کوفه بوده و جواب پس از رفتن پیام‌آور به آنها میرسیده از وقت پرسش هم پس نیافتاده.

"کافر شوید" بقولی یعنی دانسته مخالفت کنید و این یک معنی کفر است و من گویم:

..(1) شاید مقصود از آن شک در حکم یا در باره ما باشد برای دشواری و گرانی حکم، یا اینکه آن را خوار شمارید که خود در معرض کفر است یا خود کفر است به یک معنا و مؤید وجه دوم گذشته است و اما دنبال خبر ماندش به چند سند در باب انصاف و عدل (از کافی) گذشته "یاد خدا در هر حال" گرچه از حقوق مردمی نیست ولی در ضمن بیان شده پس از ذکر دو حق مؤمن چون که حق خدا عظیم است و بسا اشاره است به اینکه حق مؤمن هم از حقوق خدا است با اینکه یاد خدا در هر حال مؤید ادای حق مؤمن هم هست.

(2) 42- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: خدا عبادتی نشده بهتر از ادای حق مؤمن بیان: گویا ادای حق امامان هم در حقوق مؤمنان وارد است زیرا که آنان علیهم السلام برتر مؤمنانند و کاملتر آنان بلکه مؤمنان بحق همانها باشند.

(3) 43- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود حق مسلمان بر مسلمان اینست که سیر نباشد و برادرش گرسنه، و سیراب نباشد و برادرش تشنه، و پوشیده نباشد و برادرش برهنه پس چه اندازه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش و فرمود بخواه برای برادر مسلمانان هر چه برای خود خواهی، و اگر نیاز داری از او بخواه، و اگر از تو خواست به او بده و خیری را از او تنگ مگیر و او هم از تو تنگ نگیرد، پشت او باش که او هم پشت تو است، چون غایب شود او را در غیبت او واپا، و چون حاضر باشد دیدنش کن و والایش شمر و ارجمندش دار که او از تو است و تو از او اگر از تو گله دارد از او جدا مشو تا

دلش را بدست آری، و اگر خیری به او رسد تو خدا را سپاس کن، و اگر گرفتار شود کمکش کن، و اگر در کیدی گرفتار است به او کمک کن، و چون کسی به برادرش اف گوید و اظهار نفرت کند دوستی میان آنها از هم ببرد، و چون به او گوید: تو دشمن منی یکیشان کافر باشد، و چون به او تهمت زند ایمان در دلش نابود گردد چنانچه آب در نمک.

راوی گفت: بمن رسیده که فرمود ﷺ راستی نور مؤمن بدرخشد برای اهل آسمان چنانی که اختران آسمان بدرخشند برای اهل زمین، و فرمود: بر راستی مؤمن دوست خداست کمکش کند و برایش بسازد، و جز حق برایش نگوید، و از جز او نترسد.

(4) روشنگری: ... و اگر نیاز داری از او بخواه" دلالت دارد که سؤال از برادر مسلمان بدی ندارد، و وام و بخشش را شامل شود" و خیری از او تنگ مگیر" یعنی خیری که به او رسد تو را دلتنگ نکند و بقولی یعنی خیری را از پس مینداز و معنی یکم بهتر است (و بیاناتی ادبی و لغوی در باره این جمله دارد که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد مترجم).

" چون غیبت" به مسافرت یا به هر طوری او را واپا در باره مال و خاندان و آبرویش.

(1)" او از تو است و تو از او" یعنی از یک سرشتید یا بمعنی همراهی کامل در روش و مذهب و شیوه است چنانچه از تفسیر قول پیغمبر ﷺ در باره علی ﷺ گفتند که: علی از من است و من از علی، و در نهاییه در شرح حدیث هر که دغلی کند، از ما نباشد گفته: یعنی بروش و مذهب ما نباشد و بسنت ما دست نینداخته.

"تا دلش بدست آری" یعنی کینه و خشمش را خرد خرده با لطف از دلش بدر آری ...

(2) و در نسخه‌ای (سمیخته) است یعنی تا طلب کرم و بخشش از او کنی و بسا که تصحیف است از نسخه یکم، بدلیل نسخه چند کتاب (که نام برده) "و چون در معرض کید باشد" از طرف کسی و خواهد به او زیانی رساند در دفاع به او کمک کن، و او را بوی وامگذار تا گوید و بقولی یعنی اگر چاره جوید در دفع بلاء از خودش بوجه مؤثری کمکش کن، و دور باشد، و در مجالس صدوق است که: و اگر گرفتار شد به او کمک کن و چاره بجو، و علی بن ابراهیم در تفسیرش به سندی از امام ششم آورده که فرموده: خدا فرض کرده تحمل را در قرآن، گفتم: قربانت تحمل چیست؟

فرمود: اینکه روی و آبرویت گسترده‌تر باشد از روی و آبروی برادرت و برای او چاره‌جویی کنی و اینست تفسیر قول خدا (114 سوره النسا) خیری نیست در بسیاری نجواشان الخ و در کتاب مؤمن است که اگر گرفتار شد به او بده و از او تحمل کن و کمکش کن.

"یکیشان کافر باشد" زیرا اگر راست گوید طرف خطاب او بواسطه دشمنی با برادر مؤمن از ایمان بدر است و اگر دروغ گوید گوینده که تهمت به برادرش زده بدر باشد، و این یکی از معانی کفر است در برابر ایمان کامل چنانچه شرحش گذشت و باز هم بیاید ان شاء الله در نهاییه گفته در حدیث است: هر که به برادرش گوید: ای کافر کفر باریکی از آن دو باشد زیرا اگر راست گفته که طرف او کافر است و اگر دروغ گفته خودش کافر شده که برادر مسلمانش را تکفیر کرده و کفر دو صنف است کفر به اصل ایمان که ضد آنست و دیگری کفر به فرعی از فروع ایمان که از اصل ایمان بدر نشود و بقولی کفر چهار جور

است: کفر انکار که اصلاً خدا را نشناسد و به او اقرار نکند، و کفر جحود مانند کفر شیطان که خدا را بدل شناسد و به زبان انکار کند، و کفر عناد که خدا را بدل شناسد و به زبان هم اقرار کند ولی از روی حسد و تجاوز دین او را نپذیرد چون کفر ابی جهل و همگنائش و کفر نفاق و آن اقرار به زبانست و انکار بدل هروی گوید از از هری پرسیدند کسی میگوید قرآن مخلوق است او را کافر نامی؟ پاسخ داد آنچه گوید کفر است باز پرسیدند تا سه بار و همان را پاسخ داد و سپس گفت در پایان: بسا که مسلمان سخن کفری گوید.

(3) و از آنست حدیث ابن عباس که به او گفتند (آیه 44- المائدة) هر که حکم نکند بدان چه

خدا نازل کرده آنان همان کافراند" (1) در پاسخ گفت آنها کافرند ولی نه چون کسی که کافر است به خدا و روز جزا.

(2) و از آنست حدیث دیگر که قبیله اوس و خزرج بیاد آوردند آن دشمنی که در دوران جاهلیت با هم داشتند و بهم شوریدند با شمشیر آخته و خدا باره آنها فرو فرستاد (109 آل عمران) چگونه کافر شوید با اینکه بر شما آیات خدا خوانده می شود و رسول خدا ﷺ در میان شماها است" و این کفر بخدا عز و جل نبود ولی به معنی سرپوش نهادن بر الفت و دوستی بود که بواسطه اسلام در میان آنها بود.

(3) و از آنست حدیث ابن مسعود که چون کسی بدیگری گوید: تو دشمن منی یکی از آن دو باسلام کافر شده، مقصود ناسپاسی نعمت اسلام است زیرا خدای تعالی دلهاشان را با هم الفت داده و بنعمت او برادر شدند و هر که این نعمت را نشناسد ناسپاسی کرده.

(4) و از آنست حدیث که: هر که نکشد مارها را از ترس آتش البته که کافر شده یعنی کفران نعمت کرده است.

(5) و از آنست حدیث که: پس دیدم بیشتر اهلش را زنها برای کفر آنها، گفته شد: آیا به خدا کافرند؟ فرمود نه، ولی به احسان ناسپاسند و به عشیره ناسپاسند یعنی احسان شوهران خود را ناسپاسند.

(6) و حدیث دیگر که: دشنام به مسلمان فسق و نابکاریست و جنگ با او کفر است، و هر که از پدرش روگرداند کافر شده باشد و هر که تیراندازی را وانهد کافر شده که آن نعمتی باشد، و احادیث بدین مضمون بسیار است و اصل کفر در معنای خود پوشیدن چیزیست که دارای اوست.

و در معنی انماث گفته: یعنی چیزی را در آب فرو کند و به این معنا است حدیث علی علیه السلام که: بارخدا یا نهفته ساز دلهاشان را چنانچه نهفته شود نمک در آب، تا گوید ولی خدا یعنی دوست دار او یا کسی که دوستش دارد یا یاور دین خدا.

تا گوید و به این معنا است (157: البقره) خداست دوست کسانی که گرویدند" و ولی به معنی مطیع هم آمده و به مؤمن گویند ولی الله (یعنی فرمانبر خدا) پایان سخن نهاییه.

"و کمک کند او را" یعنی خدا کمک به مؤمن و بسازد برایش یعنی مهماتش را کفایت کند و مؤمن بر خدا نگوید جز آنکه بداند حق است و از جز خدا ترسد یا مقصود اینست که مؤمن کمک کند بدین خدا و به دوستانش و برای خدا کار کند و اعمالش خاص او باشد ...

(7) 44- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: از حق مسلمان بر برادر مسلمانش اینکه چون به او برخورد سلامش کند و او را در بیماریش عیادت کند، و در غیبت او خیرخواه او باشد

(1) و چون عطسه زند به او عافیت باش گوید، و بپذیرد از او چون دعوتش کند، و بدنبال جنازه‌اش باشد چون بمیرد.

بیان (شرحی از کتب لغت در معنی تسمیت عطسه‌کننده آورده که در ضمن تفسیر به دعای خیر شده و به تفسیر از نهاییه دعا برای اینکه ژست خوبی یا بد چون عطسه ژست او را زشت کرده و بقولی دعا برای پایداری بطاعت خداست و تفسیر آن به (عافیت باشد) شامل همه این معانی می‌شود مترجم).

(2) و پذیرش دعوت: در دعوت مهمانی یا هر چه چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر به پاچه‌ای دعوت شوم بپذیرم، یا مقصود اینست که چون او بخواند پاسخ دهد.

(3) 45- کافی: به سندش تا ابی مامون حارثی که به امام ششم علیه السلام گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: راستش از حق مؤمن بر مؤمن است که از دل او را دوست دارد، و در مال با او همراهی کند و جانشین او باشد در خاندانش، و یار او در برابر ستمکارش، و اگر حقی دارد در بیت المال و او غائب است بهره او را بستاند برایش، و چون بمیرد سرگورش برود، و خود به او ستم نکند و به او دغلی نکند، و خیانتش نکند، و او را وانگذارد و دروغگویش نشمارد و به او اف نگوید، و اگر به او اف گوید دوستی آنها ببرد و اگر به او گوید: تو دشمن منی یکیشان کافر گردد، و اگر او را متهم کند نابود شود ایمان در دلش چنانچه نمک در آب نابود شود.

بیان: جانشینی در خاندان: برعایت و بازجوئی حال آنها و انجام نیازهایشان در صورتی که غایب شود یا بمیرد ...

(4) 46- کافی: به سندش تا ابان بن تغلب که گفت: من به همراه امام ششم علیه السلام طواف میکردم که یکی از یاران ما جلوم درآمد و به اشاره از من خواست که برای نیازی با او بروم و من نخواستم که امام را وانهم و با او بروم و در میان طواف باز بمن اشاره کرد و آن حضرت او را دید و بمن فرمود: ای ابان تو را میخواهد؟ گفتم: آری فرمود: او کیست؟ گفتم یکی از یاران ماست، فرمود: با تو هم عقیده است؟ گفتم: آری، فرمود: با او برو گفتم طوافم را قطع کنم؟ فرمود: آری گفتم و اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری و من با او رفتم.

و پس از آن نزد آن حضرت رفتم و از او پرسیدم از حق مؤمن بر مؤمن، فرمود: ای ابان آن را وانه و دنبال مکن گفتم: چرا قربانت، فرمود: ای ابان آن را دنبال مکن گفتم چرا قربانت (یعنی دنبال میکنم) و پیوسته از آن حضرت پاسخ خواستم تا فرمود: ای ابان نیمی از آنچه داری به او بده سپس بمن نگاه کرد و دید چه هراسی مرا گرفته و فرمود ای ابان نمی دانی

(1) که خدا عز و جل یاد کرده ایشارگران بر خود را؟ گفتم: چرا قربانت، فرمود: چون نیمی از مالت را به او بدهی به او ایشار نکردی هنوز و همانا با او برابر شدی و جز این نیست که به او ایشار کنی اگر نیم دیگر را هم به او واگذاری.

(2) روشنگری: ... دلالت دارد بر جواز قطع طواف واجب برای انجام حاجت مؤمن چنانچه اصحاب گفتند و با احکامش در کتاب حج بیاید ان شاء الله، و گذشت که سرگرداندن آن حضرت علیه السلام از بیان حقوق برای تاکید و بزرگ نمودن آنست در نظر او و واداشتن بر اداء آنها و سبک نگرفتن آنها است، و

گویا راوی این نکته را میدانسته که با نهی آن حضرت از سؤال دست بر نمیداشته، آنکه مقام والائی داشته و اطاعت آن حضرت را واجب میدانسته هراس او را دید یا شگفت او را و آن حضرت آن را بزدود به اینکه گروهی از انصار در زمان رسول خدا ﷺ مقدم میداشته برادران خود را بر خود در آنچه بی‌اندازه بدان نیازمند بودند و خدا در قرآن آنها را ستود که فرمود (9) سوره الحشر) و مقدم دارند بر خود و گر چه بدان نیاز خاصی دارند تا آنجا که اگر یکیشان دو همسر داشت یکی را طلاق میداد و به دیگری شوهرش میداد.

و ایثار را فرمود باینکه نیم دیگر را هم به او بدهد که افزون از حق واجب مؤمن است که به برادرش ایثار میکند و گویا کمتر درجه ایثار را یادآور کرده یا مقید است باینکه نیازمند به همه آن نیمه بوده است یا مطلق ایثار را تفسیر کرده و گر چه مورد آیه اخص از آنست که مقید به خصاصه شده.

و بدان که آیات و اخبار در اندازه بذل مال و آنچه خوبست تعارض دارند برخی دلالت دارند بر برتری ایثار مانند این آیه و برخی بر برتری میانه‌روی چون قول خدا سبحانه (29 اسری) دستت بگردنت بلند (و هیچ ره) و آن را یکباره مگشا (و همه را بده) تا ملامت زده در مانده نشینی " (3) و چون فرموده پیغمبر ﷺ که بهتر صدقه آنست که روی توانگری باشد، و بسا گفته شود که آن با گونه گونه بودن اشخاص و احوال گونه گونه شود، و آنکه توکلش بر خدا کامل است در نداری و سختی شکایا است ایثار به او شایسته است و هر که چنین نیست چون بیشتر مردم میانه‌روی برای او بهتر است.

(4) و در برخی اخبار است که ایثار مخصوص صدر اسلام بوده که بیشتر ندار بودند و مسلمانها در تنگدستی سپس به آیات اقتصاد و میانه‌روی نسخ شده و این با این خبر منافات ندارد چون کافی است برای رفع استبعاد راوی همین

اندازه که ايثار در يك زمانى مطلوب بوده ولى نيمه كردن هم بيشتر با ميانه‌روى ناجور است مگر تفسير شود به اينكه زيانى بحال صاحب مال نداشته باشد.

(1) و در اينجا اشكال ديگريست و آن اينكه اگر با يك مؤمن مالش را دو نيم كرد و بس كرد حق برادران ديگر را ضايع کرده و اگر آن نيم را هم با مؤمن ديگر نيمه كند و باز هم و باز هم براى خودش چيزى نماند مگر تفسير شود به اينكه نيم مال را به همه برادران تقسيم كند (2) چنانچه روايت است كه امام حسن عليه السلام چند بار مالش را با فقراء نيمه كرد، يا حكم مخصوص است به يك مؤمنى كه با او صيغه برادري خوانده براى خدا چنانچه پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم سلمان را با ابى ذر برادر كرد و مقداد را با عمار و گروهى از اصحاب خود را كه در درجه دو صف همانند بودند بلكه مى‌شود بسيارى از اخبار اين باب را به همين قسم از برادري تفسير كرد و گر چه برخى از آنها دورند از اين تفسير.

(3) 47- كافي: به سندش تا عيسى بن ابى منصور كه گفت من نزد امام ششم عليه السلام بودم به همراه ابن ابى يعفور و عبد الله بن طلحه و آن حضرت آغاز سخن كرد و فرمود: اى ابن ابى يعفور رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: شش خصلتند كه هر كه دارد برابر خدا عز و جل است و سمت راست خداست و او گفت: قربانت آنها چه باشند؟ فرمود: مرد مسلمان نخواهد براى برادرش آنچه براى عزيزترين خاندان نمى‌خواهد و با او در ولايت هم نصيحت باشد.

ابن ابى يعفور گريست و گفت: چگونه با او در ولايت هم نصيحت باشد؟ فرمود اى پسر يعفور چون با تو بدین مقام باشد وادارش كند توجه او و شاد شود از شادى او كه شاد شده، و غمناك شود از غم او كه غمناك شده، و اگر داشته باشد چيزى كه گرّه كارش گشايد گرّه‌گشائى كند از او و گر نه از خدا برايش آن را بخواهد گويد: و آنگاه آن حضرت عليه السلام فرمود سه تا از شما و سه

تا از ما: بشناسید فضل ما را، و بدنبال ما گام بردارید، و چشم به سرانجام بدارید، هر که چنین باشد پیش خدا عز و جل است و پرتو گیرد از نورشان هر که فرودتر است از آنها و اما آنان که دست راست خدایند اگر کسانی که در فرودشان باشند آنها را بینند ناگوار شود زندگیشان بر آنها از فضلی که در آنها بینند.

ابن یعفور گفت چه شان باشد که دیده نشوند با اینکه در سمت راست خدایند؟ فرمود:

ای پسر ابی یعفور آنان در پرده باشند از نور خدا به تو نرسیده آن حدیث؟ که رسول خدا ﷺ میفرمود: راستی برای خدا خلقی باشند سمت راست عرش پیش خدا و سمت راست خدا، چهره‌هاشان سفیدتر از برف است، و درخشانتر از خورشید برهنه ظهر، و پرسنده پرسد چه کسانی اینان؟ و پاسخ داده شوند اینان کسانی که در جلال خدا با هم دوستند.

(4) روشنگری: پیش خدا و سمت راست خدا "یعنی جلو عرش در سمت راست یا کنایه است از نهایت نزدیکی بخدا و قربت منزلت بدرگاهش چنانچه بعضی مقربان پادشاه در برابر او

(1) خدمت کنند و بعضی در سمت راستش و بسا که هر دو صف یک گروهند که گاهی به هر دو صف ستوده شدند و گاهی به یکی از آنها و آنها اصحاب یمین باشند.

و بسا که دو گروه باشند و هر کدام شش خصلت را کم و بیش دارند و برخی درجه بالاتر آنها را دارند و آنان اصحاب یمین باشند و برخی کمبود دارند و آنها در برابر باشند، چنانچه خدمتکاران برابر شاه کم درجه‌ترند از آنان که در سمت راستش نشینند، تا گوید و معنی یکم روشنتر است بویژه در حدیث نبوی.

(2) "هم نصیحتی ولایت" بمعنی اخلاص در محبت است و بکار بستن آن. بدین مقام باشد" یعنی در دو خصلت را داشته باشد در خواستن و نخواستن. اینست که شاد شود" یعنی در وقت شادی برادر شاد شود و این به معنی از آمده چنانچه در قول خدای تعالی (27 سوره الفتح) البته درآئید در مسجد الحرام چون خدا خواهد". سه از شما است" یعنی این سه تا که گفته شد و آنها حب و کراهت و نصیحت بخیرند، و بقولی: شادی و اندوه و کارگشائی و دوری این تفسیر روشن است و آنگاه آن سه که از آن آنها است عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بیان کرده که آن شناخت فضل ما است بر دیگران به امامت و عصمت و وجوب فرمانبری از ما، یا نعمتی که از ما بشما رسد از هدایت و تعلیم و نجات از دوزخ و پیوستن به نیکان و دوم اینکه پیرو ما باشید در هر گفتار و کردار و در هیچ چیزی خلاف ما نکنید و سوم اینکه چشم بر انجام اندازید که ظهور قائم ما است و برگشت دولت و حکمرانی بما در دنیا و یا در دیگر سرا نیز چنانچه خدای تعالی فرموده (83: القصص) و سرانجام از آن پرهیزکارانست" هر که این شش خصلت را دارد پرتو گیرد از نورشان کسانی که فرودتر از آنهایند در درجه نوری که تابد در تیرگی قیامت، یا کنایه است از بهره‌مندی آنان بشفاعت و کرامت آنها بدرگاه خدا.

(3) و ظاهر این تعبیرات اینست که این دو گروه از هم جدا باشند و گر چه می‌شود یکی باشند که دو وصف دارند گاهی در برابر خدا و گاهی در یمین خدایا یمین عرش. در جلال خدا با هم دوستند" یعنی برای جلال خدا دوست همند نه برای اغراض دنیوی.

و در برخی نسخه‌ها در حلال با هم دوستند که خدا به آنها داده است که لفظ حلال بی نقطه بجای جلال یا جیم آمده (و حدیث را بدین معنا با نقطه دیگر از قول طیبی آورده و از قول نووی).

(4) 48- کافی: به سندش تا محمد بن عجلان که من نزد امام ششم بودم و مردی نزد آن حضرت آمد و سلام کرد و آن حضرت از او پرسید برادرانت را چگونه پشت سر نهادی؟ گوید: بسیار آنها

(1) را ستود و خوب شمرد و پرمدحشان کرد، آن حضرت چگونه است دیدار توانگرانشان از مستمندانشان پاسخ داد که اندک است فرمود: چگونه است حضور توانگرانشان نزد فقرانشان؟ گفت کم است فرمود: چگونه است بخشش توانگرانشان به فقرانشان؟ در پاسخ گفت: اخلاقی را یاد میکنی که بسیار نزد ما کمند گوید: پس فرمود علیه السلام چگونه اینان پندارند که شیعه هستند.

(2) بیان: ... عیادت بمعنی مطلق دیدار هم آمده، در نهاییه گوید در حدیث است که او زنیست بسیار عواد دارد یعنی زوار و دیدارکننده (و در الفاظ روایت شرح ادبی دارد که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد مترجم).

(3) 49- کافی: به سندش تا ابی اسماعیل که به امام باقر علیه السلام گفتم: قربانت راستی که شیعه نزد ما بسیارند فرمود: آیا توانگر توجهی به فقیر دارد، و آیا نیکوکار از بدکردار گذشت میکند و با هم همراهی دارند؟ گفتم: نه، فرمود: اینان شیعه نباشند، شیعه آنست این کارها را بکند.

(4) 50- کافی: به سندش تا امام پنجم علیه السلام که میفرمود: یاران خود را بزرگ شمارید و به آنها احترام نمائید، و با هم با چهره عبوس روبرو نشوید، بهم زیان زنید و بهم حسد نورزید، و از بخل پرهیزید، و بنده مخلص خدا باشید.

(5) 51- کافی: به سندش تا سعید بن حسن که امام باقر فرمود: کسی از شماها (شیعه) می‌آید نزد برادرش و دست در کیسه او برد و به اندازه نیاز از آن برگیرد و او جلوش را نگیرد؟ من همچو چیزی در میان خودمان خبر ندارم آن حضرت فرمود: در این صورت چیزی در میان نیست گفتم: در این صورت دچار هلاکند؟ فرمود: هنوز خرد کاملی به آنها داده نشده.

(6) بیان: چیزی نیست یعنی ایمانی در دست ندارند یا آداب ایمان ندارند و گویا سؤال‌کننده معنی یکم را فهمیده و گفته: در این صورت هلاکت است یعنی عذاب آخرت دارند و آن حضرت از طرف اکثر شیعه عذر خواسته به اینکه هنوز عقل کامل ندارند و تکلیف به اندازه درجه عقل است چنانچه گذشت که: همانا خدا خرده گیرد بر بنده‌ها به اندازه عقلی که به آنها داده، یا مقصود اینست که هنوز آداب خود را از ائمه علیهم‌السلام نیاموختند و معذورند چنانچه اخبار گذشته و آینده بدان اشاره دارند چرا که در مقام اول حقوق را برای آنها بیان نمی‌کردند بعد از اینکه برای شما عمل بدانها دشوار است، و آن اشاره دارد به اینکه با ندانستن آنها کم و بیش معذورند.

و به قولی مقصود ادب کردن سائل است که فرق ندانسته میان آنچه کمال ایمانست و با نبودنش کمال ایمان نیست نه اصل آن با ارکان ایمان و فرائض آن که با نبود آن ایمان نابود است یا مایه سزای کیفر است و این توجیه دور از به اور است ...

(1) 52- کافی: به سندش تا معلی بن خنیس که پرسیدم از امام ششم علیه‌السلام از حق مؤمن فرمود هفتاد حق است و من جز به هفت از آن تو را خبر ندهم زیرا بر تو نگرانم و می‌ترسم که همه را تحمل نکنی، گفتم: آری ان شاء الله آن حضرت فرمود: سیر نباش و او گرسنه و پوشیده نباش و او برهنه، و راهنمای او

باشی، و پیراهن تنش که پوشد و زبانش که بدان سخن گوید، و دوست داری
برایش هر چه برای خود دوست داری، و اگر خدمتکاری داری بفرستی تا
بسترش را بگسترد، و شبانه روز بکوشی در نیازهای او، و چون چنین کنی
دوستی خود را بدوستی ما پیوستی و دوستی ما را بدوستی خدا عز و جل، (2)
روشنگری: آن را تحمل نکنی " یعنی بدان عمل نکنی یا خوب نپذیری، و
گفته‌ای که گوینده بداند شنونده بدان عمل نکند یا سبب تردید و سستی او در
اعتقاد گردد برخی از آن را وانهد و اگر چه می‌شود که آن حضرت در وقت
دیگر آنها را به او بگوید یا اینکه همه در ضمن آنچه گفته وجود دارند و از
تفصیل آنها خودداری کرده چنانچه از برخی اخباری که بطور کلی وارد است
بسیاری از آنچه در اخبار دیگر شرح داده شده استنباط شود، و نسبت بدان چه
ذکر کرده می‌شود که دریغ کردن برای تاکید و تشویق بعمل باشد چنانچه
دانستی، و می‌شود هفتاد حق را از مجموع اخبار وارده در این باب استنباط کرد.
" پیراهن تن " یعنی محرم اسرار و به نهایت وابسته به او و این تعبیر
شایانست در زبان عرب و عجم، یا مقصود اینست که عیب پوش او باشی، و
بقولی یعنی آزار را از او دفع کنی چنانچه پیراهن جلو گرما و سرما را بگیرد و
این تفسیر بعید است " زبان او باشی " یعنی اگر نتواند یا غایب باشد از طرف او
سخن بگوئی با رضایت او ...

" پیوستی ولایت خود را " (با ذکر چند تفسیر گوید) و حاصلش اینست که
اگر چنین کنی برای خود فراهم آوردی دوستی او را و دوستی ما را و دوستی
خدا عز و جل را، و بسا که مقصود از ولایت در همه مراتب یاری باشد و
احتمالات دیگر هم دارد.

(3) 53- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: مسلمان برادر مسلمانست به او ستم نکند و او را وانگذارد و به او خیانت نکند، و بر مسلمانان لازم است که بکوشند در پیوست با هم و بر همیاری با مهرورزی با هم و همراهی با حاجتمندان، و توجه به همدگر تا بوده باشید چنانچه خدا عز و جل بشما فرموده میان خود مهربان باشید بهم ترحم کنید غمناک باشید برای آنچه در دسترش شما نیست از امورشان بر آن روشی که گرد انصار گذراندند در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

بیان: همیاری با مهرورزی " یعنی کمک بهم از روی مهربانی، و در نسخه‌ای بجای لفظ تعاون تعاتو آمده است یعنی هم پیمان باشید در آن. (1) چنانچه خدا فرموده: (در آیه 29 سوره الفتح) محمد رسول خدا است و آنان که با اویند سخت گیرند بر کفار و مهربانند در میان خود" اشاره دارد که معنی این آیه فرمان بدین خصلتها است چون در مقام ستایش است و لازمه آن امر بدانهاست و به اینکه امری که از آن فهمیده شود مخصوص به صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده. و بقولی اشاره است بقول خدای تعالی (آیه 17 سوره البلد) " (وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ) و یکم روشنتر است.

" غمناک باشید بدان چه دسترسی ندارید" یعنی از آنچه درمانده باشید از جبران آن از امر مسلمانان یا از آنچه از شماها دور است و کمک شما به آن نرسد، یا از آنچه بی‌اطلاعید (و ترجمه شامل همه این موارد می‌شود مترجم). روش انصار در همه فقرات گذشته است نه خصوص اخیر چنانچه گفته شده و اشاره دارد که آیه در باره انصار و ستایش آنها است و مفسران این نکته را نگفتند، و بسا که این اوصاف در اکثر انصار بوده گر چه در کمی از مهاجران چون امیر مؤمنان و سلمان و همگانش کاملتر بودند طبرسی ره (درج 10 ص

(127) مجمع البیان گفته: به قول حسن سخت‌گیری آنان بر کفار تا آنجا رسید که به جامه آنها هم بر نخوردند و تنش‌ان بتن آنها نرسد، و مهربانی میان خودشان تا آنجا که مؤمنی دیگری را دیدار نمی‌کرد جز آنکه با او دست میداد و او را در آغوش میکشید پایان سخن طبرسی ...

(2) 54- کافی: به سندش تا پیغمبر ﷺ که فرمود: حق است بر مسلمان که چون قصد سفری کند به برادرانش اعلام کند و بر اخوان هم حق است که چون باز آید به دیدن او روند.

بیان: اشاره دارد که اگر به آنها خبر ندهد هنگام سفر رفتن بر آنها لازم نیست که در بازگشت از او دیدن کنند و اگر چه اشاره ضعیف است. آنان که چون تنها مانند ذکر خدا کنند، ما چون یاد شویم خدا یاد شده، و چون دشمن ما یاد شود شیطان یاد شده.

بیان: ... ما چون یاد شویم "یعنی یاد ما هم در شمار یاد خدا باشد زیرا یاد اوصاف و کمالات امامان و نشر علوم و اخبارشان شکر بزرگتر نعمت خدای تعالی و بهترین عبادت او است، یا چون خوب به خدا پیوسته‌اند ذکرشان ذکر خدا باشد و ذکر دشمنشان ذکر شیطانست زیرا یاران اویند و اگر به خوبی یاد شوند گویا شیطان به خوبی یاد شده و اگر آنها را لعن کنند ثواب لعن بر شیطان را دارد.

(3) 56- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: از هم دیدن کنید زیرا در دیدار شماها

3 (1) دلها تان زنده شود، و احادیث ناگفته شود و احادیث شما را به هم مهربان کند و اگر آنها را بکار بندید به راه رشد رفته و نجات یافتید و اگر آنها را

رها کنید گمراه شوید و هلاک شوید، آنها را بکار بندید که من ضامن نجات شما هستم.

(2) بیان: دلها زنده شود" زیرا سبب یاد امامت شود و علوم ائمه و زندگی دلها به علم و حکمت است.

(3) 57- کافی: به سندش تا عباد بن کثیر که به امام ششم علیه السلام گفتم: من به یک داستان سرا گذر کردم که میگفت: این مجلسی است که نشیننده در آن بدبخت نشود، امام فرمود: بسیار بسیار پرتند (از در گشاد ساز پف میکنند) خدا را فرشته‌ها است جهانگرد جز کرام کاتبین (نویسندگان اعمال چون گذر کنند به مردمی که یاد میکنند محمد و آل محمد را صلی الله علیه و آله گویند ایست کنید که شما به مقصود خود رسیدید، و بنشینید و با آنها بفهمند و چون برخیزند از بیماران آنان عیادت کنند، و بر سر جنازه‌هاشان حاضر شوند، و از حال غائبان آنها بازرسی کنند، اینست آن مجلسی که بدبخت نشود کسی در آن.

بیان: داستان سرا" مقصود گوینده داستانهای دروغ و ساختگی است (رومان) و ظاهر بیشتر فقهاء اینست که گوش دادن به آنها حرام است چنانچه بر آن دلالت دارد قول خدای تعالی (41: المائده)، هر گوش دهنده‌اند به دروغ) و می‌توان گفت در اینجا مقصود واعظان سنی و حدیث گویان آنها هستند، زیرا آنها هم چنین باشند.

" بدبختی ندارد بدان" یعنی از خیر بی‌بهره نباشد هر که با آنها نشیند (و بعد از تفسیر لفظ شقی از قول راغب گوید: که چنانی که سعادت و خوشبختی دو جور است: اخروی و دنیوی آن هم سه جور است: روحی و بدنی و در امور خارجی همین طور شقاوت هم سه جور است: و بقول بعضی شقاوت بجای تعب و سختی کشیدن آمده ...

(سپس شرحی در تفسیر ضرب المثل عربی آورده که در حدیث آمده و مقصود از آن خطا در تشخیص مورد قضای حاجت است و ما آن را به یک ضرب المثل فارسی ترجمه کردیم و چون شرح آن سودی نداشت از ترجمه آن درگذشتیم مترجم).

"با آنها بفهمند" در نسخه آمده که: با آنها موافقت کنند یعنی آنها را تصدیق کنند یا در گفتگوی آنها شرکت کنند.

(4) 58- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: برخی فرشته‌های آسمان سرکشند به یکی یا دو تا و سه تا که یاد میکنند فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود: میگویند ننگرید اینها را با اینکه اند کند و دشمن بسیار دارند فضل آل محمد را به زبان آرند؟ و گروه دیگر از فرشته‌ها گویند:

(1) این فضل خداست که میدهد آن را به هر که خواهد و خدا دارای فضل بزرگی است.

بیان: ذکر یک تن به این است که برای دیگران میگوید یا با خود میگوید و پیش خود فکر آن را میکند ...

(2) 59- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که میسر گوید: بمن فرمود: شما شیعه خلوت میکنید و حدیث میگوئید در باره آنچه میخواهید؟ گفتم: آری بخدا در خلوت نشینیم و حدیث گوئیم در آنچه خواهیم، فرمود: آگاه باش که من دوست دارم که در پاره‌ای از این موارد با شما باشم، بخدا که بوی شما و جانهای شما را دوست دارم، و راستی که شما بدین خدا و دین فرشته‌ها باشید پس با ورع و کوشش بمن یاری دهید.

بیان: آنچه خواهید" یعنی از فضائل ما و مذمت و لعن دشمنان ما و روایت احادیث ما بی‌تقیه و ترس از دشمن "دوست دارم با شما باشم" برای تشویق و

بو کنایه است از عقیده و نیت خوب چنانچه بیاید ذکر اینکه چون مؤمن قصد طاعت خدا کند فرشته از او بوی خوشی استشمام کند، و جان یا نسیم خوب کنایه است از گفتار خوب (و بعد از تفسیر لفظ روح بقول قاموس گوید:) یاری برای شفاعت و سرپرستی به ورع از گناهان و کوشش در فرمانبری.

(3) 60- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: گردهم نیایند سه مؤمن و بیشتر جز اینکه به شمار آنان فرشته همراه آنها گردد تا اگر دعای خیر کنند آمین گویند و اگر از شری پناه جویند آنها از خدا خواهند که آن را از ایشان بگرداند و اگر خواستار حاجتی شوند فرشته‌ها واسطه گردند به درگاه خدا و بر آوردنش را از او بخواهند، و گرد هم نیایند سه تن از منکران حق جز که حضور یابد با آنها ده برابر از شیاطین، و اگر سخنی گویند با آنان در گفتگو شوند و اگر بخندند با آنها بخندند، و اگر به دوستان خدا بد گویند با آنها هم آواز شوند، و اگر مؤمنی به آنها گرفتار شد چون در این گفتگوها افتند باید برخیزد و شریک و همنشین شیطان نباشد، زیرا چیزی با خشم خدا عز و جل توانای برابری ندارد، و چیزی لعنت خدا را بر نگرداند سپس فرمود علیه السلام و اگر نتواند بر خاست از دل منکر آن باشد و به محض توانائی گر چه به اندازه دوشیدن گوسفندی یا زمان فاصله دو دوشش شتر باشد برخیزد.

(4) روشنگری: ... دعای خیر: آنچه مایه سعادت آخرت است چون توفیق برای عبادت و درخواست بهشت یا پناه بردن از دوزخ و مانند آنها یا شامل دعا برای امور مباح دنیوی هم باشد چون طول عمر و فزونی مال و فرزند و مانند آن و این برای کناره‌گیری از درخواست امور نارواست، و همچنین شر شامل شرور دنیا و آخرت است و بسا که درخواست حاجت در باره امور دنیا است و پیش از آن در باره امور آخرتست.

(1) تا گوید: چون در این گفتگوها که بدگوئی از امامان باشند افتند بر خیزد اشاره است بقول خدای تعالی (140 سوره النساء) در قرآن به شما فرود آمده که چون بشنوند به آیات خدا کفر ورزند و آنها را به مسخره گیرند با آنها ننشینید تا گفتگوی دیگر کنند زیرا شما در صورت همنشینی مانند آنها باشید راستی که خدا همراه کنند منافقان را و کافران را در دوزخ با هم."

(2) علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: آیات خدا همان امامانند علیهم السلام ، و در تفسیر عیاشی است از امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه که فرمود: که چون شنیدی کسی حق را انکار کند و دروغ شمارد و به اهلش بد گوید از نزد او بر خیز و با او همنشین مباش و اینکه فرمود: در این صورت شما مانند آنهائید بقولی یعنی در کفر، اگر راضی بدان باشید و اگر نباشید در گناه مانند آنها باشید چون به انکار و روگردانی از آنها توانائید و نیز خدا سبحانه فرمود: (68:سوره الانعام) و چون دیدی کسانی که در افتند در آیات ما (به بدگوئی) روگردان از آنان تا گفتگوی دیگر کنند (و بسا که آیه یکم که بشما گفته شده و فرود آمده چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزند تا آخر به همین آیه اشاره باشد زیرا که در سوره الانعام است که مکیه است و آن در سوره النساء که مدینه است مترجم).

(3) "چیزی با آن برابری نتواند" یعنی که آن را دفع کند یا تاب آن را آورد و تحمل آن کند و این روایت و آن دو آیه دلالت دارند بر وجوب برخاستن مؤمن و جدا شدن او از دشمنان دین چون که نکوهش کنند اولیاء خدا را، و بر اینکه نشستن با آنها موجب دچار شدن به خشم و لعنت است، بلکه ظاهر آیه دلالت بر اینکه مانند آنها باشد در فسق و نفاق و کفر، و در آن شکی نباشد با اعتقاد روا بودن آن و رضای بدان و اگر نه ظاهر برخی روایات اینست که هلاکتی اگر فرود آید او را فراگیرد ولی در آخرت بفضل خدا نجات یابد، و ظاهر برخی

روایاتست که چون لعنت فرود آید همه حاضران مجلس را فراگیرد، و احوط ترک همنشینی با ظالمان و دشمنان خداست در صورتی که ضرورتی نباشد. سپس بیان کرد تکلیف او را اگر قادر بر جدائی از آن مجلس نباشد بواسطه تقیه یا چیز دیگری به اینکه فرمود: اگر نتواند برخاست بدل منکر آن باشد و گر چه زمان کمی هم باشد که از آن به زمان دوشیدن گوسفندی تعبیر کرده و کمتر از آن به اندازه فاصله دو دوشش شیر شتر.

(4) 61- کافی: به سندهای پیش تا ابی المغرا که شنیدم امام هفتم علیه السلام میفرمود: چیزی ابلیس و لشکریانش را سرکوبتر نکند از دیدار برادران دینی از یک دیگر برای رضای خدا، و فرمود: دو مؤمن بهم برخوردند و ذکر خدا کنند و سپس یاد فضیلت ما خاندان نمایند و در چهره ابلیس تیکه گوشتی نماند جز اینکه چروک افتد تا اینکه جانش از سختی دردی که کشد

(1) فریاد به دادم بر رسید بر آورد و فرشته‌های آسمان و خازنان بهشت آن را حس کنند و به او لعنت کنند تا هیچ فرشته مقربی نماند جز که او را لعنت کند تا بماند دفع شده و وامانده و رانده شده.

بیان (واژه‌های حدیث را از قول قاموس تفسیر کرده که در ترجمه منعکس شده است مترجم)، (2)

باب شانزدهم برادر داری و از دوستان پدر نگهداری

- (3) 1- نوادر راوندی: به سندی تا رسول خدا ﷺ که فرمود: از دوستان پدرت مبر تا نورت خاموش شود و به همین سند (4) از آن حضرت ﷺ که فرمود: سه تا نور بنده خدا را خاموش کنند:
- کسی که از دوستان پدرش ببرد، و ریش سفیدش را دگرگون سازد، و چشمش را بی اجازه به درون اتاقها بلند کند.
- (5) 2- نهج البلاغه: امیر مؤمنان ﷺ فرمود: دوستی میان پدران خویشاوندی میان پسران باشد.
- (6) 3- کنز کراچکی: امیر مؤمنان ﷺ فرمود: از مردانگی است گریه بر زمان گذشته و شوق به وطن، و نگهداری دوستان دیرین، و روایت است که داود ﷺ به پسرش سلیمان فرمود: پسر جانم تا پیوند تو با دوستی دیرین برجاست دوستی (7) تازه بجای او مگیر، یک دشمن را کم مگیر و هزار دوست را فزون مشمار.
- (8) 4- کافی: به سندش تا امام صادق ﷺ که فرمود: جز این نیست که مؤمنان برادرند پسران یک پدر و مادرند و چون یک رگ کسی از آنها بزند دیگران از آن بیداری کشند.
- در کتاب مؤمن حسین بن سعید با حذف سند مانند آن آمده است.
- (9) روشنگری: مؤمنان برادرند چنانچه خدای تعالی در کتاب عزیز خود فرموده (در آیه 10 سوره الحجرات) یعنی برادرند در دین یا باید چون برادر تنی باشند در مهربانی و لطف به هم، سپس آن را تاکید کرد که فرمود پسران یک

پدر و مادرند یعنی سزااست که چنین باشند یا نه بلکه بالاتر زیرا حقیقت آنها یکی است و در سرشت بهشتی و روح برگزیده پروردگاری شریکند چنانچه بیاید، یا مقصود از پدر همان روح خداست که در سرشت مؤمن دمیده شده، و مقصود از ام و مادر آب گوارا و تربت پاک است چنانچه در ابواب طینت گذشت نه آدم و حوا که پیش افتند در خاطر برخی شنونده‌ها چون این پیوست خاص اهل ایمان نیست جز که گفته شود جدائی در عقیده مانع این برادریست ولی دور است از به اور، و وجه دیگری گذشت و آن وحدت پدران حقیقی آنانست که به ایمان و دانش آنها را زنده

(1) کردند (و آن تولد دوم آدمی است) یا اینکه پیغمبر ﷺ پدر مؤمنانست و خدیجه مادرشان بحکم آیه گذشته (6 سوره الاحزاب) و غیر مؤمنین از آن بدرند چون عاق این پدر و مادرند بر اثر ترک ولایت امامان بر حق و از حکم فرزندان بیروند و پیوند برادری میان آنها نیست چنانچه همسران منافق پیغمبر ﷺ از اینکه ام المؤمنین باشند بیروند، و امیر مؤمنان در روز جنگ بصره (که جنگ جمل باشد) عائشه را طلاق داد تا برای مردم روشن شود که از این حکم بیرونست نسبت به برخی اعتبارات آن و گر چه حرمت ازدواج مؤمنان با او بجای خود مانده است.

زدن رگ " جنبش آنست به سختی یعنی کمترین آزار، و سهر بیداری شبانه است بقول قاموس، و مقصود اینست که بسیار باشد در بعضی شبها بیداری کشند و سببش روشن نیست و آن از دردی باشد که به یک برادری رسد و بسا که بیداری کنایه از اندوه است چون بیشتر لازم آنست.

(2) 5- کافی: به سندش تا جابر جعفی که در برابر امام پنجم علیه السلام گرفته

شدم و گفتم:

قربانت بسا که بی‌آسویی غمگین شوم تا آنکه خاندانم آن را از چهره‌ام بفهمند و هم دوستم، فرمود: آری ای جابر راستش خدا عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و از نسیم روحش در آنها دمیده و از این رو مؤمن برادر مؤمنست از پدر و مادر، و چون به یکی از ارواح در یک شهری غمی رسد این روح هم غمنده شود زیرا از همانها است.

(3) 6- (در این شماره به سندی از جابر نزدیک به همان مضمون را آورده).
روشنگری ... در محاسن بجای "تقبضت" تنفس آمده یعنی آه کشیدم و غمگین شدم، تا گوید: "ریح روحه" یعنی از نسیم روح خود که در پیغمبران و اوصیاء دمد چنانچه فرموده:

(29) سوره الحجر و 72 سوره ص) و دمیدم در آن از روح خود" یا مقصود:
از رحمت ذات خودم چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا که شیعه ما از نور خدا آفریده شدند و بسوی او برگردند یا روح را به ریح تشبیه کرده برای اینکه در همه تن روانست و به این مناسبت دمیدن را به او نسبت داده ...

(4) و از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدا (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) که پرسیدند این دمیدن چگونه بوده؟ فرمود: روح چون باد در جنبش است و نامش را از ریح (بمعنی باد) باز گرفتند چون روح هم جنس ریح است و همانا آن را بخود نسبت داده چون او را از میان ارواح دیگر برگزیده بمانند اینکه خانه‌ای از خانه‌ها برگزید و فرمود خانه من، و به یکی از رسولان فرمود:

خلیل من و مانند آنها، و همه اینها آفریده و ساخته شده و تازه پیدا و پرورش یافته و تدبیر

شده‌اند، (1) و به وجه دیگر یعنی از نسیم رحمت خود چنانچه در خبر دیگر آمده: و روان کرد در آنها از نسیم رحمتش" از پدر و از مادر" ظاهرش اینکه

طینت را مانند مادر دانسته و روح را مانند پدر و بسا بر عکس نگویند بنا بر این خبر باید همیشه مؤمن غمناک باشد (چون همیشه مؤمنی غمی دارد).

زیرا ما در جواب گوئیم: بسا که تاثیر در دیگران شرائط دیگر هم دارد که گاهی نابودند چون ارتباط بیشتر این روح با ارواح دیگر چنانچه وارد است که ارواح لشکرهای بسیج شده‌اند آنچه با هم آشنایند بهم پیوندند و آنچه ناآشنا از هم جدا.

و بسا که غم همیشه مؤمن یک سببش این باشد (در این عالم دل بی غم نباشد مترجم)، زیرا یاد کردن برادران سبب آنست ولی شدتش در گاهی به جوریکه برایش عیان گردد برای غم ارواحی است که همگنان اویند یا بسبب غم ارواح شریفه و والا است که مؤثرند در هر جهان خصوص در ارواح شیعه و دل و تن آنان، (2) چنانچه صدوق علیه السلام در معانی الاخبار به سندش تا ابی بصیر آورده که گفت: نزد امام ششم علیه السلام رفتم و یکی از اصحاب خودمان هم با من بود گفتم:

قربانت یا ابن رسول الله راستش که من در غم و اندوه شوم بی‌اینکه سببش را بدانم؟ فرمود:

این غم و شادی از ما است که بشما میرسد چون هر گاه غمی یا سروری در دل ما درآید بر شما هم درآید زیرا ما و شما از نور خدا عز و جل باشیم و ما را و سرشت ما را و سرشت شما را یکی کرده است و اگر سرشت شما چنانی که برگرفته شده بود بجا میماند ما و شما برابر بودیم ولی سرشت شما به سرشت دشمنانتان آمیخت و گر آن نبود شما هرگز یک گناهی هم نمی‌کردید.

گوید: گفتم: قربانت سرشت و نور ما چنانچه بود بازگردد؟ فرمود: آری ای بنده خدا بمن بگو این پرتو درخشان قرص خورشید که برآید بدان پیوسته است

یا از او جداست؟ گفتم قربانت از او جداست: فرمود: آیا چنان نیست که چون خورشید غروب کند و فرو رود بدان برگردد و به او پیوندد؟ گفتم: آری، فرمود: همچنان بخدا شیعه ما از نور خدا آفریده شدند و بدان برمیگردند، بخدا که شما بما پیوسته شوید در روز قیامت، و ما شفاعت کنیم و شفاعت ما پذیراست، و بخدا که شما هم شفاعت کنید و شفاعت شما قبول شود، و کسی از شما نباشد جز که دوزخی در سمت چپ دارد و بهشتی در سمت راست، و دوستانش را به بهشت درآورد و دشمنانش را بدوزخ.

اندیشه و تدبیر کن در این حدیث که اسرار ناآشنائی دارد «1».

(1) 7- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام، فرمود: مؤمن برادر مؤمن است چشم و رهنمای او است، نه خیانتش کند و نه ستمش رساند و نه با او دغلی کند و نه به او وعده دهد و تخلف کند.

بیان: چشم او است " یعنی چون جاسوس وی او را به عیبهایش رهنمائی کند، یا چون دیده‌اش او را بر خوبیها و بدیهایش رهنمائی کند، (2) و این یکی از معانی گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است که: مؤمن آئینه مؤمن است، و به قولی: یعنی خود او است از راه مبالغه یا چون خود او است در عزت و شرف ولی به این معنی مناسب فقرات دیگر نیست، به هوش باش رهنمای او " به هر خیری در دنیا و برای دیگر سرا، " و خیانتش نکند " در مال و در راز و در آبرو " و به او دغلی نکند " در اندرز و در مشورت و در حفظ الغیب و در ارشاد به مصالح " و خلف وعده‌اش نکند " دلالت دارد که این خلف وعده با کمال برادری ناجور است نه اینکه حرامست، مگر که بمعنی نهی از آن باشد و در آن سخنی است ...

(3) 8- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: مؤمن برادر مؤمن است که یک تن باشند که اگر چیزی از آن بدرد آید در همه تن بروز کند، و جان آنها یکی باشد، و راستش جان مؤمن پیوسته تر است بخدا از پیوست پرتو خورشید بدان.

(4) در کتاب المؤمن حسین بن سعید به سندش مانند آن از آن حضرت آمده جز که در آن گوید: همه تن آن را دریابد زیرا روحشان از روح خدا عز و جل باشد و راستی که روح مؤمن تا پایان خبر.

روشنگری: چون یک تن "گویا آن حضرت علیه السلام از برادری به بیگانگی پرداخته یا بیان کرده که برادری آنان چون دیگران نیست بلکه بمانند اعضاء یک تن است که یک روح دارد، و چنانچه بدرد آمدن یک عضو دیگر اعضاء بدرد آیند بدرد آمدن یک مؤمن هم دیگر مؤمنان دردناک و غمنده شوند چنانچه گذشت ...

در کتاب اختصاص آمده که: روح هر دو از روح خداست و این روشنتر است، و مقصود از روح اگر روح حیوانی باشد یعنی پاره‌ای از روح خدا باشند و اگر نفس ناطقه باشد یعنی بسبب روح خدا باشند ...

و مقصود یا بیان پیوستگی کامل دو روح است که گویا یکی باشند یا اینکه دو روح از یک روح پدید شدند که روح امامت و آن نور خداست چنانچه در خبر ابی بصیر از معانی الاخبار گذشت که در حکم شرح این خبر است
و بسا که مقصود از روح خدا ذات خدا باشد و اشاره باشد با ارتباط شدید مقربان به

جناب حق تعالی چه که ساعتی هم از پروردگار خود غافل نمانند و از درگاه سبحانی او هر آن و هر ساعت علم و کمال و هدایت به آنها رسد (1) چنانچه

در حدیث قدسی آید که: چون دوستش داشتم من خود گوش و چشم و پا و دست و زبانش باشم و ما آن را به اندازه فهم خود توضیح خواهیم داد ان شاء الله تعالی و در اینجا رو گرداندیم از آنچه بعضی ایراد کردند و عبارت پردازی نمودند و معنی درستی ندارد.

(2) 9- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: مسلمان برادر مسلمانست، و چشم او و آئینه او و رهنمای او است خیانتش نکند و ستمش نکند و فریش ندهد، و دروغش نگوید (و دروغگویش نداند) و غیبت او نکند. روشنگری: آئینه او است "یعنی خوبیهایش را بیان کند تا بجا آرد و بدیهایش را یاد آور شود تا از آنها کناره کند چنانی که کار آئینه باشد، یا خود در آنها بنگرد که هر چه عیب باشد وانهد زیرا آدمی عیب خود را نبیند، و چنین باشند خوبیها (3) و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که مؤمن آئینه مؤمن است و این دو تفسیر در آن روا باشد.

راوندی در ضوء الشهاب گفته (و او سید اجل ابو الرضا فضل الله حسنی راوندی کاشانی است و او علامه دهر و امام عصر خود بوده و این کتاب ضوء الشهاب او شرح کتاب شهاب فقیه شافعی معروف به قاضی قضاعی مغربی است که در کلمات قصار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است - از پاورقی ص 270).

آئینه ابزاری است که در آن صورت چیزها دیده شوند، و معنای حدیث اینست که مؤمن برای برادر مؤمن خود هر چه در وجود او است بیان میکند تا اگر خوبست به او خوشامد گوید تا بر او افزاید و اگر زشت است آگاهش کند تا از آن باز ایستد.

و من گویم: یک صوفی گفته: مؤمن دومی در حدیث خداوند است یعنی شخص مؤمن نماینده صفات کمال خدای تعالی شانه میبشد چنانی که در آئینه

صورت شخص نقش بندد، و این حدیث دلالت دارد این معنای صوفی مآبانه از خبر نبوی مقصود نیست، و بقولی مقصود این است که هر یک از مؤمنان نماینده صفات دیگر آنانست چون صفات هم دارند مانند ایمان و ارکانش و پیامدها و آثارش، و اخلاق و آدابی که دارند و روشن است که این تفسیر دور از به باور است.

و اینکه فرموده او را دروغگو نشمارد نباید که در هر چه گوید به او اعتماد کند و اگر چه بدان اشاره دارد چنانچه در خبر دیگر آمده و دلیل آورده بر آن قول خدای تعالی را (61- سوره براءه) و اعتماد و اعتقاد دارد بمؤمنان." (1) و ظاهر اینست که مقصود از مسلم در اینجا مؤمن است برای اعلام باینکه غیر مؤمن در حقیقت مسلمان نیست.

(2) 10- کافی: به سندش تا حفص بن بختری که من نزد امام ششم بودم و مردی بر آن حضرت وارد شد و بمن فرمود: دوستش داری؟ گفتم: آری، بمن فرمود: چرا دوستش نداشته باشی با اینکه برادر تو و همدین تو و یاور تو است در برابر دشمنیت و روزیش بر جز تو است.

بیان: چرا دوستش نداشته باشی "تشویق بدوستی و ادامه آنست با او و دیگران هم با بیان سبب و نبودن مانع "برادر تو است" که خدا او را برادر تو خوانده یا اینکه از جان و سرشت تو آفریده شده و بسا که کلمه همدین تو است تفسیر برادری باشد ...

در برابر دشمنیت "از پری و آدمی یا همان آدمی یا شامل هر دو است یا نفس اماره به بدی (3) چنانچه روایت است بدترین دشمنیت همان نفس تو است که میان دو پهلویت میباشد.

(4) 11- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که میفرمود: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمنست زیرا خدا عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشتی آفریده، و در جانشان نسیم بهشت دمیده، از این رو برادر پدر و مادر باشند.

(5) در کتاب المؤمن به سندش از آن حضرت مانندش آورده و در آنست که در صور آنها از نسیم بهشت است.

روشنگری: از نسیم بهشت یعنی از روحی که از بهشت گرفته شده یا بدان وابسته است و بدان روانه است زیرا عقائد و اعمال خوب اثر آنست و بسوی آن، و مضمون آن گذشته.

(6) 12- کافی: به سندش تا جمیل که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرموده: مؤمنان خدمتکار همدیگرند، گفتم: چگونه باشد؟ فرمود، بهم سود رسانند تا آخر حدیث (یا اینکه به هم سود رسانند به نقل حدیث).

بیان: بسا که مقصود اینست که مقتضای ایمان همیارست و خدمت مؤمنان بهم در کارهاشان که این برای آن بنویسد، و این برای آن بخرد، و این برای آن بفروشد و جز این کارها بشرط اینکه قصد تقرب بخدا باشد و برای رعایت ایمان باشد، و اگر برای بردن سود دنیوی باشد خدمت مؤمن نباشد و خدمت بخود باشد (که غیر مؤمن هم میکند).

(7) 13- کافی: به سندش تا فضیل بن یسار که شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: چند تا مسلمان به سفری بیرون شدند و راه را گم کردند و سخت تشنه شدند و کفن پوشیدند و به بن درختها چسبیدند و پری سفیدپوش نزدشان آمد و گفت: برخیزید باکی بر شما نیست همین نزدیکی آبست، و برخاستند و آب نوشیدند تا سیراب شدند و به او گفتند: تو کیستی؟ رحمت خدا بر تو (1) باد گفت: من یک پریم از آنان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند و من خود از

رسول خدا ﷺ شنیدم میفرمود: مؤمن برادر مؤمن است، چشم او و رهنمای او است نباید در حضور من از میان بروید.

بیان کفن پوشیدند" یعنی دل به مردن نهادند که بدان یقین کرده بودند و کفن پوشیدند یا جامه را چون کفن بخود چسبانیدند و در یک نسخه، تکنفوا، آمده که نون پیش از فاء است یعنی هر کدام بسویی رفتند و از هم جدا شدند یا اینکه گرد هم آمدند.

در نهاییه گفته در حدیث دعا است که: گذشتند به روش خود مکانفین یعنی در پناه هم و هم پهلوی با هم، و در آنست که: فاکتفتها انا و صاحبی، یعنی من و یارم از دو سو او را در میان داشتیم ...

من یک پریم" طبرسی و دیگران گفتند: هفتاد از پریان نصیبین آمدند نزد رسول خدا ﷺ و با آن حضرت بیعت کردند و شماره بیشتری هم روایت شده ... و دلالت دارد که پریان اجسام لطیفی باشند و میتوانند بصورت آدمی در آیند و جز پیغمبران و اوصیاء آنها ببینند، و اشاره دارد که روایت حدیث از پری جائز است.

(2) 14- کافی: به سندش تا فضیل بن یسار که شنیدم امام ششم میفرمود: مسلمان برادر مسلمان است ستمش نکند و او را وانهد (و غیبت او نکند، و خیانتش نکند و محرومش نسازد) (ربعی راوی از قول فضیل گفت:) یکی از یاران ما در مدینه از من پرسید که تو از فضیل این حدیث را شنیدی؟ گوید: به او گفتم: آری، گفت: من خودم از امام ششم علیه السلام شنیدم میفرمود:

مسلمان برادر مسلمانست ستمش نکند، دغلی با او نکند او را وانهد و او را غیبت نکند و به او خیانت نکند و او را محروم نکند.

(شرحی در تفسیر راوی و شرح الفاظ آورده که ترجمه نشد مترجم).

(3) 15- کتاب المؤمن: به سندش از یکی از دو امام علیه السلام که فرمود: مؤمن (برادر مؤمن است) بمانند یک تن که چون چیزی از آن ساقط شود دیگر اندام را بسوی خود کشد و ویران کند.

(4) 16- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: ارواح قشونهای بسیج شده‌اند بهم بر خورند و یک دیگر را بو کنند چنانچه اسبان یک دیگر را بو کنند، و هر کدام با هم آشنا باشند به هم پیوندند و هر کدام ناآشناوند از هم جدا شوند، و اگر یک مؤمن به مسجدی درآید و در آن مردم بسیاری باشند و جز یک مؤمن میان آنها نباشد روحش بسوی همان مؤمن کشیده شود تا با او بنشیند.

(1) بیان: تفسیر جنود مجنده در کتاب السماء و العالم گذشته (و آن را به فارسی ترجمه کردم و به نام آسمان و جهان منتشر شده مترجم).
و در قاموس گفته: تشاما یعنی یکی دیگری را بو کند، و در نهاییه گفته: در حدیث علی علیه السلام است که چون خواست در برابر عمرو بن عبد ودّ به میدان رود فرمود: به نزد او در آیم و پیش از برخورد در نبرد او را بو کنم و ببینم چه دارد، گویند بو کشیدم فلانی را یعنی به او نزدیک شدم و از او شناسائی کردم برای فهمیدن حال او

(2) 17- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود نه، بخدا که مؤمن مؤمن نباشد هرگز تا نسبت به برادرش چون یک تن باشد که اگر رگی از او زده شد رگهای دیگر برایش ناراحت شوند و ویران گردند.

(3) 18- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: هر چیزی به چیزی آسایش دارد و مؤمن به برادر مؤمنش آسایش دارد چنانچه پرنده به همگنان خودش.

(4) 19- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: مؤمنان در نیکی با هم و مهربانی با هم و توجه بهم چون یک تن باشند که چون دردی گیرد همه اعضاء تن در بیخوابی و تب به دنبال او کشیده شوند.

(5)

باب هفدهم: در فضیلت برادری در راه خدا و اینکه مؤمنان برادر یک دیگرند

و در سبب آن: آیه قرآن مجید:

(6) 10- (سوره الحجرات): جز این نیست که مؤمنان برادرند پس اصلاح
کنید میان دو برادر خود (که با هم در ستیزند).

اخبار باب

(7) 1- خصال و عیون به همان سه سند: از امام رضا تا رسول خدا
ﷺ فرمود شش تا از مردانگی است سه آنها در وطن و سه دیگر در سفر اما
آنچه در وطن است خواندن قرآن خدا و آباد کردن مساجد خدا و بدست آوردن
برادری در راه خدا عز و جل، و اما آنچه در سفر است بخشیدن از توشه و
خوشخوئی و شوخی در جز گناهان.

(8) 2- امالی طوسی: در ضمن وصیت علی علیه السلام است هنگام وفاتش که:
برادری کن با برادران در راه خدا و دوست دار خوب را برای اینکه خوب است.
(1) 3- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که برنگردد مسجد رو به کمتر
از سه بهره: یا دعائی کند که خدا بدو به بهشت برد یا دعائی که بدان خدا بلائی
از او بگرداند و یا برادری که در راه خدا از او سود برد سپس فرمود: رسول خدا
ﷺ فرمود: بدست نیاورد مرد مسلمان پس از سود مسلمانی مانند برادری
که در راه خدا از او سود برد.

(2) 4- همان به سندش تا امام رضا علیه السلام که فرمود: هر که بدست آورد برادری در راه خدا خانه‌ای در بهشت بدست آورده.

5- ثواب الاعمال: به سندش (همان را با همان لفظ و و معنا آورده).

(3) 6- محاسن: به سندش از جابر جعفی که برابر امام باقر علیه السلام آهی کشیدم و گفتم یا ابن رسول الله من اندوهگین میشوم بی آنکه آسیبی بمن رسیده باشد یا بدی بمن رخ داده باشد تا آنجا که خانواده‌ام آن را در چهره من بفهمند و رفیقم بفهمد، فرمود: آری ای جابر گفتم: این حالت برای چیست یا ابن رسول الله؟ فرمود: تو را بآن چه کار گفتم، دوست دارم آن را بدانم فرمود: ای جابر راستش خدا مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و در آنها از نسیم روح خود روان کرده از این رو مؤمن برادر مؤمن است از پدر و مادرش، و چون به یکی از این ارواح در یک بلدی چیز غم‌آوری رسد همه ارواح بر او غمگین شوند چون که از آنند.

(4) 7- همان: به سندش از امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است زیرا خدا آفریده سرشت آنها را از هفت آسمان که سرشت بهشتها است سپس این آیه را خواند (29 سوره الفتح) "مهربانند به همدیگر" و آیا مهربان می‌باشد جز نیکی‌کننده و صله دهنده، (5) و در حدیث دیگر است که: روان کرد در آنها از نسیم رحمت خود.

(6) 8- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام ، فرمود: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است و این برای آنست که خدا تبارک و تعالی آفریده مؤمن را از سرشت بهشت‌های هفت آسمان و روان کرده در او از نسیم رحمتش و از این رو وی برادر پدر و مادری او باشد.

(7) 9- اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن برادر مؤمن است و هر دو یک تن باشند که اگر یکی را دردی گیرد آن درد در همه تن یافت شود، و راستی که روحشان از روح خداست و روح مؤمن پیوسته تر است به روح خدا از پیوستگی پرتو خورشید بدان.

(8) 10- از کتاب قضاء حقوق مؤمنین صوری، به سندش از جعفر بن محمد بن ابی فاطمه که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: ای ابن ابی فاطمه یک بنده خدا نیکی کن باشد به خویشانش و از عمرش بجا نباشد جز سه سال و خدا آن را سی و سه سال گرداند، و بنده‌ای هم برای اینکه نسبت بخویشانش عاق است و حق آنها را رعایت نمیکند از عمرش سی و سه سال مانده باشد و خدا آن را سه سال کند (1) و این آیه را خواند (39 سوره الرعد) محو کند خدا آنچه خواهد و هم برجا دارد و نزد او است ام الکتاب" گوید: گفتم: قربانت اگر خویشی ندارد و آن حضرت نگاهی خشم‌آلود بمن کرد و با تشر بمن فرمود: ای پسر ابی فاطمه خویشی نباشد جز در رحم چسبانی همه مؤمنان بیکدیگر اولی هستند در کتاب خدا (گویا مقصود آیه 71 سوره البرائه است که فرماید مؤمنین و مؤمنات اولیاء یک دیگرند مترجم).

مؤمن حق دارد به مؤمن که به او نیکی کند فریضه خدائست ای پسر ابی فاطمه با هم نیکی کنید و با هم صله کنید تا خدا مرگ شما را پس اندازد و مال شما را بیفزاید و به شما در همه امورتان عافیت دهد، و راستی که نماز و روزه و تقرب شماها بخدا برتر است از نماز جز شما سپس این آیه را خواند (106- سوره یوسف) و ایمان نیاورد بخدا بیشتر آنها جز که آنان دچار شرک باشند.

(2) 11- نوادر راوندی: به سندش از امام کاظم علیه السلام از پدرانش تا رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

هر که دست برادری در راه خدا دهد خدا به او حوریه‌ای به زنی دهد.

(3) 12- نهج البلاغه: فرمود: عَلَيْهِ السَّلَام درمانده‌ترین مردم آنکه از بدست آوردن برادرانی درمانده باشد، و درمانده‌تر از او کسی که از دست بدهد آن برادری که دارد.

(4) 13- کنز کراچکی: امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام سروده:

نشمار هزار دوست و یارت بسیار یک دشمن خویش را تو بسیار شمار

(5) 14- عده الداعی: پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ که فرمود: خدا دوستی و برادری میان دو مؤمن پدید نیاورد جز که برای هر کدام درجه‌ای پدید آورد، و از آن حضرتست صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ که هر که یک برادر دینی بدست آرد خانه‌ای در بهشت بدست آورده.

(6) و به روایت عمرو بن شمر تا امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: دو مؤمن که در راه خدا با هم برادرند یکیشان در بهشت درجه بالاتری دارد پس میگوید: پروردگارا راستی یار من مرا بفرمانبری از تو وامیداشت و از نافرمانیت باز میداشت، و مرا به آنچه نزد تو است تشویق میکرد مرا با او در این درجه همراه کن و خدا آنها را همراه کند، و دو منافق باشند که یکی از آنها به درک پائین‌تر دوزخ است از یارش و گوید پروردگارا راستی فلانی مرا به نافرمانی تو وامیداشت و از طاعتت باز میداشت و برکنار میکرد مرا از آنچه در نزد تو است و از ملاقات تو مرا بر حذر نمیکرد او را با من در درک پائین‌تر همراه کن و خدا آنها را همراه کند و این آیه را خواند:

(67) (سوره الزخرف) دوستان در آن روز دشمن یک دیگرند جز متقیان.

(1)

باب هیجدهم: "فضیلت دوست داشتن مؤمنان و نگاه بآنان"

: (2) 1- امالی طوسی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: نگاه به عالم عبادتست، نگاه به امام عادل عبادت است، نگاه به پدر و مادر از روی مهربانی و رحمت عبادت است، و نگاه به برادر دینی عبادت است.

(3) 2- رجال کشی: به سندش تا بشیر دهان که امام صادق علیه السلام به محمد بن بکیر ثقفی فرمود:

تو در باره مفضل بن عمر چه میگوئی؟ گفت: امید است در باره اش چه گویم اگر در گردنش صلیب بینم و بر کمرش زنار دانم که او در راه راست است پس از آنکه شنیدم تو در باره او چه میگوئی بشیر رضی الله عنه گفت: ولی حجر بن زائده و عمر بن جذاعه نزد من آمدند و او را در بر من دشنام میدادند و من به آنها گفتم: این کار را نکنید و نپذیرفتند، و از آنها خواهش کردم و به آنها خبر دادم که خودداری از بدگوئی به او حاجت من است و نپذیرفتند، خدا آنها را نیامرزد اما اگر من به آنها احترام میکردم هر که مرا محترم میدانست به آنها احترام میکرد.

کثیر عزه در دوستیش بدان معشوقه راستگوتر بود از دوستی آن دو با من آنجا که گوید:

او در نهان داند که من دوستش میدارم و آنگاه که احترام نکند خاطرخواه او اما اگر من آنها را احترام میکردم به آنها احترام میکرد هر که خاطرخواه من بود.

(4) 3- اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: از دین دوستی مرد است که برادرش را دوست دارد.

(5) 4- همان: تا امام صادق ع فرمود: دوستی نیکان مر نیکان را ثواب نیکانست، و دوستی بدکاران مر نیکان را فضیلت نیکانست و دشمنی بدکاران با نیکان زینت نیکانست و دشمنی نیکان مر بدکاران را رسوائی بدکارانست.

(6) 5- از کتاب قضاء حقوق: امام ششم به یکی از اصحابش پس از سخنی که با او داشت فرمود: راستی مؤمنان وابسته بما و شیعه ما تا بهم برخورد دارند پیوسته خدا رو بسوی آنها دارد تا از هم جدا شوند و پیوسته گناهانشان فرو ریزد چنانچه برگ فرو ریزد و پیوسته دست خدا به همراه دست آنست که بیشتر یارش را دوست دارد.

(7) 6- نوادر راوندی: به سندش تا از رسول خدا ص که مؤمن بیارآمد با مؤمن چنانچه دل تشنه بیارآمد با آب خنک.

(8) و به همین سند آورده که: رسول خدا ص فرمود: ایها الناس حلال من حلال است تا روز قیامت، (1) و حرام من حرام است تا روز قیامت آگاه که خدا عز و جل هر دو را در قرآن خود بیان کرده و من هم در روش و سنتم بیان کردم و میان این دو شبهه باشد از شیطان و بدعتها پس از من، هر که آنها را وانهد امر دینش خوبست و هم مردانگی و آبرویش بجا است و هر که به آنها آلوده شود و در آنها اندر شود و از آنها پیروی کند چون کسی باشد که گوسفندش را نزدیک غرقگاه چراند و هر که چنین کند نفسش او را بکشاند تا آنها را در غرقگاه بچراند آگاه که هر پادشاهی را غرقگاهی باشد آگاه که غرقگاه خدا عز و جل محرمات او است خود را از غرقگاه خدا و محرماتش برکنار دارید، آگاه که دوست داشتن مؤمن بزرگترین پایه ایمان است آگاه که هر که در راه خدا دوست دارد و در راه خدا دشمن دارد، و برای خدا بدهد و برای خدا عز و جل دریغ کند از مؤمنان پاک است نزد خدا تبارک و تعالی آگاه که دو

مؤمن چون برای خدا عز و جل هم را دوست دارند و با هم یک دل باشند برای
خدا چون یک تن باشند که اگر جایی از تن یکیشان درد گیرد دیگری در همان
جا درد آن را دریابد.

(2)

باب نوزدهم: همه مؤمنان یک دگر را دوست دارند انواع برادران و

دوستان

(3) 1- امالی طوسی: به سندش تا سدید که گفتم: به امام ششم علیه السلام من به مردی برخوردیم که او را ندیدم و او هم مرا ندیده در زمانی که گذشته تا امروز دیدار که او خوب دوست دارم و چون با او سخن گویم دریابم که او هم چون من مرا دوست میدارد و بمن همین را میگوید فرمود:

ای سدید درست گفתי دلهای نیکان بهم درآمیزند هنگام برخورد و اگر چه بهم با زبان اظهار دوستی نداشتند سرعت آمیختن قطره‌های باران با آب جویها، و راستی دوری دل نابکاران از هم هنگام برخوردشان و اگر چه با زبان اظهار دوستی کنند چون دوری دل حیوانات بهیمة است از مهر بهم و گر چه مدت دراز در یک چراگاه باشند.

(4) 2- خصال: به سندش تا امام باقر علیه السلام که مردی در بصره برابر امیر مؤمنان ایستاد و گفت ای امیر مؤمنان بما گزارش ده از وضع برادران، فرمود: برادران دو دسته‌اند برادران مورد اعتماد، و برادران خوشرو و خوشگو اما برادران مورد اعتماد دست و بال و اهل و مالند، و اگر به برادرت اعتماد داری از مال و تنت به او بخشش کن، و یک دل باش با هر که یک دل است، و دشمن دارد هر که او را دشمن دارد، و راز و عیش را بپوش و نیکی او را فاش کن و بدان ای

پرسشگر که آنها از کبریت احمر کمیاب‌ترند، (1) و اما برادران خوشرو و خوشگو لذت خود را از معاشرت با آنها ببر و آن را از آنها دریغ مکن، و از دل

آنها هم بیش از آن مخواه و بدانها ببخش آنچه از خوشروئی و خوشگوئی و خوش زبانی به تو ببخشند.

(2) اختصاص: به سندی تا امام باقر مانندش را آورده 3- مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز در هر زمانی کمیابند: برادر در راه خدا، و همسر خوب و مهربان در راه خدا، و فرزند رشید خردمند، هر کس به یکی از این سه تا رسد بخیر دارین رسیده و بهره کامل از دنیا در غلطیده، و حذر کن از کسی که یار تو شود برای طمع یا از ترس یا دلخواه یا برای خورد و چرا، و بجو برادری پرهیزکاران را و گر چه در ظلمات باشد و عمرت در آن بسر رسانی که خدا عز و جل نیافریده در روی زمین بهتر از آنان پس از پیغمبران و اولیاء و خدا نعمتی به بنده خود بمانند توفیق هم صحبتی آنان نداده، خدا عز و جل فرموده (67 سوره الزخرف) دوستان آن روزه دشمن یک دگر باشند جز پرهیزکاران.

و گمانم اینکه هر که در این زمان ما دوستی بی عیب جوید بی دوست بماند، نبینی سرآمد کرامتی که خدا پیغمبرانش را بدان گرمی داشته هنگام دعوت آنها دوستی امین یا ولی و جانشین است، و همچنین والاتر چیزی که خدا بدان دوستان و اولیاء و امناء خود را گرمی داشته صحبت و همراهی با پیغمبران او است، و این دلیل است که در هر دو جهان نعمتی والاتر و زیباتر و پاکتر و بهتر و شایسته تر از صحبت برای خدا و برادری برای رضای او نباشد.

(3) 4- اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: دوست تر برادرانم نزد من آنکه عیب مرا بمن پیشکش کند.

(4)

باب بیستم: در برآوردن حاجت مؤمنان و کوشش در باره آن

و در احترام مؤمنان و شاد کردن آنان.

و در گرامیداشت مؤمنان و لطف به آنان و گره‌گشاهی از امور آنان و در اهمیت دادن بکار مؤمنان.

(5) 1- ثواب الاعمال و امالی صدوق: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: خدا عز و جل به داود علیه السلام وحی کرد که یک بنده من یک حسنه بمن آرد و من بهشتم را به او روا دارم، داود علیه السلام گفت: پروردگارا آن حسنه چه باشد؟ فرمود: بنده مؤمنم را شاد کند و گر چه با یک دانه خرما باشد.

(1) گوید داود گفت: شایسته است برای کسی که تو را شناخت که از تو امید خودش نبرد.

(2) 2- قرب الاسناد: به سندش تا آنکه گوید پرسش شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که کدام عمل بهتر است نزد خدا؟ فرمود: دنبال کردن شادی مسلمان، و گفته شد یا رسول الله دنبال کردن شادی مسلمان چه باشد؟ فرمود: سیر کردن گرسنگی او، و گشودن گره گرفتاری او، و پرداختن وام او.

(3) 3- امالی طوسی: به سندش تا سدید که گفت نزد امام ششم علیه السلام بودم و مؤمن و حق واجب او ذکر شد و آن حضرت رو بمن کرد و فرمود: ای ابو الفضل برایت باز نگویم حال مؤمن را بدرگاه خدا؟ گفتم: چرا قربانت بفرما فرمود چون خدا جان مؤمن را بگیرد دو فرشته پاسدار او به آسمان بالا روند و گویند: پروردگارا بنده‌ات و چه خوب بنده‌ای بود، زود طاعت بود و کند معصیت، و تو جانش را گرفتی بسوی خود، بما پس از او چه فرمانی می‌دهی؟

خداوند جلیل جبار میفرماید: فرود شوید دنیا و نزد گوینده‌ام بمانید و تمجید و تسبیح و تهلیل و تکبیر مرا بگوئید و ثوابش را برای بنده من بنویسید تا وقتی او را از گورش برانگیزم.

سپس بمن فرمود، برایت افزون نکنم؟ گفتم: چرا فرمود: چون خدا بنده خود را از گورش برانگیزد نمونه‌ای با او بدر آید و هر گاه که آن مؤمن هراسی از هراسهای روز قیامت را بیند آن نمونه گوید بیتیابی مکن: غم مخور مژده گیر به شادی و کرامت خداوند سبحان تا آنکه برابر خدا عز و جل بایستد و حساب او را به آسانی برسد و فرمان بهشت به او بدهد و آن نمونه جلو او باشد و مؤمن به او گوید چه خوب است آنکه با من از گورم بدر آمد، پیوسته مرا به شادمانی و کرامت خدا عز و جل مژده دادی تا انجام شد، بگو تو که باشی؟ آن نمونه گوید: من همان شادی هستم که در دنیا بدل برادر مؤمنت درآوردی، خدا مرا آفرید تا بتو مژده دهم.

مجالس مفید از ابن قولویه مانندش را آورده ثواب الاعمال: به سندش مانندش را آورده (4) ثواب الاعمال قسمت آخر حدیث را از چون برانگیزد خدا مؤمن را از گورش، تا آخر خبر آورده. من گویم برخی اخبار هم در باب اطعام مؤمن خواهد آمد.

(5) 4- امالی صدوق: به سندش از مشعل اسدی: که گفت: یک سال برای حج بیرون شدم و بسوی امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام برگشتم بمن فرمود: از کجا آمدی ای مشعل؟ گفتم:

قربانت در حج بودم، فرمود: میدانی حاجی چه ثوابی دارد؟ گفتم نه تا شما بمن بیاموزید

(1) فرمود: چون بنده خدا هفت بار گرد این خانه طواف کند و دو رکعت نماز طواف را بخواند و سعی کند میان صفا و مروه خدا شش هزار حسنه برایش بنویسد، و شش هزار گناه از او فرو ریزد و شش هزار درجه از او بالا برد، و شش هزار حاجت از او برآورد در دنیا و بمانند آن ذخیره کند برای آخرتش، گفتم به آن حضرت: قربانت این البته که بسیار است، فرمود به تو ثوابی پیش از این خبر ندهم؟ گوید: گفتم: چرا فرمود: برآوردن یک حاجت شخص مؤمن برتر است از یک حجه و یک حجه و یک حجه و شمرده تا ده حجت.

(2) 5- همان: به سندش تا ابی الاعز نخاس که شنیدم امام صادق ع می فرمود: برآوردن حاجت مؤمن برتر است از هزار حج مقبول با همه آدابش و از آزاد کردن هزار بنده برای رضای خدا، و پیشکش هزار است در راه خدا با زینتها و دهانه های آنها.

(3) 6- قرب الاسناد: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: بخدا برآوردن حاجت یک مؤمن بهتر است از روزه یک ماه یا اعتکافش.

(4) 7- همان: به همان سند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که حاجت مؤمنی را برآورد خدا حوائج بسیار از او برآورد که کمترشان بهشت است.

(5) 8- همان: به سندش از امام صادق ع فرمود: مؤمن حاجتی از مؤمنی برآورده نکند جز که خدا تبارک و تعالی او را فریاد زند ثواب تو بر من است و به کمتر از بهشت برای تو رضایت ندهم.

گویم: در باب نوادر احوال پیمبران و جز آن گذشت خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا او را به چیزهایی فرمان داده.

(6) 9- عیون به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: راستی مردی از من حاجتی خواهد و من برای برآوردنش پیشدستی کنم مبادا از آن بی‌نیاز گردد و زمینه‌اش از دست برود.

(7) 10- معانی الاخبار: به سندش از زراره که شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: هر که آن کند که به او شده همانا پاداش برابر داده، و هر که دو برابر کند شاکر باشد، و هر که شاکر است ارجمند است، و هر که بداند هر خوبی کند به خود کرده باشد شکر و قدردانی مردم را کمبود نشمارد و از آنها مودت بیشتر نخواهد، و بدان که هر که حاجتی از تو خواهد آبرویش را در برابر تو محترم نشمرد و تو آبروی خود را گرامی دار و او را بی‌جواب مگذار.

(8) 11- امالی طوسی: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: هر که در کار انجام حاجت برادر مؤمن خود باشد خدا در کار انجام حاجت او هست تا در آن کار است.

(1) 12- همان: به سندش از امام صادق علیه السلام فرمود: خدا عز و جل آبرومندانی میان خلقش آفریده و آنان را در روی زمین بدنبال حوائج برادرانشان کشانده و سپاس را بزرگواری دانند خدا عز و جل دوست دارد اخلاق ارجمند را، و در ضمن خطاب به پیغمبرش به او فرموده: ای محمد (آیه 4 سوره القلم) راستی که تو بر خلق عظیمی استواری" فرمود: مقصود سخاوت و خوشخوئی است.

(2) 13- مشکاة الانوار، از امام صادق علیه السلام فرمود: با مردم دغلی نکند تا بی‌یار بمانی، (3) و از او است که فرمود مؤمن برادر مؤمن است ستمش نکند و او را وانهد و با او دغلی نکند و غیبت او نکند و به او خیانت نکند و به او دروغ نگوید.

(4) فرمود علیه السلام نسزد که مؤمن در هراس باشد از برادر مؤمن خود و دیگران زیرا مؤمن در سایه دینش عزیز و با قدرت است (5) و از آن حضرت است که احترام میان خود و برادرت را از میان میر که آن حیا را از میان بردارد و رعایت احترام مردانگی را برپا دارد (6) و از امام ششم علیه السلام که فرمود: چون یکی از شماها در تنگنا افتاد به برادرش خبر دهد و به ضرر خود کمک نکند.

(7) و از آن حضرت علیه السلام که: هر کس دین خدا را بزرگ داند حق برادران را بزرگ شمارد، و هر کس دینش را سبک گیرد برادرانش را هم سبک شمارد (8) و از آن حضرت است که هر که برادرش از او حاجتی خواهد از روی نداری و او دریغ کند از وی با امکان و دارائی که خودش بتواند آن را برآورده کند یا از دیگری کمک گیرد خدا روز قیامت او را محشور کند دست به گردن بسته تا خدا از حساب خلق فارغ شود (9) و از آن حضرت است که هر که با برادر مؤمنش برای انجام حاجت او برود و خیرخواه او نباشد بخدا و رسولش خیانت کرده.

(10) و از امام باقر علیه السلام فرمود: بایست است بر مؤمن نصیحت، (11) از حماد بن عثمان که نزد امام ششم علیه السلام بودم که مردی از یاران ما بر او وارد شد و آن حضرت به او فرمود: چرا برادرت از تو شکایت دارد؟ گفت گله‌اش از اینست که من همه حقم را از او دریافت کردم، فرمود: گویا تو گرفتن حق خود را از او بدی به او ندانی؟ میدانی آنچه خدا عز و جل در قرآن یاد کرده که (21) سوره الرعد) میترسند از بدی حساب "آیا میترسند که خدا جل ثنائه بر آنها جور کند، نه بخدا از آن نترسند و همانا میترسند که خدا بر آنها خرده‌گیری کند و آن را بدی حساب نامیده، آری هر که به برادرش خرده‌گیری کند به او بد کرده.

(12) و از جعفر بن محمد بن مالک به روایتی که آن را برآورده تا آنجا که راوی گوید: به امام ششم گفتم: برادران ما متصدی کار شیطان شوند (کارمندی دولت جائز) برایشان دعا کنیم؟ فرمود: به شما (شیعه) سودی میرسانند؟ گفتم: نه، فرمود: از آنها بیزار باشید من از آنها بیزارم.

(1) 14- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند البته که خدا را شاد کرده.

بیان: خدا را به حقیقت شادی نباشد و مقصود اثر شادیست که لطف و رحمت است یا به اعتبار اینست که چون خدای تعالی با اولیاء خود پیداست شادی آنان را بحساب خود گذاشته و خشم آنان را بجای خشم خود نهاده و ستم بر آنان را چون ستم بخود چنانچه در خبر آمده ما و شادی مؤمن به انجام کارهای شادی آور است چون پرداخت وام او یا خرجی دادن به او و یا پوشیدن تن او یا سیر کردن شکم گرسنه او، یا گره گشائی از گرفتاری او، یا برآوردن حاجت او یا پذیرش خواهش او، و بقولی مقصود جمع آوری کار پریشان مؤمن است که مایه شادی او است.

(2) 15- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که فرمود: لبخند به روی برادر مؤمن حسنه است، و دفع آزار از او حسنه است، و خدا عبادتی نشده که دوست تر داشته باشد از شاد کردن مؤمن.

بیان: حسنه یعنی سبب ثواب، بقول نهاییه قذی خرده خاک یا کاه یا چرک و جز آنست که در چشم با آب و نوشیدنی افتد و در حدیث پیغمبر است که جماعتی بر خار در چشم فراهم آمدند یعنی مایه فسادند.

(3) 16- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که میفرمود: در ضمن مناجات خدا با بنده اش فرمود: راستی برایم بندهایند که بهشت را بر آنها روا دارم و آنها را در آن حاکم سازم (که هر طور بخواهند باشند) موسی گفت: پروردگارا آنها کیانند که بهشت را بر آنها روا داری و در آن حاکم سازی؟ فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند.

سپس آن حضرت فرمود: مؤمنی در کشور حاکم جباری بود و آن حاکم بوی دست انداخت و مؤمن از او گریخت و کشور بت پرستان رفت و ه بمنزل یک بت پرست وارد شد و وی او را سایه سری داد و با او خوش برخورد و او را مهمان خود کرد و پذیرائی نمود و چون مرگ آن بت پرست رسید خدا عز و جل به او وحی کرد که: به عزت و جلالم سوگند اگر تو را در بهشتم جایی بود تو را در آن جا میدادم ولی آن حرامست بر کسی که مشرک بمن بمیرد ولی ای آتش از او دور شو و او را نیازار، و خوراک او را در بامداد و پسین بیاورند، راوی گوید: گفتم در بهشت؟ فرمود: از هر جا خدا خواهد.

(4) بیان: بهشت را روا کنم برایشان یعنی چیزی جلو آنها را نگیرد از ورود بدان یا اینکه هر

(1) جای آن خواهند جای گیرند چنانچه خدا از آنها گزارش داده که (74) سوره الزمر) سپاس از آن خداست که بهشت را بما ارث داد تا جا گیریم در آن بهشت هر جا که بخواهیم و چه خوبست مزد کارکنان (خدا). و آنان را در آن حاکم سازد " یعنی بر فرشته ها و حور و غلمان به هر چه خواهند فرمان دهند، یا هر که را خواهند شفاعت کنند و به بهشت درآورند (از این پس شرح لغت است که بدان نیازی نیست مترجم).

(2) 17- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: محبوبترین عمل نزد خدا شاد کردن مؤمن است.

(3) 18- کافی: به سندش تا امام ششم علی (ع) فرمود: خدا عز و جل وحی کرد به داود علی (ع) که یکی از بنده‌هایم حسنه‌ای آورد که بدان بهشتم را برایش مباح کنم، و داود گفت: پروردگارا آن حسنه چه باشد؟ فرمود: برای بنده مؤمنم شادی آورد و لو با یک دانه خرما، داود گفت: پروردگارا باید هر که ترا شناخت امیدش را از تو نبرد.

بیان: بسا که شادی آوردن نمونه باشد برای هر کردار خوب مقبول چنانچه وارد است هر که خدا از او یک عمل را قبول کند او را عذاب نکند.

(4) 19- به سندش تا امام ششم که فرمود: هر کدام شما مؤمنی را شاد کند در دل نگیرد که تنها او را شاد کرده بلکه بخدا که ما را هم شاد کرده بلکه بخدا که رسول خدا ﷺ را هم شاد کرده.

(5) 20- کافی: به سندش تا امام باقر علی (ع) که میفرمود: دوست تر اعمال نزد خدا عز و جل شاد کردن مؤمن است به یک سیر کردن مسلمانی یا پرداخت وام او.

بیان: مقصود از مسلمان در اینجا همان مؤمن است و اشعار دارد به اینکه ایمان نمائی کافی است برای آن و این دو تا نمونه‌اند.

(6) 21- کافی: به سندش تا امام ششم علی (ع) که فرمود: در حدیثی طولانی چون خدا بنده مؤمنش را از گور برانگیزد با او نمونه‌ای بدر آید که جلو او باشد و هر جا مؤمن هراسی از هراسهای عرصه قیامت را ببیند آن نمونه به او گوید: تنرس، غم مخور، مزده گیر بشادی و احترام از خدا عز و جل تا بایستد آن مؤمن در پیشگاه خدا عز و جل و حساب آسانی از او بکند و فرمان بهشت به

او بدهد و آن نمونه در جلو او باشد و مؤمن به او گوید: رحمت خدا بر تو چه خوب چیزی که با من از گورم بدر آمدی و پیوسته بمن مژده شادی و احترام از خدادادی تا آن را دیدم

- (1) بگو که تو کیستی؟ در پاسخ گوید: من همان شادیم که در دنیا به برادر مؤمن خود دادی، خدا عز و جل مرا از آن آفریده تا به تو مژده دهم.
- (2) بیان: مثال (که آن را به نمونه ترجمه کردیم) به قول شیخ بهائی قد صورت است و گفته:

يقدم بر وزن يكرم يعنى او را دلير ميكند كه نترسد و بسا كه بر وزن ينصر باشد يعنى جلو او باشد (چنانچه ترجمه شد) چنانی كه خدا فرموده (98 سوره هود) جلو باشد بر قوم خود در روز قیامت "تا گوید: من همان شادیم" بقول شیخ نامبرده: دلالت دارد بر تجسم اعمال در آخرت، و خبری هم آمده كه اعتقادات هم مجسم میشوند، و اعمال خوب و اعتقادهای درست به صورتهای درخشان و زیبا پدید شوند و برای صاحبان خود مایه شادی و خرمی كامل باشند و کارهای بد و عقیده‌های نادرست بصورتهای تاریک و زشت پدید شوند و مایه اندوه و درد بی‌پایان گردند چنانچه گروهی از مفسران در تفسیر آیه (30 سوره آل عمران) گفتند كه روزی كه دریابد هر كس آنچه كرده از خوبی حاضر شده و آنچه كرده از بدی دوست دارد میان او و آن كردار بد امد بعیدی باشد" و بدان رهنماید قول خدای تعالی (6- 8 سوره الزلزال) و روزی كه باز گردند مردم پراكنده (دسته دسته) تا بینند اعمال خود را پس هر كس مثقال ذره‌ای كار خوب كرده آن را ببند، و هر كس به اندازه مثقال از كار بد كرده آن را ببند، و هر كه گفته مقصود اینست كه سزای آن عمل را ببند دور افتاده از حق پایان كلام شیخ.

و من گویم: بسا معنی اینکه گوید من شادیم اینست که به سبب شادی آفریده شدم نه خود او باشد چنانچه دلیل آنست که گفته: خدا مرا از آن آفریده و حاصل آنکه می‌شود آیات و اخبار در این باره را تفسیر کرد به اینکه خدای تعالی در برابر اعمال خوب صورتهای خوب آفریند تا خوبی آنها را به مردم آشکار کند، و در برابر اعمال بد صورتهای زشت آفریند تا زشتیهای آنها را بنماید و نیازی نیست بگفتاری مخالف خود که درست نیاید جز با تاویل معاد و اینکه معاد با قالب مثالی است نه همان جسد دنیوی و برگشت آن به یک امور خیالی است نه حقیقی و اشاره دارد بدان اینکه دنیا و آخرت را تشبیه کنند به دو حالت خواب و بیداری و گویند که امور عرضی چون اعمال در حال بیداری جسم باشند در حال خواب، و این مایه بی دینی و بیرون شدن از مسلمانیست، و بسیاری از یاران متاخرین ما پیرو فیلسوفان دیرین و متاخرین و مشائین و اشراقیین شدند در مذهب آنان، و غفلت کردند از اینکه لازم آن مخالفت با ضروریات دین است و خدا است توفیق‌بخش پایداری بر حق و یقین ...

(3) 22- کافی: به سندش تا محمد بن جمهور که نجاشی یک دهقان بود و کارگزار اهواز و فارس (1) شد و یکی از کارمندان او به امام ششم گفت: در دفتر نجاشی بر من بدهی مالیاتی است و او مؤمن است و فرمانبر از شما است اگر صلاح بینی برای من نامه به او بنویسی گوید امام ششم برای او نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شاد کن برادرت را تا خدا شادت کند گوید: چون نامه او رسید در مجلس رسمی خود بود و آورنده صبر کرد تا خلوت شد و نامه را بدست او داد و گفت این نامه امام ششم ع است، و نجاشی آن را بوسید و بر دیده خود نهاد و به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت بدهی خراج در دفتر تو

دارم، به او گفت: چه اندازه است؟ پاسخ داد ده هزار درهم، و او دفتردار خود را خواست و فرمودش آن را پیردازد و از دفتر بیرون کشد، و فرمود: برای سال آینده هم این مبلغ را برای او ثبت کنند و به آورنده نامه گفت: آیا تو را شاد کردم؟

گفت: آری قربانت، و فرمود مرکبی و کنیزی و غلامی هم به او دادند و یک دست جامه هم بدان افزودند با جامه‌دان، در هر بار میگفت: آیا تو را شاد کردم او هم میگفت: آری قربانت، و هر بار که میگفت: آری برایش افزون میکرد تا فارغ شد، سپس به او گفت: فرش این اتاقی را که من در آن نشستم با خود ببر چون که نامه مولایم را در آن بدستم دادی و هر حاجتی داری پیش من بیاور، گوید آن را انجام داد و از آن پس بدر آمد و بار دگر به حضور امام ششم علیه السلام رسید و داستان را چنانچه بود برای آن حضرت باز گفت، و آن حضرت به آنچه انجام داده بود شاد شد و آن مرد گفت: یا ابن رسول الله گویا آنچه با من انجام داده بخوبی شما را شاد کرد فرمود:

آری بخدا البته که خدا و رسولش را هم شاد کرده.

(2) روشنگری: از کتب رجال برآید که نام این نجاشی عبد الله است و هشتمین پدر احمد ابن علی نجاشی مؤلف رجال مشهور است و بقول قاموس نجاشی بیاء تشدیددار است و بی تشدید شیواتر است و نونش زیر دارد یا شیواتر است.

دهقان: لفظ عربی شده است و به کدخدای ده و بر بازارگان، و صاحب مال و ده بکار رود ...

اهواز بقول قاموس نه بخش است میان بصره و فارس که هر کدام را نامی است و همه را اهواز خوانند و مفرد ندارد و آنها رامهرمز، عسکر، مکرّم، شوشتر، جندیسابور و شوش، سرق، نهرتیری، ایدج و مناذرند.

دیوان دفتر حساب مالیات است و حقوق قشون و بقول مصباح معرب است و اصل آن دوان است که جمع آن دواوین آمده، و گفتند عمر نخست کس است که دواوین عرب را برای کارمندان و دیگران بنیاد کرده.

(1) خراج: آنچه که سلطان از زمینها ستاند و کرایه زمینها که به زور فتح شده (و از آن دولت اسلام است).

(در تفسیر اداء و اخراج چند احتمال آورده که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد مترجم).

(2) 23- کافی: به سندش تا ابان بن تغلب گفت: پرسیدم از امام ششم علیه السلام از اینها از حق مؤمن بر مؤمن، در پاسخ فرمود حق مؤمن بر مؤمن بزرگتر است از اینها اگر بشما باز گویم ناسپاسی کنید و انجام ندهید راستش مؤمن چون از گورش در آورده شود با او نمونه‌ای از گورش بدر آید به او گوید مژده گیر به احترام از جانب خدا و به شادی و مؤمن به او گوید خدایت مژده بخوبی دهد، فرمود: سپس با او براه افتد و همان گونه به او مژده دهد، و چون به هراسی گذرد گویدش این برای تو نیست و چون به خیری گذرد گوید: این از آن تو است، و پیوسته با اوست در امانش میدارد از آنچه میترسد و مژده‌اش میدهد بدان چه دوست دارد تا به همراهش در پیشگاه خدا بایستد و چون خدا فرمان بهشت به او دهد آن نمونه به او گوید: مژده گیر که خدا عز و جل فرمانت داد بسوی بهشت، فرمود: پس به او گوید: تو کیستی رحمت خدا بر تو باد؟ که به من مژده میدهی از هنگامی که از گورم در آمدم و همدم شدی در راه، و بمن از

پروردگارم گزارش دادی میگوید من شادی هستم که تو به برادرانت در دنیا ارزانی میداشتی، از آن آفریده شدم تا به تو مژده دهم و با تو همدم باشم.

بیان: بزرگتر است از آن "چون از پرسش او دریافت یا از دل او خبر داشت که این حق را کم و آسان می‌شمارد فرمود: حق مؤمن از آن بزرگتر است یعنی از آنچه تو گمان کردی، یا چون از کلام پرسشگر پدید بود که می‌شود آن را به آسانی بیان کرد یا در بیان آن مفسده نیست فرمود: "شما کافر میشوید" و بیان این جمله و توجیه آن گذشت و بقولی می‌شود آن را با تشدید ماء خواند یعنی اکثر مؤمنان را تکفیر می‌کنید و در میمانید از اداء آن حقوق و از عذرخواهی در ترک آنها، یا مقصود اینست که آن حقوق را در پرده میکنید و نمی‌پردازید، یا اینکه آنها را به اور ندارید و سبب کفر شما شود.

و گویم: شناختی که کفر چند معنا دارد که ترک واجبات بلکه امور مستحبه مؤکده یکی از آنها است.

(3) 24- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: دوست تر اعمال بدرگاه خدا شاد کردن مؤمن است به اینکه او را از گرسنگی برهانی، یا گره گرفتاریش را بگشائی.

بیان: ذکر این دو برای نمونه است نه انحصار بهمین دو تا باشد.

(4) 25- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند خدا عز و جل از

آن شادی مخلوقی آفریند (1) که هنگام مردن وی به او برخورد و به او گوید: مژده گیر ای دوست خدا بکرامت و رضوان خدا، و همیشه با او بماند تا به گورش رساند و همین را به او بگوید، و چون زنده شود او را دیدار کند و به او همین مژده را دهد و در هر هراسی با او باشد و به او مژده دهد و همین را به

او گوید، و آن مؤمن از او بپرسد که تو کیستی رحمت خدا بر تو و پاسخ گوید:
 من همان شادی باشم که بر فلان ارزانی داشتی.
 بیان: از آن سرور "یعنی بسبب آن و این مؤید آنست که گفتیم تجسم عمل
 نیست.

(2) 26- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که کسی نزد آن حضرت بود و
 آن حضرت این آیه را خواند (58 سوره الاحزاب) و آنان که آزار دهند مؤمنین
 و مؤمنات را بدون سببی که خودشان کرده باشند البته که بهتان و گناه روشنی بر
 دوش گرفتند" راوی گوید: آن حضرت فرمود: پس ثواب کسی که شادی برای
 مؤمن آورد چه باشد من گفتم: قربانت ده حسنه باشد، فرمود: آری بخدا و هزار
 هزار حسنه.

روشنگری: بی سبب "یعنی بی جنایتی که برای آن سزاوار آزار باشند" بهتانی
 به دوش گیرند" یعنی کار بد بزرگتر کنند که گناه به همراه بهتانست و آن دروغ
 بستن بر دیگری است رو در روی او و آزارشان را چون بهتان دانسته، و به قولی
 مقصود آزار زبانیست و آن دروغ بستن بر دیگری است که در آن بهتان هم باشد
 و اثم مبین یعنی گناه آشکار طبرسی چنین گفته و بیضاوی گفته: به قولی این آیه
 در باره منافقان نازل شد که علی علیه السلام را آزار میکردند.

و گویا غرض از خواندن این آیه آماده کردن مخاطب است که خوب گوش
 دهد و آگاه کردن بر اینکه اگر آزارشان بدین حساب باشد احترام و شاد
 کردنشان بر عکس آنست این در صورتی است که خواننده آیه امام باشد و بسا
 که راوی باشد و اینکه گفته: ده حسنه برای قول خدای تعالی است (160 سوره
 الانعام) هر که حسنه آورد ده برابرش دارد" و اینکه امام آن را تصدیق فرمود یا
 برای اینست که ده تا در ضمن هزار هزار هست یا برای اینکه کمترین ثواب

آنست و به بالا بودن اخلاص و درجه شادی تا هزار هزار هم میرسد برای آنکه
خدای تعالی فرموده (261 سوره البقره) و چند برابر کند برای هر که خواهد".

(3) 27- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که شادی به مؤمنی
ارزانی دارد او را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ارزانی داشته و هر که آن را به رسول
خدا صلی الله علیه و آله ارزانی دارد آن را بخدا رسانده، و چنانچه هر که بدو غمی رساند،
بیان: شادی را بخدا رسانده "تعبیر مجازیت یعنی خدا بوی نظر لطف کند
چنانچه گذشت ...

(1) 28- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: هر مسلمانی به
مسلمانی برخورد و او را شاد کند خدا عز و جل او را شاد کند.
بیان: مقصد و از مسلمان مؤمن است.

(2) 29- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: دوست ترین اعمال نزد
خدا عز و جل شاد کردن به سیر کردن شکم گرسنه او یا گرگشائی از او یا
پرداخت وام او.

(3) 30- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: هر کس از چهره برادر
مؤمنش خاشاکی بر گیرد خدا عز و جل برایش ده حسنه بنویسد و هر کس به
روی برادرش لبخندی زند یک حسنه دارد.

(4) 31- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر کس به برادرش
مرحبا (خوشامد) گوید خدا برایش تا روز قیامت مرحبا نویسد.

بیان: تا روز قیامت "یعنی تا قیامت برایش مرحبا نویسد یا ثوابش را تا
قیامت برای او نویسد یا او را بدین خطاب تا قیامت مفتخر سازد و برای آن
رحمت بدو فرستد یا مقصود این است که تا قیامت مورد لطف و رحمت خدا
باشد، و در آن اظهار شادمانی است از دیدار آن برادر.

(5) 32- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر کس به آمدن برادر مسلماننش نزد او گرامیش دارد همانا خدا عز و جل را گرامی داشته.

(6) 33- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: نباشد در امتم بنده‌ای که لطفی به برادرش در راه خدا کند جز که خدا یکی از خدمتکاران بهشت را بخدمت او گمارد.

(7) 34- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که گرامی دارد برادر مسلماننش را به یک کلمه مهرآمیز و گره از گرفتاری او بگشاید پیوسته در سایه کشدار رحمت خداست تا در آن کار است.

بیان: (لفظ لطف را با مشتقات آن از قاموس تفسیر و شرح کرده و گفته) ظل الله الممدود یعنی همیشه کشدار بدون برگشت و پیچش و بی تفاوت و کم و بیش اشاره است بقول خدای تعالی (30 سوره الواقعة) **(وَ ظِلٌّ مَّمْدُودٍ)** یا مقصود اینست که همیشه در سایه حمایت و رعایت خداست و رحمتش بر او فرود آید، اندر آن کار است که گرامیداشت او است.

(8) 35- کافی: به سندش از جمیل که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: از امتیازاتی که خدا

(1) عز و جل به مؤمن داده اینست که نیکی برادرانش را به او یاد داده و گر چه اندک باشد، نیکی نباید که بسیار باشد، و اینست که خدا عز و جل در قرآنش می‌فرماید (10 سوره الممتحنه) و پیش میدارند بر خودشان (برادر دینی را) و گر چه خود بدان نیاز دارند "و بدنالش فرموده و هر کس از دریغکاری خویش محفوظ ماند هم آنانند که رستگارانند" سپس آن حضرت فرمود: هر که خدا آن را بوی آموخته دوستش دارد و هر که را خدا دوست دارد تبارک و تعالی پیردازد به او مزدش را روز قیامت بی حساب و اندازه و آنگاه فرمود: ای

جمیل این حدیث را برای برادرانت روایت کن زیرا که آن تشویق به نکوکاریست برای برادرانت.

(2) روشنگری: پیاموز به او نیکی به برادران را "یعنی ثواب نیکی را یا تعریف کنایه از توفیق بکار است.

برای آنکه خدا میگوید "گواه آوردن آیه برای اینست که خدا ایشار فقیر را ستوده با آنکه توانا به کثیر نباشد و دانسته شود که نیکی کردن به بیش داشتن وابسته نیست.

(وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ) یعنی محتاجان دیگر را بر خود مقدم میدارند و گر چه حاجت و فقر عظیم دارند ...

مشهور اینست که این آیه در باره انصار نازل شد که مهاجران را در هر چه داشتند بر خود مقدم میداشتند و به روایت عامه این آیه در باره امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده که با همه خاندانش سه روز چیزی نخوردند و آن حضرت یک دینار وام گرفت و مقدار را دید که از حالش فهمید گرسنه است و دینار را به او داد، و این آیه به همراه مائده از آسمان فرود آمد، و به هر تقدیر حکم آیه در باره دیگران هم رواست ...

(3) 36- کافی: به سندش از مفضل که امام ششم علیه السلام فرمود: راستی که مؤمن به برادرش تحفه میدهد، من گفتم: تحفه چه باشد؟ فرمود: زیرانداز، متکا، خوراک و پوشاک و سلام کردن، و بهشت سرکشد تا به او عوض دهد، و خدا عز و جل به او وحی کند من خوراک ترا به اهل دنیا حرام کردم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر باشد، و چون روز قیامت شود خدا به او وحی کند اکنون عوض تحفه‌های دوستانم را بده و از آن و از کنیزانی و غلامانی درآیند با طبقهائی که سرپوش لؤلؤ دارند، و چون مردم محشر نگاه کنند به دوزخ و هراس آن و

بهشت و آنچه در آنست عقل از سرشان بپرد و از خوردن سرباز زنند، و جارچی از زیر عرش فریاد کشد راستی خدا حرام کرد دوزخ را به هر که از خوراک بهشت بخورد و آن مردم دست دراز کنند و بخورند.

بیان: گفتم راوی و جوابش میان سخن امام واقع شده که به سلام ختم شود.
بهشت سرکشد "یعنی برآید تا عوض تحفه و خوراک را در دنیا بپردازد فوراً، و بقولی

این مثل است برای بیان استحقاق شدید تحفه دهنده.

"بر اهل دنیا" یعنی تا در دنیا باشند (1) 37- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: واجبست بر مؤمن که تا هفتاد گناه کبیره مؤمن را بپوشاند و فاش نکند.

بیان: اختصاص به هفتاد برای اینست که اگر از آن بگذرد غالباً متجاهر بفسق باشد و احترامی ندارد، و بسا تفسیر شود به مطلق کثرت نه بدین شماره خاص چنانچه در تفسیر (80 سوره براءه) و اگر برای آنها هفتاد بار آمرزشخواهی" گفتند و تخصیص جز به همان گناهایی که نسبت بخود آن مؤمن کند چون آزار و دشنام و مانند آنها دور از ظاهر است، و مضمون آن به وجوب نهی از منکر هم منافات ندارد چنانچه گذشت، و تفسیر آن به اینکه در صورتیست که پس از هر گناه کبیره توبه کند تا همیشه گناه مستور یکی باشد درست نیست مگر آنکه تفسیر به مطلق کثرت شود.

(2) 38- کافی: به سندش تا اسحاق بن عمار که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: ای اسحاق تا توانی به دوستانم نیکی کن که مؤمنی به مؤمنی نیکی نکند و به او کمک نرساند جز که در چهره ابلیس خراشی افتد و در دلش زخمی پدید شود.
بیان: زخم دل کنایه از غم سنگین و پایدار است.

- (3) 39- امالی طوسی: به سندش تا گوید سدید صیرفی بحضور امام ششم علیه السلام رسید و آن حضرت به او گفت: ای سدید بسیار نشود دارائی کسی جز که حجت خدا بر او گرانتر گردد و اگر بتوانید آن را از خود دور کنید بکنید، گفت: یا ابن رسول الله بچه وسیله؟ فرمود: با انجام حوائج برادران با اموالتان الخبر.
- (4) 40- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هر که از برادر خود حاجتی برآورد، چون کسی است که روزگاری خدا را عبادت کرده گویم این خبر به تمامی در باب دعاء بر مؤمن خواهد آمد.
- (5) 41- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: هر که دینش را بزرگ دارد برادرانش را هم بزرگ دارد، و هر که دینش را سبک گیرد برادرانش را هم سبک شمارد، ای محمد با مال و طعام خود کسی را برگزین که او را برای خدا عز و جل دوستداری.
- (6) 42- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که وسیله برادرش شود به میانجی‌گری در دفع زیانی یا جلب نفعی خداوند او را پایدار سازد در روزی که پاها در آن لغزانند.
- (7) 43- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا تبارک و تعالی به داود علیه السلام وحی کرد ای
- (1) داود راستی بنده‌ای روز قیامت حسنه‌ای بمن آورد و برای همان او را در بهشت حاکم سازم، داود گفت پروردگارا آن چه بنده است که با حسنه‌ای او را حاکم سازی در بهشت؟ فرمود: بنده مؤمنی که در باره حاجت برادرش کوشا باشد و دلش خواهد که آن را برآورد، آن حاجت برآورده شود یا نشود.
- (2) 44- عیون: به سندش تا گوید: امام صادق علیه السلام به یکی از مردم نوشت: اگر خواهی کارت بخوبی ختم شود تا هنگام جان دادن و در کار بهترین اعمال

باشی خدا را بزرگ دار از اینکه نعمتهایش را در نافرمانیهایش مصرف کنی، و بحلم او در باره خودت مغرور شوی، و گرمی دار هر که را یافتی از ما یاد میکند و یا در راه دوستی ما است، از آن پس بر تو نیست که او راستگو است یا دروغگو تو به نیت خیرت برسی و او عهده‌دار دروغ خود باشد.

(3) 45- امالی صدوق: در خبر مناهی النبی ﷺ است که: آگاه باش هر که برادر مسلمانی را گرمی دارد خدا عز و جل را گرمی داشته.

(4) 46- ثواب الاعمال: به سندش تا اسحاق بن عمار که امام ششم علیه السلام فرمود: ای اسحاق هر که یک بار به این خانه کعبه طواف کند خدا هزار حسنه برایش نویسد، و هزار سیئه از او محو کند و هزار درجه از او بالا برد، و هزار درخت در بهشت برایش بکارد و ثواب آزاد کردن هزار بنده برایش نویسد تا چون به ملزم (برابر خانه کعبه در سمت جنوب) رسد خدا هشت در بهشت را به رویش گشاید و به او گفته شود از هر کدام خواهی داخل شو گوید: گفتم قربانت اینها همه از آن کسی است که طواف کند؟ فرمود: آری، آیا به تو خبر ندهم بدان چه برتر از آنست؟

گوید: گفتم چرا، فرمود: هر که حاجتی از برادر مؤمنش برآورد خدا برایش طوافی نویسد و طوافی تا بشمار دهم رسید.

(5) 47- همان: به سندش تا امام چهارم، فرمود: هر که حاجت برادرش برآورد، حاجت خدا را برآورده، و خدا صد حاجت از او برآورد که یکی از آنها بهشت است، و هر کس گره غمی از برادرش بگشاید خدا گره هر غم او را در قیامت بگشاید تا هر چه باشد: و هر که او را یاری دهد در برابر ستمکارش خدا به او یاری دهد در گذشتن از صراط، آنجا که قدمها در افتند و هر که در حاجتی از او کوشد تا آن را برآورد و وی را بدان شاد کند چنانست که رسول

خدا ﷻ را شاد کرده و هر که او را در تشنگی وی سیراب کند خدا از شراب در بسته بهشت به او بنوشاند، و هر که او را در گرسنگی خوراک دهد خدا از میوه‌های بهشت به او بخوراند، و هر تن لختش را بپوشاند خدا او را از استبرق و دیبای بهشت بپوشاند، و هر که جامه‌ای به او پوشاند گر چه برهنه نیست تا نخی از آن جامه بر تن او است در ضمانت خداست، و هر که کفایت کند او را از کاری که خواری دارد (1) و آبرویش را نگهدارد و دست بخششی به او رساند، خدا از ولدان جاویدان بهشت بخدمت او گمارد، و هر که او را بر پاکش خود سوار کند خدا روز قیامت او را سوار بر یک شتر بهشتی به موقف محشر آورد که بدان بر فرشته‌ها ببالد، و هر که پس از مرگش او را کفن پوشاند گویا او را از روزی که مادرش زائیده تا روزی که مرده پوشانده است، و هر که به او همسری دهد که آرامش او باشد و همدم او خدا در گورش همدم او گرداند کسی را بصورت محبوبترین خاندانش نزد او، و هر که هنگام بیماریش از او عیادت کند فرشته‌ها او را در میان گیرند و برایش دعا کنند تا برگردد و گویند خوش باش و خوش باشد برایت بهشت، بخدا که بر آوردن حاجت او دوست تر است نزد خدا از روزه دو ماه پی در پی با اعتکاف هر دو ماه در ماه حرام.

(2) 48- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام، فرمود: هر که شاد کند مؤمنی را خدایش روز قیامت شاد کند و به او گفته شود از پروردگارت آرزو کن هر چه خواهی که تو دوست داشتی در دنیا اولیاء او را شاد کنی، و هر چه آرزو کند به او داده شود و خدا از پیش خود برایش فزاید آنچه بر دلش در نیاید از نعمت بهشت.

(3) 49- همان: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله هر که برخورد کند با برادرش بدان چه شادش کند تا او را شاد کند خدا روز قیامت او را شاد کند، و هر که با

برادرش برخورد کند بدان چه او را بد آید که بدی به او کند بد رساند خدا بدو روزی که دیدارش کند.

(4) 51- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: بنده‌ای نباشد که خاندانی را شاد کند جز که خدا از آن شادی خلقی آفریند تا روز قیامت نزد او آید تا هر بار که او سختی بیند به او گوید: ای دوست خدا نترس تا بوی گوید: تو کیستی؟ رحمت خدا بر تو که اگر همه دنیا از من بود آن را برای تو چیزی بحساب نمی‌آورد و او پاسخ دهد من همان شادیم که بر آل فلان ارزانی داشتی.

(5) 52- همان: به سندش از امام کاظم علیه السلام فرمود: در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود که همسایه کافری داشت، و او بمرد مؤمن نرمش میکرد و به او در دنیا احسان میکرد، و چون آن کافر مرد خدا در دوزخ خانه‌ای گلی برایش ساخت که او را از سوز آن حفظ میکرد و خوراکش از غیر دوزخ به او میرسید، و به او گفته شد، این بسزای آن است که به همسایه مؤمن ارزانی داشتی که فلان پسر فلان بود از نرمش و احسانی که به او میکردی در دنیا.

(6) 53- همان: به سندش تا میسر از امام ششم علیه السلام فرمود یک مؤمن شما روز قیامت گذر کند به او مردیکه با او در دنیا آشنا بوده و فرمان دادند که او را به دوزخ برند و فرشته او را می‌برد، فرمود: به آن مؤمن میگوید ای فلانی بداد من برس، من در دنیا بتو نیکی میکردم و حاجتی

که میخواستی برمی‌آوردم، آیا امروز عوضی نداری؟ آن مؤمن بفرشته موکل بر او گوید: او را رها کن، فرمود: خدا گفته آن مؤمن را بشنود و به آن فرشته فرماید گفته مؤمن اجراء کن و او را رها کند.

(1) 54- همان: به سندش از امام ششم، فرمود: مسلمانی حاجت مسلمانی روا نکند جز که خدا به او فریاد کند ثواب تو بر من باشد و جز بهشت برای تو رضا ندهم.

(2) 55- قصص الأنبياء (خطی) به سندی تا امام ششم علیه السلام فرمود: در زمان موسی علیه السلام پادشاه جباری بود که حاجت مؤمنی را به میانجی‌گری بنده صالحی برآورد، و آن پادشاه جبار و آن بنده صالح در یک روز مردند و مردم برای آن پادشاه به سوک نشستند و تا سه روز بازار را بستند و آن مرد صالح در خانه‌اش روی زمین ماند و جانوران زمین گوشت رویش را خوردند و موسی پس از سه روز جنازه او را دید و گفت: پروردگارا او دشمن تو بود و این دوست تو و خدا به او وحی کرد ای موسی، این دوست من از آن جبار حاجتی خواست و آن را برآورد و از طرف مؤمن به او عوض دادم (با آن احترام شایان مردم) و جانوران زمین را بر زیباییهای روی مؤمن مسلط کردم بسزای درخواستش از آن جبار.

(3) 56- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تعالی به موسی وحی کرد که یکی از بندگانم با حسنه‌ای بمن تقرب جوید و من او را حاکم در بهشت کنم، موسی گفت، آن حسنه کدامست؟ فرمود: با روی در حاجت مؤمن،
(4) 57- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام که در گفتگوی خدا با موسی این بود که فرمود:

مرا بنده‌ها است که بهشتم را برایشان مباح کنم و آنها را در آن حاکم سازم موسی گفت: آنها کیانند؟ فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند.

(5) 58- فقه الرضا، روایت داریم که خلق عیال خدایند و دوست تر خلق نزد خدا آنکه خاندانی را شاد کند، یا با برادرش در حاجت او راه رود.

- (6) 59- مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: دست دادن با برادران دینی از محبت خدا به آنان ریشه دارد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به هم دست ندهند برادران برای خدا عز و جل جز که گناهانشان بریزد تا برگردند به روزی که مادرشان آنها را زائیده، و هر کدام بیشتر یار خود را دوست دارد و بزرگ شمارد فزونی دارد، و هر کدام دیندارتر است باید بیشتر بیارش از فوایدی که خدا به او داده بیفزاید، و او را به استقامت و رضا و قناعت رهنماید، و به رحمت خدا مزده دهد و از عذابش بیم دهد و بدان چه خدایش رهنموده دلالت کند، و بر دیگرست که به رهنمودن او تبرک جوید، و به راهی که او را بخواند بچسبد با پناه گرفتن بخدا و یاری جستن به او که بدان توفیقش دهد.
- (1) به عیسی بن مریم گفتند چگونه صبح کردی؟ فرمود: چگونه صبح کند کسی که بدست ندارد آنچه را امید دارد، و نتواند در جلو آنچه حذر داردش بایستد، فرمان بطاعت دارد و نهی از گناه، و از خود فقیرتر نیستم.
- (2) به اویس قرنی گفتند: چگونه صبح کردی؟ گفت: چه صبحی دارد آنکه در صبح نداند تا شب میماند و در شب نداند به صبح میرسد (3) ابوذر گفت: صبح کردم شاکر پروردگارم و شاکی از خودم.
- (4) پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که صبح کند و همت او جز خداست صبح کرده در زمره زیانکاران تجاوزگران.
- (5) لقمان گفت پسر جانم توبه را پس مینداز که مرگ ناگهانی میرسد (اضافه این جمله در نسخه کمپانی مناسب این باب نیست از پاورقی ص 307).
- (6) 60- تفسیر امام: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند در پیروان ما کسی باشد که خدای تعالی به او بخشد در بهشتها از درجات و منازل و خیرات آنچه که دنیا و همه خیرات او در برابرش چون یک ریگ باشد در بیابان بی پایان و او

کسی نباشد جز آنکه ببند برادر خود را فقیر و برای او تواضع کند و گرامیش دارد و به او خرجی دهد و نگهداریش کند با بذل آبروی خود تا ببند فرشته‌های گماشته بدان منازل و کاخها که چندان شوند تا فزونی آنها چنان باشد که این خانه کوچک نماید در برابر آنچه شما دیدید چه که از عظمت و بزرگی و وسعت بدان مقام رسیده، و فرشته‌ها گویند پروردگارا ما را توانائی نباشد بر خدمت در این همه منزل برای ما از فرشته کمکی بفرست، خدا میفرماید: بر شما آنچه نتوانید بار نکنم، چند شماره کمکی خواهید؟ گویند هزار برابر خودمان، و در باره برخی مؤمنان فرشته‌های منزل آنان) کمک بیشتری خواهند تا هزار هزار برابر و بیشتر از آن به اندازه نیروی ایمان در بابشان، و فزونی احسان آنان به برادر مؤمن خودشان، و خدای تعالی به آنها کمک دهد به همه آن فرشته‌ها، و هر اندازه که سین مؤمن به برادرش برخورد و به او نیکی کند خدا بر ممالک و خدمتکارانش در بهشت به همان اندازه بیفزاید.

(7) 61- همان: امام چهارم علیه السلام فرمود: گروه شیعه ما اما بهشت از دست شماها نمی‌رود هرگز زود باشد یا دور، ولی در باره درجاتش با هم رقابت کنید و بدانید بالاترین درجات شما آنکه کاخها و خانه و ساختمانهای زیباتر دارد که بهره پاسخگوترین شما است برای برادرانش و آنکه بیشتر همدردی کند با بینوایانشان، راستش خدا عز و جل یکی از شماها را به بهشت نزدیکتر سازد با یک کلمه که برادر بینوای خود بگوید بیش از مسافت صد هزار سال که با پای خود برود اگر چه در دوزخ معذب باشد، احسان به برادران را کم مگیرید که بزودی خدای تعالی بشما سود رساند آنجا که چیز دیگری جای آن را نگیرد.

(1) 62- همان: در تفسیر قول خدا عز و جل "نماز برپا دارید و زکات بدهید و رکوع کنید با راکعان" فرمود: نماز را برپا دارید نمازهای واجبی که

محمد آورده و هم صلوات بر محمد و آل پاک و طاهرش که علی علیه السلام آقا و فاضل آنانست.

"زکات بدهید" از اموالتان چون واجب باشد (یعنی بحد نصاب رسد) و هم از بدنهایتان چون بایست گردد (به نیاز دیگران) و از کمک خود چون درخواست شود" و رکوع کنید با رکاعان" تواضع کنید با متواضعان برای بزرگی خدا عز و جل و فرمانبری از اولیاء خدا که محمد نبی الله است و علی ولی الله و امامان پس از آنها آقایان برگزیده‌های خدا.

(2) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که نماز پنجگانه گذارد خدا جبران کند هر گناهی میان دو نمازش را، و چون کسی باشد که بر در خانه او جوی روانست و در آن پنج بار تن شوئی کند، بر او گناهی نماند جز مویقات که انکار نبوت یا امامت و یا ستم بر برادران مؤمن خود است یا ترک تقیه که زیان زند بخودش و برادران مؤمنش.

و هر که زکات مالش را بدهد از گناهانش پاک شود، و هر که زکات تنش را بدهد به جلوگیری ستم زورگو بر برادرش یا کمک او کند در پاکش او که به زمین افتاده و باری دارد که در معرض تلف است یا مایه زیان شدید بر او است روانه کند خدا برای او در عرصه‌های محشر فرشته‌ها که جلوگیرند از او دمشهای دوزخ را و به او خوشامدهای اهل بهشت را گویند و او را عروس‌وار به محل رحمت و رضوان رسانند.

و هر که زکات جاه و آبروی خود را بدهد بواسطه شدن در حاجتی برای برادر مؤمنش و برآورده شود، یا سگ نابخردی که پشت سر آن برادر پارس کند و بد گوید و با جاه و آبرومندی خود سنگی در دهن او اندازد و خاموشش کند خدا در عرصه‌های قیامت فرشته‌ها را با شمار بسیار و انبوه گران بفرستد تا آنجا

که شمارشان را نداند جز خدا که در درگاه خدا حضور خوبی دارند برای او و او را خوش محضر سازند و بسیار بر او ستایش گویند، و خدا عز و جل به هر گفته از آن فرشته‌ها لازم که داند آنچه را که بیشتر از همه ملک دنیا باشد تا صد هزار بار، و هر که با مؤمنان فروتنی کند و به نبوت محمد و ولایت علی و پاکان از خاندانش اعتراف کند و از آن پس برای برادرانش فروتنی کند و خوشروئی کند و همدمی کند با آنها و هر چه به آنها نیکی بیش کند انس و تواضعش با آنها بیش گردد خدا عز و جل بدو مباحات کند بر فرشته‌های

ارجمندش از حاملان عرش (1) و طواف کنان به حضرت او، و به آنها گوید آیا نگاه نکنید باین بنده متواضع در برابر جلال عظمتم؟ که خود را با برادر مؤمنش و فقیرش برابر کرده و با او خوشروئی کرده و هر چه بیشتر به او نکوئی کند بیشتر به او تواضع کند، شما را گواه گیرم که بایست کردم برایش بهشتهایم را، و از رحمت و رضوانم آنچه را که آرزوهای آرزوکننده از آن کوتاه باشد و آن را فرانگیرد، و به او روزی کنم همدمی با محمد سید همه بشر را و علی مرتضی را و عترت برگزیده او را که چراغهای شب تارند، و به او برکت دهم در بهشتهای خود که نزد او محبوبتر است از نعمت بهشتهای و گر چه هزار هزار برابر باشد به پاداش تواضع او برای برادر مؤمنش.

(2) 63- همان در تفسیر آیه (101 سوره البقره) و برپا دارید نماز را و بدهید زکات را و آنچه پیش دارید برای خود از نیکی دریابید آن را نزد خدا راستی که خدا بدان چه کنید بیناست" امام فرمود: برپا دارید نماز را با وضوی کاملش و با همه تکبیرها و قیامها و قرائتها و رکوعها و سجودها و حدودش و بدهید زکات را به مستحق و ندهیدش به کافر و منافق رسول خدا ﷺ فرمود آنکه صدقه دهد بر دشمنان ما چون دزد در حرم خداست" و آنچه پیشدارید

برای خود از نیکی "مالی باشد که در طاعت خدا مصرف کنید و اگر نباشد از جاه خود مایه گذارید برای برادران خود، سودها را بسوی آنها بکشانید، و زیانها را از آنها برانید" دریابید آن را نزد خدا "سودتان دهد خدا بجای محمد و خاندان پاکش در روز قیامت و گناهان شما را بدان بر دارد و حسنات شما را دو چندان کند بدان و درجات شما را بدان بالا برد" که خدا بدان چه کنید بینا است" داناست و درون و برون کاری بر او پوشیده نیست، و به اندازه اعتقاد و نیت به شما پاداش دهد نه چون پادشاهان دنیا است که بر بعضی از آنها اشتباه شود، و کار یکی را به دیگری بندند و جنایتی بدان که مرتکب نشده بندند و کیفر و پاداش برای نادانی او بر جز مستحقش داده شود.

رسول خدا ﷺ فرمود: بندگان خدا فرمانبرید خدا را در انجام نمازهای واجب و زکاتهای واجب و از آن پس تقرب جوئید بخدا به اطاعتهای مستحب که خدا عز و جل بدانها پاداش بزرگ دهد، بدان که مرا براستی فرستاده به پیغمبری یک بنده خدا باشد که روز قیامت در موقفی ایستد که شراره دوزخ بزرگتر از همه کوههای دنیا بر او تازد تا فاصله‌ای در میان نماند در این میان چنانی که سرگردانست بناگاه از هوا پرواز کند یک گرده نان یا سکه‌ای نقره که با آن برادر مؤمنش را همراهی و مهمانی کرده و گردش فرود آید و چون بزرگترین کوهی بر او بچرخد و آن شراره را از او بگرداند و از سوزش و دودش چیزی به او نرسد تا در بهشت درآید.

(1) گفته شد یا رسول الله بنا بر این همراهی با برادر مؤمنش سودش رساند؟ فرمود: آری سوگند بدان که براستی مرا به پیغمبری فرستاده برخی مؤمنان بیش از این هم سود برند، و بسا در قیامت کسی آید که گناهان و حسنات و بدکرداری او با برادران مؤمنش برایش مجسم شوند و همانها بزرگ و چندان

شوند تا نامه‌های عملش بدانها انباشته شوند، و حسناتش بر طرفهای مؤمن ستم کشیده از دست و زبانش بخش شود و حیران ماند و نیازمند حسناتی باشد که با گناهانش برابر شوند، و یک برادر مؤمنش که در دنیا به او احسان کرده نزد او آید و گوید همه حسناتم را به تو بخشیدم و خدا به او فرماید پس خودت با چه به بهشت میروی؟ و پاسخ دهد پروردگارا به رحمت تو، و خدا فرماید همه حسنات را به او بخشیدی و ما خود سزاوارتریم به بخشش و کرم از تو، من آنها را از طرف برادرت پذیرفتم و آنها را به تو بازگرداندم، و دو برابرشان کردم و او در این هنگام افضل مردم بهشتها باشد.

(2) 64- مجالس مفید: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: مؤمنان برادر هم باشند و حوائج یک دیگر را برآورند و بدان وسیله خدا در قیامت حوائج همه را برآورد.

(3) 65- مکارم الاخلاق: از امام کاظم عیاله فرمود: هر که نتواند بما صله برساند آن را به مستمندان شیعه ما برساند و هر که نتواند قبور ما را زیارت کند قبور نیکان از برادران ما را زیارت کند.

(4) و از امام ششم عیاله که رسول خدا ﷺ فرمود: صدقه ده برابر است، و وام هجده برابر و صله رحم بیست و چهار برابر.

(5) 66- اختصاص: امام صادق عیاله فرمود: راه رفتن برای انجام حاجت مسلمانی بهتر است از هفتاد بار طواف گرد خانه کعبه.

(6) 67- همان: امام صادق عیاله فرمود: مؤمن برادر مؤمن است و چشم و رهنمای او است به او خیانت نکند و او را رها نکند (7) و فرمود: مؤمن برکت است بر مؤمن، (8) و فرمود: مؤمنی نباشد که او مؤمن را به خانه خود برد و سیر به آن خوراک دهد جز اینکه بهتر باشد از آزادی یک بنده، و مؤمنی نباشد

که برای رضای خدا به مؤمنی وامی دهد جز که خدا مزد صدقه به او دهد و مؤمنی نباشد که در انجام حاجت برادر مؤمنش راه رود جز که خدا به هر گامی حسنه‌ای برایش نویسد و سیئه از او بریزد و درجه‌ای بالا برد، و باز هم ده حسنه برایش فزاید و در ده حاجت او را واسطه پذیرد، مؤمنی نباشد که در پشت سر برای برادرش دعا کند جز که خدا به او فرشته‌ای گمارد که میگوید مانند آن برای خودت باشد، و مؤمنی نباشد که گره کار برادر مؤمنش را گشاید جز که خدا یک گرفتاری آخرت را بر او گشاید، و مؤمنی نباشد که به مؤمن (1) ستمدیده کمک دهد برای رفع ستم او جز که بهتر باشد از روزه داشتن یکماه با اعتکاف در مسجد الحرام، و مؤمنی نباشد که یاری کند برادر مؤمنش را (با قدرت بر نصرت او) جز که خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند.

(2) و فرمود: مؤمنی نباشد که رها سازد برادر مؤمن خود را با اینکه می‌تواند به او یاری دهد جز که خدا در دنیا و آخرت او را رها سازد و یاریش نکند.

(3) 68- اختصاص: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مسلمانی حاجت مسلمانی را برنیامورد جز که خدا او را ندا کند بر من است پاداش تو و بهتر از بهشت برای تو رضا ندهم.

(4) 69- کتاب قضاء حقوق از علی بن طاهر صوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا در کار کمک دادن به مؤمن است تا مؤمن در کار کمک به برادر مؤمن خود است، و هر که از برادر مؤمنش در دنیا گرهی گشاید، و خدا در آخرت هفتاد گره از او گشاید.

(5) و فرمود: دوستترین کارها بدرگاه خدا عز و جل شاد کردن مؤمن است مر دیگری را که: گرسنگی را از او دور کند یا گره گرفتاری او را بگشاید.

(6) امام صادق علیه السلام فرمود: چیست به یکی از شماها که به همه خیری برسد به واسطه کار کمی، راوی گفت: به چه کاری قربانت؟ فرمود: ما را شاد کند به شادکردن مؤمنان شیعه ما.

(7) و از آن حضرتست در آخر یک حدیث طولانی: چون کسی بداند که برادر مؤمنش نیازمند است به او چیزی ندهد تا از او خواهش کند و آنگاه بدهد ثوابی از آن نبرد.

(8) و از آن حضرتست که فرمود: بهترین شما بخشنده‌های شما است و بدترین بخیلان، و از کارهای شایسته نیکی کردن با برادرانست و کوشش در انجام حوائج آنان که در آنست به خاک مالیدن بینی شیطان و کنار شدن از دوزخ سوزان و رفتن به بهشته‌ها، این خبر را بیار درخشان خود برسان گوید: گفتم کیانند یاران درخشانم قربانت؟ فرمود نیکی کن به برادران در سختی و رفاه.

(9) و از آن حضرتست علیه السلام که هر که راه رود برای انجام حاجت برادر مؤمنش بنویسد خدا عز و جل برای او ده حسنه و بالا برد از او ده درجه، و بریزد از او ده گناه و بدهد به او حق ده شفاعت.

(10) و فرمود: بتازید برای برآوردن حوائج مؤمنان، و شاد کردن آنان، و جلوگیری از بد آنان، زیرا نزد خدا عز و جل پس از ایمان کاری بهتر نباشد از شاد کردن مؤمنان.

(11) و از امام باقر علیه السلام که یکی از یارانش به او گفت: قربانت شیعه در نزد ما بسیارند، فرمود:

آیا توانگر به بینوا توجه دارد؟ و خوشکردار از بدکردار گذشت دارد و با هم همدردی دارند؟

گفت: نه، فرمود: اینها شیعه نباشند، شیعه کسی است که این کارها را کند.
(1) و امام کاظم علیه السلام فرمود: هر که برادر مؤمنش برای حاجتی نزدش آید همانا که رحمت از خدا باشد که بسوی او کشانده، و اگر کارش را انجام دهد خود را بولایت ما رسانده و آن هم پیوسته به ولایت خدا عز و جل است و اگر او را رد کند با اینکه توانا بر آنست بخود ستم کرده و بدو بد کرده.

(2) مردی از اهل ری گفت: یکی از دفترداران یحیی بن خالد بر ما حکمران شد، و من بدهکاریهای بحکومت داشتم و او از من میخواست و اگر آن را بگردن میگرفتم از زندگی بدر میشدم، بمن گفتند او شیعه مآبست، ترسیدم اگر نزد او بروم و با علاقه مذهبی به او توسل جویم چنان نباشد و در ناراحتی افتم، و تصمیم گرفتم بسوی خدای تعالی گریزم و به حج رفتم و بحضور امام صابر یعنی موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم و از حال خود بوی شکایت بردم و نامه به همراهم کرد بدین مضمون:

بنام خدای بخشاینده مهربان، بدان که خدا را زیر عرشش سایه ایست که در آن جا نکند جز کسی که به برادرش احسانی کند، یا گره گرفتاری او بگشاید، یا دلش را شاد کند، و این برادر تو است و السلام.

گوید: از حج برگشتم به شهر خود، و شبانه نزد آن مرد رفتم و از او اذن دخول خواستم، گفتم: فرستاده صابرم و خودش پای برهنه راه آمد، و در را برویم گشود، و مرا بوسید بخود چسبانده و هر بار که از دیدار آن حضرت می پرسید و به او گزارش میدادم چشمم را می بوسید تا چند بار و از حال آن حضرت پرسید و خرم شد و خدای تعالی را شکر کرد، و مرا بخانه خود برد و در صدر مجلس نشاند، و برابر من نشست و من نامه آن حضرت را به او دادم، به احترام برخاست و آن را بوسید و خواند، و هر چه پول و جامه داشت

خواست، و هر اشرفی طلا و پول نقره و جامه را با هم بدو نیم بخش کرد و آنچه هم نمیشد بخش کنی بهایش را بمن داد، و در همه این کارها میگفت: برادرم تو را شاد کردم؟ میگفتم: آری بخدا و بالاتر از شادی سپس دفتر را خواست و هر چه در آن بنام من بود خط کشید و برگ مفاصا حساب بمن داد و از نزد او برگشتم و با خود گفتم: من نمیتوانم عوض به این مرد بدهم جز که سال آینده به حج بروم و برای او دعا کنم و صابر علیه السلام را دیدار کنم کار او را به حضرتش گزارش دهم و این کار را به او باز میگفتم و روی مبارکش از شادی خرم میشد گفتم: آقای من آیا این کردم و به حضور آقایم صابر علیه السلام رسیدم و عمل شادت کرد؟ فرمود: آری بخدا مرا شاد کرد و امیر مؤمنان علیه السلام را شاد کرد، و بخدا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هم شاد کرد، بخدا که خدای تعالی را هم شاد کرد.

(1) من گویم: آن را در کتاب عده الداعی از حسن بن یقطين از قول پدرش از جدش روایت کرده و نام امام صادق علیه السلام را بجای امام کاظم علیه السلام برده و آنچه در اینجا است روشنتر است.

(2) 70- اختصاص: امام کاظم علیه السلام فرمود به علی بن یقطين: هر که مؤمنی را شاد کرده در آغاز خدا را شاد کرده و دوم بار پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و سوم بار ما را، و فرمود: خدا را یک حسنه باشد که برای سه تا ذخیره اش کرده: امام عادل و مؤمنی که برادر مؤمن خود را در مالش حاکم و صاحب اختیار کند، و کسی که در حاجت برادر مؤمنش کوشا باشد.

(3) و به همین سند تا امیر مؤمنان علیه السلام که به کمیل بن زیاد فرمود: ای کمیل بفرما به اهل خود که بکوشند در تحصیل اخلاق خوب و سحرخیز باشند برای حاجت کسی که خود در خوابست، بدان که جانم بدست اوست کسی دل مؤمنی

را شاد نکند جز که خدا از آن شادی لطفی آفریند و چون پیشامد بدی بدو فرود آید هر چه زودتر بمانند سیل در سرازیری بدو شتابد تا آن را از وی براند چنانچه شتر غریب را براند.

(4) 71- کشف الغمه: به سندش تا امام چهارم علیه السلام که فرمود: مؤمنی نباشد که مردمی را شاد کند جز که خدا از آن شادی فرشته‌ای آفریند که خدا را پرستد و بزرگوار و یگانه شمارد، و چون آن مؤمن در گورش افتد آن شادی که ارزانی داشته بر او وارد شود و گوید: مرا نمی‌شناسی گوید: تو کیستی؟ گوید: من آن شادیم که به فلانی ارزانی داشتی امروزه همدم هراس تنهائی تو هستم، و دلیل تو را به دهانت گذارم، و بگفته حق تو را وادارم، در همه مشاهد قیامت با تو باشم، و نزد پروردگارت از تو شفاعت کنم، و مقامت را در بهشت به تو بنمایم.

(5) 72- از کتاب قضاء الحقوق: از ابن مهران که گفت: نزد آقایم حسین بن علی علیه السلام نشسته بودم، مردی پیش او آمد و گفت: یا ابن رسول الله فلانی را بر من وامی است و میخواهد مرا به زندان اندازد آن حضرت فرمود: بخدا که من پولی ندارم که آن را از طرف تو بپردازم گفت: پس در باره من با او سخنی بگو فرمود: من با او آشنا نیستم ولی شنیدم از پدرم امیر مؤمنان علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: هر که دربارہ حاجت برادر مؤمنش بکوشد چنانست که خدا را نه هزار سال عبادت کرده که همه را روزه‌دار بوده و شب زنده‌دار.

(6) و به سندش از امام صادق علیه السلام که خدا برگزیده از خلق خود مردمی را برای انجام حوائج شیعه تا در برابر ثواب بهشت به آنها دهد، (7) و از آن حضرت علیه السلام مؤمنی نباشد که در باره حاجت برادر مؤمنش در کار باشد و خیر او را در آن بخواهد جز که خدا به هر گامش حسنه‌ای نویسد، و گناهی از

او محو کند، حاجت برآید یا نه، و اگر خیرخواه او نباشد بخدا و رسولش خیانت کرده و پیغمبر در روز قیامت خصم او باشد.

(1) و به سندش از صدقه حلوانی که در میانه طواف بودم و یکی از یاران ما از من دو دینار (اشرفی طلا) وام خواست گفتم بنشین تا طوافم را تمام کنم، پنج شوط بسر زده بودم، و در شوط ششم امام صادق علیه السلام بمن تکیه کرد دستش را روی شانهام گذاشت و من شوط هفتم پایان دادم و در طواف آن حضرت شرکت کردم که مبادا از آن بدر آیم و آن حضرت بمن تکیه دارد و هر بار که روبرو با آن مرد وامخواه میشدم که آن حضرت را نمی‌شناخت بخیالش من حاجت او را فراموش کردم، و با دستش بمن اشاره میکرد، آن حضرت فرمود: چرا بینم که او با دستش اشاره میکند، گفتم: قربانت چشم براه است که من طواف کنم و بنزد او بیرون شوم، و چون شما بمن تکیه کردید نخواستم بیرون شوم و شما را وانهم، فرمود: از طواف من بدر آی و مرا وانه و برو به او بده.

گفت چون فردا و پس فردا شد و نزد آن حضرت رفتم با یارانش در گفتگو بود و چون مرا دید حدیث خود را برید و بمن فرمود: اگر با برادرم برای حاجتی بکوشم تا برآید دوست تر است نزد من از اینکه هزار برده آزاد کنم، و هزار اسب را با زین و لگام در راه خدا واگذارم، (یعنی هزار مجاهد را سوار آنها به جهاد فرستم).

(2) و به سندش که امام کاظم علیه السلام فرمود: هر که نتواند بما صله رساند به فقراء شیعه ما برساند، (3) و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیکترین حال بنده خدا بدرگاه خدا عز و جل وقتی است که دل برادر مؤمنش را شاد کند.

(4) 73- نوادر راوندی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمنین برادر همدگرند، حوائج همدگر را برآورند و خدا حاجت همه را روا کند.

- (5) و باز به همین سند فرمود: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هر که حاجتی برای برادر مؤمنش در عهده گرفته خدای تعالی به او نظر نکند تا آن را برآورد.
- (6) و به همین سند فرمود صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عملی نزد خدا عز و جل بهتر نیست از شاد کردن مؤمن، یا سیر کردن او، یا گره‌گشائی از گرفتاریش یا پرداخت وام او، و یا جامه‌ای که بدو پوشاند.
- (7) و بهمین سند: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: همه خلق عیال خدای تعالی باشند و محبوبتر آنان به درگاه خدا آنست که ب عیال خدا سودی رساند یا خاندانی را شاد کند یا در برآوردن حاجت برادر مسلمانش روانه باشد که دوست تر است نزد خدا از اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام.
- (8) و به همین سند از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: هر که احترام کند از برادر مسلمانش به سخنی مهرآمیز، یا گرامیداشتی در مجلس پیوسته در سایه خدا عز و جل باشد که بر سر او به رحمت کشیده است تا در آن حال باشد.
- (1) 74- امالی طوسی: به سندش تا پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که هر که خدا بدست او گشایش بر مسلمانی دهد خدا گره کار دنیا و آخرتش را بگشاید.
- (2) 75- امالی طوسی: به سندش تا امام ششم عَلَيْهِ السَّلَام که میفرمود: خوبان شما بخشنندگان شمايند و بدهاتان بخیلان، و از خلوص ایمان نیکی با برادرانست، و کوشش در انجام حوائجشان در سختی و رفاه، ای جمیل راستی که نیکوکار را خدای رحمان دوست دارد، این حدیث را از قول من روایت کن که مایه تشویق به نیکی کردنست.
- (3) 76- همان: به سندش تا امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام که حاجتمندی بمن عرض حاجت کند و من بشتابم به انجام آن که مبادا از آن بی‌نیاز گردد.

(4) 77- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ که هر که حاجتی بعهده

گیرد برای برادرش خدا عز و جل به حاجت او نظر نکند تا آن را برآورد.

(5) 78- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: مؤمنی نباشد که

آبرویش را صرف برادر مؤمنش کند جز که خدا چهره‌اش به دوزخ حرام کند و سختی و خواری روز قیامت به او نرسد، و هر مؤمنی از آبروی خود بر برادرش دریغ کند و از او آبرومندتر باشد نباشد جز که سختی و خواری دنیا و آخرت به او برسد، و شراره‌های دوزخ در قیامت به چهره او برخورد، در عذاب باشد یا آمرزیده گردد.

(6) 79- همان: به سندش از ابی کهمس که به امام ششم علیه السلام گفتم: پس از

معرفت (امام) کدام عمل برتر است؟ فرمود: پس از معرفت چیزی برابر نماز نباشد، و بعد از آن دو چیزی برابر زکات نیست، و پس از آن چیزی برابر روزه نیست و بعد از آن چیزی برابر حج نیست، و سر آغاز همه اینها شناخت ما است و پایان همه هم شناخت ما، و پس از آن چیزی چون نیکی به برادران و همراهی با دینار و درهم با آنان نیست که این دو سنگ دگرگون شده‌اند و خدا به وسیله آنها خلق خود را پس از آنچه شمردم آزموده، و چیزی را ندانم که زودتر توانگری آورد و فقر را نابودتر کند از ادامه حج این خانه (کعبه) و یک نماز فریضه نزد خدا برابر است با هزار حجه و هزار عمره خوب و پذیرفته شده و یک حجه نزد او بهتر است از خانه‌ای پر از طلا نه بلکه بهتر است از پر فضای دنیا از طلا و نقره که آن را در راه خدا عز و جل انفاق کند و بدان که محمد را براستی برانگیخت تا مژده‌بخش و بیم‌ده باشد برآوردن حاجت یک مسلمان و گره‌گشائی از گرفتاری او برتر است از یک حج و طواف و باز حج و طواف و تا ده بار با انگشت خود شمرد و آنگاه دست خود را باز کرد و فرمود: از خدا

بترسید و از کار خیر تنگدل و تنبل نشوید که خدا عز و جل و رسولش از شما بی‌نیازند و هم از اعمال شما و شمائید که نیازمندان بدرگاه خدا

(1) عز و جل میباشید و همانا خدا عز و جل خواسته از لطف خود وسیله‌ای باشد که بدان شما را به بهشت برد.

(2) 80- الدرہ الباهرہ: امام حسین علیه السلام فرمود: حاجتمندی مرد بشما از نعمتهای خداست برایتان، و از نعمت تنگدل نباشید.

(3) 81- دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: راستش خدا را بندگان نیست در خلقتش که بندگان خدا در حوائج بآنها پناه برند، آناند که در قیامت در امانند.

(4) 82- نهج البلاغه: فرمود برآوردن حوائج درست نباید جز با سه تا، کم شمردن تا بزرگ باشد، نهان کردن تا فاش گردد و شتاب در آن تا بر حاجتمند گوارا باشد.

(5) و به کمیل بن زیاد فرمود علیه السلام ای کمیل اهل خود را بفرما، بامدادان برای بدست آوردن مکارم بروند، و سحرگاهان برای برآوردن حاجت کسی که در خوابست که بدان که گوش شنوایش همه آوازاها را فرا گیرد کسی نباشد که شادی بدلی بسپرد جز که خدا از آن شادی لطفی آفریند و چون بدی بدو پیش آید آن لطف بشتاب روانه شدن آب بسرازی خود را به او برساند تا آن بدی را او براند چنانچه شتر بیگانه را براند.

(6) 83- عده الداعی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هر که از برادرش پذیرائی کند همانا از خدا پذیرائی کرده چه گمان دارید در باره کسی که خدا عز و جل را پذیرائی کرده در کردار خدا با او.

(7) و از ابراهیم تیمی است که من در طواف گرد خانه کعبه بودم. و امام ششم علیه السلام بر من تکیه داد و فرمود: ای ابراهیم به تو خبر ندهم که در این طواف خود چه داری؟ گوید: گفتم چرا، قربانت، فرمود: هر که بدین خانه آید و حق شناس او باشد و هفت بار گرد آن بچرخد و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بخواند خدا برایش ده هزار حسنه نویسد، و برایش ده هزار درجه بالا برد، سپس فرمود: آیا به تو خبر ندهم از کاری بهتر از آن؟ گفتم: چرا قربانت فرمود: هر که یک حاجت از برادر مؤمنش برآورد چون کسی باشد که طوافی کرده، طوافی کرده تا ده بار شمرد، و فرمود: هر مؤمنی از برادر مؤمنش حاجتی خواهد و او میتواند آن را برآورد و برنیآورد خدا بر او در گورش ماری گمارد تا آنکه انگشتانش را بگزد.

(8) 84- مشکاة الانوار: امام هفتم علیه السلام فرمود: خدا را در روی زمین بندها است که میکوشند در انجام حوائج مردم آنان روز قیامت را در امانند.

(9) 85- کافی: به سندش از زید شحام که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: هر که بداد برادر مؤمن درمانده دادخواه خود رسد و تا آنجا که تواند گرفتارش بگشاید، و به انجام حاجتش یاریش کند خدا عز و جل برای آن هفتاد و دو رحمت خود را بایست کند که یکی از آنها را زود

بر او برساند (در دنیا) (1) که با آن کار زندگیش را بسازد و هفتاد و یک از رحمت خود را برای او ذخیره کند بیتابیها و هراسهای روز قیامت را از او بگرداند.

(2) بیان: برادر مؤمن " یعنی آنکه برادریش تنها برای ایمان باشد و بسا که معنی خاصی دارد، یعنی کسی که با او پیمان برادری تا یار هم باشند (در اینجا پس از تفسیر لفظ لهفان و لهثان از قول نهاییه گوید) گویا در اینجا کنایه از

سختی بیچارگی باشند (و در دنبال آن تفسیر لفظ و اعراب است که برای عموم سودی ندارد مترجم).

(3) 86- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: هر که به مؤمنی یاری دهد خدا عز و جل از او گره هفتاد و سه گرفتاری را بگشاید که یکی در دنیاست و هفتاد و دو گرفتاری بزرگ او در آنجا که مردم بخود مشغولند (یعنی در روز رستاخیز).

روشنگری: گرفتاریهای بزرگ " یعنی در قیامت که مردم بخود مشغولند و کسی از سختی فزع خود به دیگری نگاه نکند پدر باشد یا فرزند یا خویشاوند چنانچه خدای تعالی فرموده (2):

سوره الحج) روزی که آن را ببینید و هر زن شیرده از کودک شیرخوارش غافل است و فرمود (10 سوره المعارج) نرسد خویشی از حال خویشی) و فرموده (33 سوره لقمان) روزی که سزا ببیند پدر از جانب فرزندش " و نمونه آنها بسیار است.

(4) 87- کافی: به سندش تا امام صادق علیه السلام که میفرمود: هر که یک گرفتاری مؤمنی را بردارد خدا گرفتاریهای آخرت را از او بردارد، و با دل خنک و آرام از گور بدر آید، و خدا یک نوش از شراب ناب بهشتی به او نوشاند. بیان: (در ضمن تفسیر الفاظ خبر از نهایی آورده که) در حدیث آمده هر که مؤمن تشنه‌ای سیراب کند خدا روز قیامت از شراب ناب سربسته به او نوشاند. و من گویم: اشاره دارد بقول خدای تعالی (سوره المطففین آیه) 22 راستی نیکوکاران در نعمتند 23 بر بالای تختها باشند و نگاه میکنند 24 آشکار است در چهره‌هاشان خرمی نعمت 25 نوشانده شوند از شرابی سربسته 26 سربند او مشک است.

بیضاوی گفته: یعنی ظروف آن از مشک ساخته است بجای گل، و شاید مثل باشد برای خوبی آنها، یا مقصود اینست که در پایان بوی مشک دارند.

(5) 88- کافی: به سندش از امام رضا علیه السلام فرمود: هر که گشاید گره کار مؤمنی را خدا روز قیامت به او گشایش دهد.

بیان: در نسخه ایست که او را شاد کند.

(6) 89- کافی: به سندش تا ذریح که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: هر مؤمنی گره گرفتاری

(1) مؤمن تنگدستی را گشاید خدا همه حاجتهای دنیا و آخرتش را آسان کند و فراهم سازد، و هر که عورت و عیب مؤمنی را که از آن نگرانست بپوشاند خدا هفتاد عیب دنیوی و اخروی او را بپوشاند، فرمود: خدا در کار یاری مؤمن است تا مؤمن در کار یاری برادر خود باشد، از پند سود برید، و بخیر رو آورید.

بیان: تنگدستی "سختی و دشواریت و شامل جز فقر هم هست، عورت هر چه از فاش شدن شرم آید و فرا گیرد کار حرام و مکروه و هر چه در عرف عادت زشت باشد و هم عیوب تنی را، و پرده پوشی در کارهای حرام منافات ندارد با نهی منکر ولی اگر نهی از منکر متوقف بر آن باشد که فاش شود بقول مشهور فاش کردن آن جائز است و بلکه واجب است، و می شود حکم خبر مخصوص بجز آن باشد.

(2) 90- کافی: به سندش تا مفضل که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: ای مفضل بشنو آنچه بتو گویم، و بدان که آن درست است و بکارش بند و به برادران برادرانت خبرش بده، گفتم: قربانت برادران برادرانم کدامند؟ فرمود: آنان که مشتاقند به انجام حوائج برادران خود گوید: و آنگاه فرمود: هر که برآورد حاجتی از برادر مؤمنش خدا عز و جل در روز قیامت صد هزار حاجت او را

برآورد که اول از آنها بهشت است و در ضمن آنها اینست که خویشان و آشنایان و برادرانش را به بهشت برد بشرط آنکه ناصبی نباشند.
و شیوه مفضل این بود که چون از یکی از برادرانش حاجتی می‌خواست به او می‌گفت:

نمیخواهی از برادران راد باشی؟

بیان: علیه (که براد ترجمه شد) بکسر عین و سکون لام است و جمع علی است به معنی شریف ...

ناصری" در عرف اخبار سنیهای متعصب باشند و غیر ناصب مستضعف باشد، و تحقیقش خواهد آمد ان شاء الله با اینکه خبر ضعیف است و اخبار متواتر معنوی مخالف آنست.

(یعنی اخباری که دلالت دارند جز شیعه امامی به بهشت نرود، و قسمت آخر خبر که گوید: شیوه مفضل این بود تا پایان از کلام امام نباشد و بیان حالی است از مفضل مترجم).

(3) 91- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که خدا عز و جل بخشی از خلقش را آفریده و انتخابشان کرده برای حاجت روا کردن شیعه فقیر ما تا در برابرش بدانها بهشت پاداش دهد، و اگر توانی از آنها باش، و آنگاه فرمود: ما را بخدا پروردگاری باشد که او را پرستیم و با او چیزی را شریک نسازیم.

بیان: ... اینکه فرمود: بخدا ما را پروردگاریست" ظاهرش اینست که برای آگاهی به (1) مفضل و همگنان او است تا به غلو نگرانند یا اینکه بدان گرائیده و مقصود ارشاد آنها است چون جمعی از علمای رجال گفتند: مفضل به مذهب ابی خطاب بود که قائل به ربوبیت امام صادق علیه السلام بود، و کشی روایات بسیاری در ذم مفضل آورده و اخبار فراوانی در مدحش (2) تا روایت آورده از امام صادق

عَلَيْهِ السَّلَامُ که او پدریست پس از پدر (و بدنبال سخنی در باره مفضل دارد و چند توجیه از خبر که ترجمه آن سود عمومی ندارد مترجم).

(3) 92- کافی: به سندش از امام ششم عَلَیْهِ السَّلَامُ که برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و از سوار کردن بر هزار اسب در راه خدا. بیان: یعنی سوار کردن دیگران بر هزار اسب و فرستادن به جهاد، و بسا که شامل بفرستادن برای حج و زیارت هم باشد ...

(4) 93- کافی: به سندش تا امام ششم عَلَیْهِ السَّلَامُ که برآوردن حاجت مؤمن محبوبتر است نزد خدا از بیست حجت که در هر حجه برگزارکننده آن صد هزار هزینه کند.

توضیح: یعنی صد هزار درهم نقره یا صد هزار اشرفی طلا که در جز انجام حاجت مؤمن صرف شود ...

(5) 94- کافی: به سندش از اسماعیل بن عمار صیرفی که به امام ششم عَلَیْهِ السَّلَامُ گفتم: قربانت مؤمن رحمت است بر مؤمن؟ فرمود: آری، گفتم: چگونه باشد آن؟ فرمود: هر مؤمنی برای حاجتی نزد برادرش آید این خود رحمتی است از خدا برایش که به او کشانده و وسیله سازی کرده برای او و اگر حاجتش را برآورد این رحمت را پذیرفته و اگر نه با اینکه تواند آن را برآورد رحمت خدا عز و جل را که بدو کشانده و وسیله سازی کرده از خود رد کرده، و خدا این رحمت را ذخیره کند تا روز قیامت و آنکه حاجتش رد شده حکم باشد در آن و اگر خواهد برای خودش پذیرد و اگر خواهد به دیگری برگرداند.

ای اسماعیل روز قیامت که شود و او حکم باشد در این رحمت خدا که بخاطر او پدید شده بنظر تو آن را به چه کسی بگرداند؟ من گفتم: گمان ندارم آن را از خود بگرداند، فرمود نه اینکه گمان کن بلکه یقین داشته باش که از خودش

آن را برنگرداند، ای اسماعیل هر که برادرش برای حاجتی نزدش آید و میتواند آن را برآورد و برنیاوردش برای آن حاجتمند خدا ماری را بر او مسلط سازد که انگشت ابهام او را در گورش تا روز قیامت بگزد چه آمرزیده گردد و چه در عذاب افتد (یعنی در روز قیامت).

روشنگری: وسیله سازی کرده " یعنی برای آمرزش گناهان او تا گوید اینک فرمود:

یقین داشته باش " یعنی بگفته من یقین و باور کن زیرا امر به یقین کردن بی سبب برای آن

(1) تکلیف به محال است (و شرحی در باره تفسیر الفاظ روایت آورده که ترجمه آن سودی ندارد تا گوید: انگشت ابهام از دست باشد یا از به او یکم روشنتر است، و بقولی انگشت ابهام خاک می شود ولی گزش پذیر باشد زیرا خاک آن چون خود آنست در عذاب پذیری و دردناکی و شاید خدای تعالی در آن حسی آفریند که بدان درد بکشد.

و من گویم: بسا که گزش در تن مثالی باشد (که خاک نشود) یا اینکه گزیدن در آغاز که هنوز انگشت خاک نشده شود که درد آن تا قیامت در روح بماند ...

95- کافی: به سندش تا ابان بن تغلب که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود:

هر که یک هفت به خانه کعبه طواف کند خدا عز و جل برایش بنویسد شش هزار حسنه و از او محو کند شش هزار سیئه و برایش بلند کند شش هزار درجه راوی گوید اسحاق بن عمار بدان افزوده، و برآورد خدا برایش شش هزار حاجت، و آنگاه فرمود: برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی تا آنکه ده طواف برشمرد.

بیان: درجات یا به اعتبار قرب بخدا و معنویت یا درجات بهشتند زیرا بهشت درجاتی دارد بالای هم چنانچه خدای تعالی فرموده (20 سوره الزمر) از آنها است غرفه‌هایی که بالای آن غرفه‌ها ساخته است.

(2) قرطبی از علمای عامه گفته: پائین‌تران اهل بهشت بنگرند بدانها که بالای سرشان باشند بحسب تفاوت منزلشان چنانچه بنگرند مردم زمین باخترا ن گردان آسمان و ستاره‌های بزرگ آن و بگویند که این فلانست و آن فلان چنانچه مردم زمین گویند این ستاره مشتریست و آن ستاره زهره، و دلالت دارد بر آن آنچه از پیغمبر ﷺ روایت است که فرموده: راستش اهل بهشت به غرفه نگاه کنند چنانچه نگاه کنند به ستاره در آسمان.

(3) 96- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: برنیارود مسلمانی حاجت مسلمانی را جز که خدای تبارک و تعالی او را ندا کند پاداش تو بر من باشد و به کمتر از بهشت برایت رضا ندهم.

بیان: مقصود از مسلمان در هر دو مؤمن است.

(4) 97- کافی: به سندش تا اسحاق بن عمار از امام ششم علیه السلام که فرمود: هر که یک دوره به این خانه کعبه طواف کند خدا عز و جل بنویسد برایش شش هزار حسنه و از او محو کند شش هزار گناه، و بلند کند برایش شش هزار درجه تا چون برابر ملتزم رسد (برابر در دو سمت جنوب خانه) خدا هفت در از بهشت برویش باز کند، گفتم: قربانت همه این فضیلت در طواف است فرمود: آری و به تو خبر دهم بهتر از آن را برآوردن حاجت مسلمان برتر است از طواف و طوافی تا بشمار ده رسید.

(1) بیان: ملتزم را مستجار هم گویند که برابر در خانه کعبه است، این نام برای آنست که مستحب است بدان چسبید و شکم بر آن نهاد و آنجا دعا کرد، و

به قولی مقصود از ملتزم حجر الاسود است یا فاصله آن تا در خانه و یا آستانه آن، و گویا این تفسیر را بعضی از قول صاحب صحاح گرفتند که آن را به میانه در و حجر الاسود تفسیر کرده که مردم آن را در آغوش کشند و سینه بدان نهند و این سخن مصباح و این تفسیر او برای اینست که آنها توقف در مستحجار را مستحب ندانند و این حکم از خواص شیعه است و مورد تفسیر او نزد ما حطیم است، و خلاصه این تفسیرها از بی‌انسی به اخبار است، و دور نیست که بودن نزد ملتزم در شوط هفتم است که التزام در آن تاکید بیشتر دارد و گشودن هفت در بهشت به این مناسبت است، و اما آنچه از ثواب الاعمال آید بنقل از اسحاق چنین است که: چون به ملتزم رسد خدا هشت در بهشت را بر او گشاید و به او گفته شود از هر کدام خواهی داخل شود" و آن روشنتر است.

(2) 98- کافی: به سندش تا ابراهیم خارق‌ی که شنیدیم امام ششم علیه السلام میفرمود: هر که راه رود برای انجام حاجت برادر مؤمنش تا برآورده شود برای رضای خدا بنویسد خدا عز و جل برایش مانند ثواب یک حج و عمره مقبول و ثواب روزه دو ماه از ماههای حرام به همراه اعتکاف آنها در مسجد الحرام، و هر که در باره آن راه رود با قصد انجام و برآورده نشود خدا بدان برایش مانند ثواب یک حج مقبول نویسد، پس بکار خیر روآورید.

بیان: ... دو ماه حرام یعنی پشت سر هم و باید روز عید قربان و سه روز ایام تشریق برای کسی که در منی است از آن جدا شود و اگر پشت هم اعتبار نشود اشکالی ندارد.

اگر گویند: فرق میان اینکه برآورده شود یا نه دشوار است زیرا کوشش در هر دو صورت انجام شده و برآورده شدن در اختیار نیست گویم می‌شود آن را تفسیر کرد بصورتی که کوشش کامل نشده و برای آن برآورده نگردیده، با اینکه

می‌شود با یگانه بودن کوشش هم ثواب در دوگانه باشد زیرا ثواب باستحقاق نیست بلکه بتفضل است و یک حکمتش اینست که برای بر آورده شدن بسیار بکوشند و بکم بس نکنند.

(3) 99- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: در احسان به برادران با هم رقابت کنید و اهل آن باشید زیرا بهشت را دریست بنام باب المعروف که از آن در نیاید مگر آنکه در دنیا احسان کند، راستش بنده خدا که انجام حاجت برادر مؤمن خود روانه شود خدا عز و جل به او دو گماشته گمارد یکی در سمت راستش و دیگر در چپ تا برای او از پروردگارش آمرزش خواهند و برای انجام حاجتش دعا کنند سپس فرمود: بخدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله شادتر میشد در برآوردن

حاجت مؤمن که به او رسیده بود از خود حاجتمند که حاجتش برآورده شده بود.

(1) بیان: (پس از تفسیر لفظ تنافس از قول نهاییه گوید:) معروف نام جامعی است برای هر چه طاعت خدای تعالی باشد سبب به او آورد، و هم باحسان بمردم و خوشرفتاری با خاندان و دیگر مردم ...

(2) 100- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا که اگر یک بار حج کنم دوست تر دارم از اینکه آزاد کنم بنده‌ای و بنده‌ای و مانند آن تا به ده شماره رسید و باز مانند آن و مانند آن تا به هفتاد رسید، و اگر سرپرستی و کفالت کنم یک خانواده مسلمانی را و در خوراک و پوشاک و آبرو که دست پیش مردم دراز نکنند دوست تر است نزد من از اینکه بجا آورم حجی و حجی و حجی و مانند آن تا بده شماره رسید، و مانند آن و مانند آن تا به هفتاد رسید، (در دنبال آن شرحی آورده که ترجمه آن برای عموم سودی ندارد).

(3) 101- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که: خدا عز و جل به موسی علیه السلام وحی کرد که یک بنده من با حسنه‌ای بمن تقرب جوید و او را در بهشت حاکم گردانم، موسی گفت: پروردگارا آن حسنه چه باشد؟ فرمود: با برادر مؤمنش روانه شود در برآوردن حاجت او برآورده شود یا نه؟

بیان: برآورده شود یا نه " در آنجا است که از کوشش کوتاه نیامده با اینکه شرکت در حاکمیت در بهشت منافات ندارد با اختلاف بحسب درجات.

(4) 102- کافی: به سندش تا امام کاظم علیه السلام که میفرمود: هر که بیاید برادر مؤمنش نزد او برای حاجتی همانا که آن رحمتی است از خدای تبارک و تعالی که بسوی او کشانده اگر آن را بپذیرد پیوسته‌اش به ولایت ما که پیوسته است به ولایت خدا و اگر رد کند حاجت او را با قدرت بر انجامش خدا بر او بگمارد ماری آتشین که او را در گورش بگزد تا روز قیامت آمرزیده باشد یا در عذاب افتد و اگر حاجت خواه او را معذور شمرد وضعش بدتر باشد، یا اینکه وضع حاجت خواه بدتر باشد (به تفسیر محدث استرآبادی).

روشنگری: پیوسته‌اش بولایت ما " یعنی قبول و بسته شود به دوستی او با ما یا اینکه سبب قبول دوستی او با ما است.

" و اگر حاجت خواه او را معذور شمرد " یعنی ملامتش نکند، وضعش بدتر باشد یعنی چون حاجتخواه عذرپذیر از مؤمنین کامل است وضع ردکننده حاجتش زشت‌تر و سخت‌تر است چون که عذرپذیر به خوش خلقی و کرم سزاوارتر است به انجام حاجتش از عذرپذیر پس رد حاجت او رسواتر و پشیمانی از آن پایدارتر و افسوس بر آن بزرگتر است، یا اینکه عذرپذیر از

(1) او شکایت نکند و بد او نگوید و حق او برای حساب قیامت دست

نخورده بماند.

به تفسیر یکی از فضلاء نزدیک به زمان ما که از او روایت است: مقصود از عذرپذیری اسقاط حق مؤاخذه در آخرتست و اینکه ردکننده حاجت وضعش بدتر است برای اینست که منتی بر او افزون شده و از آن سودی نبرده است و یکی از شاگردان فاضلش کلامش را چنین توجیه کرده که این کلام بر این اساس است که عذاب قبر (گزیدن مار آتشین) به اسقاط حاجت خواه ساقط نشود زیرا حق الله است چنانچه شیخ قده در اقتصار بدان تصریح کرده آنجا که گوید: هر حقی که ذی حق نتواند دریافتش کند او را نرسد که اسقاطش کند چون حق سرپرستی کودک و دیوانه که نتوانند آن را استیفاء کنند نرسد آنها را که اسقاطش کنند، و چون هر کدام ما نتوانیم ثواب و اجر آخرت را استیفاء کنیم در دنیا به اسقاط آن هم ساقط نشود، و دانسته شد که اسقاط پیرو استیفاء است هر که یکی را ندارد دیگری را هم ندارد پایان.

و اگر مقصود این باشد که حاجت خواه وضع بدتری دارد چنانچه محدث استرآبادی فهمیده سببش اینست عذر دروغ را پذیرفته و نهی از منکر نکرده ولی معنی یکم روشنتر است.

(2) 103- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: راستی که به مؤمنی حاجت برادرش پیشنهاد شود و آن را ندارد و در دل همت بر آن گمارد و خدا تبارک و تعالی به همان او را به بهشت در آرد.

(3) 104- کافی: به سندش از محمد بن مروان که امام صادق علیه السلام فرمود: روانه شدن کسی در انجام حاجت برادر مؤمنش بدان نوشته شود برایش ده حسنه، و محو شود از او ده سیئه، و بلند شود از او ده درجه راوی گوید: به نظرم که فرمود: و برابر آزاد کردن ده بنده است و برتر از اعتکاف یک ماه در مسجد الحرام.

بیان: می‌شود آن را دلیل آورد بر اینکه بسا مستحب برتر از واجب باشد زیرا
کوشش در انجام حاجت غالباً مستحب است و اعتکاف واجب آن را هم فرا
گیرد، با اینکه اعتکاف مستحب هم در روز سومش واجب می‌شود بقول مشهور
چنانچه خواهد آمد ان شاء الله و نظائر آن بسیار است.

(4) 105- کافی: به سندش تا معمر بن خلاد که امام هفتم می‌فرمود: راستی
خدا را بنده‌ها است در روی زمین که میکوشند در انجام حوائج مردم آنانند که
روز قیامت در امانند، و هر که مؤمنی را شاد کند خدا دلش را روز قیامت شاد
کند.

بیان: ظاهر اینست که ثواب اثر کوشیدنست بتنهایی و بسا که برای کوشیدن و
برآورده شدن هر دو باشد.

آداب معاشرت- ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج 1، ص: 215
(1) 106- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که فرمود: هر که روانه شود در
باره حاجت برادر مسلمانش خدا او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته نهد، و
گامی بر ندارد خیر که خدا برایش حسنه‌ای نویسد، و سیئه فرود کند، و درجه‌ای
برایش بدارد و چون از برآوردن حاجت برادرش فارغ شود خدا عز و جل به
پاداش آن ثواب حج گزار و عمره پرداز نویسد.

بقولی ظاهرش اینست که ثواب نامبرده برای تنها روانه شدن برای انجام
حاجتست و ثواب حج و عمره برای برآوردن آنست.

(2) 107- کافی: تا امام ششم علیه السلام فرمود: اگر من روانه شوم برای انجام
حاجت برادر مسلمانم دوست تر دارم از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب
را با زین و لگام بدهم تا در راه خدا سوار شوند.

بیان: و هزار اسب را بدهم" یعنی هزار کس را سوار کنم بر هزار اسب که هر کدام زین و لگام دارند و آنها را بجهاد فرستم.

(3) 108- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: مؤمنی نباشد که برای انجام حاجت برادر مسلمانش روانه شود جز که خدا عز و جل بنویسد برایش پهر گامی حسنه‌ای و بردارد از او گناهی، و برآرد برایش درجه‌ای، و از آن پس افزوده شود ده حسنه و شفاعت‌پذیر باشد در ده حاجت.

بیان: افزوده شود" یعنی برای هر گامی، و بقولی برای همه گامها با هم، و شفاعت‌پذیر باشد" یعنی دعای او در ده حاجت دنیا و آخرت پذیرفته شود.

(4) 109- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: هر که بکوشد در باره حاجت برادر مسلمانش برای رضای خدا بنویسد خدا عز و جل برایش هزار هزار حسنه که شامل آمرزش خویشان و همسایگان و برادران و آشنایان او باشد و هر کسی هم که در دنیا به او احسانی کرده، و چون روز قیامت شود به او گفته شود برو در دوزخ و هر که در دنیا به تو خوبی کرده او را بفرمان خدا عز و جل بدر آور جز اینکه ناصبی باشد.

بیان: یعنی حسنات او گناه دیگران را هم بزداید، و در برخی اخبار است که اگر آن حسنات بیش از گناهان خود او باشد گناهان خویشان و آشنایان او را بزداید، یا مقصود اینست که به علاوه از این حسنات خود برای این اشخاص هم آمرزش باشد و اخباری هم مؤید آن باشد و گویا اختلاف روایات در ثواب برآوردن حاجت مؤمن بحسب اختلاف قصد و اخلاص در آن است و تفاوت حاجتها در دشواری و آسانی و اختلاف وضع حاجتمندان در حاجت و ایمان و صلاح آنان، و اختلاف در کوشش و اهتمام حاجت برآوران و مانند آن، و زیان ندیدن مؤمن

از ورود به دوزخ برای فرمان خداست بدان که سرد و سلامت باش.

(1) 110- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که هر که بکوشد در انجام حاجت برادر مسلمانش و تلاش کند در آن و خدا بدست آن حاجت را برآورده کند خدا بنویسد برایش حج و عمره و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام با روزه دو ماهه، و اگر تلاش کند و خدا حاجت را بدست او برآورده نسازد بنویسد خدا برایش حج و عمره.

روشنگری: دلالت دارد که با برآوردن حاجت ثواب کوشنده بیشتر است از آنکه برنیاید و اگر در کوشش تفاوتی نباشد و از اهتمام کوتاه نیاید، استبعاد ندارد و مانندش هم در حدیث ابراهیم خارقى گذشت ولی در آن عمره ذکر نشده، و بسا مقصود از حجه در آن حجه باشد که عمره دارد یعنی حج تمتع، یا حج کامل که چون قید مبروره دارد، یا بنا بر اختلاف عمل تفاوت میکند چنان نوشت.

(2) 111- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: آدمی را بس است در اظهار اعتماد به برادرش همین که عرض حاجت به او کند. روشنگری: در این حدیث تشویق کلانیست به برآوردن حاجت مؤمن چون آن را بخواهد زیرا عرض حاجت به دو دلیل است بر اعتماد کلی به ایمان او و وثوق به دوستی او، و بر داشت از آن اینست که به او بدگمان نباشد و امید او را با رد حاجتش نومید نسازد و در انجام آن کوتاه نیاید.

(3) 112- کافی: به سندش از صفوان جمال که من با امام ششم علیه السلام نشسته بودم و ناگاه مردی از اهل مکه بنام میمون بر آن حضرت وارد شد و شکایت کرد از اینکه نمیتواند کرایه راپردازد و بمن فرمود: برخیز و به برادرت یاری کن و من با او برخاستم و خدا کرایه را فراهم کرد و برگشتم به مجلس

خود آن حضرت فرمود: با حاجت برادرت چه کردی؟ گفتم: پدر و مادرم قربانت خدا آن را برآورده کرد، فرمود: آگاه باش که یاری تو به برادر مسلمانیت نزد من روشنتر است از هفت طواف مستحبی، سپس فرمود: مردی نزد حسن بن علی علیه السلام آمد و گفت: پدر و مادرم بقربانت مرا در برآوردن حاجتی یاری کن و آن حضرت از جا بلند شد و همراه او شد و بر حسین علیه السلام گذشت که در نماز ایستاده بود و آن حضرت به آن مرد گفت: در کجا بودی که از ابی عبد الله برای حاجت خود یاری خواهی؟ گفت: پدر و مادرم بقربانت من این کار کردم و او یادآور شد من در اعتکافم، آن حضرت فرمود: آگاه باش اگر تو را یاری کرده بود بهتر بود برایش از اعتکاف یک ماه.

روشنگری: نمیتواند کرایه را "یا باین معنی که نمیتواند بارکشی کرایه کند، یا شترانش

را به کرایه بدهد بنا بر اینکه مکاری بوده یا اینکه اجرت کرایه نداشته، و همه اینها با حال صفوان راوی حدیث مناسبت دارند ...

(1) اگر گفته شود چرا امام حسین علیه السلام او را یاری نکرده با اینکه برتر بوده گوئیم: می شود از چند راه جواب گفت.

1- می شود که برای آن حضرت عذر دیگری بوده که به حاجتخواه اظهار نکرده و بدان عذر با او نرفته و امام حسن علیه السلام آن را فرمود: تا او قبول نکند که خود اعتکاف عذر است در ترک یاری و معنایش اینست که اگر یاری میکرد تو را بی عذر دیگری بهتر بود.

2- بعید نیست که علم امامی کمتر از امام دیگر باشد که اکنون امام است یا امام اختیار کند عملی را که کمتر ثواب دارد به ویژه پیش از امامتش.

3- امام حسین علیه السلام خواست برادرش را در درک این فضیلت بر خود مقدم دارد، این هم قولی است.

4- اینکه مقصود از "من این کار کردم" اینست که می خواستم بکنم و بمن گفته شد بوسیله خدمتکاری یا یکی از اصحاب که آن حضرت در حال اعتکاف است و از این رو به او نگفتم.

سپس بدان که قضاء حاجت مؤمن از مواردیست که فقهاء جایز دانند معتکف برای آن از محل اعتکاف خود بیرون رود و برگردد بحال اعتکاف جز اینکه پس از بیرون شدن در جایی ننشیند و با اختیار زیر سایه راه نرود بنا بر مشهور وزیر آن ننشیند بنا بقولی.

(2) 113- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: خدا عز و جل فرموده: خلق عیال منند و محبوبترشان نزد من آنکه به آنان مهربانتر باشد و در انجام حوائجشان کوشا تر باشد.
بیان: عیال خدایند "چون ضامن روزی آنهاست.

(3) 114- کافی: به سندش از ابی عماره که حماد بن ابی حنیفه هر بار که مرا دیدار میکرد گفتی که حدیث را برایم دوباره بگو، و من به او باز گفتم، گفتم: برای ما روایت شده که یک عابد در بنی اسرائیل چون به نهایت و پایان عبادت میرسید برای انجام حوائج مردم دوندگی میکرد و به اصلاح حال آنها اندر کار میشد و رنج میکشید.

(پس از تفسیر الفاظ حدیث از قول المغرب و مصباح گوید): اشتغال عابدان بنی اسرائیل پس از رسیدن به پایان یا برای اینست که آن ارفع و اشرف عبادت آدمی است که چون در راه عبادت بالا رود میرسد به بالاترین درجه آن که این عمل است، یا برای اینست نفس آدمی تن باین عبادت رنج آور ندهد جز بعد از

اینکه پیراسته و باصفا شود به عبادات و ریاضات دیگر یا برای اینکه اصلاح خود مقدم است بر اصلاح دیگران و کمک بدانها.

(1) 115- کافی: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: هر که صبح کند و توجه به امور مسلمانان ندارد مسلمان نباشد.

بیان: توجه ندارد "باینکه برخیزد برای آن امور، و انجام دهد آنها را با توانائی، مسلمان نباشد یعنی اسلام کامل ندارد و شایسته این نام نباشد و اگر به هیچ کار مسلمین توجه ندارد بعید نیست که حقا مسلمان نباشد زیرا از جمله کارها یاری امام و پیروی او است، و اعلان دین و یاری ندادن کفار است بر ضرر مسلمین، و به هر تقدیر مقصود از امور اعم از امور دنیوی و دینی است، و اگر برخی را هم نتواند عزم بر آن با حصول توان حسنه باشد و ثواب دارد چنانچه گذشت.

(2) 116- کافی: به سند پیشین تا رسول خدا ﷺ که فرمود ناسک تر و عابدتر مردمان از نظر عبادت آنکه خیرخواهتر است از دل پاکش پاکتر است و درست تر است با همه مسلمانان.

روشنگری: از ثعلب معنی ناسک را پرسیدند؟ گفت از لفظ نسیکه باز گرفته شده که بمعنی شمش نقره نابست و گویا ناسک خود را برای خدای تعالی ناب کرده، و نصیحت بمعنی خواستن خیر است برای طرف آن و تعبیر از این معنا به یک کلمه منحصر به آنست و نصح در لغت به معنی خلوص است.

و معنی نصیحت برای خدا اعتقاد درست به یگانگی او و اخلاص نیت در عبادت او است، و نصیحت قرآن باور داشتن آنست و بکار بستن آن، و نصیحت رسول خدا ﷺ باور داشتن پیغمبری او و رسالت او است و اطاعت امر و نهی حضرت او و نصیحت ائمه علیهم السلام اطاعت از آنها است براستی و درستی، و

نصیحت همه مسلمانان رهنمائی آنها است به مصالحشان، و بقول صحاح مرد ناصح الجیب یعنی پاکدل، و پاکدل تر یعنی از کینه و حسد و دشمنی.

(3) 117- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که می فرمود: بر تو باد به

نصح خدا در باره خلقتش که او را ملاقات نکنی به کرداری بهتر از آن.

توضیح: نصح خدا در باره خلقتش اخلاص در طاعت خداست در آنچه راجع به خلقتش فرموده از هدایت و یاری آنها و خودداری از آزار آنها و دغلی نکردن با آنها یا مقصود نصیحت کردن خلق است به پاکی برای خدا، و ملاقات هنگام مرگ است یا در روز قیامت.

(4) 118- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که توجه به امور

مسلمانان ندارد مسلمان نباشد.

(5) 119- کافی: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس صبح کند و توجه

به امور مسلمانان ندارد مسلمان نباشد، و هر که بشنود مردی فریاد میزند، ای مسلمانان به دادم برسید و به او پاسخ ندهد مسلمان نباشد.

(1) 120- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خلق عیال خدایند و

دوست تر خلق به درگاه خدا کسی است که سود رساند به عیال خدا و خاندانی را شاد کند.

بیان: عیال کسانی که آدم خرج آنها را میدهد و کارهایشان را سرپرستی میکند، و مردم به این نظر عیال خدایند که آنها را آفریده و کارهایشان را اداره میکند و احوالشان را مقدر میسازد و ضامن روزی آنهاست دوست تر نزد خدا یعنی مقامش نزد او بالاتر است و ثواب بیشتری دارد، سود رساندن به عیال خدا به دادن نعمت است یا دفع زیان و خسارت یا ارشاد و هدایت یا آموزش یا برآوردن حاجت و جز آن از منافع دین و دنیا، و اشاره دارد بخوبی این کار که

کفالت کاریست که خدا ضمانت کرده، و شاد کردن خاندانی یا به اینست که سودی به مردی و خاندان او و عشیره او برساند یا آگاهی با یاری به یکی از مؤمنان رسانی سبب شادی جمعی از خاندان او شود.

(2) 121- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: از رسول خدا پرسش شد که محبوبتر مردم به درگاه خدا کیست؟ فرمود: سودمندتر مردم برای مردم.

(3) 122- کافی: به سندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هر کس هجوم آب یا آتش را از مسلمانان بگرداند بهشت به او واجب شود (شرحی در تفسیر لغت و اعراب حدیث دارد که ترجمه آن سود عمومی ندارد مترجم).

(4) 123- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: در تفسیر قول خدا عز و جل "و بگوئید به مردم خوبی (آیه 83 سوره البقره) یعنی بگوئید در باره مردم خوبی و نگوئید جز خیر تا بدانید که چیست آن.

بیان: (**قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا**) طبرسی رحمته الله گفته در تفسیر آن اختلاف شده: بقولی مقصود گفتار خوش و زیبا است و خلق کریم که خدا آن را پسندد و دوست دارد، از ابن عباس است، و بقول سفیان امر به معروف و نهی از منکر است و بقول ربیع بن انس مقصود معروف است، (5) و به روایت جابر از امام پنجم در تفسیر آیه یعنی بگوئید به مردم خوبتر چیزی که دوست دارید بشما گفته شود زیرا که خدا دشمن دارد پرلغت پرلغت کننده و دشنام دهنده و طعنه زن بر مؤمنان را آنکه هرزه داری و یاوه گو است، آنکه گدای بی آبرو است به اصرار خود، و دوست دارد بردبار پارسای خوددار آبرومند را، و اختلاف دیگر در اینست که شامل مؤمن و کافر هر دو می شود چنانچه از امام باقر

عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است، و بقولی مخصوص به مؤمن است و بنا بر قول بعموم، ابن عباس و قتاده گفتند

آیه جهاد و شمشیر نسخ شده (1) و بیشتر مفسران گویند نسخ نشده زیرا می‌شود با آنان جنگید و گفته خوب هم با آنها داشت به اینکه آنها را دعوت به ایمان کرد پایان کلام طبرسی، و در تفسیر عسکری است از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ در (قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) که برای همه مردم است چه مؤمن و چه مخالف، اما با مؤمنان خوشروئی کند و با مخالفان مدارا کند برای جلب آنها به ایمان که با کمتر آن میتوان زیان آنها را از خود و برادران مؤمن دفع کرد.

"و مگوئید جز خیر الخ" بقولی یعنی تا خبر از حال آنها ندارید جز خوبی آنها نگوئید و اگر بد نهادی آنها را میدانید باکی ندارد که خوبی آنها را نگوئید، و بقولی یعنی هر کس بگفتن خوبی و ترک زشتی عادت کرده فواید آن را خواهد دید.

من گویم: بسا مقصود اینست که تا خوبی سخنی را ندانید آن را به مجرد توهّم خوبی به به زبان نیاورید چه بسیار می‌شود که کسی پندارد شمه‌ای خوبست و چنان نیست.

(2) 124- کافی: به سندش تا امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ در تفسیر قول خدا (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) که برای مردم بگوئید بهترین آنچه دوست دارید در باره شما بگویند.

بیان: اشاره دارد باینکه بگوئید برای مردم اینست که در باره آنها خوب بگوئید نه اینکه با آنها بخوبی گفتگو کنید و حدیث پیش هم ممکن است بهر دو وجه تفسیر شود.

(3) 125- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام در تفسیر قول خدا عز و جل (31 سوره مریم) و گردانیده مرا مبارک هر جا باشم " فرمود: یعنی بسیار سودبخش.

بیان: بیضاوی در تفسیر مبارک گفته یعنی بسیار سودبخش و آموزنده خوبی، طبرسی رحمته الله علیه از قول مجاهد گفته: یعنی مرا آموزنده خیر گردانیده، و بقولی یعنی پرسودبخش هر جا رو کنم، برکت افزایش خوبی است، و مبارک آنکه به دو خیر فزاید، و بقولی بنقل از جبائی یعنی پایدار دائمی در ایمان و طاعت و برکت در اصل بمعنی ثبوت است.

(4)

باب بیست و یکم: دید و بازدید برادران، برخوردشان با هم، و

همنشینی آنها در زنده کردن امر امامانشان علیهم السلام

: (5) 1- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که دیدن کند از برادرش برای خدا نه جز او به درخواست وعده خدا و انجام آنچه نزد خداست خدا هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که فریادش دهند آگاه باش که پاک شدی و بهشت برایت رواست.

بیان: نه جز او " چون زیبایی یا خوشخوانی یا مال و جاه و جز آنها از مقاصد دنیوی

(1) ولی اگر برای غرض دینی باشد چون آموزش یا راهنمایی یا دانش آموزی یا صلاح و زهد و عبادت با آن مخالفت ندارد، و دلالت دارد بر اینکه طلب ثواب اخروی با اخلاص مخالفت ندارد چنانچه در جای خود گذشت زیرا آن هم به امر خدا و تنها از خداست نه دیگری و قصد قربت علت غائی مقدم بر عمل است و درخواست وعده و ثواب علت غائی و وجودش بعد از عمل است و میان آنها منافاتی نیست.

پاک شدی " یعنی از گناهان و چرکهای روحی و بهشت و نعمتش بر تو روا گردیده، یا مقصود دعای برای این دو تا است و بقول نهاییه طیب بمعنی طاهر است و باین معنی در حدیث علی علیه السلام آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشت، گفت پدر و مادرم قربانت پاکیزه بودی در زندگی و در مرگ، و طیبی در شرح قول آن حضرت گفته صلی الله علیه و آله طبت و طاب ممشاک " گفته طیب در اصل در اصل یعنی لذتبخش تن و جان و آدم طیب کسی است که از نادانی و نابکاری پیراسته و به دانش و نیکوکاری آراسته است، و این تعبیر یا دعا است برای

خوش بودن زندگی او در دنیا، و طاب ممشاک کنایه است از سلوک راه آخرت به دور بودن از بدمنشیا یا اینکه حکایت از آنست و چنین بوده است.

(2) 2- کافی: به سندش تا خیشمه که رفتم حضور امام پنجم برای به درود فرمود: ای خیشمه به هر کدام دوستان ما که دیدی سلام مرا برسان و آنها را به تقوی خدای بزرگ سفارش کن، و با اینکه توجه کند توانگرشان به فقیرشان، و تواناشان به ناتوانشان، و به اینکه زنده‌شان بر جنازه مرده‌شان حضور یابد، و در خانه‌هاشان همدیگر را دیدار کنند که آن مایه رواج کار ما است، خدا رحمت کند بنده‌ای را که کار ما را زنده دارد، ای خیشمه برسان به دوستان ما که به درگاه خدا هیچ سودی نبرند جز به کردار، و هرگز بولایت دست نیابند جز به ورع و پارسائی، و افسوس خورتر مردم روز قیامت کسی باشد که عدالتی را شرح دهد با آن براه خلاف رود.

روشنگری: ... کار ما را زنده دارد" یعنی دین و دانش و روایات و عقیده به امامت ما را زنده کند.

هیچ سودی ندارد" یعنی عذاب خدا را دفع نکند، بیضاوی در شرح قول خدا (آیه 10 سوره آل عمران) هیچ سودی ندارد برایشان اموال و اولادشان به درگاه خدا" گفته: یعنی از رحمت و طاعت خدا یا از عذاب خدا" و در تفسیر قول خدا عز و جل (آیه 10 سوره الجاثیه) و هیچ سودی نداردشان آنچه کسب کردند" گفته: یعنی مال و فرزندشان به هیچ وجه عذاب خدا را از آنها نگرداند، و در تفسیر قول خدا سبحانه (آیه 67 سوره یوسف) و من سودی ندارم برای شما هیچ" گفته: یعنی از آنچه خدا برایتان مقدر کرده، و در تفسیر قول خدای تعالی

(1) (21: ابراهیم) (فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْنُونَ عَنَّا) گفته: یعنی آیا دفع کنید از ما چیزی از عذاب خدا را" (و بعد از شرح و تفسیر لفظ عنا از قول مغرب و صحاح گوید:) و اینکه فرمود کسی که عدالتی را شرح دهد الخ یعنی مذهب حق را اظهار کند و آنچه را بایش بکار بندد چنانچه موالات ائمه علیهم السلام را اظهار دارد و از آنها پیروی نکند یا کار خوبی را برای مردم وصف کند و خود بدان عمل نکند.

(2) 3- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبرئیل بمن باز گفت: خدا عز و جل فرشته‌ای به زمین فرستاد و آن فرشته روانه شد تا بدر خانه‌ای کشانده شد که بر آن مردی از صاحب خانه اذن ورود میخواست، فرشته به او گفت چه حاجتی با صاحب این خانه داری؟ پاسخش داد که برادر مسلمان من است و برای رضای خدا تبارک و تعالی به دیدن او آمدم، فرشته گفت: برای همین آمدی؟ گفت جز برای آن نیامدم، فرشته گفت: بدان که من فرستاده خدا هستم بسوی تو و خدا سلامت میرساند و میفرماید: بهشت بر تو واجب است، و افزود که خدا عز و جل میفرماید هر مسلمانی دیدن کند از مسلمانی، او را دیدن نکرده بلکه مرا دیدن کرده و پاداشش بر من بهشت است.

بیان: (پس از تفسیر الفاظ گوید): دلالت دارد که جز پیغمبر و وصی هم میتواند فرشته را ببیند و بسا مخالف ظاهر اخبار گذشته باشد در باره فرق میان نبی و محدث، و جواب اینکه بسا آن مرد دیدار کن هم نبی، یا محدث بوده که نزد گفتگو و اظهار فرشته بودن از نظر او غائب بوده و آوازش بگوش او رسیده. و چون دیدارش محض رضای خدا بوده خدا دیدار او را به خودش وابسته است.

(دیدار فرشته در کالبد بشری که بدان مجسم شود برای کافر هم رواست چنانچه کافران قوم لوط هم فرشته‌ها را دیدند که برای هلاک آنها آمده بودند و اختصاص دیدار آنها به پیمبران نظر بصورت اصلی آنها دارد مترجم).

(3) 4- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که دیدن کند برادرش را در راه رضای خدا، خدای عز و جل فرماید: او را زیارت کردی و ثوابت بر عهده من است، و به ثوابی برایت رضا ندهم کمتر از بهشت.

یعنی ثوابهای دنیوی ناپایدار دنیا کافی نیست و بجز به ثواب جاویدان دیگر سرا که بهشت است برایت رضا ندهم.

(4) 5- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: هر که دیدن کند از برادرش در یک سوی شهر برای رضای خدا، او دیدارکننده خدا باشد و بر خدا است که گرامی دارد دیدارکننده خود را.

(1) توضیح: در یک سوی شهر "درون شهر باشد یا برون از آن، و این کنایه است از دوری مسافت ...

(2) 6- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرمود: هر که دیدن کند برادرش را در خانه او خدا عز و جل فرماید: تو مهمان و دیدار کن من باشی و پذیرائی از تو بر عهده من است و من بهشت را بر تو بایست کردم برای دوست داشتن تو آن صاحب خانه را.

بیان: (شرح لفظ است).

(3) 7- کافی: به سندش تا ابی عزه که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: هر که از برادرش دیدن کند در بیماری او یا تندرستی او و بقصد فریب و عوض خواهی از او نباشد خدا هفتاد هزار فرشته بدو گمارد که از پشت سر او ندا کنند: پاک شدی و بهشت برایت روا شد شما دیدارکننده‌های خدا باشید، شما مهمانان

وارد بر خدا باشید تا به خانه خود برگردد، پس یسیر به به آن حضرت گفت: قربانت و گر چه جای دوری باشد؟ فرمود: آری ای یسیر و گر چه یک سال راه باشد زیرا خدا بخشنده است و فرشته‌ها بسیار و او را بدرقه کنند تا بخانه‌اش برگردد.

روشنگری: بقصد فریب" که او را دوست ندارد و خواهد فریش دهد" و عوض خواهی" یعنی پاداش دنیوی و گر چه با زاید باشد یا چیز دیگر، یا مقصود اینست که در دل نداشته بجای او دوست دیگری گیرد، و این معنی بخاطر من رسید و گر چه بیشتر همان اولی را گفتند (یا اینکه استبدال باشد بذال نقطه‌دار یعنی بطلب بخشش و جائزه نباشد، این بخاطر من رسید، از پاورقی ص (346) ...

و اینکه از پشت سرش، اشاره دارد باینکه او را بزرگ شمارند و بر او پیش نگیرند و همدوش نشوند، وفد بقول نهاییه کسانی را گویند که در خانه امراء روند برای دیدن یا مهمانی و یا ماوی گرفتن و جز آن.

و اگر چه جای دوری باشد" گویا پرسنده دور شمرده که از جای دور او را بدرقه کنند و ندا دهند و حضرت جواب او را داده چه نظر به بدرقه و یا نداء) و یسیر که این پرسش را کرده گویا همان دهان باشد که گاهی از او به بشر تعبیر شود.

(4) 8- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که دیدن کند از برادر دینی خود برای خدا روز قیامت بیاید خرامان در میان جامه‌های قبطنی‌گون از نور و نگذرد به چیزی جز که بر آن پرتو افکند تا بایستد برابر خدا عز و جل و خدا عز و جل به او میفرماید: مرحبا (خوشامدی) و چون خدا به او مرحبا گوید عطای فراوان به او دهد.

(1) بیان: (پس از تفسیر الفاظ و احتمالات که ترجمه آن سود عمومی ندارد گوید) قبطی جامه کتانی نازکی است که در مصر بدست قبط ساکنان اصلی آن ساخته می‌شده و گویا مقصود اینست که می‌خرامد شاد و فرخنده در درون نوری سفید که بسیار سفید است بمانند جامه‌های قبطی یا اینکه جامه‌های سفید از نور پوشیده بمانند جامه قبطی و از این رو هر چیزی بدان درخشان شود و بقولی مقصود پرده نازکی است که فرشته‌ها در گرد او گیرند تا کسی با بی‌ادبی به او نزدیک نشود ...

(2) 9- کافی: به سندش تا امام پنجم علیه السلام که بنده مسلمان خدا چون از خانه‌اش برای دیدن برادر دینی خود نه بقصد دیگر بیرون آمد برای رضای خدا و روی آوردن بدان چه نزد او است خدا عز و جل هفتاد هزار فرشته به او گمارد که در برگشت بخانه‌اش از پشت سرش به او ندا کنند، آگاه باش که پاک شدی و بهشت برای تو پاک و رواست.

بیان: در اعراب الفاظ است و ترجمه‌اش سودی ندارد).

(3) 10- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: دیدن نکند مسلمانی برادر مسلمانش را در راه خدا و برای خدا جز که خدا عز و جل به او نداء کند ای دیدارکننده پاکی و پاک است بهشت برای تو.

(4) 11- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: خدا عز و جل را بهشتی است که در آن در نیاید جز سه تا: مردیکه در باره خودش بحق قضاوت کند، و مردیکه برای خدا برادر مؤمنش را دیدار کند، و مردیکه در حوائج برادر مؤمنش را بر خود مقدم دارد.

(5) 12- کافی: به سندش تا امام پنجم علیه السلام فرمود: مؤمن بیرون شود بسوی برادرش تا او را دیدن کند و خدا عز و جل فرشته‌ای به او گمارد که یک بال

خود را روی زمین نهد و بال دیگر را بر آسمان گیرد تا به او سایه افکند، و چون به منزل آن برادر دینی در آید خدا جبار تبارک و تعالی ندا در دهد آیا بنده حق شناس من پیرو آثار پیغمبر من بر من بایست است بزرگ داشت تو از من بخواه تا به تو بدهم، مرا بخوان تا پاسخت دهم، خاموش باش تا خودم بخشش و عطا را آغاز کنم، و چون برگردد بسوی خانه خودش باز هم خدای تبارک و تعالی به او ندا کند: ای بنده حق شناس من بر من باید که تو را گرامی دارم، من بهشتم را برای تو واجب کردم و تو را میان بندگانم شفیع ساختم و شفاعت تو را پذیرایم.

بیان: یک بال بر زمین تا بر آن گام نهد و یک بال بهوا تا او را فرا گیرد و حفظ کند، و بقولی کنایه از تعظیم و تواضع برای او است.

(6) 13- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: دیدار مؤمن برای خدا بهتر است از آزاد کردن ده بنده مؤمن، و هر که یک بنده مؤمن آزاد کند خدا بهر عضو آن بنده عضوی از او را از آتش حفظ کند تا آنجا که فرج حافظ فرج باشد.

(1) بیان: (در باره اختلاف لفظ حدیث که در ترجمه سودی ندارد).

(2) 14- کافی: به سندی تا امام ششم علیه السلام که فرمود: هر آن سه مؤمنی که گرد آیند نزد برادر خود که آسوده باشند از شر او و ترسند از نیرنگ او، و امیدوار باشند بدان چه دارد اگر به درگاه خدا دعا کنند از آنها اجابت کند، و اگر خواهش کنند به آنها عطا کند، و اگر بیشتر خواهند به آنها بیفزاید، و اگر خاموش مانند بدانها آغاز بخشش کند.

بیان: و امیدوار باشند بدان چه دارد " یعنی از فوائد دینی چون روایت حدیث و علوم دینی و بسا که فراگیر منافع دنیوی حلال هم باشد.

- (3) 15- کافی: به سندش تا عبد صالح (امام کاظم علیه السلام) می فرمود: هر که دیدار کند برادر مؤمنش را برای خدا نه جز او، و بخواهد بدان پاداش خدا را و انجام شدن آنچه خدا عز و جل وعده داده خدا عز و جل از وقتی از منزلش بدر آید تا بدان برگردد هفتاد هزار فرشته به او گمارد که آوازش دهند، آگاه باش پاکی و رواست برایت بهشت، در یک منزل بهشتی جای گیری.
- بیان: (شرحی دارد در تشخیص عبد صالح که امام کاظم بوده یا امام صادق باعتبار تردید در حال راوی که ابو حمزه ثمالی است) ..
- (4) 16- کافی: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: برخورد با برادران غنیمت بزرگی است و گر چه شمار کمی باشند.
- توضیح: غنیمت بمعنی سود است، و گر چه کم باشند، یعنی برادران شایسته برادری کم هستند و یا اینکه برخورد کم باشد و معنی یکم روشنتر است.
- (5) 17- قرب الاسناد: به سندش تا امام ششم علیه السلام میفرمود: دیدن نکند مسلمانی از برادر مسلمانش در راه خدا و برای خدا جز که خدا تبارک و تعالی به او ندا کند: ایا دیدار کن پاک شدی و بهشت برایت روا شد.
- ثواب الاعمال: به سندی مانندش را آورده.
- (6) 18- همان: به سندی از امام ششم علیه السلام که به فضیل فرمود، با هم مجلس میکنید و حدیث میگوئید؟ گفت: آری قربانت شوم فرمود: من این مجالس را دوست دارم، ای فضیل امر ما را زنده دارید، خدا رحمت کند هر که امر ما را زنده دارد، ای فضیل هر که ما را به زبان آورد، یا ما نزد او نامبرده شویم و از چشمش به اندازه بال مگسی اشک آید خدا گناهانش را میبخشد اگر چه بیش از کف دریا باشد.
- (1) ثواب الاعمال: به سندی مانندش را آورده.

(2) 19- امالی صدوق: به سندش از امام باقر علیه السلام که یک فرشته به مردی گذر کرد که به در خانه‌ای ایستاده بود، به او گفت: ای بنده خدا چه تو را بر در این خانه واداشته؟ فرمود: در پاسخ گفت: برادری در آن دارم و میخواهم به او سلامی بدهم، فرشته گفت میان شما پیوند خویشاوندیست، یا نیازی تو را به اینجا کشانده؟ گفت: نه خویشاوندی دارم با او نه برای حاجتی آمدم جز برای همان برادری در اسلام و احترام به آن، و من از او احوالپرسی کنم و به او سلام دهم در راه خدا پروردگار جهانیان، فرشته گفت: راستش من فرستاده خدایم بسوی تو که او به تو سلام میرساند و میفرماید: جز این نیست که مرا خواستی و از من واری کردی، و من بهشت را بر تو واجب کردم، و از خشمم تو را معاف کردم، و از دوزخت در پناه گرفتم.

اختصاص: به سندی مانندش را آورده.

(3) امالی طوسی: به سندی با اندک تغییر مانندش آورده، و هر دو را در باب صفات الملائکه آوردم.

(4) 20- همان: به سندش از عرقوفی که شنیدم امام ششم علیه السلام با حضور من به اصحابش میفرمود: خدا را بیائید، و با هم برادرانی نکوکار بهم باشید، در راه خدا همدگر را دوست دارید، با هم پیوسته و مهربان باشید، دید و بازدید کنید، و بهم برخورید، و با هم گفتگو کنید و امر ما را زنده دارید.

گویم: اخباری در باب حقوق مؤمن گذشت.

(5) 21- خصال: به سندش تا خیمه که امام باقر علیه السلام بمن فرمود: در خانه‌ها تان دید و بازدید کنید زیرا در آن زنده شدن امر ما است رحمت کند خدا بنده‌ای را که امر ما را زنده دارد.

(6) 22- همان: به سندش تا اینکه در ضمن سفارش رسول خدا

ﷺ به علی است که ای علی سه تا مایه شادی مؤمنند برخورد به برادران، و افطار روزه، و نماز در آخر شب.

(7) 23- همان: به سندش تا اینکه امام صادق علیه السلام می فرمود: که مهمانان

خدا عز و جل:

مردیکه حج و عمره بجا آورد مهمان خداست تا بخانه اش برگردد، و کسی که در نماز است در پناه خداست تا فارغ شود، مردیکه دیدن کند از برادر مؤمنش در راه خدا عز و جل که زائر خدا باشد نظر به ثواب او و گنجینه های رحمت او. (8) همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام که خدا عز و جل را بهشتی باشد که در نیاید در آن مگر سه تا، مردیکه در باره خود دیدن کند، و مردیکه دیدن کند از برادر مؤمنش برای خدا، و کسی که برادر مؤمنش را بر خود مقدم دارد برای خدا عز و جل.

(1) همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که می فرمود: زنی از پریان بود بنام

عفراء که نزد پیغمبر ﷺ رفت و آمد میکرد و سخن آن حضرت را می شنید و نزد پریان خوب می آمد و بدست او مسلمان میشدند، و پیغمبر او را نایاب دریافت، و از جبرئیل در باره او پرسید و پاسخ داد که او به دیدن خواهری رفته که برای خدا او را دوست دارد، پیغمبر ﷺ فرمود: خوشا به حال دوستان یک دیگر در راه خدا چه که خدا تبارک و تعالی در بهشت ستونی آفریده از یاقوت سرخ که هفتاد هزار کاخ دارد، در هر کاخ هفتاد هزار غرفه است که خدا آن را برای دوستداران یک دیگر و دیدارکنندگان از هم مقرر داشته که در راه خدا باشد.

- (2) 26- مجالس مفید: به سندش از امام هادی علیه السلام که فرمود: برخورد برادران نشاط آور است و خردزا گر چه کم باشد.
- (3) 27- امالی طوسی: به سندش از امام ششم علیه السلام ، فرمود: که از نسیم رحمت خدای تعالی سه تا است، عبادت در شب و افطار روزه‌دار، و برخورد برادران.
- (4) 28- خصال: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت کس در سایه عرش خدا عز و جل باشند، روزی که جز سایه او سایه‌ای نباشد: امام عادل، و جوانی پرورده در عبادت خدا عز و جل، و مردی با دست راست صدقه دهد و از دست چپش هم آن را نهان دارد، و مردی که در خلوت یاد خدا عز و جل کند و از ترس خدا چشمانش گریان شود، و مردیکه به برادر مؤمنش برخورد و به او گوید: راستش من تو را البته دوست دارم در راه خدا عز و جل، و مردی که از مسجد در آید و در دل دارد که بدان باز گردد و کسی که زنی زیبا او را بخود بخواند و پاسخ دهد که من از خدای پروردگار جهانیان میترسم (و او را اجابت نکند).
- (5) گویم: این حدیث به سند دیگری تا ابی هریره گذشت و در آن بود، و دو کس که در طاعت خدا همکارند و در آن گردانید و جدا شوند.
- (6) 29- ثواب الاعمال: به سندش تا امام صادق علیه السلام که فرمود: هر که نتواند صله بما رساند بدوستان خوب ما رساند و هر کس نتواند بدیدار ما آید دوستان خوب ما را دیدن کند که ثواب زیارت ما برایش نوشته شود.
- (7) 30- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام که یکی از فرشته‌ها به در خانه‌ای گذر کرد که مردی در آن ایستاده بود و به او گفت ای بنده خدا چه تو را بر در این خانه واداشته؟ فرمود: در پاسخ گفت: برادری در آن دارم که

میخواهم به او سلام دهم، آن فرشته گفت: خویشاوند نزدیک تو است یا حاجتی به او داری؟ گفت: نه این و نه آن جز برادری در مسلمانی و احترام آن که از او واری کنم و بر او سلام دهم در راه خدا پروردگار جهانیان پس فرشته گفت: راستش من

(1) فرستاده خدایم بسوی تو و او است که به تو سلام میرساند و میفرماید: همانا مرا خواستی و از من وارییدی و من بهشت را بر تو واجب میدارم و از خشمم ترا معاف کردم و از دوزخ ترا پناه دادم.

(2) 31- بشارة المصطفی: به سندش تا معتب آزاد کرده امام ششم علیه السلام که شنیدم به داود بن سرحان میفرمود: ای داود بدوستانم سلام مرا برسان و اینکه من میگویم: رحمت کند خدا بنده‌ای را که با دیگری همراه شود، و امر ما را گفتگو کنند که سومی آنان فرشته‌ای است که برای هر دو آمرزشخواهد، و هر جا گرد آئید و بیاد ما مشغول شوید گرد آمدن و گفتگوی شما امر ما را زنده میدارد، و بهتر مردم پس از ما کسی است که مذاکره کند در امر ما و باز گردد به یاد کردن ما.

(3) 32- اختصاص (قریب بمضمون شماره 30 را آورده و در پایانش افزوده) راستی که خدا تبارک و تعالی میفرماید: مسلمانی نباشد که مسلمانی را دیدار کند جز که او را دیدن نکرده بلکه مرا دیدن کرده و ثواب او بهشت است.

(4) 33- همان: از عمر بن یزید که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: هر چه را چیزی باشد که بدو آسایش کند و راستش مؤمن به برادر خود آسایش کند چنانچه پرنده به همگان خود، آیا آن را ندیدی.

(5) 34- همان: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر که دیدن کند از برادر مؤمنش برای خدا، خداوندش ندا دهد آیا دیدن‌کننده پاکی تو و بهشت برایت رواست.

(6) 35- عده الداعی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر دو یا سه مؤمن که گرد هم آیند نزد برادری که دارند و از زیان او در امانند و از نیرنگ او ترسی ندارند و امیدوارند بدان چه نزد او است، اگر به درگاه خدا دعا کنند اجابت کند، و اگر خواهشی کنند به آنها بدهد و اگر بیشتر خواهند برایشان بیفزاید و اگر دم بندند خدا بدانها آغاز بخشش و رحمت کند.

(7) و فرمود علیه السلام: هر که دیدن کند از برادرش برای خدا نه چیز دیگر بلکه برای درخواست آنچه خدا وعده کرده و دریافت آنچه نزد او است خدا هفتاد هزار فرشته بدو گمارد که آوازش دهند آگاه باش پاک شدی و بهشت برایت رواست.

(8) 36- کتاب الامامه و التبصره: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: دیدار دوستی آور است.

(9) و فرمود صلی الله علیه و آله: نوبت به نوبت دیدار کن تا دوستی را فزون کنی.
(1)

باب بیست و دوم: در باره تزویج مؤمن یا پرداخت وام او یا بخدمت گرفتن او با خدمت و اندرز به او

(2) 1- قرب الاسناد: به سندش از حسن بن سالم که امام هفتم علیه السلام مرا فرستاد نزد عمه‌اش و چیزی را از او خواست که داشت تا کمکی کند به محمد بن جعفر (گویا برادر آن حضرت بوده و میخواست زنی بگیرد) در باره مهر او (برای همسر) و چون نامه را خواند خندید (و شاد شد) و گفت بمن: که به آن حضرت بگو پدر و مادرم بقربانت، اختیار با تو است هر چه خواهی در باره آن انجام بده، و من بوی گفتم: قربانت چی برایت نوشته بود؟ گفت یک دیگ سنگی به تو هدیه شود که به تو خبر دهم؟ گفتم: آری و نامه را بمن داد و خواندم و در آن نوشته بود، راستی خدا سایه‌ای دارد در زیر فرمانش روز قیامت که جا نگیرد در آن جز پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که بنده مؤمنی آزاد کرده یا مؤمنی که وام مؤمنی را پرداخته یا مؤمنی که بی‌زنی مؤمنی را کفایت کرده (و او را به زنی و همسری رسانده).

(3) 2- خصال صدوق: به سندش از امام هفتم علیه السلام فرمود: سه کس در سایه عرش خدا باشند روزی که جز سایه او سایه نباشد، کسی که برادر مسلمانش را زن دهد یا خدمتکاری به او رساند یا راز او را بیوشاند.
گویم پاره‌ای اخبار هم در باب قضا و حاجت مؤمن گذشت.

(4) 3- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مسلمانی قومی از مسلمانان را خدمت کند خدا بشمار آنها خدمتکاران بهشتی به او دهد.

(1) بیان: (شرحی در اعراب حدیث آورده که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد).

(2) 4- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: بر مؤمن واجب است که به مؤمن اندرز دهد و خیر او را بخواهد.

بیان: اندرز و نصیحت کاری یا گفتاریست که مقصود از آن خیر رساندن به نصیحت شده باشد، تا گوید مقصود از اندرز و نصیحت مؤمن به مؤمن راهنمایی او است به مصلحت دنیا و دین او و آموزش او اگر نادان باشد و آگاهی او اگر در غفلت باشد و دفاع از جان و آبروی او چون ناتوان باشد، و احترام او در خردسالی و سالخوردگی او، و حسد نبردن و دغلی نکردن و جلوگیری از زیانش و سود رساندن به او، و اگر نپذیرد با نرمش به او بقبولاند، و اگر در امر دین باشد او را بر وجه امر بمعروف و نهی از منکر کند.

و می‌شود نصیحت پیغمبر و ائمه را هم در این حدیث وارد دانست زیرا آنان بهترین مؤمنانند، و نصیحت آنها اعتراف به نبوت و امامت آنها است و فرمانبری آنها در امر و نهی آنها و در آداب و اعمالشان، و حفظ قوانین آنها و اجراء احکام آنها در میان امت، و در حقیقت نصیحت برادر مؤمن و خیرخواهی او نصیحت آنان هم باشد.

(3) 5- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: واجب است برای مؤمن بر مؤمن نصیحت او در حضور و غیاب.

بیان نصیحت در حضور چنانی که شرح آن گذشت و در غیاب به نامه نگاری و آبروداری از او و جلوگیری از غیبت و بدگوئی به او و خلاصه رعایت همه مصالح او و دفع همه مفاسد از او به هر نحو که باشد.

(4) 6- کافی: به سندش تا امام باقر علیه السلام که واجب سائر بر مؤمن برای مؤمن نصیحت او.

بیان: بسا که وجوب در بعضی افراد بمعنی مستحب مؤکد باشد به موافقت آنچه مشهور است میان اصحاب.

(5) 7- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باید هر کدام شما نصیحت کن و خیرخواه برادرش باشد چون خیرخواهی برای خودش.
بیان: این حدیث جامع همه گونه‌های نصیحت است.

(6) 8- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: بلندپایه‌ترین مردم نزد خدا در روز قیامت دونده‌تر آنها است در زمینش برای نصیحت و خیرخواهی خلقش.

توضیح: دونده‌تر یا به اعتبار راه رفتن بیشتر است یا کنایه از توجه و اهتمام بیشتر.

(7) 9- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که می‌فرمود: بشما باد به نصیحت برای خدا در

(1) خلق او که ملاقات نکنی خدا را بکاری بهتر از آن.

بیان: نسبت نصیحت بخدا اشاره است باینکه نصیحت خلق خدا خیرخواهی برای خدا است زیرا نصیحت برای خدا اطاعت فرمانهای او است و یکی از آنها هم فرمان او به نصیحت برای خلق است، و بسا مقصود اینست که نصیحت بقصد تقرب بخدا باشد و محض او باشد، و بسا مقصود نصیحت برای خداست بمعنی ایمان بخدا و رسولان و حجج او و اطاعت اوامر او و دوری از آنچه نهی کرده

...

نهایه گفته: معنی نصیحت خدا اعتقاد درست به یگانگی او و اخلاص در نیت عبادات او است، و نصیحت کتاب خدا تصدیق است به هر آنچه در او است، و نصیحت رسول خدا ﷺ باور داشتن پیغمبری و رسالت او و اطاعت فرمان او است، و نصیحت ائمه اطاعت آنها در فرمان بحق و شورش نکردن به آنها است، و نصیحت عموم مسلمانان رهنمائی آنها است به مصالحشان.

(2)

باب بیست و سوم در خوراک دادن بمؤمن و نوشانیدن او، و پوشاندن او و پرداخت وام او

آیات قرآن مجید

- 1- آیه 33- سوره الحاقه: راستش اینکه او ایمان نیاورده بخدای بزرگ 34 و وادار نمیکند بخوراک دادن مستمند 35 پس ندارد امروز در اینجا غمخواری 36 و ندارد خوراکی جز از غسلین (چرک و خون دوزخیان).
- 2- آیه 44 سوره المدثر: نبودیم که خوراک دهیم بمستمند.
- 3- آیه 8 سوره الدهر: و میخورانند طعام را با اینکه دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر. 9- همانا بخورانیم شما را برای رضای خدا نمیخواهیم از شما پاداش و نه شکرگزاری.
- 4- آیه 18- سوره الفجر: واندازند همدگر را بخوراک دادن مستمند.
- 5- سوره البلد، آیه 14 یا اطعام در روز تنگی 15 به یتیم خویشاوند 16 یا مستمند خاکسار.
- 6- سوره الماعون: آیه 102 آنست که بسختی میراند یتیم را. 3- و واندازد بخوراک دادن بر مستمند.

اخبار باب

- (3) 1- کامل الزیاره: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: چهارند که هر کس یکی از آنها را هم آورد به بهشت رود، هر که جاندار تشنه‌ای را سیراب کند، یا شکم گرسنه‌ای را سیر کند، یا تن لختی را پیوشاند، یا بنده در رنجی را آزاد کند.
- (1) 2- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که دوست تر اعمال به درگاه خدا سه باشند: سیر کردن مسلمان گرسنه، و پرداختن وام او و رفع گرفتاری او.
- (2) 3- محاسن: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: نجات بخشها خوراک دادن و فاش سلام کردن و نماز خواندن در شب است با اینکه مردم در خوابند.
- (3) 4- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بهتر شما کسی باشد که خوراک دهد و سلام را فاش ادا کند و نماز بخواند با اینکه مردم در خوابند.
- (4) 5- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: رسول خدا همه اولاد عبد المطلب را گرد آورد و فرمود: ای اولاد عبد المطلب سلام را فاش ادا کنید، و صله رحم کنید و شب که مردم خوابند عبادت کنید، و خوراک بدهید، و سخن خوب بگوئید تا سلامت ببهشت بروید.
- (5) 6- همان: به سندش تا اینکه علی علیه السلام میفرمود: ما خاندانی هستیم که ماموریم خوراک بخورانیم، و در پیشامدهای سخت به دادرسی خوانده شویم، و نماز بخوانیم چون مردم به خواب رفتند.

- (6) 7- همان: به سندش تا ابی المنکدر که گفت: مردی دهنه پاکش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را گرفت و گفت: یا رسول الله چه عملی بهتر است؟ فرمود: خوراک دادن و خوش گفتن.
- (7) 8- همان: تا امام پنجم علیه السلام که میفرمود: راستی خدا دوست دارد خوراندن را و خون ریختن را (یعنی ذبح برای پخش گوشت).
- (8) 9- همان: به سندش تا اینکه امام پنجم علیه السلام میفرمود: راستی خدا دوست دارد خوراندن را و فاش سلام کردن را.
- (9) 10- همان: به سندش تا اینکه امام پنجم که خدا دوست دارد ریختن خون را و خوراندن طعام را.
- (10) 11- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: هر که مسلمانی را خوراک دهد تا سیرش کند کسی از خلق خدا ثواب اخروی او را نداند نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل جز خدای پروردگار جهانیان سپس فرمود: از موجبات بهشت رفتن و آمرزش خوردن غذاست به گرسنه‌ها و آنگاه خواند کلام خدای تعالی را: سوره البلد آیه 14 خوراندن در روز گرسنگی 15 یتیم خویشاوند 16 مستمند خاکسار 17 سپس باشد از کسانی که گرویدند.
- (11) 12- همان: به سندش از امام هفتم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود: از اسباب آمرزش پروردگار خوراندن طعام است.
- (1) 13- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: از اسباب آمرزش خوراندن گرسنه است.
- (2) 14- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام که هر کس شکم گرسنه‌ای را سیر کند بهشت او را بایست شود.

(3) 15- همان: به همین سند که فرمود: هر که گرسنه‌ای را سیر کند نه‌ری در بهشت برایش روان شود.

16- همان: بسند دیگر مانندش را آورده.

(4) 17- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: روزی شتابانتر است بسوی کسی که اطعام میکند از کارد که در کوهان شتر فرو میرود.

(5) 18- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: خیر شتابان تر است به خانه‌ای که در آن خوراک داده می‌شود از تیغ دلاکی به کوهان شتر.

(6) 19- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: خانه‌ای که از آن خوراک برند خیر و برکت بدان شتابانتر است از تیغ دلاکی به کوهان شتر.

(7) 20- همان: به سندش از حسین بن نعیم صحاف که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: ای حسین برادرانت را دوست داری؟ گفتم: آری، فرمود به مستمندانشان سود میرسانی؟ گفتم: آری، فرمود: آگاه باش که بگردن تو است که دوست داری کسی را که خدا دوست میدارد، بخدا که کسی از آنها را سود نرسانی تا او را دوست بداری، و آنها را بخانه خود بخوانی گفتم: من غذا نمی‌خورم جز که دو تا سه تا، کمتر و بیشتر به همراه من باشند و آن حضرت فرمود: منت آنها بر تو است از فضل و پذیرائی تو از آنها، گفتم: از آنها بخانه‌ام دعوت کنم و از خوراکم به آنها بخورانم، و آنها را بنوشانم و فرشم را زیر پاشان بیندازم و باز هم منت آنها بر من برتر است فرمود: آری زیرا آنها چون بخانه‌ی تو در آیند آمرزش و آمرزش عیالت را به ارمغان آرند و چون از خانه تو برون روند گناهان تو و گناهان عیالت را بدر برند.

(8) 21- همان: به سندش از معمر بن خلاد که امام هشتم علیه السلام را دیدم می‌خورد و این آیه را خواند (11 سوره البلد) درگیر نشده در گردنه 12 و چه

دانی که گردنه چیست؟ 13 آزاد کردن بنده است، تا آخر آیه (ظاهر اینکه تا آخر سوره) سپس فرمود: خدا میدانست که همه خلقتش نتوانند بنده آزاد کنند و برایشان راهی به بهشت گشود با اطعام طعام (یعنی ثواب آزاد کردن بنده را دارد).

(1) 22- همان: به سندش تا ابی المقدام که امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ای ابی مقدم به خدا که اگر من به مردی از شیعیانم خوراکی دهم دوست تر دارم از اینکه افقی از مردم را خوراک دهم من گفتم: افق چه اندازه است؟ فرمود: صد هزار.

(2) 23- همان: به سندش از امام باقر علیه السلام که فرمود: اگر من مسلمانی را خوراک دهم دوست تر دارم از اینکه افقی از مردم را آزاد کنم، راوی گوید: گفتم: افق چه اندازه است؟ فرمود: ده هزار.

(3) 24- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام که فرمود: خوراک دادن به مسلمانی برابر آزاد کردن بنده است.

(4) 25- همان: به سندش تا امام صادق علیه السلام فرمود: اگر به یکی از یارانم خوراکی دهم تا سیر شود دوست تر دارم از اینکه به بازار روم و بنده ای بخرم و آزادش کنم، و اگر به یکی از یارانم درهمی بدهم دوست تر دارم از اینکه ده درهم صدقه بدهم، و اگر ده درهم به او دهم دوستتر دارم از صدقه دادن صد درهم.

(5) 26- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: اگر لقمه ای به برادر دینی خود بخورانم دوست تر دارم از اینکه مستمندی را سیر بخورانم و اگر برادر دینی خود را سیر بخورانم دوست تر دارم از اینکه ده مسکین را سیر بخورانم، و

اگر ده درهم به او دهم دوست تر دارم از اینکه صد درهم به مساکین و گداها بدهم.

(6) 27- همان: به سندش از امام باقر علیه السلام فرمود: اگر به یک برادر دینی یک خوراکی یا لقمه‌ای بخورانم دوست تر دارم از اینکه گدائی را سیر کنم و اگر یک برادر دینی که در راه خدا با او برادرم سیر کنم دوست تر دارم از اینکه ده گدا را سیر کنم.

(7) 28- همان: به سندش تا سدید که امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ای سدید هر روز بنده‌ای آزاد میکنی؟ گفتم: نه فرمود: هر ماه چطور؟ گفتم: نه، فرمود: هر سال چطور؟ گفتم: نه فرمود:

سبحان الله تو دست یکی از شیعیان ما را نگیری و به خانه‌ات ببری و او را سیر بخورانی؟ که به خدا این برتر است از آزاد کردن یک بنده از فرزندان اسماعیل.

(8) 29- همان: از سدید صیرفی که امام ششم بمن فرمود: چه بازداردت از اینکه هر روز بنده‌ای آزاد کنی؟ گفتم: مال من تاب آن را ندارد، فرمود: در هر روز مرد مسلمانی را خوراک بده، گفتم: دارا باشد یا ندار؟ فرمود: آدم دارا هم بسا که خواهش خوراک دارد.

(9) 30- همان: به سندش از نعیم احول که وارد بر امام ششم علیه السلام شدم و بمن فرمود: بنشین از این خوراک برگیر تا حدیثی که از پدرم شنیدم به تو باز گویم، پدرم بارها میفرمود: اگر ده

مسلمان را خوراک دهم دوست تر دارم از اینکه ده بنده را آزاد کنم.

(1) 31- همان: به سندش تا ثابت ثمالی که امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ای ثابت نمیتوانی هر روز یک بنده را آزاد کنی؟ گفتم: نه بخدا قربانت بر آن قدرت

ندارم، فرمود: نمیتوانی شام یا نهار به چهار مسلمان بخورانی؟ گفتم: این را میتوانم، فرمود: بخدا همین کار برابر است نزد خدا با آزاد کردن بنده.

(2) 32- همان: به سندش تا صفوان جمال که امام ششم علیه السلام فرمود: اگر ده کس از برادرانم را سیر بخورانم دوست تر باشد نزد من از اینکه به بازار شما در آیم و از آن یک سر بنده بخرم و آزادش کنم.

(3) 33- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: خدا دوست دارد خوراک دادن و خون قربانی ریختن در منی را.

(4) 34- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام که خدا دوست دارد ریختن خون (قربانی) و اطعام خوراک و به فریاد بیچاره رسیدن را.

(5) 35- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: راستی دوست تر کارها به درگاه خدا شاد کردن مؤمن است سیر کردن مسلمان یا پرداختن وام او است.

(6) 36- همان: به سندش از امام باقر علیه السلام که میفرمود: سه خصلت است که از همه اعمال محبوبترند: بدرگاه خدا: خوراک دادن مسلمانی به مسلمانی در گرسنگی، و گشودن گره گرفتاری از او، و پرداختن وام از او.

(7) 37- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: دوست ترین کارها به درگاه خدا سیر کردن شکم گرسنه مؤمن است یا گشودن گره گرفتاری او یا پرداخت وام او.

(8) 38- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: از ایمانست خوشخوئی و اطعام.

(9) 39- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان خوشخوئی و اطعام خوراک و قربانی است.

(10) 40- همان: از حسین بن نعیم که به امام ششم گفتیم: برادری دارم او را به خانه‌ام میبرم و خانواده و خادمم به او خدمت میکنند کدام ما منت بیشتری بهم داریم؟ فرمود: منت او بر تو بیشتر است، گفتم، قربانت منش بخانه‌ام بردم و خوراک دادم و خودم به او خدمت کردم و خانواده و خدمتکارم هم به او خدمت کردند و او باز هم بر من منت بیشتری دارد؟ فرمود: آری زیرا او روزی بسوی تو آورد و گناهان تو را برد.

(1) 41- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: هر که گرسنه را خوراک دهد خدا از میوه‌های بهشت به او خوراند.

(2) 42- همان: به سندش تا امام چهارم فرمود: هر که مؤمنی را بخوراند خدا از میوه‌های بهشت به او خوراند.

(3) 43- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: مؤمنی نباشد که خوراک سیری به مؤمن دهد جز که خدا به او از طعام بهشتی بخوراند و مؤمنی را سیراب نکند جز که خدا از شراب سر بمهر بهشت به او نوشاند.

(4) 44- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام که از امام پنجم پرسیدند چه باشد برابر آزاد کردن بنده‌ای؟ فرمود: خوراک دادن بشخص مؤمن.

(5) 45- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: یک خوراکی که مسلمانی نزد بخورد دوست تر دارم از آزاد کردن بنده‌ای.

(6) 46- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: مؤمنی نباشد که خوراکی به مؤمنی دهد دارا باشد آن خورنده یا ندار جز که ثواب آزاد کردن بنده‌ای را دارد از فرزندان اسماعیل.

(7) 47- همان: به سندش تا صالح بن میثم که مردی از امام پنجم علیه السلام پرسید که بمن بگو عملی را که برابر آزاد کردن بنده است آن حضرت فرمود: اگر

سه مسلمان را دعوت کنم و خوراک سیر بدانها دهم و آنها را سیراب کنم دوست تر دارم از آزاد کردن بنده‌ای و بنده‌ای تا آنکه هفت یا بیشتر را شمرد.

(8) 48- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: هر که سه مسلمان را خوراک دهد خدا او را بیامزد.

(9) 49- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که دو مؤمن را خوراک سیر دهد بهتر است از آزاد کردن بنده‌ای.

(10) 50- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام میفرمود: هر که ده مسلمان را خوراک دهد خدا بهشت را بر او واجب کند.

(11) 51- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: اگر پنج درهم بگیرم و آنگاه به این بازار شما بروم و خوراکی بخرم و چند تن مسلمان را بر آن مهمان کنم دوست تر دارم از آزاد کردن بنده‌ای.

(1) 52- همان: به سندش تا امام رضا علیه السلام در تفسیر قول خدا (8) سوره الدهر) و میخورانند خوراک را با اینکه دوستش دارند به مسکین (و یتیم و اسیر) مقصود اینست که دوست دارند خدا را یا دوست دارند آن خوراک را؟ فرمود: دوست دارند آن خوراک را (یعنی نیاز بخوردن آن دارند مترجم).

(2) (53) تفسیر عیاشی: به سندش از مردی که گفت: از امام ششم علیه السلام پرسیدم به مرد سائلی که نمیدانم مسلمان است خوراک بدهم؟ فرمود: آری به او خوراک بده تا عقیده او را در ولایت و عداوت ندانی زیرا خدا میفرماید: (و بگوئید در باره مردم بخوبی)، و خوراک نده بکسی که دشمن چیزی از حق است یا دعوت کند به چیز باطلی.

(3) 54- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: همانا گرفتار شد یعقوب پیغمبر علیه السلام به واسطه یوسف که از او جدا شد برای اینکه گوسفند

فربهی سر برید و یکی از یاران او بنام به یوم (بقوم نسخه بدل و یا بنوم مرکب از بن با ووم باحتمال در پاورقی ص 368) نیازمند بود و چیزی نداشت بدان افطار کند و یعقوب از او غفلت کرد و به او خوراک نداد و گرفتار به فراق یوسف شد و از آن پس چنان شد که هر بامداد جارچی او جار میزد هر که روزه نیست بر سر چاشت یعقوب حاضر شود و چون شب میشد جار میزد هر که روزه هست بر سر سفره شام یعقوب آید.

(4) 55- مکارم الاخلاق: از امام صادق علیه السلام فرمود به راستی که خدا عز و جل دوست دارد اطعام در راه خدا را و دوست دارد کسی که برای خدا اطعام کند، و برکت در خانه او شتابان تر است از فرو رفتن تیغ دلاکی در کوهان شتر.

(5) 56- امالی طوسی: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدا عز و جل فرماید: ای آدمیزاده بیمار شدم و از من دیدار نکردی، گوید: پروردگارا چگونه از تو دیدار کنم با آنکه پروردگار جهانیانی؟ فرماید: فلان بندهام بیمار شد و اگرش دیدار میکردی مرا نزد او یافتی، فرماید:

از تو آب خواستم و مرا سیراب نکردی؟ گوید: چگونه با آنکه تو پروردگار جهان یانی؟

فرماید: بندهام از تو آب خواست و اگرش سیراب کرده بودی مرا در آن یافتی، فرماید از تو خوراک خواستم و بمن نخوراندی؟ گوید: چگونه شود با اینکه تو پروردگار جهانیانی؟

فرماید فلان بنده من از تو خوراک خواست و اگرش خورانده بودی آن را نزد من یافتی.

(6) 57- نوادر راوندی: به سندش تا رسول خدا ﷺ وسلم فرمود: سبکبارترین عذاب شونده مردم دوزخ ابن جذعان است، گفتند: یا رسول الله چه شده که عذاب ابن جذعان سبکتر است؟ فرمود: او بمردم خوراک میداده «1».

(1) 58- امالی طوسی: به سندش تا پیغمبر ﷺ فرمود: از بهترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای تشنه و سیر کردن شکمهای گرسنه است، و بدان که جان محمد بدست او است ایمان ندارد بمن بندهای که سیر بخوابد برادرش یا فرمود همسایه‌اش که مسلمانست گرسنه باشد.

(2) 59- اعلام الدین: از پیغمبر ﷺ که فرمود: پنجد که هر که همه را یا یکی را به درگاه خدا آورد بهشت بر او واجب گردد: هر که سیراب کند جانور تشنه‌ای را، یا سوار کند پای پیاده‌ای را یا خوراک دهد شکم گرسنه‌ای را، یا بیوشاندش برهنه‌ای را یا آزاد کند بنده رنج دیده‌ای را.

(3) 60- کتاب الغایات: پیغمبر ﷺ فرمود: بهتر صدقه آنست که بدهند به اسیری که چشمانش از گرسنگی تار شده است (4) و فرمود ﷺ بهترین صدقه نوشاندن آبست و بهتر صدقه صدقه دادن آبست.

(5) و از امام ششم است علیه السلام که بهترین صدقه خنک کردن جگر تشنه است، (6) و از آن حضرتست که از قول پیغمبر فرموده: برترین اعمال خنک کردن جگر تشنه است یعنی نوشاندن آب.

(7) 61- و از همان: از ابی علقمه آزاد کرده بنی هاشم که پیغمبر ﷺ نماز بامداد را برای ما خواند، سپس بما رو کرد و فرمود: ای همه گروههای اصحابم شب گذشته عمویم حمزه ابن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم و در پیش آنها طبقی بود از میوه درخت سدر و

ساعتی از آن خوردند، و آن میوه انگور شد و ساعتی از آن خوردند و آن انگور رطب شد (خرمای تازه) و من نزدیک آنها رفتم و گفتم: پدرم قربان شما کدام اعمال برتر است؟ گفتند ما برتر اعمال را یافتیم صلوات بر تو و نوشاندن آب و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام.

(8) 62- و از همان به سندش تا کسی که شنیده امام ششم علیه السلام میفرماید: پرسش شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که کدام عمل بدرگاه خدا عز و جل دوست تر است؟ فرمود: از دوست ترین اعمال به درگاه خدا عز و جل شاد کردن مؤمن است باینکه گرسنگی را از او دور کنی و گرفتاری او را رفع کنی.

(9) و از امام ششم است علیه السلام که فرمود: دوست تر اعمال بدرگاه خدا سیر کردن شکم مسلمانی است و پرداختن وام او و رفع گرفتاری او.

(1) و از ابی عبیده حذاء از امام پنجم علیه السلام که فرمود دوست تر اعمال بدرگاه خدای تعالی سیر کردن مؤمن و گره گشائی از گرفتاری او و پرداخت وام او است و راستی کسی که این کارها را بکند کم است.

(2) 63- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: هر که سیر کند مؤمنی را بهشت بر او واجب شود، و هر که سیر کند کافری را بر خداست که درونش را پر از زقوم کند مؤمن باشد یا کافر.

روشنگری: هر که سیر کند الخ فرقی نیست میان بیابان و آبادی برای عموم اخبار بر خلاف برخی عامه که آن را به بیابانی تفسیر کرده برای اینکه در آبادی وسیله زندگی و بازار هست و این تفسیر سست است.

مؤمن باشد خوراک دهنده یا کافر، و زقوم درختی است که از اصل دوزخ برآید و گلی دارد چون رؤس شیاطین و جای روئیدنش ته دوزخ است و

شاخه‌هایش در همه درکات آن کشیده شده و میوه دارد در پایان زشتی و تلخی و گلوگیری.

و ظاهر حدیث حرمت اطعام کافر است چه حربی چه ذمی، خویش باشد یا بیگانه، توانگر باشد یا بینوا و گر چه در دم مرگ باشد، و مسأله بی‌اشکال نیست و اصحاب را در آن چند قول است.

(مورد حدیث سیر کردن کافر است و اطعام بکمتر از آن و برای حفظ جان را فرا نگیرد مترجم).

و بدان که مشهور عدم جواز وقف کردن مسلمانست بر کافر حربی و اگر چه خویشاوند باشد برای قول خدای تعالی (آیه 22 سوره المجادله) نیابی مردمی که ایمان دارند بخدا و روز جزا که دوستی کنند با کسی که دشمنی و مبارزه کند با خدا و رسولش و اگر چه پدران و پسران آنها باشند، و بسا بقولی جائز است برای عموم قول پیغمبر ﷺ " و برای هر جگر سوخته ثوابی است (که مثلاً چاه آب را وقف کافر حربی نماید مترجم).

و اما وقف بر کافر ذمی (در پناه اسلام است) چند قول دارد یکی منع مطلقاً که قول سلار و ابن براج است.

دوم: جواز مطلقاً که اختیار محقق و جمعی دیگر است.

سوم: جواز بشرط اینکه موقوف علیه خویشاوند باشد نه بیگانه و این مختار شیخین است و گروه دیگر.

چهارم: جواز برای خصوص پدر و مادر نه دیگران و این مختار ابن ادریس است.

سپس مشهورتر میان اصحاب فقهاء جواز صدقه دادن به کافر ذمی است و گر چه بیگانه باشد

برای خبر گذشته و به دلیل قول خدای تعالی (آیه 8 سوره ممتحنه) خدا باز نمیدارد شما را از آنان که ننگیدند با شما برای دین و بیرون نکردند شما را از خانه‌ها تا آن که بآنها نیکی کنید الخ.

(1) و در دروس از ابن ابی عقیل نقل کرده منع از صدقه دادن به غیر مؤمن را مطلقاً و روایت است از سدیر که به امام ششم علیه السلام گفتم: خوراک بدهم به سائلی که اسلام او را نمیدانم؟ فرمود: آری عطا کن بکسی که نمیدانی دوست حق است یا دشمن زیرا خدا عز و جل فرماید (آیه 83 سوره البقره) و بگوئید به مردم با خوشی" و مخوران بکسی که دشمن حقی است یا دعوت به باطلی میکند (این حدیث در شماره 53 گذشت) و روایت است جواز صدقه به یهود و نصاری و گبر، و بیاید حدیث جواز سیراب کردن نصرانی، و شهید ثانی، رحمته الله اخبار منع را حمل بر کراهت کرده ولی این خبر را نمیشود بر آن حمل کرد (زیرا وعید عذاب شدید دارد) آری می‌شود آن را تفسیر کرد به کسی که به قصد دوستی با او باشد یا بخاطر کفرش باشد، یا چون سبب جنگیدن آنها با مسلمانان شود و زیان زدن به آنها، و می‌شود اخبار جواز را حمل بر مستضعفان کم خرد کرد یا حمل بر تقیه کرد.

(2) 64- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام ، فرمود: اگر مسلمانی را خوراک دهم دوست تر دارم از اینکه افقی از مردم را خوراک دهم (راوی گوید) گفتم: افق چه باشد؟ فرمود: صد هزار یا بیشتر.

بیان: افق بدین معنی در لغت نیامده بلکه به ضم همزه تنها یا بدو ضمه همزه وفاء به معنی ناحیه است و می‌شود مقصود از آن مردم یک ناحیه باشد و تفسیرش به صد هزار و بیشتر یعنی کمترش صد هزار است یا مقصود از آن شمار بسیار است که گویند صد هزار یا بیشتر است چنانچه یک وجه

تفسیر است برای قول خدای تعالی (آیه 147 سوره الصافات) و فرستادیم او را (یونس بوده) بسوی صد هزار یا بیشتر).

و گویا مقصود به مسلمانان در اینجا مؤمنان کامل است یا کسانی که در معاشرت تمام تو باید که دوست داری کسی را که خدا را دوست دارد، آگاه باش که به هیچ کدام سود نرسانی تا او را دوست بداری، (3) آیا آنها را به خانه‌ات دعوت میکنی؟ گفتم: آری من چیزی نخورم جز که دو تا سه تا از آنها یا کمتر یا بیشتر همراه من باشند، و آن حضرت علیه السلام فرمود: آگاه که فضل آنها بر تو بزرگتر است از فضل تو بر آنها، گفتم، قربانت من به آنها خوراک دهم و آنها را بر سر فرشم بنشانم و باز هم فضل آنها بر من بزرگتر باشد؟ فرمود: آری راستش چون بخانه تو در آیند آمرزش تو را به خانه‌ات آرند و آمرزش خانواده‌ات را و چون از خانه‌ات بیرون روند گناهان تو و خانواده‌ات را بیرون برند.

(1) بیان: بر تو باید یعنی واجب و لازم است، اینکه فرمود: سود نرسانی تا دوستش داری یعنی دعوی دوستی که سودی ندارد دروغ است - تا گوید در اخبار دیگر آمده که روزی تو و روزی خانواده‌ات را آوردند، و این درست است تا جمله بعد معنای تازه‌ای بدهد.

(2) 71- کافی: به سندش از ابی محمد وابشی که نزد امام ششم گفتگوی یاران ما شد و من گفتم چاشت و شامی نخورم جز که از آنها دو و سه و کمتر و بیشتر به همراه من باشند، آن حضرت فرمود: فضل آنها بر تو بزرگتر است از فضل تو بر آنها، گفتم: قربانت چگونه با اینکه من از خوراکم به آنها بخورانم و از مال خود خرجشان کنم و خانواده‌ام به آنها خدمت کنند؟ فرمود:

راستش اینست که چون به تو وارد شوند روزی بسیاری از خدا عز و جل برایت وارد کنند و چون بدر آیند با آمرزش تو بدر آیند.

بیان: چاشت در آغاز روز است و شام در آخر روز و آغاز شب، خدمت خانواده به آماده کردن وسائل مهمانیست و در روایات دیگر است که خدمتکارم به آنها خدمت میکند، روزی بسیار آرند یعنی بیش از آنچه خرج آنها می شود ... (3) 72- کافی: به سندش از امام باقر علیه السلام فرمود: اگر یک مسلمانی را خوراک دهم دوست تر دارم از اینکه افقی از مردم را آزاد کنم، راوی گوید، گفتم: افق چه اندازه است؟ فرمود: ده هزار.

بیان: منافاتی با آنچه در روایت ابی بصیر گذشت که افق صد هزار است ندارد چون در آنجا اطعام صد هزار بود و در اینجا آزاد کردن ده هزار است و مقصود از افق شمار بسیار است و با هر دو تفسیر سازگار است یا مقصود اهل یک ناحیه است که آنها کم و بیش دارد ... و اشاره دارد که عتق و آزاد کردن ده برابر اطعام است و مقصود از مردم یا مؤمن غیر کامل است و یا مستضعف چنانچه گذشت.

(4) 73- کافی: به سندش تا ربعی که امام ششم علیه السلام فرمود: هر که بخوراند برادرش را در راه خدا ثواب کسی دارد که فتامی از مردم را بخوراند گفتم: فتام چه باشد؟ فرمود: صد هزار از مردم بیان: (در تفسیر لفظ فتام از قول جوهری صاحب صحاح).

(5) 74- کافی: به سندش تا سدید صیرفی که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: چه بازت دارد از اینکه هر روزی یک بنده را آزاد کنی گفتم: مال من بدان رسا نیست، فرمود: هر روزی یک مسلمانی را خوراک بده، گفتم: دارا باشد یا ندار؟ فرمود: دارا هم بسا که خواستار خوراک است.

بیان: دارا هم بسا خواستار خوراک است بیان فراگیر است به ذکر علت آن زیرا علت

(1) فضل اطعام شاد کردن مؤمن و گرامی داشتن او و برآوردن نیاز او است و همه اینها در دارا هم هست و گذشت که گونه گونگی فضیلت بگونه گونه بودن خوراک دهان و خوراک خوران و نیتها و احوال است و شرائط دیگر قبول عمل ... و می شود که کم گفتن مقدار ثواب در برخی اخبار برای ضعف خرد شنونده ها یا مصالح دیگر باشد.

(2) 75- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که فرمود: خوراکی که برادر مسلمانم نزد من بخورد دوستتر دارم از آزاد کردن یک بنده. بیان (در اعراب لفظ حدیث).

(3) 76- کافی: به سندش تا امام ششم که به صفوان جمال فرمود: اگر یکی از برادرانم را سیر کنم دوست تر دارم از اینکه وارد این بازار شما شوم و یک سر آدمی را بخرم و آزادش کنم. بیان: یعنی چه بنده باشد و چه کنیز.

(4) 77- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود اگر پنج درهم بردارم و به این بازار شما بروم و خوراکی با آن بخرم و چند نفر از مسلمانها را جمع کنم (تا آن را بخورند) دوستتر دارم از اینکه یک بنده آزاد کنم.

(5) 78- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام که از محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) پرسیدند چه عملی برابر است با آزاد کردن بنده؟ فرمود: خوراک دادن بمسلمانی.

بیان: بقولی برابری شامل برتری هم می شود.

(6) 79- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: من چیزی را ندانم که با دیدار مؤمن برابر باشد جز اطعام مؤمن و بر خداست که هر که مؤمنی را خوراک دهد به او از خوراک بهشت بخوراند.

(7) 80- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: اگر مؤمن نیازمندی را خوراک دهم دوست تر دارم از اینکه او را دیدن کنم و اگرش دیدن کنم دوست تر دارم از اینکه ده بنده آزاد کنم.

(8) 81- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که هر کس مؤمن توانگری را خوراک دهد برابر است برایش با اینکه بنده‌ای از فرزندان اسماعیل را از کشته شدن برهاند و هر که مؤمن نیازمندی را خوراک دهد برابر است با اینکه صد تا از اولاد اسماعیل را آزاد کند و از کشته شدن برهاند.

بیان: (در باره اعراب و اختلاف نسخه‌ها در الفاظ حدیث که ترجمه‌اش برای عموم سودی ندارد مترجم).

(1) 82- کافی: به سندش تا نصر بن قابوس که امام ششم علیه السلام فرمود: البته خوراک دادن به مؤمن را دوست تر دارم از آزاد کردن ده بنده و از ده بار حج راوی گوید: گفتم: ده بنده و ده بار حج؟؟ فرمود: ای نصر اگر به او خوراک ندهید بمیرد یا خوار شود و به دشمن اهل بیت رو آورد و از او گدائی کند و مرگ برای او بهتر است از گدائی به در خانه دشمن، ای نصر هر که مؤمنی را زنده سازد و زنده دارد گویا همه مردم را زنده داشته و اگر به او خوراک ندهید او را به مرگ انداخته‌اید و اگرش خوراک دهید البته که او را زنده داشتید.

روشنگری: پرسش راوی از روی شگفتی بوده به این ثواب بزرگ و آن حضرت شگفتی او را از میان برده که فرموده اگر به او خوراک ندهید یا از گرسنگی بمیرد و نزد ناصب دشمن اهل بیت به گدائی رود و خوار شود که چون مرگ باشد برای او بلکه سخت تر از آن و خوراک دادن به او سبب زندگی صوری و جسمانی و زندگی روحی و معنوی او باشد و خدای تعالی فرموده

(32 سوره المائده) هر كه زنده دارد نفسى را گويا زنده داشته همه مردم را" و مقصود نفس با ايمانست و زنده داشتن زندگى معنوى و اعتقادى را هم فرا گيرد چه در اخبار بسيارى آمده كه تاويل شايد تر احياء هدايت و راهنمائى است تا گويد و خلاصه اينكه چون امام فرمود: به دنبال خوراك ندادن مردنست جاي پرسشى دارد و آن اينكه مى شود از دشمن گدائى كند و نميرد و امام فرمايد اگر ميخواهيد او را به گدائى از دشمن بكشائيد او زير اين بار نرود زيرا مردن نزد او بهتر است از اين گدائى و ناچار خواهد مرد و شما او را به مرگ خواهيد كشائيد چه مرگ معنوى كه گمراه كردن او است و يا مرگ جسمانى كه جان دادن او است

(2) 83- كافى: به سندش تا امام ششم عليه السلام فرمود: هر كه پيوشاند به برادرش جامه زمستانى يا تابستانى بر خدا يا بر جا است كه به او از جامه هاى بهشتى پوشاند و سكرات و سختيهاى مردن را بر او آسان كند و گورش را گشاده سازد و چون از گورش بر آيد فرشته ها را با مژده بخشى آنها برخورد كند و آنست تفسير قول خدا عز و جل در قرآنش (آيه 102 سوره الانبياء) و برخوردارند به آنان فرشته ها به اين مژده بخشى كه اينست روز خوش شما كه بدان نويد داده شديد.

روشنگرى: سكرات موت بمعنى سختيهاى آنست و پس از بيان اعراب لفظ حديث گويد آيه در سوره الانبياء است و پيش از آن چنين است: آيه 100 راستى كسانى كه سرنوشت خوبى از طرف ما دارند آنان از آن (دوزخ) بدورند، 101 تا آنجا كه نفس آن را هم نشنوند و خودشان در آنچه خواهند جاويدان باشند 102 هراس بزرگ آنها را اندوهگين نسازد و بر خورند فرشته ها بدانها (يعنى پيشواز آنها آيند و تهنيّت گو باشند) اينست روز شما" يعنى روز ثواب و

فرو گرفتن شما یعنی به آنها چنین گفته شود که بدان نوید داده شدید، یعنی در دنیا.

(1) 84- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام، فرمود: هر که یک مسلمان ندار لختی را جامه پوشد یا به او برای قوت زندگانش کمک دهد، خدا عز و جل هفت هزار فرشته بر او گمارد که برای آمرزش گناهانش که انجام داده آمرزش خواهند تا اینکه در صور دمیده شود.

(2) 85- کافی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله ماندش را آورده جز اینکه در آن هفتاد هزار فرشته آمده است.

بیان: (پس از شرح الفاظ حدیث گوید می شود مقصود این باشد که کسی از قوت و زندگی خود به فقیر برهنه کمک دهد) و در نسخه ای یقویه آمده یعنی از آنچه مایه قوت او است به فقیر کمک دهد.

(3) 86- کافی: به سندش تا امام چهارم علیه السلام فرمود: هر که پیوشاند مؤمنی را خدا او را از جامه های سبز پیوشاند، و در حدیث دیگر است که تا نخی از آن جامه بر تن آن مؤمن است در ضمانت خداست.

بیان: جامه های سبز: گویا اشاره است بقول خدای تعالی (آیه 21- سوره الدھر) بر تن آنها است جامه های حریر سبز از نازک و کلفت و اشاره دارد که سبز بهترین رنگ است.

تا نخی از آن بر تن اوست یا تا نخی بر آن جامه باشد گر چه پوشیدنی نباشد و معنی یکم روشنتر است و اگر چه دومی رساتر است و روایت قرب الاسناد مؤید اول است و روایت مجالس شیخ مؤید دوم.

(4) 87- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که می فرمود: هر که بپوشاند تن مؤمن برهنه را خدا به او پوشاند جامه از استبرق بهشت و هر که بپوشاند مؤمن توانگر را پیوسته در پوشش الهی باشد تا از آن جامه پاره ای بر جا باشد. بیان: بقول قاموس استبرق دیبای کلفت است و معرب استروه است یا دیبای بافته با نخ طلا است یا جامه ابریشم پر نخ است ... در پوشش خداست یعنی خدا او را بپوشاند از گناهان یا از عقوبت یا از هر بدآمد، یا از رسوائی در دنیا و دیگر سرا.

(5) 88- امالی صدوق: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که مؤمن گرسنه ای را خوراک دهد خدا از میوه های بهشت به او بخوراند، و هر کس مؤمن برهنه ای را بپوشاند خدا او را از جامه استبرق و حریر بپوشاند، و هر کس او را در تشنگی سیراب کند خدا از شراب سربسته به او بنوشاند، و هر کس به او کمک کند یا گرفتاریش را رفع کند خدا او را سایه دهد زیر عرش خود روزی که جز سایه او سایه ای نباشد.

(1) 89- همان: به سندش از امام دهم علیه السلام فرمود: چون خدا با موسی بن عمران علیه السلام سخن گفت موسی گفت: معبودا چیست سزای کسی که برای تو مسکینی را خوراک دهد؟ فرمود: ای موسی جارچی خود را وادارم روز قیامت در برابر همه خلایق جار زند که فلان پسر فلان از آزادشدگان از دوزخ است.

(2) 90- قرب الاسناد: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که مؤمن گرسنه ای را خوراک دهد خدا از میوه های بهشت به او بخوراند و هر که تشنه او را سیراب کند خدا از شراب سربسته بهشت به او نوشاند و هر کس جامه بر او پوشد پیوسته در ضمانت خدا عز و جل است تا در آن جامه ریشه یا نخی باشد،

بخدا که برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از روزه یک ماه با اعتکاف در آن (که باید در مسجد با شرائطی انجام شود و آن مسجد جامع باشد مترجم).

(3) 91- خصال: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: سه تا از درجه‌های باشند (یعنی درجه‌های بهشت) فاش سلام کردن، و اطعام، و نماز در شب که مردم در خوابند الخ.

گویم: با چند سند در باب منجیات و مهلکات گذشته است.

(4) خصال: در سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام مانند آن آمده و در آن است که سه تا از کفارات باشند.

(5) 92- همان: تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهترین شما آنکه اطعام کند و سلام را فاش بگوید و در شب که مردم خوابند نماز بخواند.

(6) 93- عیون: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهتر شما آنکه خوش سخن کند، و اطعام کند و نماز کند در شب و مردم در خوابند.

(7) 94- امالی طوسی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر که یک لقمه به مؤمن بخوراند خدا از میوه‌های بهشت به او بخوراند، و هر که شربتی آب به او نوشاند خدا او را از شراب سربسته بهشت بنوشاند، و هر که جامه‌ای به او پوشاند خدا به او از جامه استبرق و ابریشم بیوشاند، و فرشته‌ها به او دعا کنند تا از آن جامه نخی باشد.

(8) 95- علل: به سندش تا جابر انصاری که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: خدا ابراهیم علیه السلام را خلیل خود بر نگرفت جز برای اطعام طعام و نمازش در شب با اینکه مردم در خواب بودند.

(9) 96- معانی الاخبار: به سندش تا سعید بن ولید که به همراه ابان بن تغلب نزد امام ششم علیه السلام رفتیم، فرمود: البته اگر مسلمانی را سیر بخورانم

دوست تر دارم از اینکه افقی از مردم را خوراک دهم، گفتم: افق چه اندازه است؟ فرمود: صد هزار.

(1) محاسن: به سندی مانندش را آورده و در آخرش آمده: صد هزار آدمی از جز شماها.

(2) 97- امالی صدوق: به سندش تا ابی محمد و ابی که امام ششم علیه السلام اصحاب ما را یاد کرد و فرمود: چگونه است کردار تو با آنها؟ گفتم: بخدا چاشت و شامی نخورم جز که دو تا یا سه تا یا بیش و کم از آنها با من باشند فرمود: تفضل آنها بر تو بیش از تفضل تو است بر آنها، گفتم: قربانت چطور با اینکه من از طعام خودم به آنها بخورانم و از مال خودم خرج آنها کنم و خدمتکارم به آنها خدمت کند؟ فرمود: چون نزد تو آیند روزی بسیاری با خود آورند و چون بیرون روند با آمرزش تو بیرون روند.

محاسن: به سندش مانندش را آورده: (3) 98- ثواب الاعمال: به سندش تا امام چهارم علیه السلام ، فرمود: هر که مؤمن گرسنه‌ای را خوراک دهد خدا از میوه‌های بهشت به او خوراند، و هر که مؤمن تشنه‌ای را سیراب کند خدا از شراب سربسته (بهشت) به او نوشاند و هر که مؤمنی را پوشاک دهد خدا او را از جامه‌های سبز بپوشاند.

(4) 99- مجالس مفید: به سندش مانندش را آورده و به آخرش افزوده و پیوسته در ضمان خدا عز و جل است تا نخی از آن بر او باشد.

(5) 100- ثواب الاعمال: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که بخوراند برادرش را در راه خدا ثواب کسی دارد که بخوراند فئامی از مردم را، گفتم، فئام چه باشد؟ فرمود: صد هزار از مردم. محاسن: به سندش مانندش را آورده.

(6) 101- ثواب الاعمال: به سندش از امام ششم علیه السلام که هر که سه مؤمن را اطعام کند خدا از سه بهشت ملکوت آسمان او را اطعام کند، فردوس و بهشت عدن و طویی و آن درختی است از بهشت عدن که پروردگارم بدست خودش آن را کاشته.

در محاسن: به سندش مانندش آمده.

(7) 102- ثواب الاعمال: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: اطعام چهار مسلمان برابر است با آزاد کردن فرزندی از اسماعیل.
در محاسن: به سندش مانندش آمده.

(8) 103- ثواب الاعمال: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که مؤمن گرسنه‌ای را سیر کند خدا برای او خوانی در بهشت گسترد که همه دو تیره آدمی و پری از آن سیر بیرون شوند.

(9) 104- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که مسلمانی را سیر بخوراند کسی از

خلق خدا نداند که چه ثوابی دارد در آخرت نه فرشته‌ی مقربی و نه پیغمبر مرسل‌ی جز خدا پروردگار جهانیان، سپس فرمود: از موجبات آمرزش اطعام مسلمان گرسنه است و خواند قول خدا عز و جل را (11 سوره البلد) یا اطعام در روز تنگی 12 به یتیم خویشاوند 13- یا مسکین خاکسار.

گویم: برخی اخبار هم در باب قضاء حاجت مؤمن گذشت.

(1) 105- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: هر که گره گرفتاری مؤمنی گشاید خدا از او گرفتاریهای دیگر سرا را زداید و از گورش با دل خوش برآید، و هر که او را در گرسنگی بخوراند خدا از میوه‌های بهشت به او خوراند و هر که شربتی به او نوشاند خدا از شراب سربسته به او نوشاند.

- (2) 106- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: اگر به اندازه یک خوراک سیر به مسلمانی صدقه دهم دوست تر دارم از اینکه یک افقی از مردم را سیر کنم راوی گوید گفتیم: افق چه باشد؟ فرمود: صد هزار یا بیشتر.
- (3) 107- همان: به سندش تا داود رقی که از قول همسرش ریان گفته که حلوائی ساختم و نزد امام ششم علیه السلام بردم و آن حضرت داشت غذا میخورد و حلوا را جلوش گذاشتم و آن حضرت به یارانش از آن لقمه میداد و شنیدم میفرمود: هر که یک لقمه از حلوا به مؤمنی دهد خدا برای آن تلخی روز قیامت را از او بگرداند.
- (4) 108- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که گرسنه‌ای سیر کند خدا نه‌ری برایش در بهشت روان سازد.
- (5) 109- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که شکم گرسنه‌ای را سیر کند بهشت بر او واجب شود.
- (6) 110- همان: به سندش تا امام چهارم علیه السلام ، فرمود: هر که جامه زیادی دارد و داند که در دسترس او مؤمنی است که بدان نیاز دارد و آن جامه را به او ندهد خدا عز و جل او را بر دو سوراخ بینی به دوزخ وارونه افکند. در محاسن مانندش آمده.
- (7) 111- ثواب الاعمال: به سندش تا امام چهارم علیه السلام فرمود: هر که شب را سیر گذراند و در کنار او مؤمن گرسنه و شکم تهی باشد خدا عز و جل فرماید: ای فرشته‌هایم شما را گواه گیرم بر این بنده، به او فرمان دادم و مرا نافرمانی کرد، و فرمان دیگری را برد او را بکردارش وانهادم، بعزت و جلال خودم سوگند که هرگز او را نیامرزم.

- (1) و در روایت حریز است تا رسول خدا ﷺ که فرمود: خدا عز و جل فرموده: بمن ایمان ندارد کسی که شب را به سیری گذراند و برادر مسلمانش گرسنه باشد در محاسن هم به سندش مانند آن آمده.
- (2) 112- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام که خدای تعالی فرموده: ایمان بمن ندارد کسی که شب را سیر باشد و همسایه اش شب را گرسنه باشد.
- (3) 113- همان: به سندش تا آنجا که گوید: مردی دهنه پاکش رسول خدا ﷺ را گرفت و و گفت: یا رسول الله کدام عمل بهتر است؟ و آن حضرت فرمود: اطعام خوراک و خوشی کلام.
- (4)

باب بیست و چهارم ثواب کسی که نیاز نابینا را کفایت کند

(5) امالی طوسی: در خبر مناهی پیغمبر ﷺ آمده که فرمود: هر که یک نیاز شخص نابینا را از نیازهای دنیا برآورده کند و در باره آن روانه شود تا خدا نیاز او را برآورده سازد خدا به او عطا کند برکناری از نفاق و برکناری از دوزخ را و برآورد برایش هفتاد حاجت در دنیا را، و پیوسته در رحمت خدا عز و جل شناور است تا از انجام کار نابینا برگردد.

(6)

باب بیست و پنجم در فضیلت شنویدن سخن به کربی دلتنگی

ثواب الاعمال: به سندش از ابن یزید که گفت در کتاب ابن فضال یافتم بنقل
از ابی البختری از امام ششم علیه السلام فرمود: شنویدن سخن به کسی که کر است
بی دلتنگی و اظهار نفرت یک صدقه گواراست.

(7)

باب بیست و ششم: ثواب کسی که یک خانواده مؤمن را سرپرستی

کند

1- ثواب الاعمال: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: هر آینه اگر یک حج انجام دهم دوست تر دارم از اینکه یک بنده آزاد کنم تا برسانم به ده بنده و مانند آن و مانند آن تا برسانم به هفتاد، و اگر که سرپرستی کنم یک خانواده از مسلمانان را و شکم آنها را سیر کنم، و برهنگی آنها را بپوشانم و آبروی آنها را در برابر مردم نگاه دارم دوست تر دارم از اینکه یک حج بجا آورم و حج دیگر و حج دیگر تا برسانم به ده حج و مانند و مانندشان تا برسد به هفتاد.

(1) 2- امالی طوسی: به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله ، فرمود: هر که سرپرستی

کند یک خانواده از مسلمانان را روزانه و شبانه خدا گناهان او را بیامرزد.

(2)

باب بیست و هفتم: در باره کسی که مؤمنی را در خانه‌ای نشیمن
دهد و در کیفر کسی که او را از آن جلو گیرد

ثواب الاعمال: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هر که خانه‌ای دارد و
مؤمنی به نشیمن در آن نیاز دارد و او را از آن دریغ دارد خدا عز و جل فرماید:
ای فرشته‌های من بنده من از یک مسکن دنیا بخل ورزید بر بنده‌ام، به عزت
خودم سوگند که در بهشتهای من ساکن نشود و جا نکند.
محاسن: به سندی از ابن سنان مانندش را آورده.

(3)

باب بیست و هشتم مهربانی با همدگر، توجه بهمدگر، اظهار دوستی
و نیکی کردن و صله دادن. و ایثار و همدردی و زنده داشتن مؤمن

آیات قرآن مجید

- 1- (آیه 29 سوره الفتح، و آنان که همراه او باشند سخت گیرند بر کافران و مهربانند در میان خودشان.
- 2- (سوره 27) الحديد: و نهادیم در دل آنان که پیرو او شدند دلسوزی و مهربانی.
- 3- (آیه 17 سوره البلد: و به هم سفارش کنند به مهربانی. (5)

اخبار باب

- 1- علل: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی چون بیند مردم یک آبادی و گناهان از اندازه بیرون شدند و در آن آبادی سه تا مؤمن است خدا جل جلاله و تقدست اسمائه به آنها ندا کند ای گناه پیشه‌ها اگر نبود در میان شما از مؤمنانی که همدگر را دوست دارند بخاطر بزرگواری من آنان که زمین مرا و مسجدهایم را با نماز خود آباد سازند و آنان که از خوف من در سحرها آمرزش خواهند البته که عذابم را به شما فرو می‌آوردم و باکی نداشتیم.

میگویم: که مانند این حدیث به چند سند در باب کسانی که خدا بسبب آنها از اهل گناه دفاع کند گذشت.

(1) 2- قرب الاسناد: به سندش از ازدی گفت از آنچه که امام ششم همیشه ما را بدان سفارش میکرد: نیکی کردن و صله بود.

(2) 3- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: آزمایش کنید شیعه‌ها را در اوقات نماز که چگونه مواظب آن هستند، و در باره اسرار ما که چگونه آنها را از دشمن ما نهفته میدارند، و در باره اموال خودشان که چگونه با آنها در باره برادرشان همدردی دارند.

(3) 4- خصال: به سندش از مفضل که پرسش شد امام ششم علیه السلام کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟ فرمود: اینست که برای خود نگزیند آنچه را که آن برادر بدان از او نیازمندتر است.

(4) 5- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: تقرب جوئید به درگاه خدای تعالی به همراهی کردن با برادرانتان.

(5) 6- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که امیر مؤمنان در سفارش خود به پسرش محمد بن حنفیه فرمود: خود را وادار به اظهار دوستی، و شکایا دار خود را برای تحمل مخارج نسبت به مردم، و بیار خود از جان و مالت دریغ مکن، و به آشنایان خود پذیرائی و حضور در مجلس با او را دریغ مکن، و از عموم مردم خوشروئی و دوستی خود را دریغ مکن، و عدل و انصاف را در باره دشمن هم رعایت کن، و دین و آبرویت از هر کسی دریغ دار که این روش برای دین و دنیایت سازگارتر است.

(6) 7- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: دو خصلتند که در هر که باشند خوب است و اگر در کسی نباشند دور شو از او سپس دور شو و باز

هم دور شو، گفته شد که آن دو خصلت کدامند؟ فرمود: نماز در وقت خودش و مواظبت بر آن، و همراهی کردن (یعنی در مال خود با برادران).

(7) 8- همان: به سندش از امام پنجم علیه السلام ، فرمود: چهارند که هر که آنها را دارد خدا در بهشت برایش خانه سازد، هر که یتیم را پناه دهد، و به ناتوان مهربان باشد، و به پدر و مادرش دلسوزی کند و با مملوکش نرمش دارد.

(8) 9- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که در ضمن سفارشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام بود که ای علی بالاترین اعمال سه خصلتند: انصاف دادن به مردم از طرف خودت، و همراهی کردن با برادر برای خدا عز و جل و یاد کردن تو از خدای تعالی در هر حال.

(9) 10- عیون: به سندهای خود از امام رضا علیه السلام تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: همیشه اتم در خوشی و خوبی باشند تا زمانی که با هم دوستی کنند و به هم هدیه دهند و امانت را بپردازند و از حرام دوری کنند و از مهمان پذیرائی کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بدهند، چون انجام ندهند گرفتار قحطی و خشکسالی شوند.

(1) 11- همان: به سندهایش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، فرمود: اظهار دوستی و دوستیابی نیمی از دین است و روزی را با دادن صدقه بسوی خود فرو کشید.

(2) 12- همان: به همین سند گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سر خردمندی پس از دینداری اظهار دوستی با مردم است و خوبی کردن به هر کسی از خوش کردار و بدکردار.

(3) 13- مجالس مفید: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: خوشا بر کسی که نعمت خدا را بواسطه کفران و ناسپاسی دیگرگون نسازد، خوشا به دوستی کنان به یک دیگر در راه خدا. گویم: بیاید برخی اخبار در باب زیارت مؤمن و برخی هم در باب حقوق مؤمن گذشته.

(4) 14- امالی طوسی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: چون روز قیامت شود خدا همه خلق را در یک پهنا زمین گرد آورد و یک جارچی از نزد خدا جار کشد که دنباله مردم بمانند پیشروان آنان بشنوند و گوید کجایند اهل شکیبائی؟ فرمود: یک گروه از مردم برپا خیزند و یک دسته از فرشته‌ها آنها را پیشواز کنند و گویند به آنها، این صبر و شکیبائی که شما داشتید چه بوده؟ گویند ما خود را شکیبا داشتیم بر انجام فرمان خدا، و شکیبا داشتیم بر پرهیز از نافرمانی خدا، فرمود: یک جارچی از درگاه خدا فریاد کند بندگانم راست گفتند راه آنها را باز کنید تا بی حساب وارد بهشت شوند.

فرمود: پس یک منادی دیگر ندا در دهد که دنباله مردم چون پیشروان آنها بشنوند، میگویند کجایند اهل فضیلت؟ و گروهی از مردم برپا شوند و فرشته‌ها از آنها پیشواز کنند و گویند: این فضیلت شما که بدان ندا شدید چه باشد؟ در پاسخ گویند، در دنیا بما نادانی میشد (بی احترامی) و در خورد میکردیم، و بما بدکرداری می‌شد و گذشت می‌کردیم فرمود:

منادی خدا ندا کند بندگانم راست گفتند راهشان را باز کنید تا بی حساب وارد بهشت شوند.

فرمود: سپس منادی خدا عز و جل ندا کند که دنباله مردم بشنوند بمانند پیشرو آنها و گوید: کجایند همسایگان خدا جل جلاله در خانه او؟ و گروهی از

مردم برخیزند و یک دسته فرشته پیشواز آنها روند و به آنها گویند: چه بوده کردار شما در دار دنیا که امروز همسایگان خدای تعالی شدید در خانه او؟ در پاسخ گویند: ما در راه خدا عز و جل با هم دوستی میکردیم و در راه خدا به هم بخشش میکردیم، و در راه خدا به هم کمک می‌کردیم و از یک دیگر پشتیبانی میکردیم، فرمود: پس جارچی از درگاه خدا جار کشد بندگانم راست گفتند راه آنها را باز کنید تا بی حساب به بهشت روند در جوار خدا، و به بهشت روانه شوند بی حسابرسی، و آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: هم اینها ایند همسایه‌های خدا در خانه او، مردم می‌ترسند و آنها نمی‌ترسند، و مردم حسابرسی شوند و آنها حسابرسی نشوند.

(1) 15- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن درخشان و ارجمند است و فاجر بخیل و نیرنگ باز و پست است و بهتر مؤمن آنکه وسیله الفت مؤمنانست و خیری نیست در کسی که الفت نگیرد و الفت نپذیرد الخبر.

(2) 16- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا عز و جل دوست دارد هر مهرورزی را. گویم: به چند سند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشت که نیکی کردن زودرس‌ترین ثوابست در کارهای خیر، در باب جوامع مکارم و جز آن.

(3) 17- خصال: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: راستی که صبر و نیکی و بردباری و خوشخوئی از اخلاق پیغمبرانست.

(4) 18- مجالس مفید: به سندش از جمیل از امام ششم علیه السلام فرمود: بهتر شما؟ بخشنندگان شماها یا بدترین شماها بخیلان شماها و از کارهای شایسته نیکی کردن به برادرانست و کوشش در انجام حوائج آنان، و در آنست سرکوبی شیطان و دور شدن از دوزخ سوزان، و ورود به بهشتان، ای جمیل این حدیث را

به درخشنده‌های یارانت باز گو گفتم: درخشنده‌های یارانم کیانند؟ فرمود: آنان که به برادران خود در تنگی و خوشی نیکی کنند، سپس فرمود، راستی که بر کسی که فراوان دارد این عمل آسانست با اینکه خدا کسی را که کم دارد ستوده و فرموده (آیه 9 سوره الحشر) و مقدم دارند دیگران را بر خود و گر چه به اندازه خود دارند، و هر که بیرهیزد از بخل خویش هم آنانند رستگاران.

خصال: به سندش تا سهل مانند آن را آورده.

(5) 19- امالی طوسی: به سندش تا صفوان جمال که معلی بن خنیس نزد امام ششم علیه السلام آمد تا با آن حضرت وداع کند میخواست به سفر برود، و چون وداع کرد آن حضرت فرمود: ای معلی خود را بخدا عزیزدار تا تو را عزیز دارند، معلی گفت: یا ابن رسول الله با چه وسیله؟ فرمود: ای معلی از خدا بترس تا هر چیزی از تو بترسد ای معلی دوستی کن با برادرانت با احسان به آنان زیرا خدا بخشش را وسیله دوستی ساخته و دریغ را وسیله دشمنی بخدا اگر شما از من بخواهید و بشما بدهم دوستتر دارم از اینکه بخواهید بشما ندهم و مرا دشمن دارید، و هر آنگاه که خدا عز و جل عطائی را بدست من برای شما روانه کرد آنکه باید سپاس شود خدای تعالی است، و دور نباشید از شکر نعمتی که خدا بدست من بشما روانه کرده.

(6) 20- خصال: در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام سفارش کرد این بود

که فرمود: ای علی

(1) سه چیز است که این امت را توانای آن نیست: همراهی کردن با برادر دینی در مال و دارائی و انصاف دادن به مردم از طرف خود و قضاوت به نفع آنها بر ضرر خود، و یادآوردن خدا در هر حال (که مانع از گناه و خطا گردد مترجم).

(2) 21- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ که خدا جل جلاله فرمود: من دنیا را به بنده‌هایم بخشش کردم (یعنی حق‌دار آن نبودند) و هر که از آن به اختیار خود بمن قرضی دهد (یعنی صدقه مستحبی دهد) به او در برابر هر یک از آن ده برابر تا هفتصد برابر بدهم، و آنچه در این باره بخواهم، و هر که از آن دارائی دنیا بمن قرض ندهد به زور از او بگیرم (زکات و وجوه واجب) و در برابر به او سه خصلت بدهم که اگر یکی از آنها را به فرشته‌های خود بدهم البته که خوشدل شوند: و آن سه صلات است و هدایت و رحمت، زیرا خدا عز و جل میفرماید: (آیه 156 سوره البقره) آنان که چون آسیبی به آنها رسد گویند راستی که ما از خدائیم و راستی که بسوی او برگردانیم.

(3) 157- آنانند که بر آنها رسد صلواتی از جانب پروردگارشان، این یکی از آن سه تا است "و رحمتی" این شد دو تا" و آنانند همان هدایت‌شدگان "این سه تا، سپس امام ششم علی‌ه السلام فرمود: این پاداش برای کسی است که از او چیزی به زور گرفته شود (یعنی در برابر صدقه و بدهی واجب در مال چون زکات و وجوه واجبه).

(4) 22- همان: به سندش از امیر مؤمنان علی‌ه السلام فرمود: همراهی با برادر دینی در راه رضای خدا عز و جل بیفزاید در روزی.

(5) 23- امالی طوسی: به سندش تا امام صادق علی‌ه السلام فرمود: سه دعاء است که از خدای تعالی مردود نگردند: دعاء پدر در باره فرزندش که به او نیکی کرده، و نفرین پدر بر فرزندی که او را عاق کرده برای اینکه حق او را رعایت نکرده و نفرین ستم‌دیده بر ستمگر خود و دعاء ستم‌دیده بر کسی که برای او از ستمگرش انتقام گرفته، و دعاء مرد مؤمن در باره برادر مؤمن خودش که به

خاطر ما با او همراهی کرده، و نفرین او بروی چون که با توانائی به او همراهی نکرده با اینکه این برادر بوی نیاز شدید داشته و بیچاره بوده.

(6) 24- معانی الاخبار (ص 153): به سندش تا مفضل که گفت: من نزد امام ششم علیه السلام بودم و مردی از آن حضرت پرسید در چه اندازه از مال زکات واجب باشد، فرمودش زکات ظاهر را خواهی یا زکات باطن را؟ گفت: اندازه هر دو را با هم، فرمود اما زکات ظاهر در هر هزار درهم بیست و پنج درهم است (این زکات پول نقد است که از دویست درهم به بالا واجب شود بحساب صدی دو و نیم و دویست و پنج با شرائطی که در فقه ذکر شده مترجم) و اما زکات باطن

(که واجب اخلاقی است) اینست که دریغ نداری از برادر خود آنچه را که او بدان نیازمندتر است از تو.

(1) 25- توحید: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی (آیه 40 سوره الغافر که آن را المؤمن هم خوانند) پس آنان در آیند به بهشت و روزی خورند در آن بی حساب از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا عز و جل فرموده: البته که بایست است کرامتم یا فرمود:

مودتم برای کسی که مرا بیاید و بجلال من دوستی را مبادله کند به اینکه با چهره‌های نور در روز قیامت بر منبرهای نور باشند و بر تن آنها جامه‌های سبز باشد، گفته شد: یا رسول الله آنها کیانند؟ فرمود: نه پیغمبرانند و نه شهیدان ولی کسانی که به جلال خدا با همدگر دوستی کردند و بیحساب به بهشت در آیند از خدا خواهیم که ما را به رحمت خودش از آنها سازد.

(2) 26- خصال: در خبر نوف بکالی: امیر مؤمنان فرمود: ای نوف رحم کن تا تو را رحم کنند.

(3) 27- همان: تا یحیی حلی که شنیدم امام ششم علیه السلام میفرمود: هفت تن اعمال خود را تباه کنند:

مرد بردباری که دانش بسیار دارد که بدان شناخته نشود و بدان یادش نکنند (یعنی دانش خود را منتشر نکرده باشد) و مرد حیکم و فرزانه‌ای که عقیده دارد بدان چه هر دروغگو به او گوید که منکر است آنچه را بدو آورند. و کسی که نیرنگ باز و خائن را امین داند و به او امانت و کار خود را واگذارد.

و آقای سخت‌دلی که مهربانی ندارد (نسبت به زیردستان و خدمتکاران و آشنایان خود).

و مادری که سر فرزندش نهان ندارد و فاش کند (یعنی عیبی که در اعضا ناپیدای او باشد و جز مادر بر آن آگاه نباشد).

و آن کسی که شتابانه به سرزنش برادران خود پردازد (و به عذر آنها توجه نکند و واریسی ننماید).

و آنکه با برادر خود مجادله نماید که گویا با او طرف است و دشمن او است. (4) 28- ثواب الاعمال: به سندش از امام هفتم که میفرمود: راستی که کسانی که با هم دوستی کنند در راه خدا روز قیامت بر فراز منبرهای نور باشند و چهره و تن و نور منبرشان بر هر چیزی بتابد تا شناخته شوند که آنان دوستان همدان در راه خدا عز و جل در محاسن هم بی‌سند مانندش را آورده از امام باقر علیه السلام.

(5) 29- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: از فضیلت مرد نزد خدا عز و جل دوست

داشتن برادران خود باشد هر که خدا او را به دوستی برادران او شناسد او را دوست و هر که خدایش دوست دارد روز قیامت مزد کامل به او دهد.

(1) 30- محاسن: به سندش تا مصعب کوفی که امام ششم علیه السلام به سدید فرمود: بدان که فرستاده محمد را به پیغمبری، و شتابانه روحش را به بهشت برده میان هر یک از شما با غبطه و شادمانی یا روشن شدن پشیمانی و افسوس فاصله‌ای نباشد جز که بچشم خود ببیند آنچه را خدا عز و جل در قرآنش فرموده: (آیه 17 سوره ق) از راست و از چپ نشسته‌ای باشد " و ملک الموت آید تا جانش را بگیرد، و روحش را فریاد دهد تا از تنش بدر آید، اما آنکه مؤمن باشد درآمدنش را احساس نکند (یعنی برایش هیچ تلخی و ناگواری ندارد) برای اینکه خدا سبحانه و تعالی فرماید (آیه 28 سوره الفجر) ای جان با ایمان برگرد بسوی پروردگارت که خوشی و و خوشت دارند و درآی در میان بندگانم و درآی در بهشتم، و آنگاه فرمود: این مقام برای کسی است که پارسا باشد و با برادران دینی خود همراهی دارد و به آنها خیر میرساند اگر ناپارسا است و خیررسان به برادران دینی خود همراهی دارد و به آنها خیر میرساند اگر ناپارسا است و خیررسان به برادران خود نیست به او گفته شود چه تو را بازداشت از پارسائی و همراهی کردن برادرانت؟ تو از کسانی باشی که به زبان اظهار دوستی کنند و با کردار آن را پیاده نکنند، و چون برخورد کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان از او رو گردانند و در روی او ترشرو باشند و شفاعت او نکنند، سدید گفت: از کسانیست که خدا بینی آنها را بریده؟ آن حضرت فرمود: همانست.

(2) 31- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام ، فرمود: راستی یک مؤمن از شماها روز قیامت مردی را به او گذر دهند که فرمان رسیده او را به دوزخ برند

و آن مرد به آن مؤمن گوید: ای فلانی بمن کمک بده چه که من در دنیا به تو احسان می‌کردم، و آن مؤمن به آن فرشته که گماشته بر او است گوید او را رها کن تا به راه خود رود، و خدا به آن فرشته فرماید گفته مؤمن را اجراء کن و آن فرشته آن مرد را آزاد کند.

(3) 32- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: هرگز دو مؤمن به هم برنخورند جز که برتر آن دو آنست که برادرش را بیشتر دوست دارد و در حدیث دیگر است که بیشتر یارش را دوست دارد.

(4) 33- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: دو مسلمان که به هم برخورند برترشان آنکه بیشتر یار خود را دوست دارد.

(5) 34- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: آنان که در راه رضای خدا به همدگر دوستی کنند در روز قیامت قطعه زمینی از زبرجد سبز باشند در سایه عرش خدا قسمت راست او و هر دو سمت او راست بحساب آید، رخسارشان سفیدتر است از برف و تابنده تر است از خورشید بر آمده رشک برد به مقام آنها هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسل، مردم گویند اینها کیانند؟ و میفرماید: اینان کسانی که در راه خدا با هم دوستی کردند.

(1) 35- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام که میفرمود: راستش دوستی کنان به هم در راه خدا روز قیامت بر فراز منبرهای نور باشند، و نور تنها و نور منبرهاشان به همه چیزی بتابد تا بدان شناخته شوند و گفته شود اینانند که در راه خدا با هم دوستی کردند.

(2) 36- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: وای بر کسی که نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی دگرگون سازد، خوشا بر کسانی که در راه خدا با هم دوستی کنند.

(3) 37- مجالس مفید: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوستان یک دیگر در راه خدا عز و جل بر فراز ستونهای یاقوت سرخ باشند در بهشت که سرکشند بر اهل بهشت، و چون یکی از آنها سر برآورد زیبایی او خانه‌های اهل بهشت را پر کند و اهل بهشت گویند: بیرون شوید تا ببینیم دوستداران در راه خدا عز و جل را فرمود: بیرون آیند و بدانها نگرند هر کدام را در چهره درخشندگی باشد مانند ماه در شب چهارده و بر پیشانی آنها ثبت است اینانند دوستداران در راه خدا عز و جل.

(4) 38- اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی احسانی به برادرش رساند البته که آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانده باشد.

(5) 39- کتاب حسین بن سعید: به سندش از کلب اسدی که شنیدم امام ششم میفرمود: با هم صله کنید و به هم نیکی کنید به هم مهربانی کنید، و با هم برادرانی نیکوکار باشید چنانچه خدا شما را بدان امر کرده.

(6) 40- امالی طوسی به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، فرمود: پیوسته اتم بخوشی باشند تا با هم دوستی کنند و نماز را بپا دارند و زکات را بدهند و مهمان را پذیرائی کنند و اگر نکنند گرفتار قحطی و خشکسالی شوند، فرمود: ما خاندانی هستیم که بر موزه خود مسح نکشیم (یعنی در وضوء که باید مسح بر بشره پا باشد).

(7) 41- الدرر الباهره: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: برادرت در بریدن دوستی تو نیرومندتر نباشد از پیوند تو با او (یعنی تو بگذار که او دوستیش را از تو ببرد

و او را با خود بدار) و البته که به بدی کردن با تو نیرومندتر نباشد از احسان و شکر داری تو با او (یعنی در برابر بدی او احسان به او بکن).

(8) فرمود علیه السلام: چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی با جفا و حق ناشناسی هنگام بی نیازی.

(9) امام حسین علیه السلام فرمود: بخشنده تر مردم آنکه بدهد عطای خود را بکسی که چشم به پاداش او ندارد، و راستی که با گذشت تر از آنکه هنگام توانائی بر انتقام گذشت کند، و راستی که با صله ترین مردم آنکه صله کند با کسی که از او بریده.

(1) امام صادق علیه السلام فرمود: چیزی نزد من دوست تر از این نیست که به دنبال بخشش به مردی بخشش تازه ای به او بکنم و پرورشگاه احسان خود را پاینده سازم زیرا می دانم که دریغ در پایان بخششها شکر بر گذشته آنها را از میان میبرد.

(2) 42- دعوات راوندی: روایت است که روز قیامت هر که از گورش بدر آید داد زند بار خدایا بمن رحم کن، بار خدایا بمن رحم کن و بدانها پاسخ گویند: البته اگر شما در دنیا رحم کردید امروزه بشما رحم شود.

(3) 43- نهج البلاغه: امیر مؤمنان هنگام وفاتش وصیت کرد: بر شما باد به صله با همدگر و بخشش بیکدیگر، و بیرهیزید از پشت کردن به هم و از بریدن با هم.

(4) 44- عده الداعی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود پیوسته اتم بخوشی باشند تا با هم دوستی کنند و امانت را رد کنند (و نماز را برپا دارند) و زکات را بدهند و اگر نکنند گرفتار قحطی و خشکسالی شوند، و البته بیاید بر اتم دورانی که پلید باشد نهاد آنها و زیبا جلوه کند وضع آشکارشان برای طمع به دنیا،

کردارشان خودنمائی باشد و در دلشان ترسی نباشد از اینکه بلائی آنها را فرا گیرد و چون غریق دعاء کنند و اجابت نشود.

(5) 45- کتاب امامت و تبصره: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: سر خردمندی پس از دینداری دوستی کردن با مردم است و خوبی کردن با هر خوشکار و بدکار.

(6) 46- کافی: به سندش تا امام ششم علیه السلام که بیارانش میفرمود: از خدا بپرهیزید و برادران نیکوکاری باشید که برای خدا به هم دوستی کنید و با هم صله کنید و به هم مهر ورزید، از هم دیدن کنید، و یک دگر را ملاقات کنید (در جز دید و بازدید) و امر ما را با هم بگوئید و آن را زنده دارید. بیان: مقصود از امر آنها امامت آنها است و دلیلهای آن و فضائل و اوصاف آنان و بسا که شامل روایت اخبار آنها و جلوگیری از میان رفتن آن را هم شامل باشد، و این معنای فراگیرتر روشنتر است.

(7) 47- کافی، به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: با هم صله کنید و با هم نیکی کنید و به هم مهر ورزید و برادران خوبی باشید چنانچه خدا عز و جل به شما فرموده است.

(8) 48- کافی: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: با هم پیوند شوید و به هم نیکی کنید و به هم توجه کنید. بیان تعاطف بمعنی توجه و دلسوزیست.

(1) 49- کافی: به سندش از سماعه که به امام ششم علیه السلام گفتم: راجع بقول خدا عز و جل (آیه 32 سوره المائدة) هر کس بکشد شخصی را نه به قصاص شخصی گویا کشته است همه مردم را و هر کس زنده دارد آن را گویا زنده

داشته همه مردم را" فرمود: هر که او را از گمراهی به هدایت برآورد گویا او را زنده داشته و هر کس او را از هدایت به گمراهی کشاند البته که او را کشته باشد. (2) روشنگری: آیه در سوره المائده چنین است "از این رو نوشتیم بر بنی اسرائیل که هر که بکشد نفسی را نه در برابر نفسی یا تباهی کردن در روی زمین گویا کشته است مردم را همه و هر کس زنده دارد او را گویا زنده داشته مردم را همه" و آنچه در این حدیث است نقل بمعنی است و اکتفاء به برخی از آیه است چون روشن بوده.

و طبرسی رحمته الله در مجمع البیان گفته: بغیر نفس "یعنی نه بحساب قصاص و خونخواهی (أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ)" یعنی بی تباهی کردن او در زمین که سزای او کشتن باشد، و فساد چنانچه به جنگ او است با خدا و رسولش و یا بترس کشیدن راه گذر مردم چنانچه خدا آن را در آیه 33 بیان کرده و فرموده: همانا سزای کسانی که می جنگند با خدا و رسولش تا پایان آیه. "گویا مردم همه را کشته" در تفسیر آن چند قول است.

(3) 1- مقصود اینست که همه مردم خصم و طرف او شوند در کشتن آن آدم و آن را چنان خونخواه کند چون خون کسی که قصد کشتن همه را دارد و به همه بد کرده بمانند کشتنی که به مقتول وارد کرده پس گویا همه را کشته، و هر که نجات دهد آن شخص را از غرق شدن یا سوختن یا زیر آوار ماندن یا از هر آسیبی که مرگ آور است یا رها سازد او را از گمراهی گویا همه مردم را زنده داشته یعنی از نظر استحقاق ثواب و پاداش قول ابن عباس است.

(4) 3- مقصود اینست که هر که بیگناهی را بکشد بر او باشد گناه هر آدمکش زیرا او کشتن را باب کرده و برای دیگران آسان نموده و گویا شریک جرم هر آدمکشی است، و هر کسی باز دارد از کشتن بیگناه بوجهی که زنده ماند

و از او پیروی شود برای اینکه کشتن بیگناه را حرام بزرگی شمارد چنانچه خدا آن را حرام کرده و برای آن اقدام به آدم کشتن نکند چنانست که همه مردم را احیاء کرده که بوسیله او سلامت ماندند و اینست معنی زنده داشتن همه مردم.

(5) 4- مقصود اینست که به نظر کشته شده در حکم کشتن همه مردم است زیرا از همه بریده شود و گویا کسی دیگر زنده نیست زنده داشتن او زنده داشتن همه مردم است در نظر او زیرا همه زنده ببند.

(6) 5- مقصود اینست که بر قاتل بیگناه قصاص لازم آید بکشتن او بمانند آنچه لازم آید

بکشتن همه مردم (1) و هر کس از خونی که بگردن او آمده گذشت کند بمانند کسی باشد که از همه مردم گذشت کرده، و لفظ احیاء در اینجا مجاز باشد چون زنده داشتن کاریست که جز خدای تعالی بر آن توانا نیست.

(2) و من گویم: تطبیق تفسیری که در این خبر است بر قول خدا "بغیر نفس یا فساد" نیاز به تکلف بسیار دارد (زیرا اضلال و هدایت استثناء ندارد مترجم) و از این رو طبرسی آن را به میان نیاورده، و می شود گفت آیه در خصوص سلب زندگی تن است و سلب زندگی معنوی که اضلال باشد به اولویت از آن فهمیده شود، و به تعبیر دیگر دلالت آیه به اولی بر وجه مطابقه و مدلول تحت لفظی است و بر دومی بر وجه التزام و از این رو امام علیه السلام فرمود: هر که بدر آورد کسی را از گمراهی به هدایت گویا او را زنده کرده و تصریح ندارد که آن مقصود از آیه است، و همچنان تفسیر به این معنا در اخبار آینده به همین معنا اشارت دارد، و می شود گفت بنا بر این تفسیر معنای آیه اینست که هر که کسی را به گمراه کردن بکشد و او را از ایمان بدر برد بی اینکه کسی را هم کشته باشد یا در

زمین تباهی کرده باشد کیفر او کیفر کسی باشد که همه مردم را از نظر ظاهر و تنی بکشد که بغیر نفس یا فساد وصف قاتل است نه استثناء از کیفر.

(3) 50- کافی: به سندش از فضیل بن یسار که به امام باقر علیه السلام گفتم: قول خدا عز و جل در قرآنش "و هر کس زنده کند نفسی را گویا همه مردم را زنده کرده"؟ فرمود: مقصود زنده کردن از سوختن و غرق شدن است، گفتم: پس کسی که او را از گمراهی به هدایت کشاند؟ فرمود: این تاویل بزرگتر آنست. کافی: به سند دیگر مانندش را آورده.

(4) بیان: تاویل بزرگتر آنست "یعنی آیه شامل آن هم می شود و آن یکی از بطون آنست.

(5) 51- کافی: به سندش تا حمران که به امام ششم علیه السلام گفتم: از تو بیرسم خدا تو را به سازد؟

فرمود: آری گفتم: من از این پیش حالی داشتم و اکنون امروزه حال دیگری دارم، من به سرزمینی وارد میشدم یک مردی یا دو تا یا یک زنی را دعوت می کردم (یعنی به روش شیعه) و خدا هر که را میخواست نجات میداد (از عقیده خلاف حق) و امروز کسی را دعوت به مذهب حق نمیکنم، آن حضرت فرمود: بر تو باکی نیست که مردم را میان خودشان و پروردگارشان وانهی و هر که را خدا خودش خواهد که از ظلمت گمراهی به نور هدایت بدر آورد او را در آورد، سپس فرمود: و باکی بر تو نیست که اگر از کسی بوی خیر بردی چیزکی از آموزش عقیده به او پرتاب کنی و گوشزدش نمائی، گفتم: بمن بگو از تفسیر قول خدا عز و جل، و هر که زنده دارد آن را گویا که مردم همه را زنده داشته" فرمود: مقصود نجات از سوختن و غرق شدن است، و

(1) آنگاه خاموش شد سپس فرمود: تفسیر بزرگترش اینست که او را بحق بخواند و او هم بپذیرد.

بیان: من حالی داشتم "گویا پیش از آنکه آن حضرت او را از دعوت مردم به تشیع باز دارد برای تقیه مردم را بدان دعوت میکرده و پس از نهی آن حضرت دعوت را ترک کرده و ذکر این مطلب باین امید بوده که به او اجازه دعوت دهد و آن حضرت فرموده بر تو باکی نیست که مردم را با خدای خودشان واگذاری و برای تو زیانی ندارد، چون خدا اگر آنها را قابل داند خودش آنها را به هر وسیله باشد هدایت میکند.

و قول آن حضرت که آنها را از ظلمت به نور در آورد اشاره دارد بقول خدای تعالی (آیه 257 سوره البقره) خداست سرپرست کسانی که گرویدند بیرون آورد آنها را از ظلمات بسوی نور "یعنی از ظلمت کفر و گمراهی و دودلی به نور ایمان و یقین، و بقولی اشاره است بقول خدای سبحان (آیه 125 سوره الانعام) پس هر که خدا خواهد هدایتش کند سینه‌اش را برای مسلمانی گشاید" و حاصل اینکه به او فرماید کوشش تو در این باره اگر برای مقاصد دنیوی است به تو زیان رساند و اگر برای ثواب آخرت است در زمان تقیه ثواب در ترک دعوت است، و اگر برای دلسوزی به مردم است کوشش تو در این باره بیهوده است زیرا اگر کسی توفیق‌پذیر باشد خدا او را از هر راهی بی‌کوشش تو هم موفق میدارد و گر نه کوشش تو هم به او سودی ندارد.

سپس آن حضرت یک صورت را از ترک دعوت جدا کرد و فرمود اگر از کسی بوی پذیرش بردی و خیری در او در دلت افتاد و او را با نرمش و دور از تعصب و حق‌جو و بی‌ضرر دانستی اندازه‌ای از دلائل دین حق را خرده خرده و

با فرزانی به او اظهار کن بطوری که اگر آن را نپذیرفت بتوانی سخن خود را
تاویل و توجیه کنی و دچار بدبینی و پی گیری مخالفان نگردی ...

(2)

باب بیست و نهم. کسی که شایسته است و سزاوار ترحم است

اخبار باب

(3) 1- خصال: به سندش تا عبد الله بن سنان که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: راستش که من به سه کس ترحم کنم، و سزاوار ترحم باشند: عزیزی که خوار شده پس از دوران عزت خود و توانگری که نیازمند و ندار شده پس از دوران توانگری خود و عالمی که خاندانش و دیگر نادانان او را سبک گیرند و احترام نکنند.

(4) امالی صدوق: به سندش از امام ششم علیه السلام مانندش را آورده.
(1) 2- قرب الاسناد: به سندش از امام صادق علیه السلام که از قول پدرانش فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: رحم کنید بر عزیزی که خوار شده و بر توانگری که ندار و مستمند شده و بر عالمی که به زمان نادانان گرفتار شده.
در الدرہ الباهره: مانندش آمده و در آنست که: عالمی که نادانان با او بازی کنند.

(2) 3- نهج البلاغه: فرمود از لغزش رادمردان درگذرید و دنبال نکنید آن را که هیچ کدام لغزشی نکنند جز که خدا دستگیر آنها باشد و آنها را بلند کند.
(3)

باب سی ام: فضل احسان و بخشش و کار خیر و کسی که سزاوار آنها میباشد

آیات قرآن مجید

- 1- (آیه 195 سوره البقره) احسان کنید که خدا محسنان را دوست میدارد.
- 2- (134- سوره آل عمران) و خدا دوست دارد احسانکننده‌ها را.
- 3- (آیه 114 سوره النساء) خوبی ندارد بسیاری از در گوشیه‌های آنان جز کسی که وادارد به صدقه یا کار خیر یا سازش میان مردم.
- 4- الاعراف (آیه 56 و 161) راستی که رحمت خدا نزدیک است به محسنان، و فرموده: راستی خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را.
- 6- هود (آیه 115) صبر کن که خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را.
- 7- یوسف (آیه 22 و 56) و چنین پاداش دهیم نیکوکاران را، و فرموده است خدای تعالی برسانیم رحمت خود را به هر که خواهیم و ضایع نکنیم مزد محسنان را.
- 8- النحل (91 و 128) راستی که خدا فرمان داده به عدل و احسان و انفاق بخویشاوند و فرموده است خدای تعالی راستی خدا با کسانیست که پرهیزکارند و همان کسانی که احسانکننده‌اند.
- 9- القصص (آیه 14) و چنانی پاداش دهیم به محسنان و آیه 77 که فرموده: و احسان کن چنان که خدا به تو احسان کرده.

10- الذاریات (آیه 16) راستی که آنها پیش از این از محسنان بودند.

اخبار باب

(4) 1- امالی صدوق: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: کارهای خیر نگهداری میکنند از مرگ

(1) و میرهای بد و ناگوار، و هر کار خیری صدقه بحساب است، و اهل کار خیر و خوب در دنیا اهل کار خیر شمرده شوند در دیگر سرا، و اهل زشتکاری در دنیا اهل زشتکاری باشند در دیگر سرا، سر آغاز واردشوندگان در بهشت اهل کار خیرند و سرآغاز اهل دوزخ در ورود بدوزخ زشتکارانند.
(و در آنست که کارهای خوب نگهدارند از مرگهای بد و صدقه نهانی خاموش کند خشم پروردگار را، و صله رحم فزونی در عمر باشد - از پاورقی ص 407).

از کتاب حسین بن سعید مانند آن نقل شده.

در امالی طوسی به سندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند آن آمده.

(2) 2- امالی صدوق: به سندش از احمد بن ابی مقدم عجلی که روایت شده مردی نزد علی ابن ابی طالب علیه السلام آمد و بآن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین من بتو نیازی دارم فرمودش: آن را روی زمین بنویس که من تنگدستی تو را به روشنی می بینم، و روی زمین نوشت: من فقیر و نیازمندم و علی علیه السلام فرمود: قنبر دو حله به او پیوشان و آن مرد شروع کرد و سرود:

پوشاندی بمن جامه ای که زیبائیهایش کهنه شوند و من از ستایش خوب به تو جامه ها پوشم اگر بستایش خوبم رسی به ارجمندی رسیدیو برای آنچه بدان

رسیدی عوضی بجوئی راستی که ستایش زنده میدارد نام صاحبش را مانند بارانی که برطوبتش زنده کند دشت و کوه را تا زنده‌ای دست از نیکی که بدان آغاز کردی بر مگیر که هر کس البته پاداش بیند بدان چه کرده است آن حضرت فرمود: صد اشرفی طلا به او بدهید، گفتند: یا امیر المؤمنین او را بی‌نیاز کردی فرمود: من از پیغمبر ﷺ شنیدم میفرمود: هر کس را به مقامی که بایدش وادارید، سپس آن حضرت فرمود: من در شگفتم از مردمی که با مال خود بنده و کنیز میخرند و با احسان خود آزادگان را نمی‌خرند.

(3) 3- قرب الاسناد: به سندش تا رسول خدا ﷺ فرمود: بهشت را دری باشد که به آن باب المعروف گویند و در آن در نیاید مگر اهل کار خیر.

(4) 4- تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود: چیزی را دوست تر ندارم از اینکه به مردی که در سابق به او بخششی کردم بخشش دیگری را بدنبالش آورم و بخوبی آن را پرورش دهم زیرا دانستم که دریغ کردن از پایان نعمتها زبان تشکر از آنها را میبرد (و آنها را به دست فراموشی می‌سپارد).

(5) 5- همان: به سندش تا رسول خدا ﷺ که به علی علیه السلام فرمود: بر تو باد بکارهای خوب زیرا که جلوگیری از مردنهای بد.

(6) 6- خصال (ج 1 ص 25): به سندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: احسان کردن جز زکات

واجب است پس به خدا عز و جل تقرب جوئید با نیکی کردن و صله رحم.
(1) 7- همان (ج 1 ص 66): به سندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: نشاید خوبی کردن و بخشش مگر با کسی که خاندانی دارد یا دیندار است.

(2) 8- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: دانستم که احسان خوش نباشد جز با سه خصلت: کم شمردن آن و نهان داشتن آن و شتاب در آن، زیرا

چون کمش شماری ترا در نظر دریافت‌کننده‌اش بزرگ کرده و چون نهانش داری به کمالش رساندی و چون در آن شتاب کردی آن را گوارا ساختی و اگر جز این باشد آن را نابود و ناچیز کردی گویم: که مانند آن را در ضمن مواعظ امام صادق علیه السلام آوردیم.

(3) 9- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دستها (در احسان) سه باشند: دست خدا عز و جل که بالای دستهاست و دست دهنده که به دنبال آنست و دست خواستار و گیرنده که پائین است، بده فزون از نیاز خود را و خود را درمانده مشمار.

(4) 10- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر خوبی کردنی صدقه بشمار است، و آنکه بخوبی رهنما باشد چون کسی است که آن را بکام دهد، و خدا دوست دارد بداد رسیدن بیچاره را.

(5) 11- همان: در حدیث اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر چه توانید کار خیر کنید که آن از مردنهای بد نگهداری کند (6) و فرمود علیه السلام شایسته نباشد نیکی کردن جز با کسی که خانواده‌دار یا دیندار است، (7) و فرمود: هر چیزی را میوه باشد و میوه نیکی کردن شتاب در آن است.

(8) 12- عیون: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با کسی نیکی کن که اهل آنست و یا اهل آن نیست زیرا که اگر با اهل آن برنخوری تو خود اهل آن باشی.

در صحیفه الرضا مانندش آمده.

(9) 13- عیون (ج 2 ص 35) به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: سر خرد پس از دینداری دوستی کردن با مردم است و نیکی کردن به هر کسی خوب باشد یابد.

در صحیفه الرضا مانندش آمده: (10) 14- امالی طوسی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که خدای تعالی می‌فرماید: نیکی کردن و احسان نمودن هدیه‌ایست از طرف من به بنده مؤمنم و اگر آن را بپذیرد (و انجام دهد) به رحمت من باشد و از من باشد، و اگرش رد کند به گناه خود او باشد که از آن محروم شده نه از من باشد

(1) و هر بنده که آفریدم او را به ایمان راهنمایی کردم و خویش آفریدم و به بخل گرفتارش نکردم زیرا که خیر او خواستم.

گویم: اخبار بسیاری در باب جوامع المکارم گذشته.

(2) 15- همان (ج 1 ص 311): به سندی تا امام ششم علی‌علیه السلام که فرمود: اهل احسان کردن در دنیا همان اهل احسان در دیگر سرا باشند زیرا در آخرت کفه حسانتشان سنگین باشد و از آن به گنهکاران بخشش کنند.

(3) 16- همان (ج 2 ص 71) به سندش تا پیغمبر ﷺ، فرمود: هر احسانی صدقه باشد به توانگر باشد یا نیازمند، پس صدقه دهید و گر چه به نیمی از یک دانه خرما باشد، از دوزخ پرهیزید و گر چه با نیمی دانه خرما، زیرا خدا عز و جل آن را برای صاحبش که صدقه داده فزون سازد و پیرورد چنانی که یکی از شماها کره خر و اسب یا کره شتر خود را پرورش دهید تا روز قیامت آن را بوی پردازد، و تا اینکه بزرگتر از کوه بزرگی باشد.

(4) 17- علل (ج 1 ص 234) به سندش تا امیر مؤمنان علی‌علیه السلام فرمود: راستی برترین چیزی که اهل توسل بدان آویزند ایمان بخداست و حدیث را کشانده تا آنجا که فرموده: و کارهای خوب کردن براستی جلوگیری از مردن بدو نگهدارند از افتادن در خواری.

- (5) 18- خصال (ج 1 ص 126) به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: چهارند که به نابودی کشند تخم افشاندن در شوره زار و چراغ افروختن در پرتو ماه، و خوردن سر سیری و احسان کردن به ناهل.
- (6) در خصال: ضمن سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام ماندنش آمده و در آنست که خوبی کردن نزد کسی که اهلش نباشد.
- (7) 19- امالی طوسی (ج 1 ص 291) به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پنج چیز بیهوده گردند، چراغی که بی فروزی در برابر خورشید، روغن برود و تابش سودی ندهد، و بارانی که روان شود بر زمین شوره زار باران از میان برود و زمین سودی ندهد، و خوراکی که آشپزش خوب بسازد و جلو سیر گذارند از آن سود نبرد، و احسان بکسی که قدر آن را ندارد و تشکر نکند.
- (8) 20- خصال: به سندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: چهارند که بیهوده شوند: دوستی با کسی که وفا ندارد و احسان بکسی که شکرش نکند، و دانش آموختن بکسی که شنوائی ندارد، و راز سپردن به کسی که نگهدارش نیست.
- (9) 21- همان: به سندش تا امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بخشش کن به هر که خواهی تا فرمانده او باشی، و نیازمند شو به هر که باشد تا اسیر او باشی و بی نیاز شو از هر کس خواهی تا همگنان او باشی.
- (1) 22- امالی طوسی: در وصیت امیر مؤمنان هنگام وفاتش آمده که: به تو سفارش کنم بخوش همسایگی، و گرامیداشت مهمان و ترحم بر رنجکش و گرفتارها، و صله رحم، و دوستی مستمندان و هم نشینی با آنان.
- گویم: به چند سند از امیر مؤمنان علیه السلام گذشت که باز گردید به احسان کردن بر کسی که شما را محروم کرده، (2) و در برخی از آنها است که: صله کنید با کسی که از شما بریده و باز گردید به بخشش بدانها.

(3) 23- ثواب الاعمال: به سندش از امام ششم علیه السلام ، فرمود: چون بنده مؤمن خدا کار خوب کند خدا هر حسنه او را تا هفتصد برابر بیفزاید و اینست تفسیر قول خدا عز و جل (آیه 261- البقره) و خدا چندان کند برای هر که خواهد.

(4) 24- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام فرمود: هر مؤمنی به برادر مؤمنش خوبی کند البته آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانده.

(5) 25- همان: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرمود: اهل احسان در دنیا اهل احسان باشند در دیگر سرا، گفته شد: آن چگونه باشد؟ یا رسول الله فرمود: خدا آنها را به فضل خود پیاورد و آنان حسنات خود را بدیگر مردم بدهند و بوسیله آنها به بهشت روند و خود اهل احسان باشند در دنیا و دیگر سرا.

(6) 26- قصص الأنبياء به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد، چنان که بدهی میستانی و چنان که کار کنی سزا بینی، هر کس احسان و خوبی کند به مرد بدی سزا بیند به بدی.

(7) 27- فقه الرضا: من روایت دارم از عالم علیه السلام که فرمود: اهل خوبی در دنیا اهل خوبی باشند در دیگر سرا زیرا خدا عز و جل فرماید بدانها که گناهان شما را با فضل آمرزیدم برای اینکه در دنیا اهل خوبی بودید، و حسنات شما بجا مانده آنها را به هر که خواهید ببخشید، و بوسیله آن در دیگر سرا هم اهل خوبی کردن باشند، و فرمود: راستی که برای خدا بندگانی است که دیگر بندها در حوائج خود به آنها پناه برند و همانها هستند که در امانند، و هر کار خوبی صدقه باشد گفتم: یا ابن رسول الله و اگر چه توانگر باشد (آنکه به او احسان شود) فرمود:

و اگر چه توانگر باشد.

(8) و من روایت دارم که خوبی کردن مانند نام خود خوب است، و چیزی بهتر از آن نباشد جز ثواب آن، و آن هدیه خدا باشد به بنده مؤمنش نه چنانست که هر که دوست دارد بمرد

خوبی کند آن را به انجام رساند (1) و نه هر که بدان شوق دارد بر آن توانا باشد، و نه هر که بر آن توانا است به او اجازه و توفیق آن داده شود و چون خدا به بنده مؤمنش منت نهد رغبت و شوق و توانائی و اجازه را همه برایش فراهم کند و در اینجا است که سعادت بکمال رسد.

(2) و از پیغمبر ﷺ روایت داریم که هر که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند از خدا عهده گرفته باشد و هر که از خدا عهده دارد روز قیامت از آسودگان آید.

(3) و روایت است که خوبی کن با آنکه اهل آنست و آنکه اهلش نیست چه اگر او اهل قدردانی از نیکی نیست تو خود اهل نیکی کردن هستی، (4) و روایت است که خوبی کردن کامل نباشد جز با سه چیز، شتاب در آن و کوچک شمردن آن و نهان داشتن آن، چونش شتابانه کنی آن را گوارا و دلنشین کردی و چونش خرد شماری آن را بزرگ کردی و چونش نهان داری کاملش کردی، (5) و روایت است که چون برادرت از تو حاجتی خواست زود برآورده‌اش کن پیش از آنکه بی‌نیاز گردد از آن.

(6) و روایت داریم از امام صادق علیه السلام که فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند رسول خدا ﷺ را شاد کرده و هر که رسول خدا ﷺ را شاد کند خدا را شاد کرده و هر که خدا را شاد کند او را به بهشت برد.

(7) 28- تفسیر عیاشی: به سندش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: زمانی تنگ نظر بیاید برای مردم که هر کسی بدان چه دارد بچسبد و فراموش نکند بخشش به همدگر را، خدا فرموده (آیه 237 سوره البقره) و فراموش نکنید بخشش را میان خود.

(8) 29- همان: از عمرو بن عثمان که بیرون آمد علی علیه السلام بنزد یاران خود و آنان در باره مروت و مردانگی در گفتگو بودند، فرمود: شماها در کجائید؟ فراموش کردید که قرآن آن را بیان کرده، گفتند یا امیر المؤمنین در کجا؟ فرمود: در قول خود (90 سوره النحل) راستی که خدا فرمان داده به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوند و باز داشته از هرزه‌گی و زشتی "عدالت همان انصاف است و احسان بخشش است.

(9) 30- مجالس مفید: به سندی تا کعب الاحبار که در تورات نوشته هر که احسانی باحق کند گناهی باشد که بر او نوشته شود.

(10) 31- مکارم الاخلاق: از امام صادق علیه السلام که فرمود من کار خوب را چون نام او دانستم که خوبست، و چیزی از کار خوب برتر نیست جز ثواب آن و مقصود از آن هم همانست (نه عوض دنیوی) و نه هر که خواهد به مردم خوبی کند آن را انجام دهد، و نه هر که مشتاق آنست بر آن توانا باشد، و نه هر که بر آن توانا است توفیق و اجازه آن را دارد، و چون شوق و قدرت و اجازه فراهم شوند سعادت بکمال رسد برای آنکه خواستار است و برای آنکه از او خواسته شده.

(1) و از آن حضرت است که فرمود: چون خواهی بدانی کسی بدبخت است یا سعادتمند است ببین با که خوبی میکند اگر با کسی است که اهل و شایسته

است بدان که خوب است و اگر با کسی است که اهل و شایسته آن نیست بدان که او را نزد خدا خیری نباشد.

(2) 32- کشف الغمه (ص 306) در دلائل حمیری از ابی هاشم جعفری که شنیدم امام یازدهم علیه السلام میفرمود که البته در بهشت دری باشد که آن را معروف گویند و از آن در نیاید جز کسی که اهل معروف و کار خوب باشد و من پیش خدا را سپاس کردم و شاد شدم برای آنچه از حوائج مردم بدوش می‌گرفتم و آن حضرت بمن نگاه کرد و فرمود: آری ادامه بده آن روشی که داری زیرا اهل معروف و کار خیر در دنیا همان اهل معروفند در دیگر سرا خدا تو را از آنها سازد ای ابو هاشم و بتو رحمت کند.

(3) 33- اختصاص (ص 112) به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: خدا پاداش احسانی را میدهد که با خواهش نیازمند نباشد ولی اگر برادرت نزد تو آید برای نیازی و از خجالت سرخ شده و دو دل است که به او می‌دهی یا از او دریغ میداری بخدا و باز هم بخدا که اگر هر چه داری برایش بدر آری جبران این شرمندگی او را نکردی.

(4) 34- همان (ص 214) به سندش تا ابو حمزه ثمالی که گفت: مردی از پیغمبرزاده‌ها بود که ثروتی داشت و از آن به ناتوان و مستمند و نیازمند اتفاق میکرد و درنگی نکرد که مرد و همسرش در مال او بمانند او عمل کرد و طولی نکشید که مال تمام شد و پسرش بزرگ شد، و بکسی گذر نمیکرد جز که برای پدرش طلب رحمت میکرد و او از مادرش خواست که به او خبر دهد، گفتش راستش پدرت مرد خوبی بود و مال بسیاری داشت و به ناتوان و مستمند و نیازمند اتفاق میکرد و چون مرد من در مال او بمانند او عمل کردم و طولی نکشید که مال تمام شد پسر به او گفت مادر جان پدرم در اتفاق خود ثواب برده

و تو گناه کردی، گفت: پسر جان برای چه؟ گفتش او مال خود را انفاق میکرد و تو مال دیگری را (یعنی این مال بارث از من بوده و تو آن را خرج کردی) مادر گفت: پسر جانم راست گفتی و تو را نبینم که بمن سخت گیری، گفت صد درهم نزد من هست، پسر گفت راستی خدا تبارک و تعالی چون خواهد به چیزی برکت دهد برکت میدهد و مادر صد درهم را بدو داد و پسر آن را گرفت و از خانه بیرون شد تا با آن از فضل خدا کسب روزی کند و گذرش افتاد به یک مردیکه مرده بود و تو راه افتاده بود و بهترین نمود را داشت، گفت: پس از این چه تجارت و کسبی خواهم او را بردارم و غسل دهم و کفن پوشم و بر او نماز گزارم و به گورش سپارم و آن را انجام داد و هشتاد درهم خرج او کرد و بیست درهم برای او ماند و با آن براه افتاد و فضل خدا را میخواست.

(1) مردی جلو او در آمد و به او گفت: ای بنده خدا به کجا میروی؟ گفت: بطلب روزی، گفت چه اندازه سرمایه داری؟ که بوسیله آن روزی از خدا می‌خواهی؟ گفت: بیست درهم دارم گفتش با بیست درهم سرمایه چه توانی کرد؟ پاسخ داد خدا تبارک و تعالی چون خواهد در چیزی برکت دهد در آن برکت خواهد داد گفت: راست گفتی، و آنگاه به او گفت: من به تو رهنمائی میکنم در طلب روزی و تو مرا شریک سود آن کن؟ گفت: بسیار خوب آن رهگذر به او گفت:

راستش اهل این خانه تا سه روز تو را مهمانی میکنند تو مهمان آنها باش، و هر وقت خدمتکار نزد تو آید یک گربه سیاهی همراه او است به او بگو این گربه را می‌فروشی؟ و پر اصرار کن تا او را به تنگ آوری، و او میگوید آن را به بهای بیست درهم به تو می‌فروشم و چون فروخت بیست درهم را به او بده و آن را بگیر و سرش را ببر و آن سر را بسوزان و مغزش را بگیر.

سپس برو بفلان شهر که پادشاهان نابینا است و بگو که او را درمان خواهی کرد و هراس مکن از کشته‌ها و دارزده‌ها که می‌بینی که آنان را در باره درمان خود آزموده و چون نتیجه‌ای از آنها نگرفته آنها را کشته، تو هراس نکن و بگو که او را درمان میکنی و با او شرط ببند و روز یکم یک بار (از آن مغز سر گربه) بچشم او سرمه کش که او به تو گوید بر آن نیفزا ولی میفزا، سپس فردا یک بار دیگر به چشم او بکش که آنچه خواهی ببینی و بتو گوید بیفزا و نیفزا و چون بدین دستور عمل شد خوب می‌شود و گوید مملکت من از دستم رفته بود و تو آن را بمن بازگرداندی من دخترم را بزنی تو دادم، گفت: من مادری دارم (که در انتظار من است) ملک گفت: تا دلت خواهد بهمراه من بمان و چون خواستی بروی برو.

گوید: یک سال در کشور او ماند و به بهترین تدبیر و روش آن را اداره کرد و سال که بسر آمد به او گفت: من میخواهم برگردم، و آن ملک از همه چیز به او توشه داد و چیزی کم نگذاشت از رمه شتر و گوسفند و ظروف و متاع خانه و او بیرون شد تا رسید به همانجا که آن مرد راهنما را در آن دیده بود، بناگاه آن مرد در آنجا به همان حال نشسته بود و به او گفت: وفا نکردی بقرارداد (یعنی یک سال است که نتیجه درمان را گرفتی و بمن سهم ندادی) و او در پاسخ گفت: از آنچه گذشته مرا حلال کن.

گوید: همه چیز را گرد آورد و بخش کرد و گفت هر کدام را خواهی بگیر، و یک بخش را برداشت و پیغمبرزاده به او گفت وفاء کردم به قرار خود؟ گفت: نه، گفت چرا؟ این زن را هم تو بدست آوردی؟ گفت راست است تو این بخش مرا هم برادر عوض سهم آن زن گفت: نه من بآن حقی ندارم و فزون نخواهم.

(1) گوید: اره برگرفت بر سر آن زن نهاد تا دو نیمش کند، سپس رو به او کرد و گفت: دو دو نیمش کنم؟ آن مرد راهنما گفت: وفا کردی به قرار خود، هر چه با خود داری و همه آنچه آوردی از خودت باشد، مرا خدا تبارک و تعالی فرستاده تا بتو عوض دهم از احسانی که بآن مرده در راه نمودی و این پاداش تو است در برابر آن.

(2) 35- نهج البلاغه: و سخنی است از آن حضرت عليه السلام که: هر که بیجا احسان کند و بنا اهل خیر رساند بهره‌ای از آن نبرد جز سپاس زبونان و ستایش بدان و گفتگوی نادانان تا نعمت رساند بآنان: چه دست بازی دارد برای دگران و در راه خدا بخیل است هر که را خدا مالی دهد باید بخویشان خود رساند، و با آن مهمان‌نوازی کند، و اسیر و رنجبر را برهاند، و از آن به مستمند و قرض‌دار کمک کند، و خود را به پرداخت حقوق آن و پیشامدهای ناگوارش شکبیا دارد برای رسیدن به ثواب زیرا دست‌آورد این خصال شرف اخلاقی این جهانست و رسیدن به فضائل دیگر سرا.

(3) 36- امالی طوسی: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنباله داشتن احسان بهتر است از آغاز کردن بآن.

(4) 37- همان (ج 2 ص 257) به سندش تا امام ششم عليه السلام که به مفضل فرمود: اگر خواهی بدانی کسی بدبخت است یا خوشبخت بنگر که نیکی و احسانش را به که می‌دهد؟ اگر به اهل و سزاوار آن بدهد بدان که به راه خیر می‌رود، و اگر بنا اهل دهد بدان که نزد خدا خیری نبرد.

(5) 38- الدرر الباهره: از امام حسن عليه السلام فرمود: احسان درست اینست که پیش از آن معطلی نباشد و به دنبالش منت نباشد و بخل اینست کسی بحساب آورد آنچه انفاق کرده از میان رفته و آنچه نگهداشته شرف او گشته (6) و

فرمود: هر که نعمت بخشی خود را بشماره آورد آن را نابود کرده، (7) و فرمود: وفاداری به دوام بخشش است.

(8) 39- نهج البلاغه (ج 2 ص 190) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: از احسان دست مکش که قدر آن را نشناسند و تشکر نکنند زیرا بسا کسی تشکر و قدرشناسی از آن کند که بهره‌ای از آن نبرده، و از تشکر دیگران به نتیجه بیشتری رسی از ناسپاسی آن و خدا دوست دارد نیکی‌کنندگان را، و فرمود علیه السلام هر که گمان خیری از تو دارد به اورش را بارور کن.

(9) و به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: ای جابر پایداری جهان با چهار کس است، دانشمندی که دانشش را بکار بندد، و نادانی که از آموختن سرباز نزند، و با سخاوتی که از احسان دریغ نرزد، و مستمندی که آخرت خود را به دنیایش نفروشد، ای جابر هر که نعمت خدا بیشتر دارد نیاز مردم به او بیش گردد و هر که برای خدا آنها را بر آورد دوام نعمتها را بایش و هر که بدان قیام نکند نعمتها را بباد دهد.

(1) و فرمود: راستش خدا را بنده‌ها است که برای سود دیگران برگزیده، و بدانها سپرده آنچه ببخشند و اگر دریغ کنند آن را بدیگران تحویل دهد.

(2) و به پدر فرزددق در گفتگوی با او فرمود: آن همه شتر را چه کردی؟ گفت: حقوق آنها را نابود کرد یا امیر المؤمنین، فرمود بهترین راه بود (3) و فرمود: علیه السلام زمانی گزنده برای مردم آید توانگر بدان چه دارد دندان فرو کند با اینکه بدان فرمان ندارد خدا فرموده (237 سوره البقره) و از یاد نبرید بخشش بهمدگر را "بدان در آن زمان بر سر کار آیند و خوبان خوار شوند، و بیچاره‌ها بفروش رسند با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی کرده.

- (4) 40- کتاب الامامه و التبصره: به سندش تا رسول خدا ﷺ ، فرمود:
زیور دانش احسانست (یعنی آموزش به دیگران).
- (5) 41- اختصاص امام صادق علیه السلام فرمود: اهل احسان در دنیا اهل احسان باشند در دیگر سرا، به آنها گویند: گناهانتان آمرزیده است حسنات خود را به هر که خواهید بخشید، کار خیر هر کسی را باید با دل و با زبان و با دست، هر که با دست نتواند به دل و زبان کند و اگر به زبان هم نتواند به دل دارد.
- (6) 42- حسین بن سعید: به سندش از امام ششم علیه السلام که کار خوب نباشد مگر نزد خانواده‌دار یا دیندار.
- (7) 43- همان: به سندش تا یک فقیه که گفت: فقراء مؤمن را روز قیامت باز دارند و پروردگار تبارک و تعالی بآنها فرماید: آگاه که من شما را فقیر نساختم برای اینکه خوار بودید نزد من بلکه تا شما را بیازمایم، بروید هر که در دنیا بشما خوبی کرده دست هر کدام را بگیرید و او را به بهشت برید.
- (8) 44- همان: به سندش تا امام ششم علیه السلام فرمود: احسان کن به اهل و نااهل هر دو که اگر او اهلش نیست تو خود اهل آنی.
- (9) 45- همان: به سندش تا امام باقر علیه السلام فرمود: خدا عز و جل از خلقش کسانی را اهل کار خیر ساخته و آن را محبوب آنان نموده، و بر خواستاران آن بایست کرده خواستن از آنان را و بر آنان آسان کرده برآوردن آن را چنانچه بر باران آسان کرده که زمین خشک و اهل آن را زنده سازد، و خدا از خلقش کسانی را دشمن کار خیر نموده که ناگوار است بر آنها احسان و کار خیر و خواستاران آن را منع کرده از طلب آنها از آنها و بر آنان سخت کرده برآوردن آن را چنانچه منع کرده باران را از زمین خشک تا اهلش بدان هلاک شوند و گذشت خداوند بیشتر است.

- (1) 46- همان: به سندش از امام ششم علیه السلام که فرمود: خدا گروهی از بندگان را برگزیده برای شیعه فقیر ما که بواسطه آنان بدانها ثواب بدهد.
- (2) 47- اعلام الدین: مفضل بن عمر بامام صادق علیه السلام گفت: دوست دارم بدانم خدا مرا نزد خود پذیرفته، فرمودش نشانه پذیرش بنده به درگاه خدا اینست که احسان خود را بجائی که شایسته است برساند و اگر چنین نباشد چنان هم نیست، (3) و فرمود: دوست‌ترین کسی که به من توسل جوید آنکه بمن یادآوری کند از نعمت من به او تا آن را بوی باز دهم.
- (4) 48- کتاب الامامه و التبصره: به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: صله و بخشش نابکار بسا که نرسد جز نابکار مانند او.
- اینجا پایان جزء اول است از مجلد 16 و جزء 74 بحساب ما است و دارای 30 باب از آداب معاشرت است و تا توانستیم در تصحیح و خوش‌نمائی آن کوشیدیم و بیاری و خواست خدا بی‌غلط از چاپ در آمده جز اندکی که از نظر گریخته و بر ناظر بینا پوشیده نماند و عصمت و توفیق از طرف خداست: سید ابراهیم میانجی - محمد باقر بهبودی.
- پایان ترجمه 27- ابان 1361 شمسی هجری بقلم محمد باقر بن محمد کمره‌ای نزیل شهر ری.

فهرست مطالب

2	مقدمه مترجم.....
4	ترجمه گفتار ناشر متن عربی.....
6	باب یکم: در کلیات حقوق.....
6	رساله امام چهارم علیه السلام در باره حقوق.....
9	بیان هر یک از حقوق نامبرده:.....
	باب دوم: خوشرفتاری با پدر و مادر و فرزندان و حقوقشان بر یک دیگر و منع
24	از حق نشناسی.....
26	اخبار این باب:.....
32	سخن فقهاء در باره احسان بوالدین:.....
44	بیان یعنی نماز در وقت فضیلت.....
86	باب سوم - در صله رحم.....
87	اخبار باب:.....
134	باب چهارم: در آداب معاشرت با بندگان و خدمتکاران.....
140	باب پنجم: در وجوب طاعت غلام از آقايش و کیفر نافرمانیش.....
143	باب ششم: آن خدماتها که شود بر خدمتکار و دیگران بار کرد.....
144	باب هفتم: بردن کالا برای خانواده.....
145	باب هشتم: شرکت در پیشامدها با مردم و خوش برخوردی با آنها.....
147	باب نهم: حق همسایه.....
	باب دهم: خوش برخوردی، و خوش صحبتی، و خوش همسایگی، خوشروئی، و
151	خوب بر خوردی، و خوش همروئی.....

152		اخبار باب:
		باب یازدهم: فضل دوست، اندازه دوستی، آداب آن، و حقوق آن، انواع دوستان،
169		و نهی از خودباختگی، وضع انس با دوستان
169		اخبار باب:
		باب دوازدهم: خوب است گزارش دهد به برادر دینی خود که دوستش دارد، و
177		دل بدل راه دارد.
177		اخبار باب
		باب سیزدهم: "چه کسی سزد که همنشین و یار و دوست باشد، فضل همدم
179		موافق و همنشین خوب و دوستی نیکان
179		آیات قرآن مجید
180		اخبار باب
		باب چهاردهم: "کسی که نشاید همنشینی با او و رفاقت با او و همصحبتی با
187		او"
187		اخبار باب
		باب پانزدهم: در حقوق برادران و اینکه یادآوری آنان از همدگر مستحب است
217		
262		باب شانزدهم برادر داری و از دوستان پدر نگهداری
		باب هفدهم: در فضیلت برادری در راه خدا و اینکه مؤمنان برادر یک دیگرند
274		
274		اخبار باب
278		باب هیجدهم: "فضیلت دوست داشتن مؤمنان و نگاه بآنان
		باب نوزدهم: همه مؤمنان یک دگر را دوست دارند انواع برادران و دوستان
281		

باب بیستم: در برآوردن حاجت مؤمنان و کوشش در باره آن	283
باب بیست و یکم: دید و بازدید برادران، برخوردشان با هم، و همنشینی آنها در	
زنده کردن امر امامانشان علیهم السلام	342
باب بیست و دوم: در باره تزویج مؤمن یا پرداخت وام او یا بخدمت گرفتن او	
با خدمت و اندرز به او	355
باب بیست و سوم در خوراک دادن بمؤمن و نوشانیدن او، و پوشاندن او و	
پرداخت وام او	359
اخبار باب	360
باب بیست و چهارم ثواب کسی که نیاز نابینا را کفایت کند	385
باب بیست و پنجم در فضیلت شنواندن سخن به کربی دلتنگی	386
باب بیست و ششم: ثواب کسی که یک خانواده مؤمن را سرپرستی کند	387
باب بیست و هفتم: در باره کسی که مؤمنی را در خانه‌ای نشیمن دهد و در	
کیفر کسی که او را از آن جلو گیرد	388
باب بیست و هشتم مهربانی با همدگر، توجه بهمدگر، اظهار دوستی و نیکی	
کردن و صله دادن، و ایثار و همدردی و زنده داشتن مؤمن	389
اخبار باب	389
باب بیست و نهم. کسی که شایسته است و سزاوار ترحم است	408
اخبار باب	408
باب سی ام: فضل احسان و بخشش و کار خیر و کسی که سزاوار آنها میباشد	
	409
اخبار باب	410
فهرست مطالب	425

